

رومنہا کی عالمی سہ ماہی



www.romankade.com

des:Elmaz.sh

عشق، مخمور



رمان های عاشقانه



www.romankade.com

به قلم: مرضیه دلاوردی



www.romankade.com

طراحی و صفحه آرایی : رمان های عاشقانه

آدرس سایت : www.Romankade.com

کانال تلگرام : @ROMANHAYEASHEGHANE

تمامی حقوق این کتاب نزد رمان های عاشقانه محفوظ است

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۰:۱۹]

۱#

دینگ دینگ دینگ... اه خفه شو

مزاحم ایکیبری این چیه .

وجدان؛ خنگ خدا الارم گوشینه

_____عه وای_____ے امروز دانشگاه

_____ن ج_____یغ م_____ام_____ان

مامان رو که نیلو جون صدا میزدیم چون خودش میخواست گفت

_____یم_____ان دختری جیغ جیغو باز چته؟؟؟؟؟

بیهو از رو تخت پریدم دویدم

سمت مامانم که بغلش کنم که
با ترس جاخالی داد که با مخ محترم خوردم
به دیوار

ب_____ب

__عه مامانم خیر سرم خواستم احساسات نشون بدم

مامان دست روی موهاش کشید وگفت

__وا پناه بر خدا احساسات چیه عین هیولا حمله میکنی

خیرسرت وقت شوهر کردنت ای خدا ی دختر کم عقل و ترشیده ب من دادی

__وا.مامان_____ان من ۱۷ساله بعدشم

تو خودت ک میدونی من چقد خواستگار دارم چرا میگی ترشیده؟؟

یه نگاه ب مامانم کردم دیدم داره راست راستی گریه میکنه

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۰:۱۹]

#پارت_دوم

عشق یا هم خون

نیلو جون (مامان)

با عصبانیت نگام کرد و گفت

_هر کی با تو ازدواج کنه دو روزه طلاقت میده

_وا مگ من چمه مامانی

_صد دفعه گفتم ب من نگو مامان

لبامو برچیدم و گفتم چشم نیلو جونی بخند راسی بابام کوش ؟؟؟؟

_بابات رفته شرکت

_اوهوم وای دیرم شد

با عجله پریدم دشویی وبعد عملیات مربوطه (چ کار کردی)

خفه وجی جـون(وا دختری بیشعور دیگ بات حرف نمیزنم)

عشق یا هم خون

و یه مرد جتلمن و خوشتیپ و مامانم ک ۳۷ سالشه

یه زن جذاب و زیبا و خوش هیکل ک همه با هم این خانواده ۴ نفر رو تشیکل دادیم
(اوه لفظ قلمت تو حلقم)

عه وجی جون باز ریخت نکبتتو دیدم (ریخت من ک از توی زشت بهتره)

جیغ ب من گفتی زشت

با صدای مهسا که گفت دیونه شدی؟

سرمو اوردم بالا ای وای باز بلند فکر کردم ی لبخند مسخره زدمو و رفتم پای میز صبحانه

_سلوم ننه

ای وای این چرا برزخی شد ک یهو با کفگیر افتاد دنبالم من بدو نیلو ب_____دو

_وای ننه چته

؟؟

_کوفتو ننه زهر مارو ننه الهی جز جیگر بزنی وایسا

منم دبدو ک رفتم رفتم تو اتاق شروع کردم ب عملیات حاضر شدن

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۰:۱۹]

#پارت_سوم

خوب چی بیوشم اوممم

یه مانتو ابی نفتی کوتاه

با شلوار دمپای مشکی

ومغنه مشکی موهای خرمایمم

ک تا کمرم میرسه

رو هم دم اسبی زیر مقنعه بستم

ام خودمو معرفی کنم من درسا هم ۱۷ساله ی دختر خوشگل

(چ خودشو تحویل میگیره بی ریخت)

وجی نسبتا خودتو ب من نده خوب؟

داشتم میگفتم چشمم سبز تیره اس گاهی اوقات ابی هم میشه و دماغ کوچولو و لبای قلوه ای نسبتا خوشگل

و پوست سفید در کل خوشکلم (اوه اعتماد ب سقفو)

بله پس چی یه آرایش نسبتا ملایم (دروغ میگ چی غ کرده)

وا کوجا (من رژ قره — ز زدم؟؟)

خو دوج دالم

خوب من رفتم سوار دویست شیش البالوی خوجلم
ک ددی برا قبول شدنم تو دانشگاه خریده برامشدم

من دندون پزشکی در اومدم ه — ورا

ب من میگن درسا ج — ون دیگه وای من برم

رفتمو از نرده ها سر خوردم و رفتم دانشگاه یهو دیدم

یکی عین جت پرید تو بغلم

وای یا قمر بنی هاشم اینجا مورد ترور قرار گرفت — وای م — امان

(اخه خنگ نه تو خیلی مهمی ترورت کنن چشاتو واکن ساراس)

عه ج — ون من (ج — ون تو)

یواش چشمو باز کردم دیدم. ساراه خون جلو چشمو گرفت جیغ کشیدم

ک همه این طرفو نگاه کردن سارا هم شروع کرد ب دویدن

من بدو اون بدو بیهو خوردم ب دیوار بم_____ب

_وای دماخ خوجلم.وا_____ی الان شورم دیگ نموخادمم ای_____ش

_خانم_____م

وای چ صدا خوجملی از پایین شروع کردم انالیزی جفت کفش شیک مشکی

شلوار مشکی ی پیرهن سفید ج_____ون چه هیکل_____ی لبای خوشملم و ص_____ورتی دماغ سربالا
وچشای سب_____ز

_ج_____ون

_میدونم خیلی خوشگلم ک از خود بی خود شدی ولی چشاتو وا میکردی میومدی
پیشنهاد میدادی کارای بهتری هم میکردم

ب جا اینکه لباسمو کثیف کنی

وای این چی گفت

_ببند گوریل بدقواره کم خودتو بالا ببین

_اوی خانم درس حرف بزن

سارا تند تند گفت

_وای درسا بیخیال بیا بریم کلاسمون دیر شد

حیف ک کلاسمون دیر شد وگرنه موهاشو میکندم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۰:۱۹]

#پارت_چهارم

رفتیم کلاسو پیدا کردیم ب سارا گفتم در بزن ک در زدی پسر جون استادمون بود

_خانما این چ وضع اومدنه ده دقیقه تاخیر

_بخشید استاد تا کلاسو پیدا کنیم دیر شد

عشق یا ہم خون

ویک بوس توے دلم براش فرستادم
مدیونید اگہ فکر کنید واقعے فرستادم

بله من اینقد دخمل خوییم

وبا نیشای باز. رفتیم بشینم

خواستیم. بشینم ک یهو یہ پا اومد جلومو نتونستم کنترلمو حفظ کنم

و شپلــــق ک کلاس رفت هوا یہ لنگ پا رو هوا بودم

نخند

(خندہ دارہ اخہ)

یک چشم غره بہ وجی رفتم کہ گفت

چشم

وقتے سرمو چرخوندم وعامل افتادیم کسی نبود جز بوزینہ ای کہ دم در باش برخوردار کردم با چشم بہش نگاہ
کردم

عشق یا ہم خون، [۱۸،۱۰،۱۷:۱۹:۰۰]

عشق یا هم خون

#پارت_پنجم

بوزینه شروع کرد به نطق کردن

_عخی موش کوچولو، کور تشریف دارند خوب عینک بزن

عصبی یک قدم به سمتش برداشتم و جیغ زدم

_چرا پاتو گذاشتی جلو پام ه_____ان؟؟

_عه خانم دادنزن خودت کوری وگرنه پامن جاش درست بود

_باشه برات دارم پس بچرخ تا بچرخیم کسی ک با درسا در بیفته ور میفته

_عه الان اسمتو بم گفتمی خانم من در خواست دوستی قبول نمیکنم اصرار نکن

_من ب ت_____و درخواست دوستی بدم هه، مگ ادم قحطه ک با یه میمون درختی دوست بشم

_یهو فریاد کشید م_____ن ک گرخیدم.

استاد با صدای بلند گفت

_هر دو بی_____رون

وای تازه فهمیدم سر کلاسم اوه اوه کارمون در اومد

من باصدای مظلوم

که خودمم دلم ب حال خودم می سوخت گفتم

_استاد تقصیر این اقااست ک ...

نذاشت ادامه ی حرفمو بگم

_گفتم بیرون

وا چشمه.روانی گند اخلاق (روانی نیس کلاسشو ترکوندی خواستی بیاد بوست کنه؟)

_____ن ترکونده_____م؟؟؟

تقصیر اون میمون درختی بود(اخه کجا بهش میخوره میمون درختی باشه ب این نازی)

اون نازه_____ه

_____را(حسودیت میشه جلوش کم آوردی؟؟؟)

من کم بیارم؟هه یه حالی ازش بگیرم که کیف کنی (میبینیم)

بی_____نن وجی جون(باشه)

عشق یا هم خون

با سرهای پایین رفتیم بیرون تا رفتیم سرش داد زدم

همش تقصیر تو بود

ای بابا خانم تو چشات ضعیفه ندیدی پا ب این گندگی رو تقصیر من چیه

یه چشم ضعیفی نشونت بدم لعنتی

عشق یا هم خون, [۱۸,۱۰,۱۷] ۱۹:۰۰

#پارت_شیشم

اونقد اعصابم خورد بود که

دیگه کشش ندادمو

رفتم سراغ ماشینم که برم خونه نمیشد بمونم رفتم

پارکینگ باید خودمو تخلیه میکردم

تا تونستم جیغ کشیدم

(مکان عمومی ها)

بدرک(چشم)

رومو برگردوندم ک دیدم آقای بوزینه داره با تعجب و دهن باز نگام میکنه

عشق یا هم خون

با تعجب گفت

-تو خلی ????

-خل عمته

-اختیار داری فعلا که تو خلی

_دهنتو ببند سر ب سر من نذار

-وای تهدید میکنی جوجه ترسیدمم

_هرچی هس از گوریل بودن بهتره حالام برو کنار وقت گرانبهامو تلف خودت نکن

سوار ماشین شدمو

گازشو گرفتم و رفتم خونه

-مامان مامان مامان

عشق یا هم خون

مهسا

قیافش نمایان شد وگفت

-چتهه جیغ جیغو چرا زود اومدی

_ولم کن باوا

-باز سگ شدی؟

-سگ خودتی

-وایسا ببینم من خواهر بزرگ ترتم چطور با من اینطوری حرف میزنی

-عه ببخشید خواهر بزرگ تر

عصبی اسممو صدا زد

-درسا

-ولم کن جان تو اعصاب معصاب ندارم

عشق یا هم خون

بعدم و لش کردم به جیغاش ادامه بده

رفتم بالاو یه تاپ و شلوارک صورتی پوشیدمو اومدم پایین

-بابایی بابا کجایی

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۰:۱۹]

#پارت_هفتم

بابا- سلام بر جیگر خودم دانشگاه خوب بود??

-اوهوم خوب بود بابایی

ورفتم گونشو طولانی بوسیدم و روپاش نشستم

مامان جیغ کشید

-درس—اصدغه گفتم رو پای بابات نشین

-وای نیلوجون بابایی خودمه قول میدم تمومش نکنم برا شماهم بزارم

و یه چشمک خوشکل زدم

عشق یا هم خون

یا خدا عصبی شد

روبهیم با عصبانیت اسمو تکرار کرد

—درس—

— ای وایی

وازرو پا بابایی پریدم تا نکشتم

(وا) ولا

مامان با عصبانیت وجیغ روبه بابا گفت

— عه داریوش ببین دختری بی حیا رو تو پرورش کردی

بابا همراه با لبخند گفت

— عشق من

چیکار جیگر بابا داری؟

مامان جیغ کشید

عشق یا هم خون

- داریوش

- جوونه داریوش

ودراین لحظه بهم نگاه
عاشقونه شلیک کردن (ای وای)

- اوهوم اوهوم بچه اینجاست
و به خودم اشاره کردم

بابام چشمکی زد وگفت

- عه راست می‌گه بریم تو اتاق عشقم

مامان با مشت اروم به بازو بابا زد وگفت

- عه زشته جلو بچه ها
جیغ کشیدم

- مامان

-یمان

یه بوقلمون شروع کرد به
خندیدن (بوقلمون کـــــــــــــــــ و؟ مهساست)

-ای حناق کم بخند من گشمنهـــــــــــــــــه

-خوب برو کوفت کن

-خواهری جونم ببخشید سرت داد زدم

و خودمو مظلوم کردم و رفتم گوشو بوسیدم

-باشه خر شدم بیا بریم غذا بت بدم

- میسی جیغـــــــــــــــــ

مهسا-مرگ جیغ نکش

-باوش

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸ ۱۹:۰۰]

#پارت_هشتم

رفتیم داخل اشپزخونه و مهسا رفت که واسم ناهار آماده کنه

درسا چت بود اومدی عصبی بودی

-وای مهسا امروز ی بوزینه عصبیم کرد

-بوزینه

-اره یکی شبیه بوزینه

وهمه اتفاقارو براش تعریف کردم شروع کرد بخندیدن

-وای درسا بسپه مردمم عجب حالی ازت گرفت من ب شخصه عاشقش شدم

عشق یا هم خون

بزار حالشو میگیرم پسری پسر ————— رو

عه اجی کوچولوم حرص نخور

نموخ ————— ام

فدا اجی خوشکلم بشم

جی ————— غ

مهسا پرید بالا که از رو صندلی با باسن خورد زمین از خنده میزو گاز می گرفتم

*درس ————— میکشمتت

ومن بدو اون بدو

*وایسا ی روز کرم نریزی نمیشینی ه_____ا

-وای مهی جونى حرص نخور شیرت خشک میشه غضنفرت بی شیر میمونه

*درس_____ا بیا اینجا باید درستت کنم

-نموی_____ام

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۰:۱۹]

#پارت_نهم

مهسا با عصبانیت گفت

_اه دختره ی لوس چننش ادم نمیشی تو

دوباره شروع کردیم به دویدن من هم جیغ میزدم ک یهو پام گیر کرد به مبل و شپلق پخش زمین شدم

مهسا هم از فرصت استفاده کرد و شروع به قلقلک دادنم کرد

من با خنده

_وای مهی توروخدا ولم کن مردم آی_____ی مامان

_ ول نمیکنم تا تو باشی دیگ منو اذیت نکنی

_ تورو خـدا جیـغ

مامان سر رسید وگفت

_ وای مهسا کشتی بچمو ولش کن

_ حقشه مامان خیلی بیشعوره

مامان عصبی نگاش کرد وگفت

_ مامان ودرد گفتم ولش کن

مهسا که فهمید سوتی داده لباسو برچیدو گفت

_ نیلو جون اخه اذیتم میکنه

_ نشنیدی چی گفتم

مهسا با یه قیافه دماغ و حسرت وار ولم کرد منم بلند شدم واسش زبون دراوردم که یهو احساس کردم حلقم رفت تو مغزم (خره مغزت رفت تو حلقه)

جیغ و جی کجا بودی تو ادد باید تو این موقعیت پیدات شه لعنتی (همینجا داشتم فیلم میدیدم)

مگه وجدانا هم فیلم میبینن (کجاشوو دیدی تازه با یه پسری دوست شدم علم پیشرفت کرده خانوم)

جون من؟ (به مرگ تو)

احمق باز من بهت رو دادم

تازه یادم اومد مغزم در حال سرازیری به حلقم بود

یه نگاه کردم دیدم عه مامانه ک بهم پس گردنی زد

_چرا میزنی مامان

_حقت بود فک نکن طرفتو گرفتم نفهمیدم تقصیر تو بود درضمن مامان ن نیلوفر این هزار بار

_اووووکی مامان

خواست دوباره یه پس گردنی بهم بزنه که در رفتم و از پله ها رفتم بالا و پریدم تو اتاق و غش غش ب حرص خوردن
مامان خندیدم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۰:۱۹]

#پارت_دهم

بعد از یکی دوساعت از اتاق اومدم بیرون ن مٹ اینکه اوضاع امنه رفتم ی سرکی کشیدم تو اتاق مامان و بابا اوه اوه
صحنه های مثبت هجده تو بغل هم خوابیده بودن زودی درو بستم

رفتم ناهاری ک مهسا آماده کرده بودو نذاشته بود بخورم رو خوردم (تو نذاشتی یا اون با کرم ریزیت)

حالا هرکی (جواب نداری چرت نگو)

باش بابا من کم اوردم توام ساکت شو(چ عجب کم اوردی)

دیگ جواب وجدان بی تربیتو ندادم شروع کردم به خوردن غذام(بی تربیت خودتی)

عشق یا هم خون

عجیبب گیری کردیما

بعد از تناول ناهارم (چ ادبی)

بیار خواستیم ادم باشیم نمیذاری (باش باش ادم باش)

ظرفارو گذاشتم تو ظرفشویی تا یکی پیدا شه بشورشون

به سمت اتاقم رفتم یه چرت بعد از ناهار خیلی میچسبه...

توی خواب بودم که احساس کردم چیزی رو صورتم وول میخوره یا خوده خدا این چیه...چشمامو باز کردم دیدم یه سوسک خیلی گنده اس... از ترس فقط جیغ میکشیدمو خودمو تکون میدادم

شلیک خنده رفت هوا

با دقت ک نگاه کردم دیدم باربد و تینا (پسر و دختر خاله های گرامش)

ومهسا وایسادن تو دره اتاقو میخندن بهم

با ترس گفتم س_سوسکه کوش؟

باربد_پلاستیکی بود بیا ایناهاش

سوسکه تو دستش بود و تکونش میداد

از حرص داشتم میترکیدم عوضیای و نفهم دویدم دنبال باربد اون بدو من بدو و جیغ میکشیدم

_باربددد

_جوووون

_مررررض وایسا تا ادمت کنم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۰:۱۹]

#پارت_بازدهم

باربد_ای جانم تو میخوای منو ادم کنی؟

_میکشمتتت

اینقد دویدم تا رسیدم بهش پریدم و با یه دستم یقشو از پشت گرفتم با دست دیگه ام هم موهاشو گرفتم تو دستم

باربد_آی آیییی آمازونی ول کن موهامو پوست سرمو کندی با موهام فلک زدههههه دستت بشکنه الهیییی

عشق یا هم خون

_آمازونی خودتی گوریل... تا مرز سخته بردی منو خدا لعنتت کنه قلبم یه دقیقه از حرکت ایستاد مگ تو نمیفهمی
اگ من بمیرم چ غلطی میکنید بدون درسا خوشگل وای ماما با دق میکنن مهسا میمیرههه (کم خودتو تحویل
بگیر)

_خفه وجی (ایشششش) _ویششش

باربد _خوشگللالل؟؟؟ دق میکنن؟؟؟

_اوهومم شک داری تو خوشگلیم؟ بعدشم پشت چشمی واسش نازک کردم

که یهو باربد زد زیر خنده

_به چی میخندی؟

باربد _خودتو تو ایینه ببین بعد دم از خوشگلی بزن

_هااا؟؟

باربد _برو میگم

رفتم تو ایینه خودمو ک دیدم چنان جیغی زدمم ک خودمم کر شدم

عشق یا هم خون

_این کیههههههه؟(خوده زشتت)

_من؟(آره چه زشتییی تو)

_نهههههههههههه

موهام توهم پیچ خورده بودن واسه خودشون جنگل استوایی بودن رزم پخش شده بود دور لبم ...چشام زیرشون
سیاه شده بودن با یه جنگلیه سرخ پوست فرقی نداشتم وای باربد منو اینجوری دیدد

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۲:۱۹]

#پارت_دوازدهم

بعد از اینکه کلی جیغ زدم صورتمو شستم و یه آرایش تر و تمیز کردم

و لباسمو با یک پیرهن آستین کوتاه و شلوار عوض کردم

؛موهامو دم اسبی بستم خودمو ک توی اینه نگاه کردم

یه بوس واسه خودم فرستادم و بی خیال شال

...

یه باربد چلمنه دیگ (به این خوشگلی)

نکنه چشتو گرفته وجی جون(اوه نه من خودم عجب دارم)

عشق یا هم خون

پس بخف عزیزم

بی توجه ب چرت و پرتای وجدان ک توی مغزم وز وز میکرد از پله ها پایین رفتم دیدم مهسا و تینا و باربده خر دارن
پیچ پیچ میکنن

چشامو ریز کردم مشکوک بهشون خیره شدم

وجی(هان)

هان و درد درست مٹ ادم بگو جونم (اییییش حرفتو بزن)

میگممم بنظرت اینا مشکوک نیستن؟(امممم چرا هستن)

پس بزن بریم

چون پشتشون به من بود منو نمیدیدن آروم آروم رفتم سمتشون که دیدم

(ای وای)

وجی(هوم؟)

این منم؟(درست دیدی)

پس چرا اینقد زشتممم(خب هستی دیگ حقیقتو ک همیشه کتمان کرد)

ببندش بابا

عشق یا هم خون

تینا_میکشمتتتت

بقیه هم به ما میخندیدن دویدم که بابا تو بغلم گرفت

بابا_درسا باز چیکار کردی خونه رو تو سرت گذاشتی

_هیچی به جون تینا

تینا_به جون خودت بیشعور

_نگاش کن بابایییی همش فحشم میده

بابا_عه تینا کرم نریز چیکار دخمل خوشگلم داری

_جوووون راه افتادی بابایی

بابا_معلومه با دختری مث تو میخوای را نیوفتم

_ایول به باباییه خودم

تینا_جییغغ درسااااا

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۲:۱۹]

#پارت_چهاردهم

عشق یا هم خون

ای وای خدا مرگت بده و جی یادش اومد (به من چه خیار)

برو هویج (برو تربچه)

جمع کن سبد سبزیجاتو بابا تینا رسید فعلا و جی

تینا داشت بهم نزدیک میشد که از گردن بابام اویزون شدم

_بابایی جونم منو نجات بده

_چرا

_چون دخیل خوشگلتم نکنه یادت رفته چند دقیقه پیش خودت گفتمی

و لبامو جلو دادمو یه حالت مظلومی به خودم گرفتم بلکه دلش بسوزه

_اینجوری نکن چشاتو

_چشمم بابا جونم

تینا با حرص گفت

_عمووو درسا رو بدین به من

عشق یا هم خون

_مگه خیار بدم بهت

_بابااااا

بابا و تینا باهم خندیدن و من حرص خوردم

_عمو درسا منو زد

و ادای گریه درآورد

بابا با تعجب و توییح روبهم گفت

_درسا؟

_نه به مرگ تینا...باربد منو انداخت روش

_خوبه خوبه بس کنید دیگ همو ببوسید آشتی کنید

_نه

عشق یا هم خون

تینا_عمر۱۱۱۱

بابا_زوووود

با اکراه بوسش کردم اونم همینطور

از بچگی با تینا مشکل داشتم دختریه لوس و پرافاده نمیدونم چرا مهسا چسبیده به این(اوه اوه غیبت ممنوع)

ببند بابا مگه باربد نیس پسر به این خوبی و اقایی (خعللییییی)

اره پس چیییی(هیچی)

رفتم بالا تو اتاقم و دیگ نیومدم پایین نفهمیدم کی خوابم برد که باصدای جیغ بنفش کسی یهو از خواب پریدم

اونقد شوکه شدم که با صورت رفتم تو زمین

_ای خدایا مهسا ایشالا بی شوهر بشی الهی بچه هات بچه خوک بشن شوهرت عرعر کنه خودت هاپ هاپ کنی

مهسا_خدا نکنه بیشعور به زمین گرم خوردن بهتر از دعاهاى توئه

_خفه شوووو آی دماغمممم

ساعتو که نگاه کردم رفتم که واسه دانشگاه آماده شم
وای بوزینه رو کجای دلم بذارم ای خدا منو از دست این قوم ناقص العقل نجات ده (یکیش خودتی)

تو یکی حرف نزن

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۲:۱۹]

#پارت_پانزدهم

یه مانتوی مشکی یک وجب بالای زانو پوشیدم

و یه شلوار لی ابی سیر و مقنعه سورمه ای پوشیدم

کیف و کفشمم مشکی

یه ارایش ملیح هم کردم و رفتم پیش به سوی علم و دانش (اوهووو) یوهووو

دیر شده بود دویدم سمت کلاس و در زدم خداروشکر استاد هنوز نیومده بود

نفسی از سر اسودگی کشیدم وارد کلاس شدم یه دور کلاسو دید زدم

عه بوزینه ام اینجاست (چه خوشگل شده)

کجاش خوشگله توام امروز چشات البالو گیلاس میبینه (حسوود)

برو بابا

قدم اولو که برداشتم به سوی صندلی کناری سارا رفتم که یهو صدای اهنگی اومد

الاغکه قشنگه من چه خوب خوابیده

دست تو ماماخش کرده آب دهن چکیده

الاغک قشنگ من چشای زشتتو وا کن

با اون نگاه بابا قوربت به من نگاه کن

ای وای صدای صدا از تو کیف من میاد (اوهوم درست فهمیدی)

وای ابروم رفت (اوهوم)

اوهوم و مرض باربد میکشمت عوضی (چرا؟)

عشق یا هم خون

چون گوشیم دستش بود

کل کلاس ترکید از خنده

بوزینه_ آخی الاغک جون دستتو تو مامخت نکن زشته عموجون

_ببند دهننتو ب...

ادامه ی حرفمو نگفتم

بوزینه_ فعلا تو ببند آب دهننت ریخت رومون

خواستم جوابشو بدم که یه پسر گفت

_آروین داداش ولش کن بچه که زدن نداره

داشتم تا مرز سکتته قلبی و مغزی میرفتم از حرص و عصبانیت چه اسمیم داره بوزینه(آرویننن...چه نازه

اسمششش)ایششش

خواستم جواب اون پسره ی نخود رو بدم که استاد اومد

ولی تا اخر کلاس همش حرص خوردم

و عصبی بودم هیچی از حرفای استاد نفهمیدم همش تو فکر آروین بودم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸ ۰۲:۱۹]

#پارت_شانزدهم

باید یه کاری کنم که مرغای اسمون ب حالش گریه کنن (جووووون دعباااااا)

اره وجی جوون توهم باید کمکم کنی (شطولی)

نمیدونم

باصدای استاد ب خودم اومدم

استاد-خسته نباشید برای این جلسه کافیه

بلند شدمو به صدا زدناى سارا گوش نکردم به سمت بیرون رفتم

ک کسی بازومو کشید

منم با حالت عصبی برگشتمو داد زدم

-دست از سرم بردار اه

سارا بود تو چشاش اشک جمع شدو ودستمو ول کرد و به سمت درب خروجی دانشگاه رفتم

وای خدای من من چیکار کردم سر بهترین دوستم داد کشیدم به خاطر یه میمون درختی (اروینو میگه)

خیلی ناراحت شدم ولی کاریش نمیشه کرد فردا از دلش در میارم با فکر به این کار یه لبخند زدم هنوز لبخندم جمع نشده بود ک صدای انکروالصوات بوزینه بلند شد

-جوووون چ عشوه ای میریزه خب زودتر میگفتی میتونم یکی دو شب تحملت کنم

چییبیی با تصور اینکه چه فکری راجع بم کرده به شدت عصبی شدم نفهمیدم چی شد

برگشتم سمتشو با تمام توانم خوابوندم تو گوشش

-منوو با اشغالای دورو اطرافت یکی ندون البته کافر همه را ب کیش خود پندارد و ی پوزخند حرص درار زدم

نگام ک ب نگاه افتاد از چشاش خشمم فواره میزد (من میتلسممم)

نترس هیچ غلطی نمیکنه (نزنه بچمو سقط کنه)

چییبیی بچهههههه (عه داد نزن خو من ازدباج کلدم)

بخاطر ہمیں تمام سعیمو میکنم ب زمین بشونمش

اره من فہمیدم اونو وابستہ ی خودم میکنم و بعد ولش میکنم و خوردش میکنم کہ بفہمہ کی بچہ اس (توغلط میکنی پسرہ گناہ دارہ)

اصلن ندارہ

ولی تہہ دلم یہ ندایی اخطار میداد کہ این کارو نکن خودت بد میبینی

ولی بیخیال ندا شدمو چسبیدم بہ نگار ہم کلاسیم

عشق یا ہم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۰۲:۱۹]

#پارت_ہفدہم

نگار_درسا

_جانم

نگار_خوبی عزیزم؟

عشق یا هم خون

_مرسی تو چطوری

نگار_ خوب شد دیدمت خواستم بگم امشب تولدمه توام دعوتی عزیزم

_تولده عه مبارکه جونم

نگار_اره یه مهمونیه کوچیک گرفتم خوشحال میشم بیای

_مرسی از دعوتت باشه سعیمو میکنم پیام

نگار_ غلط میکنی حتما باید بیای

(اوه اوه تولدم زوری مگه میشه)وجی جون دوس دارم برم تورو سننه

(اهان اونوقت جواب مامانتو چی میدی؟)وا یه تولده دیگ این حرفا رو نداره دیگ

عشق یا هم خون

(نخیر مهمونی نه پارتی)عه(ارهههه)

اخ جووووون من پارتی خیلی دووووس(تو غلط کردی شر میشه ها)

ببند بابا شر کجا بود(خود دانی)

وااای وجیییی به احتمال خیلی زیادم بوزینه میاد اخ جون امشب باید نظرشو به خودم جلب کنم(ای خبیثه منکراتی)

بعله پس چی تو هنوز درسا رو نشناختی و یه لبخند ملیح روی لبم نشست

که یهو یه چیزی تو پهلوام فرو رفت

ای وای نگاره

نگار_این لبخند علامت رضایتیه پس حتما میای

همونطور که لبخند میزدم

_اوهم حتما میام

عشق یا هم خون

نگار_اوکی پس ساعت ۱۷اونجا باش

یه نگاه به ساعت کردم ۱۱ بود کلاس بعدی رو بیخیال شدم رفتم خونه

عشق یا هم خون, [۱۹:۰۲ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_هجدهم

اممم خب بذنا فکر کنمم ببینم چی لازم دارم لباس که یه عالمه دارم فقط می مونه کیف و کفش که باید برم مرکز خرید

ماشین و روندم سمت جایی که میخواستم برم رفتم داهل پاساژ شدم چیزایی که میخواستمو خریدم وبا یه عالمه بسته خرید به سمت خونه حرکت کردم

رسیدم خونه و رفتم توی اشپزخونه که دیدم مهسا داره آب میخوره و پشتش به منه اروم اروم رفتم سمتش و یهو گفتم پخ که لیوان از دستش افتاد با صدای بلندی پخش اشپزخونه شد

ده متر پرید بالا و با چشمایی مثل وزغ نگاه کرد تا مغزش تجزیه و تحلیل کنه و بفهمه چی شده من در رفتم

مهسا_درسا|||

عشق یا هم خون

_جانمم

مهسا_برو بمیرر

خخخخ عجب حرصی خوردا میدونم تا تلافی نکنه دست بردار نیس این مهسای ما یکم عقده ای تشریف داره (خب یکی نیس بگه اخه مرض داری درد بی درمون داری که کرم بی دلیل میریزی؟)

عه توام بی ادب شدی وجی جون (کمال هم نشین در من اثر کرد)

اه دیگ پرو نشو توام(کثافت)

خودتی

رفتم تو اتاقم و لباسامو با یه تاپ و شلوارک سورمه ای عوض کردم

خودمو تو ایینه نگاه کردم جوون عجب چیزی شدما!!!!!!(خب حالا خودتو چشم نکنی)

بتوجه مگه حسودی

از اتاقم خارج شدم و به سمت اشپزخونه رفتم وای چقد گشمنه وارد اشپزخونه شدم و رفتم که خندق بلا رو سیر کنم(ژووووون غذا)

عشق یا هم خون

مگه نخورده ای (آره)

باشه من دیگ حرفی ندارم

واااای آخ جوووون قورمه سبزیه عشق من الان میخورمتتتتت (هیزه بدبخت)

دوشنمه خوووو (خو کوفت کن منم گشنمه

باشه

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸,۰۲:۱۹]

#پارت_نوزدهم

حمله کردم سمت غذا و تند تند شروع کردم به خوردن غذا همینجور که مشغول بودم یهو دیدم سه جفت چشم
خیره شدن بهم

با سر بهشون فهموندم که چتونه

باربد جواب داد_میگم درسا

همونطور که به خوردنم ادامه میدادم گفتم

_هوم؟

باربد_بینم تو از کشورای قحطی زده ی آفریقا فرار کردی؟

_اره از کجا فهمیدی

باربد_اروم بخور کوچولو همش واسه خودته بابا اروم تر اروم تر

همه ی اینا رو با لحن بامزه ای میگفت از حرفاش خنده ام گرفت

تینا و مهسا هم خندیدن

غذامو که خوردم از پشت میز بلند شدم و بوس تو هوا واسشون فرستادم

از پله ها بالا رفتم و به اتاقم رفتم که آماده شم واسه ی تولد

یه نیم ساعتی خوابیدم و بلند شدم که دوش بگیرم و سرحال بیام

سشوارو روشن کردم موهامو حالت دادم و لوسینمو به بدن و صورتم زدم یه تاپ و شلوار پوشیدم

پشت میز مطالعه ام نشستم و کمی درس خوندم

عشق یا هم خون

نگاهی به ساعت کردم تا مهمونی خیلی مونده بود گوشیمو برداشتمو چکش کردم طبق معمول کسی نه زنگی زده بود نه پیامی داده بود

رفتم سراغ کمد لباسم خبییب حالا من چی بپوشمممم که به کفش و کیفم بیاد یه لباس **** انتخاب کردم که مدلش **** بود

موهامم لخت گذاشتم توی گردنم باشه

نشستم پشت میز ارایشم هرچیزی که داشتم استفاده کردم

ای جوووون چه خوشگل شدمممم

یک ساعت دیگ میرم چشم همه رو درمیارم

عشق یا هم خون, [۱۹:۰۲ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_بیستم

واس ساعت ششو نیم شده تا برسم هفت و خورده شده رفتم سمت کمدم و یه ساپورت مشکی نسبتا ضخیم پوشیدم اخیه لباسم یه وجب بالای زانوم بود

از اتاقم خارج شدمو سوییچ ماشینمو از جا کلیدی برداشتم واز پله ها پایین اومدم خداروشکر مامان خونه نبود فقط یه اس ام اس دادم بش که دارم میرم مهمونی

سوار ماشینم شدم و رفتم پیش به سوی مهمونی یوهووووو(مهمونی ن پارتی خانوووم)

وجیییی(چیه؟)

درد توام هی شر و ور میگی(باش)

گازشو گرفتم و رفتم حدود یه نیم ساعتی تو راه بودم بالاخره رسیدم دم خونه ی نگار اینا

بوق زدم که پیرمردی درو برام باز کرد با ماشین نانا زم (اوه چه نوشابه پرسی واسه ماشینش باز میکنه)

بخف وجی (ایش)

ویش (بیا بریم کیش)

ببند

وارد حیاط شدم خواستم پارک کنم که یه فراری زرد اومد و با یه تیکاف قشنگ رید بهم و ضایع کرد رفت جایی که

من خواستم پارک کنم (عخیییی)

آه شکست عشقی خوردم (از اون بدتر)

عصبی شدم این دیگه چه خری بود که جای پارک منو تصرف کرد ماشینو پشت سره خره الاغش پارک کردم با

حرص و عصبانیت پیاده شدم که برم سمت راننده فراریه بیشعور

همزمان با من اونم از ماشین پیاده شد

وااای اینکه آریه خودمونه به خودم گفتم یه نفس عمیق بکش اوممم نباید عصبی شم

چون نقشم نابود میشه پس با یه لبخند ملیح به طرفش رفتم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۸:۰۵:۱۹]

#پارت_بیست_و_یکم

صدامو صاف کردم

_سلاااام

با صدای نسبتا بلنده من ده متر پرید بالا که دیگ نتونستم جلوی خودمو بگیرم و زدم زیر خنده

عشق یا هم خون

آروین_ مگ روانی تو دختر چقد تو شیطونی

اونم خنده اش گرفته بود

_جواب سلاممو ندادیا

آروین_ چه با ادب شدی خبریه

_اره شدم خوشحال شدم از دیدنت با اجازه

یه حالت ناراحتی به خودم دادم و راهمو کج کردم و رفتم دیدم داره دنبالم میاد خوشحال شدم که میخواد از دلم
دربیاره

آروین_ درسا

با یه حالت تعجب وار برگشتم نگاهش کردم

_درسا؟؟؟؟

چند لحظه هنگ نگام کرد و بعد به خودش اومد دیدم داره با اخم نگام میکنه

آروین_ نمیدونستم توام دعوتی

بادم خالی شد پسره ی انتر اره ارواح عمت منک دیدم داشتیم با نگار حرف میزدیم عین وزغ خیره شده بودی بهمون

_آره دیگ تولد دوستمه ها خواستی نباشم آقا اروین؟

دوباره صدام کرد_درسا

وای خدا عجب خریه اینجور ناز منو صدا میکنه به فکر قلبم نیس؟
وای خدا من چه مرگمه قرار نیس که ازش خوشم بیاد من ازش متنفرم

گفتم بله؟

آروین_امممم اولاً سلام دوما منم خیلی خوشحال شدم اومدی سوما یه درخواستی داشتم ازتون میشه امشب همراه
من باشی؟

همه ی اینارو عرض یه دقیقه کمتر زد و مظلوم تو صورتم خیره شد

یا خوده خدا یکی بیگیره منوووو

چشام چهارتا ن هشتا شد

یه چییییی بلند گفتم که بیچاره گر خرید

آروین_من منظوره بدی نداشتم فقط چون همه همراه داشتن خواستم منم یه همراه داشته باشم که دیدم از قضا
توام تنهایی منم تنها چی از این بهتر ببخشید اگه جسارت کردم

_نه منظورم اینه چرا همراه؟اخه یه تولده دیگه

آروین_مگه نگار نگفت که باید واسه مهمونیش همراه داشته باشی

_نه والا نگفت

آروین_ خب حالا درخواست منو میپذیری بانوو؟

#پارت_بیست_و_دوم

بخورده فکر کردم خب خودش داره راهو واسم باز میکنه منو واسه عملی کردن نقشم کمک میکنه منم از خدا
خواسته گفتم

_حالا که اصرار میکنی باشه جناب غلام

چپ چپ نگاهم کرد و بازوشو جلو آورد منظورشو نفهمیدم که گفت

_همراه جان باید بازومو بگیری بریم تو

من_جدا؟

اروین_اره جدا باره اولته همچین جایی دعوتی

_نخیرررر

بازوشو گرفتمو رفتیم داخل سالن شدیم وقتی دستشو گرفتم گر گرفتم
رفتیم یه گوشه ی سالن نشستیم واقعیتش بار اولم بود کنار یه پسر غریبه نشسته بودم یجوری بودم

عشق یا هم خون

مشغول دید زدن ادمایی که وسط میرقصیدن بودم که یهو یه چیزی با سرعت افتاد روم
_ای خدا من هنوز جوونم یعنی مردمممم وای ارزو بهم گور شدم تازه شوهرم نکردم

که صدای خنده ای بلند شد
چشمامو باز کردم که دیدم آری داره میخنده بهم
_چته چرا میخندی

آروین_خیلی باحالی

_جون من؟

آروین_جوووون تو

بعد باهم خندیدیم که نگاه کردم دیدم عه اینکه نگاره اسکله افتاده روم

_ای نگار گور بهم گور شده این چه طرزه اومدنه

نگار_درساااا خودتی؟

_چیه؟ با تعجب بش خیره شدم

نگار_چه ناز شدی بیشعور

و دوباره پرید رومو و بغلم کرد ابلیموم کرد

_ای دختره ی وحشی بسههههه خوردیم یه چیزیم واسه شوهرم بذار

عشق یا هم خون

که دیدم صدایی اومد

اروین_جونم شوهرررر

منکه تازه فهمیدم چه گندی زدم سرمو انداختم پایین یهو دستم کشیده شد دیدم این اروینه بیشعوره مٹ بز داره
منو میکشه دنبال خودش بردم سمت بچه ها و منو معرفی کرد

عشق یا هم خون, [۱۹:۰۵ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_بیست_و_سوم

اروین_سلام بچه ها درسا درسا بچه ها

سری تکون دادم و به یه خوشبختم اکتفا کردم

سه تا دختر بودن و چهار پسر

دختر که بیخیالشون ایششششش ولی پسرا یکی یکی جلو اومدن خودشونو معرفی کردن اولی یه پسر با قد متوسط و
هیكل متناسبی بود که موهای مشکی و پرپشتش اول از هر چیزی به چشم میومد چشم های قهوه ای و پوست سبزه
و لبانی متوسط درکل به دل مینشست

پسر_سلام دارین هستم دوست اروین خوشبختم

و دستشو جلو باهانش دست دادم

بعدی قد نسبتا بلندو پوست سفیدی داشت چشمانی گیرا و خوش حالت اوووو عجب تیکه ای ها

پسر دومی_سلام پرهام هستم از اشناییت خوشبختم و باهاش دست دادم

بعدی هم ارش بود با اونم ابراز خوشبختی کردم و دست دادم

نفر چهارم که اومد نفسم بند اومد لحظه ای محو اون همه زیبایی شدم

اترین_سلام خانوم زیبا من اترین تهرانی هستم پسرعموی اروین خوشبختم و دستشو جلو آورد

_خو خوشبختم و باهاش دست دادم و سرمو پایین انداختم که بیشتر از این هیز بازی درنیارم

از بین همشون اون پسر اترین مرموز بود زیاد حرف نمیزد و تو بحث شرکت نمیکرد و یکی از دخترا که اسمش
نسترن بود و خیلیم فیس و افاده ای بود (جون من)

اره جون تو وجی جون بهت هوش میگذره با این همه وجدان خوشگل مشگل(نه بابا این وجدان نسترن چسبیده به
عشقم اترین)

اخییی نازییی برو دست از پا خطا نکنه (راس میگی)

اره (ای وای پس من برم)

برو بوس بوس(یواش من پوستم حساسه)

برو بابا بی لیاقت

دستمو گذاشتم توی دستش انگار برق بهم وصل کردن یه آرامش خاصی بهم منتقل شد
بهش گفتم باشه غلام جان

لحظه ی اخر یه حرصی خورد که نگوووو و دوستاش ریز ریز خندیدن

یه لحظه نگام به اترین افتاد که با چشمانی ریز داشت نگام میکرد و نسترن هم با خشم شک ندارم اروینو هم
میخواد(اره نکبت)

غلط کرده ماله خودمه(چییی؟)

خب خب خودش گفت همراهش باشم باید با من برقصه خووو بعدشم نمیخوام تو نقشم خلل ایجاد شه(اره خدا از تو
دلت خبر داره)

به جون وجی

با اروین رفتیم تو پیست
خواستم کمی کرم بریزیم واسه همین با یه لحن اغوا کننده و چشمایی خمار رو کردم به اروینو گفتم آروین

پسره چفت شد بیچاره

آروین_جا...اوم بله

وای بچم خواست بگه جانم

عشق یا هم خون

(اره بدبخت منم بودم وا میدادم)

خب دیگ اینم جزیی از نقشمه واووو چه دخمل زرنگیم منن(اره پلیدی تو)

بخف وجی باز من بهت رو دادم

_اممم من بلد نیستم برقصم و یه لبخند نصفه نیمه زدم

آروین_چییبییی

بیشعور اونقد بلند گفت که گرخیدم و چند نفر نگاهمون کردن منو باش گفتم الان مث این رمانا میگه خیالی نباشه
خودم یادت میدم تو فقط همرام باش دیدم نه بابا از این خبرا نیس

آروین_بیا برو بشین اومدی براچی؟ تو که بلد نیستی واسه چی قبول کردی؟

_بی لیاقت خواستم ضایع نشی خاک توسرت

اروین_خاک تو سر خودت ضایع شم بهتر از اینه که زیر پای تو له شم

_آهههههه چقد غر میزنی تحمل کن ده دقیقه بیشتر نیس توام انگار میخواد چیکار کنه

اخه پاهام رو پاهاش بود و اون تکونم میداد

اروین_به همین راحتی و پوزخندی زد و گفت نه من نمیتونم دیگ تحمل کنم

آروین_ مرسی درسا که باهام هستی

منم که بخاطر کارش خجالت کشیده بودم و مطمئنم گونه هام سرخ شده بود سرمو انداختم پایین و لال شدم
رفتیم باهم نشستیم گوشه ای بعد از چند دقیقه به حرف اومدم

_آروین

آروین_بله

_مرسی که تنهام نداشتی این نگار که معلوم نیس کجاست منم هیچکسو نمیشناسم اگه تو نبودی باید میپوسیدم
اینجا

آروین_خواهش کاری نکردم

و یه لبخند ناز زد ای جانمم
جیغغغغغ

یهو اروینوو چند نفر دیگه که نزدیکمون بودن گر خیدن و با تعجب نگام کردن اروین با چمای گودزیلایی نگام کرد

عشق یا هم خون

با ذوق گفتم _ تو چال گونه دارییییی

و دست کشیدم به لپش

از بچگی عاشق چال گونه بودم

دیدم یهو خندید دست کردم تو چال گونه اش نگاهی خاص بهم انداخت با لبخند خیره شد بهم منم خیره ی دوتا چشم سبزش شدم وای چقد خوشملن

وای خاک تو سرم داره چه بلایی سرم میاد چرا اینقد دوس دارم نگاش کنم به خودم که نمیتونم دورغ بگم یجورایی داره ازش خوشم میاد ولی....

من باید انتقام اون روز سر کلاسو بگیرم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸ ۰۵:۱۹]

#پارت_بیست_و_ششم

دیگ ب احساسات جدیدم روی خوش نشون ندادم

وتا اخر مهمونی سعی کردم در کنار آروین خوش بگذرونم

موقع کیک بریدن شد که نگار

با نازو ادا که باعث شده بود همه خندشون بگیره کیک و برید و وقت کادو ها شد

عشق یا هم خون

ببندددد وجی تو کدوم گوری نمیگی من تنهاااام هاااان
(چیه باز سگ شدی)

میخای نشم؟ اروینو ببینن (یا اخدودوس ببین چی شده دختره پاک خل شد)

گمشوووووو

عشق یا هم خون, [۱۹:۰۵ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_بیست_و_هفتم

یه چیزی از درون مثل خوره افتاده بود به جونم و منو میخورد از حرص هی لبمو میجویدم اه رژ لبم پاک شد

آروین خیلی نامردی خیلی اشک تو چشم جمع شد و بغض کردم و با چهره ای ناراحت نگاش کردم که یه لحظه
چشمش به من افتاد نسرینو پس زد و قدم هایی سریع به سمتم اومد

وقتی نزدیکم شد رومو کردم اونور و محلش ندادم

آروین_درسا

من_سکوت

جوابشو ندادم

دستشو گذاشت رو شونم یجوری واستادم اشکامو که در حال سرازیر شدن بودن رو نبینه چونمو تو دستش گرفت و به سمت خودش برگردوند قطره ی اشکی روی دستش چکید

آروین_ درسا ببینمت چت شده

_آروین

آروین_ جانم

_تو منو تنها گذاشتی رفتی من که گفتم هیچکسو نمیشناسم

و دوباره سرمو انداختم پایین

یهو دیدم دستم کشیده شد و این آروین مثل بز منو کشید طرف خودش و میکشوند این ور و اون ور از پله ها که گوشه ی سالن بودن بالا رفتیم در یکی از اتاقا رو باز کرد و منو کشوند داخل

تا خواستم دهن باز کنم و بهش بگم داری چیکار میکنی

منو کشید تو بغلش وبا تمام قدرتش به خودش فشار داد

حس کردم استخونام داره خورد میشه

خواستم اعتراض کنم گفتم

_آروین

آروین_هیسسس بذار اروم شم

تا چند لحظه در حال خورد شدن بودم (اره توام خیلی بدت اومد)

دروغ چرا منم حس خوبی بهم دست داد(میدونم بابا جلو غازی و ملق بازی)

باشه تو بردی(ایول به خودم روتو کم کردم)

بعد از دقایقی صداس تو گوشم پیچید:

آروین_درسا

چیزی نگفتم

آروین_منو ببخش

_کاری نکردی که ببخشم

اروین_درسا میخوام یه چیز یو بهت بگم

_بگو میشنوم

اروین_ درسا من عاشقت شدم

منو میگی چشم اندازه توپ بیس بال شده بود وای تو خوابم نمیدیدم

عشق یا هم خون, [۱۹:۰۵ ۱۸,۱۰,۱۷]

_چ چ چیبی؟

اروین_ درست شنیدی نیاز به تکرار نیس عزیزم من همون روز اول دیدمت ازت خوشم اومد
همون موقع که خوردی بهم و داشتی غرغر میکردی سرتو که آوردی بالا من دلمو باختم ببخش اذیتت کردم
راستش غرورم بهم اجازه نمیداد ابراز علاقه کنم

ولی دیگ امشب نتونستم طاقت بیارم و اعتراف نکنم

_آروین خیلی بدییی

و با مشت اروم به سینه اش کوبیدم

آروین_ ببخش نفسم توام منو دوس داری؟

با چشمانی که لبریز از عشق بودن بهش خیره شدم

اونم خیره شد به من دوست داشتم این لحظات تموم نشن

منتظر داشت بهم نگاه میکرد

سرمو انداختم پایین و گفتم اره منم ازت خوشم اومده

با بهت بهم نگاه کرد و گفت

آروین_د د درسا

خندیدم_چته چرا زبونت بند اومد

اروین_باورم نمیشه واقعا تو منو دوس داری؟

_اوهوم دوستت دارم

اروین_وای درسا بگو که خواب نیستم

_نه کاملا بیداری میخوای بهت ثابت کنم بیداری

دستمو جلو بردم که بزخم تو گوشش

که دستمو گرفت و بوس کرد

خجالت کشیدم از کارم

سرمو پایین انداختم دو طرف صورتمو با دستاش قاب گرفت

و خیره شد بهم

چشماش بین لبها و چشمام حرکت میکرد

یهو داغی و خیسی رو روی لبام احساس کردم

بهت زده خیره شدم بهش چسبیده بود بهم و به سمت عقب هولم میدادم که یهو خوردم به دیوار چسبوندم به

دیوار و با ولع و عشق لبامو میخورد

شوکه زده شده بودم

چند دقیقه که گذشت موتور منم راه افتاد و همراهیش کردم

غرق در لذت شده بودم

بعد از چند دقیقه طولانی که دیگ نفس کم آورده بودیم از هم جدا شدیم

یهو بغلم کرد و از زمین جدام کرد و دو دور منو چرخوند و گفت درسا بخدا عاشقتممممم

منم ریز ریز خندیدم و خر کیف شدم

گذاشتم زمین و دوباره منو سفت چسبید و خواست بیاد سمت لبام که دست روی لباش گذاشتم و گفتم

_بسه اروین لبام ورم کرده زشته الان میریم پایین

یه لبخند ناز زدم که گفت

اروین_درسا

_جانم

اروین_دیگ اینقد ناز نخند که منم هوس لباتو نکنم

منم با یه لحن لوس گفتم

بوشه اقاییبی

عشق یا هم خون

و روی پنجه ی پام بلند شدمو یه بوسه روی گونه اش نشوندم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۱۴:۱۹]

#پارت_بیست_و_نه

_آروین بریم پایین دیگه

آروین_چشم خانومم

وقتی گفت خانومم تو دلم کله قند آب میکردن وای خدا یعنی من عاشق اروین شدم منی که دلم نمیخواست سر به
تنش باشه (اره الاغ عاشق شدنت مبارک)

مرسی وجی جوووون جیغغغغف(چته بابا یواش تر کر شدم)

بگو چی شد(چییییی؟)

عشق تو وجدان عشق منه(وااای ارهههههه)

چه خووووب(اله)

با صدا زدنم توسط اروین دست از ور زدن با وجیه وراج کشیدم

آروین_درسا

_جانم

آروین_بریم نگار داره کادو هاشو باز میکنه زشته نباشیم

_چشمممم آقایی و یه لبخند ملیح زدم

اروین_درسا میام میخورمتااااا

_بیا بخور

به سمتم هجوم آورد که جای خالی دادم و اروین با کله رفت تو دیوار و صدای اخس بلند شد خخخخ

منو میگیییی غش کردم از خنده (ای پلید عشقته ها کشتی پسر مردمو)

اتفاقا حالا که عشقمه بیشتر حال میده حرص بخوره(مریض)

آروین_درسا خودتو کشته فرض کن

_جوووون من

اروین_عه جون خودتو قسم نده

_باشد

اروین_ولی جون تو میکشمت

ودوید دنبالم منم درو باز کردم و دویدم تو راهرو
که اروینم پشت سرم میدوید و خط و نشون میکشید

همینجور داشتم میدویدم که یهو به یه جسم سخت برخورد کردم

_آییییی ماما ماما آییی اروین بی درسا شدی آیییی ذلیل شی کوره بدقواره
که یهو صداش دراومد

پسر_ تو در حال دویدن بودی اونوقت من کورم؟

عه این صدا چقد آشناست

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۸, ۱۴:۱۹]

#پارت_سی

سرمو گرفتم بالاتر و دیدم عه اینکه آترینه

دیدم یه اخم وحشتناک کرده و با عصبانیت بهم نگاه میکنه

اترین_ اگه بچه بازیت تموم شد برو کنار میخوام رد شم

آروین_ داداش به خانوم من چیزی نگو تقصیر من بود

بعدم دستمو کشید و بردم به کناری
داشتم از حمایتش لبریز از حس لذت میشدم
که یهو صدای نکره ی اترین بلند شد(وا به حق چیزای ندیده و نشنیده کجا نکره اس صدا به این خوشگلی)

حرف نزن توام(وا روانی)

اترین_هه خانممم خوشبخت شین

اوا این داشت مسخرمون میکردعایا؟(دقیقا)

چرا؟(زیرا مرض دارد)

اه پسره ی گند اخلاق موردشورشو ببرن حیفا اون قیافه واسه اینه

میخواستم جوابشو بدم که اروین گفت
اروین_حتما خوشبخت میشیم با وجود درسا من همیشه خوشبختم

اینو که گفت ذوق کردم و با لبخند نگاش کردم

اروین یه چشمک زد و به اترین اشاره کرد که اگ نبود واست داشتم چون قبلش بهم هشدار داده بود اونجوری
لبخند نزنم
منم ریز ریز خندیدم

نگاه کردم به اترین که دیدم یه پوزخند زد و از کنارم رد شد

عشق یا هم خون

وا پسره ی سادیسمی همش اخم داره انگار از دماغ فیل افتاده حلام پوزخندش اضافه شده (ولی جیگره هالا)

سیراب شیردونم نیس درمقابل اروین هیچه (اعتماد به هوا روووو)

ببند وجیبیی

آروین_ درسا ناراحت نشو اترین اخلاقش اینجوره

_ نشدم ولی خیلی اخلاقش گنده

خندید و گفت:

آروین_اره خلییییی

و دستمو گرفت و رفتیم پایین

همین که رسیدیم پایین با اخم غلیظ نسترن روبرو شدم وای ننه گرخیدم
این همه رو واسه خودش میخواد ولی خیلی خوشحال شدم که الان دستام تو دست عزیزمه (خاک بر سر شوهر
ندیدت کنم دختره ی ترشیده نیشتو ببند ابرومون رفت)

عه وجی خب خوشحالم (وقتی میگم ترشیده ای نگو نه)

وجیبیی (درد و وجی فعلا این نیش بی صاحبو ببند که وجدان نسترن داره بهم تیکه میندازه)

غلط کرده (فعلا که غلطو تو کردی نیشتو ببند جان من)

عشق یا هم خون

باشه خو(اورین)

بوس بوس(اه چندش)

اوه تا دلتم بخواد(فعلا که اروین میخواد برو بش بوس بده)

واقعااااااا؟(اه اه حیا رو قورت داده یه اہم روش دختره ی چشم سفید)

برو دمشو دیگههههههه(من رفتم دیگر سفارش نکنم با وقار باش)

خودممممم میدونممم برو

نگاهی به نگار انداختم دیدم نصف کادو ها رو باز کرده

وایسادیم یه گوشه تا بقیه رو هم باز کنه

کادوی منو هنوز باز نکرده بود بعد از چند دقیقه به کادوی من رسید معرفی کرد و بازش کرد واسش یه شلوار جین

خریده بودم زیاد تو کادو خریدن سلیقه نداشتم

خلاصهههههه مهمونی تموم شد و منو اروین دست تو دست رفتیم پیش نگارو تولدشو تبریک گفتیم و از سالن خارج

شدیم

هرکس رفت سمت ماشین خودش منم از اروین خدافظی کردم و رفتم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۱۴]

#پارت_سی_و_یکم

رسیدم خونه و فقط لباسمو در آوردم و افتادم رو تخت و خوابیدم دیگه جونی نداشتم

صبح با صدای زنگ گوشیم از خواب بیدار شدم
بدون اینکه چشممو باز کنم جواب دادم

_چی میخوای این وقت صبح شعور نداری مگه

صدا_سلام عرض شد

_زنگ زدی سلام کنی مگ مرض داری عوضی

صدا_درسا نمیدونستم اینقد بی تربیتی وگرنه هیچ وقت عاشقت نمیشدم

یهو چشم بازه باز شد و نشستم سر جام

_آ آروین

آروین_درست فهمیدی

_سلام صبح بخیر

صدای قهقه قهش بلند شد

_عه آروین خب خواب بودم

ببینم راستی تو شمارمو از کجا آوردی

عشق یا هم خون

اروین_ دیشب از نگار گرفتم تو که اینقد عجله داشتی وایه رفتن نداشتی بهت بگم

_ببخشید خیلی خسته بودم

اروین_ اه اینقد حرف زدی یادم رفت برا چی زنگ زدم

_میشنوم

اروین_ خواستم دعوت کنم بیای بریم رستورانی جایی ناهار در خدمتون باشیم

_باشه ولی الان که باید صبحونه بهم بدی

اروین_ ساعت خواب خانوم باید به حضورتون برسونم که الان ساعت دقیقا دوازده و نیمه ظهره

_جاااان؟

اروین_ درست شنیدی

_اینقد خسته بودم نفهمیدم کی خوابم برد من برم آماده شم یک ساعت دیگ میام

اروین_ من الان دم خونتونم نیم ساعته آماده شو بیا

_نههههه من کلی کار دارم طول میکشه

اروین_ همین که گفتم فعلا

عشق یا هم خون

وااای پسره ی دیونه الهی قربونش برممممم (با خودتم درگیریا)

وای ساکت وجی بذا به کارم برسم

دوش که نمیتونم بگیرم پس رفتم با شیر پاک کن ارایش دیشبمو پاک کردم و یه ریمل و رژ زدم

موهامم لخت بودن یه ور انداختم تو صورتتم

یه مانتوی سفید با شلوار جین مشکی و سال هم رنگش پوشیدم کیف و کفشمم سفید بودن

سره نیم ساعت آماده شدم

چه کنیم دیگه باید حرف گوش کن اقامون باشیم

رفتم پایین هیچکس خونه نبود

با ذوق در خونه رو باز کردم رفتم سمت ماشینش

وااای عجب ماشینیییییی

دیدم از ماشین پیاده شد و اومد طرفم

اوه چ تیپی زده سر تا پا ابی نفتی جووووون عینک هم زده بود

رفتم باهاش دست دادم درو واسم باز کرد تشکر کردمو نشستم

مث ندید بدیدها ماشینواز کفش تا سقفش نگاه کردم

جوووون عجب چیزیهههههه

دیدم اروین داره ریز ریز میخنده

عشق یا هم خون

برگشتم سمتشو گفتم

_هاااان چیه خو من فراری دوس

اروین_هیچی عشقم فقط یه نگاهم بمن بنداز دلم واسه چشات تنگ شده

نگاهش کردم

_باشه ولی اروین خیلی خوشگله ماشینت

اروین_واسه خودته عزیزم

_اونو که میدونم

اروین_تو دیگه چقد پرویی

خندید

_عه اروینننن

و چهره ی ناراحتی به خودم گرفتم

اروین_بخشید خانوممم معذرت میخوام

_آروین

آروین_جونممم

_من مرد زن ذلیل دوس

عشق یا هم خون

اروین_ شما بیخود دوس من که زن ذلیل نمیشم حرف حرفه منه

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۱۴:۱۹]

#پارت_سی_و_دوم

_من مرد اینجوری نموخواممم

اروین_عه لوس نکن خودتو اونوقت تضمین نمیکنم ببرمت خونتون

اینو که گفت از خجالت سرخ شدمو سرمو انداختم پایین
دیگه حرفی بینمون رد و بدل نشد تا رسیدن به رستوران

به مقصد رسیدیم و از ماشین پیاده شدیم

وقت ناهار بود و بیشتر میزا پر بودن
وسط سالن یه میز خالی بود رفتیم نشستیم

کباب برگ سفارش دادیم با مخلفات

ناهارمونو با لذت خوردیم بنظرم بهترین ناهار زندگیم بود

عشق یا هم خون

با دستمال دهنمو تمیز کردم و از اروین تشکر کردم

باهم دیگه بلند شدیم و شونه به شونه هم از رستوران خارج شدیم

نشستیم تو ماشین

آروین_خب خب قرار بود ببرمت جایی

_کجا؟

اروین_منکه گفتم تضمین نمیکنم ببرمت خونتون

وااای این نمیفهمه من از خجالت آب میشم هی میگه

چیزی نگفتم

آروین_جوووونم خجالتشو درسای پرو هم خجالت بلده؟

زدم به بازوشو گفتم

_بعلهههه که بلام بوزینه ی بی ریخت

سریع دستمو جلوی دهنم گذاشتم وای چه گافی دادم

عشق یا هم خون

دیدم چشماش چهارتا شد
بعد با صدای بلندی زد زیر خنده

آروین_واااااای درسا تو دیگه کی هستی یعنی اون بوزینه که صحبتش تو کلاس بود من بودم

با صدای ارومی گفتم:اوهوم

اروین_خب حالا دیگه چه اسمایی روم گذاشتی بگو

_نموخام

اروین_بگو خانمی کاریت ندارم که

_اممممم

اروین_بگووووو

_میمون درختی—بوزینه—گودزیلا—بی ریخت

اروین_ای جووونم

و خندید

عشق یا هم خون

منم باهاش خندیدم

یهو ماشین ایستاد نگاه که کردم دیدم در خونمونم

_ آروین

اروین_جانم

_خیلی دوستت دارم مرسی بابت همه چی

اروین_من بیشتر درضمن وظیفم بود

_خب من برم دیگه ببخشید تعارف نمیکنم بیای تو

اروین_انشالا یه روز تو میای خونه ی خودم

و یه لبخند شیطون زد

_عه اروییییینن

اروین_برو عشقم مراقب خودت باش

_باشه توام همینطور خدافظ

اروین_خدافظ

خدایا مرسی که اروینو بهم دادی

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۸, ۱۴:۱۹]

#پارت_سی_و_سوم

رفتم داخل خونه وبا ذوق در رو باز کردم و صدا زدم

-مهسا!!!! مهیییی مه

مهسا-ای حناق ای درد ای یمان دختری خر

-مهسا!!!!

مهی-مرض و مهسا چته باز خونه رو گذاشتی رو سرت

-ایششش خاک تو سرت

عشق یا هم خون

میخاستم ی چیز مهم
بهت بگم ک حالا نمیگم

ورومو کردم اونورو ب سمت
پله ها رفتم

حالا داشتم میمردم تا براش تعریف کنم چی شده

اخه دیشب دیر وقت اومدم
وقت نشد بهش بگم

من و مهسا درستنه باهم دعوا
می کنیم ولی خیلی همو دوست داریم وهر اتفاقی
که برای هردومون پیش بیاد
رو بهم میگیریم

الان میدونم مهسا داره از کنجکاو می میره
پس خودش میاد سمتم
(ای ادم زرننگ 😊) بله پس چی

(هیچی)

داشتم از پله ها بالا می رفتم که صداش اومد.

+درسا خواهری بیا بگو بینم چی شده

-نیازی نیس

اومد بازومو گرفتو برمگردوند

+عه درسا!! لووس نشوو ببخشید خو داشتتم شوخی میکردم

بهش نگاه کردم و گفتم

-بیشتر

یهو دیدم یا ابرفضض

منفجرررر شد

(خخخ)ببند و جی ب خواهرم نخند

عشق یا هم خون

با دست محکم کوبندم رو دهنم لعنت بر دهانی که
بی موقع باز شود.

ی لحظه دیدم ک در اتاق باز شد و پرت شدم داخل

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۸, ۱۴: ۱۹]

#پارت_سی_و_چهارم

و بعد صدای جیغ جیغو

مهسا بلند شد

*وایییی درسااا سگ تو ک

ازش بدت میومد

مننن الااان باید بفهمم

هااان

-تازه دیشب باش

عشق یا هم خون

دوس شدم

بعدم با ذوق

گفتم

-وای مہی اون

بہم گفت

عاشقمہہہہ

+دروغغغغ یعنی عاشقت

شد پس چرا

اذیتت میکرد

-خب دیگ از دوس داشتن

زیاد بود

+یعنی توہم دوسش

داری

-ارہ مہی خیلییی دوسش

دارم نمیدونم چرا

عشق یا هم خون

از بغلش اومدم

بیرونو وی ایش

بلند گفتم

ک شروع کرد ب خندیدن

با غضب بهش نگاه کردم

-شاسکول ب چی میخندی????

+ب تو خنده داری اخه

ب خودت بخند ب من چرا

-اخره شماها سایه همو

با تیر میزدین

عشق یا هم خون

الان عاشق هم

بعد حرفش دوباره زد زیر خنده

+ خبیب تعریف کن بینم

اینو ک گف نیشموووو باز کردمو و شروع کردم ب تعریف کردن

+ وای درسااااا بوسیدت??????

-اره خوب خیلی حال داد

من بووووس دوس

یهو دیدم سرم پرت شد جلوووو

من پس گردنی خوردم???

(اوهوم)

عشق یا ہم خون

عجقت نداشته باشم

(اصن من رفتم)

کجاااا

(پیش عجم)

غلط کردی ہی پلاسی پیشش

(دوس دارم)

بیخوددد

(ببند باواا)

بعدشم ولم کرد مردم وجدان دارن ماہم داریم

دیگ وجدان بی تربیتو ول کردم (اوییی من میشنوم هاا)

خب بشنوووو

رفتم رو تختم و دراز کشیدم

انقد ب آروینو

وکاراش و رفتاراش

وآینده فک کردم

ک نفهمیدم کی خوابم برد

عشق یا ہم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۱۴:۱۹]

#پارت_سی_و_پنجم

عشق یا هم خون

من با تو بهشتم نمیام

(میخام نیای)

ادمت میکنم (جووون)

-روانیییی احمق

مگ مرض داری

هااان کورییی

نمیبینی خوابم

مهسا و سارا ک از صدام

گر خیده بودن

چسبیده بودن بهم

سارا به حرف اومد

سارا_عه درسا بات شوخی کردمم خیلی نامردی

عشق یا هم خون

وای یاد اون روز تو دانشگاه افتادم هنوز ازش

معذرت نخواستہ بودم

پس به همین خاطر

با نیش باز گفتم

-جذبہ رو حال کردین

تو حلقاتون

اینو ک گفتم دوتاشون

افتادن رومو وبا بالش

زدنم

بالش ک ب پشتم خورد

جیغ زدم

-اوییییییی ب آروین میگمممم

بکشتون عوضی هالالال

یہو سارا دست کشیدو

با تعجب گفت

عشق یا هم خون

سارا_اروین

-اوهوم سارایی باش

دوس شدم

سارا_چرت نگو درساا

مهسا_چرت نمیگه منم ظهر فهمیدم

-چرت نیس اون دوسم داره

منم دارم

سارا_از کی تا حالا اونوقت

-از دیشب تا حالا

بعدم نیشمو باز کردم

عشق یا هم خون

سرکارش بزارم

-اره جون عمت

بعدم یه پوزخند زدمو

روم رو کردم اونور

که اومد منو کشید سمت خودش

سارا_عه درسا|| ناراحت نشوو

نفهمیدم چجوری بش دل بستم

نکبت تازشم تو چرا|||

نگفتی آروینو دوس داری

ها||ن من غریبه ام

خیلی حرصی شدم ازش

-دست پیشو گرفتی پس نیفتی

عشق یا هم خون

سارا_نبخدااا درسااا

ناراحت نشوو دیگ

ب آروین فک کن

اسم اروین ک اومد نیشم خود

ب خود باز شد

-وای فردااا دانشگاه داریممم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۱۴:۱۹]

#پارت_سی_و_ششم

سارا-اره

-راستی بگو

براجی بدون

خبر اومدی خونمون؟

عشق یا هم خون

سارا-وای درسااااا

پناه بر خدا جن گرفتش (هه دوستاتم مٹ خودت خلن)
باز تو حرف زدی؟

-چی شده!!

نگاش کردم
چشاش ستاره
بارون بود

-بنال ببینم اہہہ

سارا-امروز اومدم بگم
ک دیروز ک ولت کردم
رفتم خونه

عشق یا هم خون

-خبیب

سارا- سپهرو در دانشگاه دیدم

-منظورت آقای ملکی??

بعدشم ی پوزخند زدم

تا گفتم ملکی

با غضب بهم نگاه کردو گفت

سارا- برامن سپهره

نه ملکی شیرفهم

شد???

-اره بیا منووو بخور

سارا- من اشغال خور نیستم

عشق یا هم خون

-تا دلت بخاد انتررررر

سارا-فعلا ک نمیخاد

-خب بخف بقیشو تعریف کن

سارا-اره داشتتم میگفتم

اومد با ماشینش جلو پام

ترمز کرد

توهم عین ندید بدید ها نگاش کردی

سارا-نخیررررر

-خو حالا ماشینش چی بود؟

سارا-بی ام و

عشق یا هم خون

سارا-عه درسا هنو
این عادت گند تو ترک
نکردی نکبت

-نه تا وقتی تو هستی ک ترک نمیکنم باید ادب شی

سارا-ایششش گفتیم
شوهر میکنه ادم میشه
ولی نه تو همون
چلغوزی ک بودی هستی

-سارا|||ببند
بقیشو تعریف کن

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۱۴:۱۹]

#پارت_سی_و_هفتم

سارا-اها! داشتم
میگفتم اومد

عشق یا هم خون

برام بوق زد

وجلو پام ترمز

کرد و گفت

خانم میرزایی

-توهم گفتمی جووونم

البته با عشوه

سارا-زهررررمار

مسخرههههه

نخیررر

-اره جون عمت

سارا-شوهر عمت

-شوهر حالت

عشق یا هم خون

سارا-خالت

-بابا بیخی بقیشو

بگو

سارا -داشتم میگفتم

آرومو و باوقار

گفتم بله

-ای ترشیده بین

چیکار ایا که

نمیکنه

بعدشم خندیدم خودشم

خنده اش گرف

عشق یا هم خون

سارا- خنخن چ کنم

خو دوسش دارم

-ژووون بعدش

سارا- بعد گفت سوار

شید برسونمتون

اولش تعارف کردم ولی دیگ زیاد اصرار کرد قبول کردم

-تو ک از خدات بود اصرار کجا بود

نگاش کردم اوه عصبی شد

-خب تو راه بوس

و بغل نکردین

عشق یا هم خون

اینوک گفتم سارا

داد کشید

بچم اعصاب نداره عخی

(تو واسه ادم اعصاب میذاری اخه) وا ب من چ (اره ب تو ربطی نداره ببخشید ب کارت برس)

سارا-درسا|||

تو راجب اون

چ فکری کردی ها|||??

-راجب اون ک فک نکردم

میدونم خوبه

تو رو میشناسم

حالا چسبیدی بش

گفتی تو رو خدا|||

منو ببوس

عشق یا هم خون

بووووس کوششششش

سارا-بوس کجا بود درسا

-برو گمجوووو گفتم

الان بوووس میکنین

صب تا حالا الافم کردین

سارا-ای بابااا

-خاااک تو سرت

حالا شماره گرفتی???

سارا-نه باوا شماره

کجا بود فقط راجب

درس حرفیدیم

-اوهوم از بس

عشق یا هم خون

سپهر بگه خودت

اومدی طرفش

سارا-خب چی کار کنم؟

-کمکت میکنم

با رفتارت جذب

خودت کنیش

سارا-جووون من

-اره دوست خوقم

الانم نیشتو ببند

اومدی ماچم کرد

ک یهو بدنم بندری لرزید

یا خداااااااااااا زلزلهههههههه

عشق یا هم خون

آری-درسای

جوجوی من

-بلهههههههه

آری-چیکار میکنی ???

-خواب بودم

الانم سارا

پیشمه

آری-جوونم خانم

خوشکلم همپا شیطاناتم

عشق یا هم خون

ک هستش

بگو ببینم خونه سالمه ????

-ارییییییی

اری-اوه ببخشید ب

سارا خانوم سلام برسون

-چشمم

سلام میرسونه اونم

میرسونه

ی نگاه ب.سارا کردم

ک دیدم عین کنه

چسبیده ب من

عشق یا هم خون

تا ببینه اروین

چی میگه

از اونور منم هی با

لگدو و مشت میزدم

تا ولم کنه

حالا مگ ول میگرد

شاید من حرف خصوصی

داشته باشم با اقامون

(ارههههههههههه خصوصی)

ولاا

اری-عشقمممم

خانومممم

-جوووونممم

اری-میای بریم

عشق یا هم خون

بیرون ???

-وا اروین سه

ساعت پیش

پیش بودم

اری-خب دلم

تنگ شده

-خب تنگ نشه

من نمی تونم پیام

اری-ای سنگدل

-همینی ک هست

عشق یا هم خون

اری-من زن بداخلاق
نمی خوام ها

اینو ک گفت
بم برخورد
بخاطر همین با لحن
سردی گفتم

-خوب نگاه کسی
مجبورت نکرده بای

و قطع کردم

اشک تو چشم جمع شد

عشق یا هم خون

اروین ده بار زنگ زد

رد دادم

ک پی داد

اری-وای درسااااا

عشقممم نفسممم

شوخی کردم

جواب ندادم

ولی ته دلم خوشحال

شدم

اری-درساا قلبم

داره می ایسته

خانمی ببخشید

اری-بی جنبه بابا من

عشق یا هم خون

دوست دارم مممم

جواب بده مرگ اروین

دیگ بیشتر از این نتونستم طاقت بیارم جواب دادم

-بخشیدم آقای

مگ میتونم نبخشم????

اری-فدای درسام بشمم

ک اینقد مهربونه

-خدا نکنه

من فعلا برم آقای

عشق یا هم خون

اری-کجااا درسا

-پیش سارا

بوووس بای

اری-بوووس بای

عشق اروین

آخرین پیامو ک داد

سرمو گرفتم بالا ک

سارا یهو گفت

سارا-عقققققق

چندشاااااااا

عشق یا هم خون

-مرض دفعه اخر ته
الاغ خلوت منوو
عجقمو بهم میزنی

سارا-اوههههه ن باوا

-اره باوااااا

#پارت_سی_و_نهم

با صدای در زدن

نگاه هر دو مون ب سمت در کشیده شد

عشق یا هم خون

سارا-ولش کن مهی جونم

این ک عقل نداره

مهی-اره ولا

-هوووووی من

اینجام هاااا

دوتاشون باهم برگشتنو

گفتن

مهی و سارا-خب باشی

عجب دوره زمونه ای شده

ها راست راست جلو چشم

خودممم ازم بد میگن (از بس چندشی)

وجیییی خبر مرگتو برام بیارن خب(وای خدا نکنه

بچم بی مادر میشه زلیل شده)

ای بمیری خودتو چت

عشق یا هم خون

(خفه شوووو)

شنا بلمممم خفه نمیشمم

(با دستای خودم خفت میکنم)

جوووووون

با صدای مهسا

از بحث با وجدان

اومدم بیرون

مهی-درساااا

هاااا-

مهی-ها و درد جواب اروینم

با ها میدی

عشق یا هم خون

-ن اون ک عجمه
با جوونم جواب میدم

مهی-خررررر

-عمت خرههه

مهی-هوووی عمه خودتم
هست

-خب باشه

مهی-اگه ب بابایی
نگفتممم

عشق یا هم خون

#پارت_چهلم

-خب حالا مهی

چیکارم داشتی??

مهی-اها تولد دوستم

دعوت شدم گفتم توهم

باهام میای????

-جوووون تولد

من تولد دوستس

مهی-خخخخ

عشق یا هم خون

میدونم حالا میای ???

-اره خواهری

میایم

مهی-باشه پس

فردا شب

آماده باش

-باجه

یه لبخند ناز زدم

که دو تا چال گونه ام

مشخص شد

عشق یا هم خون

که مهی پاشدو
دوتا چالمو بوسید

عاشق این محبتا خرکیشم
خیلی دوش دارم خیلییی

-مهی دوست دارم
خواهری

مهی-منم خواهر کوچیکه دوست دارم

سارا-اهم اهم منم اینجام دلممم خواس

تا اینو گفت دو تامون پریدیم روشو از بس بوسیدیمش به غلط کردن افتاد

سارا-وایییی من گوه خوردمممم من بوس نمیخاااااام

عشق یا هم خون

منو مهی ولش کردیم و خندیدیم

بدبخت صورتش قرمز شده بود

-باید تحمل داشته باشی

پس فردا سپهر خواست بوست کنه که دیگه نمی تونی بگی نمیخاام

سارا-مگ سپهر مث شما وحشیه

-اوییییییی

سارا-والا مگه دروغ میگم سرخم کردین تیمارستانی ها

مهی-عه ساراا قرصاتو خوردی????

سارا-قرص چی????/

مهی-قرص اعصابتو

میگم

من ک زدم زیر خنده

سارا هم فهمید دستش

انداخته بود مهی

شروع کرد به جیغ زدن

اخه هر وقت کم میورد جیغ میزد

مهی-بابا درسا غلط کرد جیغ نکش چون شوهر نداشتت

عشق یا هم خون

با دادی ک زد

سارا خفه شد

جونم جذبه خواهری

عشق یا هم خون، [۱۷،۱۰،۱۸،۱۴:۱۹]

#پارت_چهل_و_یکم

مهی-خب بچه ها

پایه هستین

بریم دور دور

-جووونم دور دور

من که چار پایتم

مهی-تو که همیشه

عشق یا هم خون

دست درسا نجات بدههه

لبامو بر چیدمو گفتم

_چلاا

مهی_چلا و درد دختره ای لووس کم جیغ بکش پرده گوشم داغون شدد

سارا_ای قربون دهنه

بخدا دیونمون کرد بدبخت

آروین

_ایششش تا دلتون بخاد

عشق یا ہم خون

دوتاشون با ہم گفتن

*فعلا ک نمیخاااد

نگاه وجییبی دوتاشون

بر علیه من (خوبت میکنن)

خیلی بی شعوری

(لطف داری)

_خب برین بیرون

میخام آماده شممممم

سارا_جمع کن بابا خیلی مالیم نیستی نگات کنیم

_وا من جلو شما هیز لباس عوض نمیکنم

سارا_هیز عمته

مهسا_هوی سارا اسم عمه منو نیار

سارا_بخف تو یکی

مهسا_چشممم ادامه بده

رفتم سر کمدمو یه تاپ مشکی مجلسی پوشیدم کت صورتیشم که تا پایین باسنم میرسید جدا گذاشتم کنار که
توی مهمونی بیوشم یه شلوار لی دمپای مشکی ام پوشیدم
کیف قهوه ای دستیمم برداشتم و گوشیمو گذاشتم داخلش

نشستم روبروی میز ارایش و شروع کردم به مالوندن هر چیزی که بود

از کرم پودر و خط چشم و ریمل گرفته تا رژ و رژ گونه

کارم که تموم شد موهامو فرق کردم و از پشت به صورت شل بستم و یه روسری مشکی ساتن انتخاب کردم

خب دیگ خوشمیل شده بودمممم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۱۴:۱۹]

#پارت_چهل_و_دوم

همگی سوار شدیم من جلو نشستم مهسا راننده سارا هم عقب نشست صدای غرغراشو پشت سرم میشنیدم

سارا_ای درسای زلیل شده فرصت طلب زارت اومد نشست روی جای من

_میگه از یه گوسفند پرسیدن ارزوت چیه گفت اینه که یه روز جلوی وانت بشینم الان حکایت شده ساراجون
و ریز ریز خندیدم

سارا_فعلا که تو به ارزوت رسیدی بشین عزیزم ارزو به دل نمیری

یه چشم غره ی توپ بش رفتمو و حواسم رفت سمت سیستم ماشین
یه اهنگ غمگین گذاشتم که باز صدای اعتراض سارا بلند شد

سارا_اههههه درسا این چیه یاد بدبخت بیچارگیام افتادم

_ساکت بذا گوشش کنم قشنگه رفتیم تو حس

صدای اهنگ تو ماشین پیچید بلندترش کردم و سرمو تکیه دادم به شیشه

"کدوم خواستن، کدوم جنون، کدوم عشق

شاید خیلی از این حرفا دروغه

تا وقتی باهمیم از عشق میگیریم

نباشیم قولمون حتی دروغه

از این عشقایی که زنجیر میشه

هوس هایی که دامن گیر میشه

میترسم چون دلم بی اعتمادیه

به احساسی که بی تاثیر میشه

نه اینکه عاشقی حال خوشی نیست

عشق یا هم خون

نه اینکه زندگی بی عشق همیشه

فقط کاش بین این حسای مهیم

بفهمم اخرش چی عشق همیشه...

آهنگ که تموم شد برگشتم به سارای غرغرو نگاه کردم دیدم تو چشماش اشک جمع شده اوه مای گاد

خواستم بزنم تو حسش رو بهش گفتم

_چیه دلت واسه سپهر جونت تنگ شده

سارا_رو اعصابم راه نرو درسا

_اوه بابا اعصاب نداریا

دوباره با حرص نگام کرد

_غلط کردم اقا ما رفتیم

عشق یا هم خون

روشو کرد اونور

منم باز رفتم تو حس

با ایستادن ماشین فهمیدم که رسیدیم

مهسا_ بروبچ پیرین پایین بریم عشق و حال

_بوهووووو بریم

پریدیم پایین سارام انگار نه انگار چند دقیقه پیش بغض کرده بود اینم از عاشقای این دور و زمونه واه واه

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۸, ۱۴:۱۹]

#پارت_چهل_و_سوم

وایسادیم پیش ورودی شهربازی منتظر موندیم تا مهسا بره و بلیط بگیره

دیدم یهو برگشت و طلبکار نگاهمون کرد

_چی شد مهسا

مهسا_میگم شماها فک کردین خیلی زرنگین ن؟

_از بودن که هستیم ولی چطور شد به این مسئله پی بردی

مهسا_از اونجا که دونگتون رو حساب نکردین زود زود رو کنید

_وا من که خواهرتم منو تو نداریم

مهسا_من خواهر ماهر نمیشناسم توام زود سارا

_وا این چش شده دیوانه خو چ فرقی میکنه کنس

سارا_اینکه همیشه دست به جیب بود حالا چی شده

_ولش کن خسیس رو بده پولتو

پولا رو دادیم به مهسا رفت که بلیط بخره

عشق یا هم خون

ماه‌م یه گوشه وایسادیم که دوتا پسر جلف شروع کردن به وز وز کردن

پسره_خانوم خوشگله

محلش ندادم دست سارا رو گرفتم و کشوندم یه ور دیگه اما بازم ول کن نبودن حاله از پسرای جل بهم میخوره

باز صداش اومد

پسره_ناز نکن دیگه

دیگ داشت رو مخم راه میرفت

برگشتم سمتشو گفتم

_مالی نیستی که بخوام برات ناز کنم برو اونور بذا باد بیاد

پسره_کم حرص بخور شیرت خشک میشه بچمون گرسنه میمونه

و خودشو دوستش زدن زیر خنده

سارای بیشعورم از این ور ریز ریز میخندید

منو میگی در حد انفجار رسیده بودم با پام پای سارا رو لگد کردم که خفه شه صدای اخش بلند شد

عشق یا هم خون

اروم گفت_ عقده ای چرا منو میزنی این بی ن.ا.م.و.س. گفته بهت من باید چوبشو بخورم؟

پسره رو بمن_چه خشنن

_همینه که هس گورتو گم کن دیگه مزخرف حال

پسره خواست جوابمو بده که مهسا سر رسید

مهسا_وای درسا اروین

_اروین چی؟؟؟

قیافه اش گرفته و ناراحت بود

مهسا_اروین

_بگو دیگ نصفه عمرم کردی

عشق یا هم خون

مهسا سرشو انداخت پایین و چیزی نگفت

قلبم مثل گنجشک میزد نگران شده بودم

_مهسا تورو خدا حرف بزن چی شده دارم سخته میکنم

اما مهسا چیزی نمیگفت

عشق یا هم خون, [۱۹:۱۴ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_چهل_و_چهارم

دیگ داشت اشکم در میومد با بغض گفتم

_مهسا چی شده

دیدم سرشو بلند کرد و غش غش خندید

یا خدا خواهرم دیونه شده(خانوادگی دیوانه هستین)

عه سلام و جی جون کجایی تو دلم واست تنگ شده(همین دور و ورام با عشقم هرشب میریم دور دور)

اوه خوشبخت(اوره خوشبختالمهههه)

وجیییی(چی شده)

دیدیییی بی اروین شدممم (چرا چی شده)

نمیدونم مهسا حرف نمیزنه (خدا رحمتش کنه)

خفه شووو خدانکنه (باشه خب خدا رحمتش نکنه)

خفه شووو(ای بابااااا من برم فعلا این دور و ورا تا تو تکلیفت با خودت مشخص شه)

برو خوش گذرونی

ابذا ببینم مهسا چشه

_مهسا چی شده میگم مگه دیونه ای هر دقیقه یه ژست از خودت نشون میدی میگی اروینم چش شده یانه سکتہ
کردم بخدا

مهسا_زنگ زد گفت سلام عشقم گفتم سلام امرتون یهو جا خورد گفت چی شده درسا گفتم مزاحم تفریحم شدی
گفت چرا کجایی مگه گفتم جاییم گفت زود ادرس بده پیام منم دادم بش یعنی اینقد اسکله نفهمید من تو نیستم

_اونوقت گوشی من دست تو چیکار میکنه؟

مهسا_دکی خانومو باش این همه واسش حرف زدم نگاه چی میپرسه خودت دادی بهم تو ماشین گفتی بذار تو جیب
نمیخواستی کیفتو بیاری

_اها راست میگی ببینم تو چرا منو اینجور سکتہ دادی مگه مرض داری

مهسا_خواستم حال و هوامون عوض شه بمونیم منتظر تا بیاد یا بریم تو؟

سارا با ذوق_ سپهرم میاد؟

مهسا_نمیدونم ازم پرسید با کی هستی گفتم خواهرم و سارا گفت ایول دیگ نمیدونم منظورش به من بود یا تو

سارا_معلومه که منظورش به منه

مهسا_بابا واسه خودت نخواستیمم ما مال مردم خور نیستیم

نیم ساعتی وایسادی تا اروین بیاد

ماشینشو از دور شناختم دیدم خودش تنها بود خخ بیچاره سارا

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۱۴]

#پارت_چهل_و_پنجم

اروینو دیدم که از ماشین پیاده شد وای قیافه سارا دیدنی بود اون موقع بادش یهو خالی شد

بلافاصله دیدم ماشین بی ام دبلیو سفید رنگی پشت ماشین اروین وایساد و سپهر از اون پیاده شد لبخندی به روی

لبای سارا اومد دختره ی ندید بدید

وای عشقم اروین ماشالا چه خوشتیپه (نمیری از ذوق)

نترس تا حلواتو نخورم نمیمرم(زبونتو گاز بگیر بی تربیت)

سارا از اون ور داشت ذوق مرگ میشد من از یه ور دیگه

هردوشون با ژست خاصی و عینک به چشم اومدن طرفمون
_قربون قد و بالاش برم الهی

مهسا_وا خاک عالم چت شده تو دختر

_چمه ها؟ حسودی ن؟

مهسا_وا خل شدی؟ حسودی واسه چی؟

_خب دیگهههه اومدن دیگه ساکت

اروین_سلام بر خانوم های زیبا علی الخصوص درسا خانوم خودم

هرسه سلام کردیم دست دادیم

سپهرهم جلو اومد و با خجالت سلام کرد
جواب اونم دادیم من پیش قدم شدم و باهاش دست دادم

اروین_سارا خانوم رو که میشناسیم...درسا این خانوم محترم رو معرفی نمیکنی؟

_چرا اتفاقا...اروین مهسا مهسا اروین

هر دو اظهار خوشبختی کردن

اروین_ ایشونم اقا سپهره گله گلابه شما خوبین مهسا خانوم؟

مهسا_ مرسی اروین خان

و روشو سمت دیگه کرد

وا دختره ی چل چرا همچین میکنه البته اروینم به روی مبارک نیورد

نگاهی به سارا انداختم که سرشو انداخته بود پایین

زدم به پهلوشو اروم گفتم

ای خاک بر سر حالا وقت مخ زنیه کر و لال شدی؟ خویه عشوه ای بریز چیزی بگو

تا اینو گفتم سرشو بالا گرفت که صدای سپهر بلند شد

سپهر_ خوب هستین سارا خانوم؟

سارا رو میگی یه سکنه کرد و رفت اون دنیا و برگشت

سارا_ مرسی اقا سپهر خوبم شما خوبید؟

عشق یا هم خون

سپهر_قربان شما از احوال پرسیای شما

سارا خجالت زده سرشو انداخت پایین

منم دراومدم گفتم

_اقا سپهر سارای بیچاره چطوری حالتونو بپرسه مگه شماره تماسی چیزی دادی بش که توقع احوال پرسیم داری

سپهر_آخ آخ ببخشید راست میگیا دوستان با اجازه بی ادبی نباشه سارا خانوم لطفا گوشیتونو دربیارید شمارمو
سیو کنی

سارام از خدا خواسته دراورد اون گوشیو و شماره رو سیو کرد و یه میس انداخت برا محکم کاری

اروین_خب اگه شماره دادنتون تموم شد بریم تو

همگی باشه گفتیم و رفتیم ما که بلیط خریده بودیم پس اونا فقط واسه خودشون خریدن

وارد شهربازی شدیم چرخ و فلک اولین چیزی بود که به چشمم خورد با ذوق رفتم سمتش بقیه ام به دنبالم اومدن
اروین رفت که بلیط سوار شدن رو حساب کنه

واسه چرخ و فلک جا واسه چهار نفر بود یه نفر نباید میومد داشتم فکر میکردم که کی نیاد دیدم مهسا رفت دنبال
اروین یعنی چکار داره

اروین و مهسا بعد از چند دقیقه باهم اومدن بعدن از مهسا پرسیم ببینم چیکار داشته رفتیم که سوار شیم دیدم فقط
اروین سوار شد وا

عشق یا هم خون

پس بقیه کوشن اروین؟

اروین_سپهر و سارا رفتن یه کابین دیگه

پس خواهر من چی غریب گیر آوردین

خواستم پیاده شم و به مهسا بگم بیاد پیش ما که اروین دستمو گرفت و منو نشوند سر جام

اروین_وایسا تا توضیح بدم واست خانوم

عشق یا هم خون, [۱۹:۱۴ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_چهل_و_ششم

طلبکار نگاهش کردم و گفتم بگو تا چرخ و فلک حرکت نکرده

خندیدو گفت

اجازه میدی حرفمو بزنی یا نه؟

باشه خب بگو

اروین_باباجان مهسا اومد بمن گفت از چرخ و فلک میترسه بلیط بگیرم واسش بعدشم گفت با کسی قرار داره الانم

رفته به من گفت نگم ولی مجبور شدم الان

_عه پس چرا به من نگفت

اروین_اگه دیدیش از طرف منم ازش سوال کن

چشم غره ای بهش رفته و گفتم:

حتما!!

اروین خندید و دیگ چیزی نگفت

چند دقیقه ای گذشت و چرخ و فلک به حرکت دراومد

من روبروی اروین نشسته بودم

اروین_درسا

_جانم

عشق یا هم خون

اروین_ بیا بشین پهلوم دلم واست تنگ شده

_چشمم

بلند شدم و رفتم کنارش نشستم و بوی عطرشو به ریه هام فرستادم

دیدم خیره داره نگاهم میکنه

_چیه چرا اینجوری نگاه میکنی

اروین_ لبات بدجوری بهم چشمک میزنه

سرمو انداختم پایین و چیزی نگفتم

چونمو تو دستش گرفتی سرشو بهم نزدیک تر کرد

عشق یا هم خون

کمرمو با دست چپش گرفت و به خودش نزدیک کرد چشماش دنبال رضایت تو چشم میگشت که با پلکی که زدم
لباشو روی لبام گذاشت خیسی و داغی لباش رو لبام یه حس خاصی داشت یه دقیقه ای لب بازی کردیم اونقد که
نفس کم آوردیم لبامون ازهم جدا شد اما نداشت من کاملا ازش جدا شم دوباره سرشو جلو آورد و شروع کرد به بازی
با لبهام جوری میخورد و میمکید که انگار گرسنه اس

یهو یه چیزی یادم اومد سریع ازش جدا شدم

با بهت نگاهم کرد

_بخشید اروین ولی الان میریم پیش بچه ها خیلی ضایع اس میفهمی که

اروین_نگران نباش سارا و سپهرم دست کمی از ما ندارن

_راستی گفتم سپهر...اون چطور شد اومد

اروین_ای شیطان خوب بلدی بحثو عوض کنی...راستش زنگ زدم بهت که گفتم شهربازیم سپهرم پیشم نشسته
بود از صحبتامون فهمید که چه خبره هی بال بال میزد که پیرس با کین توام گفتم سارا منم بش گفتم کیا هستن
خلاصه جل شد اونم اومد

_پس خاطر سارامونو میخواد این اقا سپهر

عشق یا هم خون

اروین_ نه که سارا نمیخواه

_بعله که نمیخواه نظری راجع بش نداره

اروین_ کاملاً مشخصه از شماره گرفتنت ... فک کردی من نفهمیدم با نقشه ی قبلی بوده؟

_نخیرررر نبودههه

اروین_ باشه ولی من میدونم بوده

_عه اروین

اروین_ چشم بوده

دیگه نتونستم جلو خندمو بگیرم و هردو باهم زدیم زیر خنده

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۸: ۱۴: ۱۹]

#پارت_چهل_و_هفتم

_اروین راستی یه چیزی رو یادم رفت بهت بگم

عشق یا هم خون

اروین_ بگو عزیم

_اونی که باهات صحبت کرد من نبودم مهسا بود

اروین_جدا؟من گفتم درسا خانوم من اینقد بد اخلاق نیس

_خخ میخواست حالتو بگیره

اروین_باور کن یه لحظه شوکه شدم

_ببخش عشقم

اروین_دیگه گوشیتو دست کسی نده الانم شالتو درست کن داریم میریم پایین

_چشمممم اقای

رسیدیم پایین اول ما پیاده شدیم بعد سارا و سپهر

عشق یا هم خون

سارای بی حیا رژ به لب نداشت
رفتم طرفش دوس داشتم کمی اذیتش کنم

_دختره ی بی حیا چند ساعت حلق تو حلق بودین بابا لبات چرا کبود شده اروین تا پیاده شدیم بهم گفت گردن
سپهر چرا کبوده وحشی چرا گاز میگیرین همو مگه هار شدین لامصب بذا یه جلسه بگذره

سارا_والله سارا نگو کبود شده؟خدا مرگم بده من به سپهر گفتم نه بزور مجبورم کرد وای حالا چطور تو چشمای
اروین نگاه کنم

_حالا نه که خیلیم تو بی میل بودی

سارا_وای ولم کن درسا ابروم رفت میل کیلو چنده

قیافه زارشو که دیدم غش غش زدم زیر خنده

_بابا شوخی کردم اروین هیچی نگفت چیزیم مشخص نیس البته اینو بگم رژ لبث اثری ازش باقی نمونده

سارا_خیلی کثافتی درسا سکتته ام دادی همه خوشیم دود شد رفت هوا

_انشالا کی به دنیا میاد

عشق یا هم خون

سارا_چی؟

_بچه دیگ

فک کنم منظورمو فهمید چون چنان محکم زد تو سرم که هیپوفیزم از مغزم جدا شد

_ای الهی دستت بشکنه

سارا_حقت بود بی تربیت

خواستم جوابشو بدم که صدای اروینو از پشت سرم شنیدم

اروین_درسا جان منو سپهر میریم بستنی بخیریم شماهم میایید

_نه عزیزم شما برید ما منتظرتون اون گوشه میمونیم

به جایی که اشاره کردم نگاه کرد و باشه ای گفت

منو سارا رفتیم به جایی که گفته بودم

چند دقیقه ای ایستاده بودیم که باز صدای نکره ی این پسره ی بیشعور(مزاحم) اومد

پسر_خانوم خوشگله ناز نکن بیا شمارمو بگیر

برو گمشو مرتیکه بز

فدای بز گفتنت بشم یه شب با من بیا قول میدم بهت بد نگذره

برو بمیر این ارزو رو به گور میبری الاغ

تا اینو گفتم اومد سمتو دستمو گرفت و منو کشید سمت خودش که سارا جیغ کشید

سارا_ولش کن عوضی

پسر_ تو بلند دهننتو من از یکی خوشم بیاد باید به دستش بیارم هر جور شده

ولم کن کثافت

دیگ داشت اشکم درمیومد احساس میکردم بازوم داره کنده میشه که یهو دستش شل شد
نگاه کردم دیدم اروینه یقشو گرفت و پرتش کرد رو زمین عین سگ زدش

اروین_عوضی به ناموس من به چه حقی دست زدی دستتو قلم میکنم بی ناموس

اروین فرصت حرف زدن بهش نمیداد و همینجور فقط میزدش از طرف دیگ ام سپهر دوستشو میزد

رفتم سمت اروینو گوشه ی پیراهنشو کشیدم

_اروین توروخدا ولش کن کشتیش

ولی بازم توجهی نمیکرد

_اروین جون من ولش کن کشتیش

تا اینو گفتم با عصبانیت بلند شد و یه کشیده زد بهم

شوکه شده بودم

اروین_خفه شو درسا

اشکام سرازیر شدن که دیدم_نگاهش رنگ غم به خودش گرفت

اومد جلو ولی من پش زدمو به سمت در خروجی دویدم

رفتم گوشه ی خیابون نشستم و زار زار گریه کردم ربع ساعتی نشسته بودم که دستی روی شونه ام نشست

#پارت_چهل_و_هشتم

برگشتم و نگاه کردم دیدم اروینه با چشمای اشکیم بهش نگاه کردم با غم بهم نگاه کرد ازش ناراحت بودم حق

نداشت منو جلوی اون همه ادم بزنه

عشق یا هم خون

اروین_درسا من...

اومدم وسط حرفشو گفتم

_هیس هیچی نگو به اندازه کافی غرورمو خورد کردی من درسا کسی تا حالا بهم از گل نازکتر نگفته بود بعد توی
عوضی زدی تو گوشم

صدام اوج گرفته بود کسانی که ب صورت رهگذر رد میشدن با تعجب بهمون نگاه میکردن

اروین_درسا خانوم ببخش هرچی بگی حق داری عصبی شدم دیدم اون پسره دستتو گرفته نفهمیدم چیکار کردم

_من دیگه کاریت ندارم

و رومو کردم سمت دیگه

اروین_بفهمم گفتم ببخشید من رو ناموسم حساسم خونم به جوش اومده بود اون موقع

_منو ببین صورتمو ببین گوشهوی لبمو ببین من چیکار کردم هان؟ بش گوشه چشمی نشون دادم؟ دادم یا ندادم که
مستحق همچین رفتاری جلو دوستانم بودم

عشق یا هم خون

صدای حق هقم بالا رفت یهو دستم کشیده شد منو برد سمت ماشینش در ماشینو واسم باز کرد نشستم اونم اونور نشست ولی بازم نگاهش نکردم و گریه ام ادامه دادم حق هقم اوج گرفته بود که یک دفعه منو سمت خودش کشید و بغلم کرد اون لحظه آرامشی بهم تزریق شد که همه چیزو به کل فراموش کردم صدای اروینو میشنیدم درحالیکه دستشو نوازشگر روی کمرم میکشید گفت

اروین_ نفسم خانومی منو ببخش الهی دستم بشکنه که روی صورت نازت زدم ولی بدون کسی که به خانوم من چپ نگاه کنه از رو زمین محوش میکنم اون لحظه هیچ چیز من دست خودم نیست

با گریه گفتم

_اروین

اروین_جان اروین

_بخدا تقصیر من نبود خودش به من گیر داد

اروین_میدونم زندگیم بسه دیگه این اشکاتو نریز دلم داره اتیش میگیره

_دست خودم نیس گلیم میگیله

عشق یا هم خون, [۲۱:۰۷ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_چهل_و_نهم

اروین_فدای خانومم بشم جلو مردم نمیشه کاری کنم ادم زیاد رد میشه اینقدخودتو لوس نکن من جنبه ام پایینه

عشق یا هم خون

بعدشم یه چشمک زد و به لبام اشاره کرد

میون گریه خنده ام گرفت

بیشووول

خندید دیدم بهو به سمتم خم شد چشمام چهارتا شد خاک بر سرم این نیخواد چیکار کنه تو چرخ و فلک بسش
نبود (چقد بی حیاست)

تو خفه شو کاریت نباشه(ایش)

دیدم با دستاش اشکامو پاک کرد و بعدشم ریز ریز خندید

(منحرف)وای تو بودی ها

(خودت)گمجو

خیلی حرصی شدم به چی میخنده

یکی کوبوندم تو شکمش و گفتم

به چی میخندی؟

اروین_درسا چه دستت سنگینه ها اثنی عشرم متورم شد در اثر ضربه ات

اروین_ نه که شما از این کارا نمیکنید
و با سر اشاره کرد به سپهر

اینو که گفت سارا سرخ شد

صدای خنده ی اروین بلند شد منم زدم زیر خنده که سارا اروم گفت
_کوفت

_تو جوننت

سپهر_عه درسا خانوم دلتون میاد

اینو که گفت چشم چارتا شد یه ساعت نگذشته اونوقت سپهر ایتقد زن ذلیل شده(اره یاد بگیر سارا چه کرده)

اوهوم حتما یه کلاس آموزشی باید برم پیشش(منم پیام)

تو بتمرگ کجا بیایی (عبضی)

شاشتال"از اتاق فرمان اشاره میکنن که همون آشغال خودمون"(دومشو"بازم اشاره میکنن همون گمشوی
خودمون")

عشق یا هم خون, [۲۱:۰۷ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_پنجاهم

دیگه وجی رو بیخیال شدم

و به سارا نگاه کردم و یه چشمک زدم

که دیدم نیشش تا بناگوشش بازه یه چشم غره به دختره ی بی حیا رفتم که نیش تو ببند

اونم نیششو بست

رومو کردم اون ور یهو چشم به ازدها افتاد و

یه جیغ بلند کشیدم

که سارا پرید بالا و اونم جیغ کشید

که اروین گفت :

عه شما چرا جیغ میکشید ؟

سپر-اره برا چی اینجور جیغ میکشید ؟

-وای ازدها

بریم سوار شیممن ازدها خیلی دوس

عشق یا هم خون

اروین- حالا خودتو لووس کن تا بخورمت موش کوچولو

عشق یا هم خون, [۲۱:۱۹ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_پنجاه_و_یکم

-نموخوالم

اروین- آی آی دختر

وقتی اینجوری میکنی

دلَم میخواد اونقد لباتو بخورم

تا کبود شه

زدم ب بازوشو گفتم

-غلط میکنی

یهو چشماش خبیث شد و

دستاشو دوطرف سرم به دیوار زدو

تو چشم نگا کرد

عشق یا هم خون

منم یه لبخندی زدم

که یهو خیسی لباشو رو لبام حس کردم
اولش با احساس لبامو میخورد

دستشو برد لایه موهامو تو چنگش گرفته بود

با ولع لبامو میخورد
که یهو لبامو ول کرد

ولباش روی چونم و بعد گردنم سر خورد

و گردنم رو اروم میخورد
که یهو یه گاز کوچیک گرفت

که صدا اه ام بلند شد
لباشو از رو گردنم برداشت

اروین_جووووون

و دوباره گذاشت رو لبامو
با خشونت تمام لبام رو میخورد

عشق یا هم خون

و گاز میگرفت

صدای اه گفتنام بلند شد

فکر کنم لبام کبود شدن
دیگه داشتم نفس کم میوردم

هلش دادم کنار
که با ناراحتی نگام کرد

منم تا دیدم ناراحته

ابن بار خودم رفتم جلو

و لبامو گذاشتم رو لباش و لباشو به بازی گرفتم

و اونم همین کار رو میکرد

من لب پایینشو میخوردم

و اون لب بالاییم رو

یه حس لذت خاصی به درونم سرازیر شده بود

عشق یا هم خون

تا دستش رفت سمت سینه ام کنار کشیدم

تو چشای خمارش نگاه کردم
و گفتم

نه اروین بسه ...

که اونم نگام کرد و

گفت:

اروین-باشه خانومم

پیشونیمو بوسید و
کنار کشید

و بهم گفت:

شالتو درست کن

و رژ لب بزن

لبات کبود شده

اینو که گفت یه جیغ کشیدم

و زدم ب سینه اش

عشق یا هم خون

و رفتیم ازدها سوار شدیم

از بس جیغ کشیدم و اروین مسخره بازی در آورد
مردم .

وقت رفتن شد

چون مهسا ماشینو برده بود
اروین منو با ماشینش به خونه رسوند

و سپهر و سارا از خدا خواسته باهم رفتند

عشق یا هم خون, [۲۱:۱۹ ۱۸,۱۰,۱۷]
#پارت_پنجاه_و_دوم

داخل خونه شدمو رفتم سمت اتاقم
رفتم سر کمد و یه تاپ و شلوارک پوشیدمو موهامو باز کردشونه زدم
و افتادم رو تخت

داشتم به اروین و کاراش فکر میکردم

که بیهو یاد مهسا افتادم

عشق یا هم خون

وای مهسا کوشش (خاک تو سرت تازه فهمیدی)

خفه شو

از جام بلند شدم

و ب سمت اتاق مهسا رفتم. ویهو در رو باز کردم

که دیدم مهسا شلوارشو کشیده پایین

انگار داشت لباس عوض میکرد

منو که دید جیغ کشید

منم زدم زیر خنده و گفتم

راحت باش

داد زد برو بیرون اشغال

منم اومدم بیرون و ترکیدم از خنده

خدایش قیافش خیلی باحال شده بود

عشق یا هم خون

دهنش بازو چشاش زده بود بیرون

۵دقیقه وایسادم و بعد دوباره در رو باز کردم

یه نگا بهش انداختم یه تاپ وشلوارک سفید طوسی پوشیده بود

موهایشم بسته بود

مهسا-اگه دید زدنت تموم شد بیا بتمرگ

-اووووم یه لحظه وایسا اخرشم ببینم

که یهو داد زد

مهسا-گفتم بیا بتمرگ

منم عین بچه حرف گوش کن رفتم نشستم پیشش

و گفتم: تو کجا رفتی هان

تویی که قرار داشتی اخه چقد نامردی

چرامنو ول کردی

خیلی بیشعوری

عشق یا هم خون

مهسا-عههه

یه لحظه زبون به دهن بگیر ببینم

با گوشه چشم نگاش کردم که خفه شه

مهسا-رفتم پیش شروین

دادکشیدم

شرروین کیه!؟

ها

مهسا-تازه باهاش آشنا شدم

تو پارتی

خیلی پسر خوبیه

ولی بهش علاقه مند شدم درسا

-غلط کردی خیلی بیشعوری

چند وقته باهاشی؟

عشق یا هم خون

مهسا-یه هفته

بلند شدمو کوبوندم تو دهنش

تا یه لحظه جا خورد

بعد جیغ کشید

مهسا-چرا میزنی کثافت

-دختر بی حیا من الان باید بفهمم

مهسا-خوب وقت نشد بت بگم

-غلط کردی چطور من قضیه اروینو سریع بت گفتم

هااان

مهسا-از بس دهن لقی

عشق یا هم خون

-عه اینطوره پس
امروز نمیگم چکار کردیم

مهسا-نگو

تا اینو گفت بادم خالی شد و سریع گفتم:

-خفه شو

میگم

که دیدم مهسا خندید و
گفت: من تو رو میشناسم دهن لقی حرف تو دهنتم نمیونه

-افشو اشغال

مهسا-ای چندش

واسه من لوس نشو

عشق یا هم خون

-خوب بگو ببینم شروین چه شکلیه

مهسا- شروین یه پسر ۲۸ساله و موسیقی کار میکنه و قیافشم.....

-واو چه عالی

عشق یا هم خون, [۲۱:۱۹ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_پنجاه_و_سوم

از اتاق مهسا اومدم بیرون

و به سمت اتاق خودم رفتم

حس میکنم حسابی خوابم میاد

فردا هم دانشگاه داریم

وای شبشم که باید با مهساتولد

(اخه تو چه ادمیی ها)

جیغ

(بمیری چته الاغ)

تو کجا بودی هاان

(با عجبم بودم)

عشق یا هم خون

خوش گذشت...؟

(اوووووم اونم چه جورم)

کثافتا

(وا چرا خو)

چون خیلی بی حیا تشریف داری

(غلط کردی نه ک تو حیا داری)

من هر چی باشم از تو بهترم

(اره معلومه

من بودم پشت دستشویی. ...)

خفه شو

(عن پشه شوووو)

بابا یکی ب این وجدانم بگه خفه شه

که یهو صدایه خندیه یه نفر بلند شد

وای پنا بر خدا

این صدا چیه

(جنه) وای میترسم

(منم)

که یهو باز صدا جنه بلند شد و از ترس داشتم جیش میکردم رو خودم

جن- درسا تو با خودت درگیری داری؟

-وا چه صدا جنه شناس (اله)

جن- جن کجا بوددد

-تو دیگه

جن- پشت سرتو نگاه کن شاسکول

-اوی جن بیشعور

احترامه خودتو نگه دار

جن-احمق جون برگرد

با دادی که زد سریع برگشتم

که دیدم

عه

این که خوشکل خودمونه

(منظورش باریده)

-عه باربد خیلی بیشعوری

عشق یا هم خون

باربد -میشه بیرسم چرا

-اچه بیشعور نمیگی من زهرترک میشم

هاااا

باربد-نترس

تو هفتا جون داری

-عمت هفتا جون داره

-خالت داره

-مامان مامان

باربد سریع پرید و دستشو گذاشت رو دهنم

باربد-عه

دختره خل

چرا خالم رو صدا میزنی

-میخام بش بگم به خواهرش توهین کردی

باربد-خواهرش مادر خودمه هاااا

-خب باشه

عشق یا هم خون

جون عجقت

(پای ناموس منووو وسط نکش)

اوههه ناموس کجا بود

(شورم هااااا)

بشین. همون جا تا بگيرت

(میگیرهه)

هه می بینیم

(بین)

دومشو دیگه میخام بخابم

دیگه ب ور ور های

وجدان گوش ندادمو پریدم

رو تختو با فکر ب اروین

به خواب. عمیقی فرو رفتم

دینگ دییییینگ

ای درد ای یمان ای حناااااق

تازه تونستم صداشو تشخیص بدم
که آروینه یه جیغغغغ کشیدمو
وگوشیو قطع کردم

وای خدااا آبروم رفت
جلو اروین
(شناختت دیگه فهمید کلاه رفته سرش)
خفه.شووو.وجی(من خفه میشم ولی شناختت)
گمشوووووو

دوباره صدای گوشیم بلند شد

دو دقیقه زل زدم ب گوشی
بعد جواب دادم

وبا صدای ارومی گفتم
بله

عشق یا هم خون

تو گوشی داد زدم

_ارویننننن

*جون اروین

_ببندش

*عه ضعیفه نیام برات آدم

با شوهرش اینجور میحرفه

_دومشووو

*ای.قربونششششش

_الهییییی

*میدونی خیلی پرویی

عشق یا هم خون

__باوش

*راستی

__جونم

*لباس مناسب بیوشی ها

__نموخااام

*تو فقط لباست کوتاه باشه

اونوقت من میدونمو تو

__باجه

*افرین خانمم فعلا

__بوووس بای

بعدم قطع کردم و رفتم دشویی
وبعد عملیات مربوطه (چ کار کردی)
به تو چه بی حیااا
(تربچه)
بخف کار دارم

رفتم سر کمدمو یه مانتو قهوه ای
تا یه وجب بالای زانو. با ی مغنه
قهوه ای سوخته و یه شلوار کرم
وکوله پشتی مشکی و ی جفت
کفش مشکی
ی ارایش. ملایم با ی رژ قهوه ای مات زدم
هلو شده بودم
یه بووس برا خودم فرستادم و سویچ رو برداشتم و ب سمت پایین رفتم
از پله ها سر خوردم
یوهوووووو
ک صدای جیغ مامی بلند شد

نیلو جون (مامان) _وباا بگیر
ذلیل شده هه مگ مرض داری هاا

عشق یا هم خون

_مامی

نیلو_مامی و دررررد

یعنی کشته مرده مامانمم

_باوش من رفتم

نیلو_کجاااا بیا صبونه بخور

_نمی خورم دیرم،شده

نیلو_وایسا ببینم

بعدشم ساندویچ پنیر و گردو برام درست کردو داد بهم

_نمی خواممم

نیلو_یکاری.نکن بکنمش تو حلقه ها

یا خداااااا

لبامو دادم جلو و چشمو مظلوم کردم

بلکه بیخیال ما بشه

ک احساس کردم مغزم،رفت تویی حلقمم

وایی باز پس گردنی زد

نیلو_این مظلوم بازی هارو

واسه من در نیار ور پریده

بدو دیرت شد

گوشو بوسیدمو وگفتم بابا اومد

شیطونی نکنین تا پیام

و دویدم سمت درب خروجی

لحظه اخر صدای جیغش بلند شد

نیلو_درساااااا

و دمپایی ک از بغل گوشم رد،شد

با سرعت رفتم بیرون و خندیدم ب سمت دانشگاه با ماشین نازم، پرواز کردم

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۸، ۱۹: ۲۱]

#پارت_پنجاه_و_شیشم

رسیدم درب دانشگاه که دیدم

آروین پیش سپهره مشغول حرف زدن

خواستم برم سمت آروین که یهو یه نفر دستمو کشید

برگشتم دیدم عه این که سارا است

سوالی نگاهش کردم

دیدم شروع به نطق کرد

سارا_بیشعور الاغ چرا نیومدی دنبالم

_ای وای رفت ببخشید

سارا_باشه گمشو بریم

باهم به سمت اروین و سپهر رفتیم

وسلام کردیم و اونا هم گرم جوابمونو دادن کمی حرف زدیم

چون عجله داشتیم رفتیم سمت کلاسمون

امروز با اروین کلاسمون یکی بود

تا رفتیم داخل خواستم بشینم بازم دستم کشیده شد

فکر کردم بازم ساراست برگشتم که یه فحش تپل بش بدم

که دیدم نه اشتباه فکر کردم اروینه

با لبخند نگاهش کردم

اروین_از این به بعد جات پیش اقاتونه

با این حرفش قند تو دلم اب شد و با احساس خیلی خوبی کنارش نشستم

در طول کلاس هی منو اروین پیچ پیچ میکردیم که چند بار استاد تذکر داد و

ماهم برای لحظه ای ساکت میشدیمو دوباره شروع به حرف زدن میکردیم (کرم داشتین بی نظم ها)

وجی باز اومدی (دوس دارم بتوچه)

عشق یا هم خون

بمن همه چه هی میای خلوت منو اقامونو بهم میزنی (دستم درد نکنه)

برا عشقت دارم(عه چیکار به اون داری)

دوس دارم(اصن من رفتم)

خوش گلدی زووود

با صدای خسته نباشید استاد از حرف زدن با وجی دست کشیدم و با اروین به سمت بوفه رفتیم

رفتیم نشستیم پشت یکی از میز های بوفه

اری_درسا

_جانم

اری_من پیام خواستگاریت جوابت چیه

_خب معلومه دیگه مثبتنه

اری_ای جانمم خانومم چه عجله داره من سه تا بچه میخواما

_غلط کردی حالا که اینطوره نه باهات ازدواج میکنم نه بچه میارم واست

اری_شوخی کردم عشقم

_میدونم عزیزم

اری_سه تا بچه میار یا

_نخیر یه دونه کافیه

اری_بیخود هرچی اقاتون بگه

عشق یا هم خون, [۲۱:۱۹ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_پنجاه_و_هفتم

عشق یا هم خون

_اقامون زر میزنه

اری_خیلی بی ادبی

_لطف داری

بعدشم خندیدم که اونم خندید

اری_درسا منکه کلاس ندارم تو هم اگه نداری بیا بریم ناهار بخوریم

_بریم فقط من باید زود برم خونه چون امشب مهمونی دعوتم

اری_اونوقت کجا

_تولد دوست مهسا

عشق یا هم خون

اری_بیخود نمیری

_اروین جان

اری_همین که گفتم

_من قول دادم

اری_غلط کردی قول دادی اونم وقتی که بمن نگفتی

_ببخشید خب همین یبار رو اجازه بده دیگه تکرار نمیشه

اری_بار اخرته ها

_به روی چشمم

اری_افرین خانومم برو فقط لباس مناسب بپوش

باشه

با اروین رفتیم رستوران ناهار خوردیم و بعد با ماشین خودم رفتم خونه

از پله ها بالا رفتم به سمت اتاقم لباسامو عوض کردم

و خوابیدم الارم گوشیمو گذاشتم ساعت ۴ تا به موقع بیدار شم

زینگگگگ زینگگگ

صدای الارم گوشیم بود لای چشممو باز کردم خاموشش کردم

با یادآوری مهمونی از جام بلند شدم و پریدم توی حموم

اومدم بیرون موهامو سشوار کشیدم

لباس مهمونی رو پوشیدم لباسم یک استین داشت که روی بازوم پیچ و تاپ میخورد استینش رنگشم کرمی بود سر

شونه ی دیگه ام لخت بود

دامن کوتاه مشکی تا روی زانو رو هم پوشیدم یه ساپورت نسبتا کلفت پوشیدم که وقتی میخوام برم بیرون پاهام

مشخص نباشه توی مهمونی درش میارم

عشق یا هم خون

موهامو گوش تا گوش جدا کردم

موهای پشتمو جمع کردم به صورت جمع چسبیده به سرم بستم

موهای جلویی رو فر کردم و توی صورتتم ریختم اون ور دیگه اش رو هم به موهای پشت سرم وصل کردم

بعد از موهام رفتم سراغ ارایش کردن

کرم پودر زدم بعد یه خط چشم نازک دور تا دور چشم زدم و یه رژ قرمز مالوندم به لبام

اووووممم ماچ چه خوشمیل شدم مننن چشم نخورم الهیییی

(اخخخ) چی شد وجی

(سقف فرو ریخت لامصب) خخخ خوبت شد خو مگه دروغ میگم

(اره که میگگی) ساکت شو حسود

بعد از همه ی این ها عطر کاپیتان بلکمو برداشتمو باهاش دوش گرفتم

مانتومو برداشتم گذاشتم رو دستم کفشای مشکی پاشنه بلند ورنی امم پوشیدم

عشق یا هم خون

به سمت اتاق مهسا رفتم

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۸، ۱۹: ۲۱]

#پارت_پنجاه_و_نهم

باربد-درسا خانمم

خانمشو با یه لحن تحقیر امیز گفت که برگشتم سمتشو و با نگاهم گفتم

بنال

باراد_بیایید بریم بشینیم

باهم رفتیم یه گوشه نشستیم که دوباره صداش دراومد

باراد_درسا خانوم شما چندسالته؟

_به شما ربطی داره؟

عشق یا هم خون

باراد_بداخلاق نباش دیگه
تا وقتی شروین بیاد که
نمیتونیم ساکت بشینیم

دیدم راس میگه منم که نمی تونم لال مونی بگیرم بخاطر همین گفتم

-بنظرت چند سالمه؟؟؟

باراد-اومم ۱۶سالته

تا اینو گفت عصبی شدمو
داد زدم

-برو گمشو بوزینه
عمت ۱۶سالشه

که دیدم با چشای وزغی
داره نگام می کنه

عشق یا هم خون

-هااا چته

باراد-مگه چی گفتم

حدس زدم ۱۶ باشی اعصاب نداری ها

-مگه موجوداتی مثل شما

واسه ادم اعصاب میزارن

باراد-مگه چیکار کردیم؟

_رو مخین

باراد-به اندازه شما که نیستیم

یه چشم غره بهش رفتم

که خفه شد

باراد-خب حالا چن سالتنه؟

عشق یا هم خون

یه نفس عمیق کشیدمو ونشستم و گفتم

-۱۷ولی چن ماه دیگه ۱۸میشم

باراد-اها به سلامتی

-میسی

باراد-میشه باهم دوست باشیم؟

-نخیر

باراد-چرا

-چون که من خودم نامزد دارم

عشق یا هم خون

باراد-واقعا؟؟؟

-اره

باراد-اها خب ببخشید

_خواهش میکنم

چند دقیقه به سکوت گذشت که دیدم تلفن همراه باراد زنگ خورد

و اونم از جاش بلند شد و با یه ببخشید رفت

عشق یا هم خون, [۲۱:۱۹ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_پنجاه_و_هشتم

درو که باز کردم مهسا رو دیدم خیلی خوشگل شده بود

عشق یا هم خون

یه لباس ابی نفتی دکلمه تا روی زانوش پوشیده بود

موهاشم لخت کرده انداخته بود دورش یه ارایش جیغ خفنم کرده بود

_وای چه ناز شدی

مهسا_ کثافت تو که خوشگل تر شدی

_مرسی شروینم میاد؟

مهسا_اره تو چی اروینم میاد؟

نه بابا من خودم با تو میرم بعد یکی دیگه رو هم بیارم

مهسا_اره راست میگی بیا بریم

_باشه

باهم به سمت ماشین مهسا رفتیم و پیش به سوی مهمونی یوهوووو

رسیدیم به جایی که مهمونی بود

واو قصری بود واسه خودش

صدای دوب دوب اهنگ تا در حیاطم شنیده میشد

با مهسا رفتیم داخل رفتیم خدمه ای دم در ایستاده بود مارو به سمت اتاق پرو راهنمایی کرد

وارد اتاق شدیم و مانتو و ساپورتمو دراوردم

_چقد شلوغه مهسا

مهسا_اره ساکت شو زشته

_وا

عشق یا هم خون

محلّم نداد دیگه رد نگاهشو گرفتم

دیدم یه پسر قد بلند و جذاب داره سمتون میاد از همون دور چشمای عسلیش برق میزد

نزدیکمون شد و اییی چه هلویی بود واسه خودش اومد سمتون و

مهسا رو بغل کرد

و این کیه خواهر منو بغل کرده (چه خواهر بی حیایی)

ببند دهنتمو رگ غیرتم زده بالا

با عصبانیت نگاهشون میکردم که مهسا از بغل پسره اومد بیرون و

یه نگاه به صورت سرخ شده ی من کرد و خندید و گفت

مهسا_خواهر کوچولو عصبی نشو اینم شروین عشق من

تا گفت شروین اخمامو باز کردم و یه لبخند زدم

عشق یا هم خون

که شروین دستشو جلو آورد و یه نگاه عمیق بهم کرد و گفت

شروین_سلام بر خانوم زیبا خویید؟

راستش از نگاهش خوشم نیومد
یه حس بدی نسبت بهش پیدا کردم
بخاطر همین سرد جوابشو دادم
مهسا از طرز حرف زدنم ناراحت شد

شروین اما به روی خودش نیورد و گفت:معرفی نمیکنی مهسا؟

مهسا_البته...خواهر کوچولوم درسا
رو بمن کرد و گفت

درسا جان شروین

زیر لب خوشبختم گفتم

رفتیم گوشه ای نشستیم و اون دوتا مشغول حرف زدن شدن

منم هی اینور و اونور رو نگاه میکردم

عشق یا هم خون

صدای شروین به گوشم رسید

شروین_عشقم بریم برقصیم

مهسا_وای شروین درسا تنهاست کسیو نمیشناسه اینجا

شروین_نگران نباش الان حلش میکنم

بعدشم داد زد

شروین_باراد باراد

یه پسر با نمک و جذاب اومد پیشمون

باراد_بله

شروین_داداش پیش درسا خانوم ما باش تا ما بیاییم

باراد_به روی چشم داداش

بعدش من مهسا و شروین رفتن

منم ساکت شده بودم نگاه به مهسای بیشعور کردم که با خیال راحت ولم کرد رفت (خواهرم خواهرای قدیم)

اره واقعا وجی فقط منو تو موندیم (اوهوم)

با صدای باراد از فکر اومدم بیرون

باراد_درسا

وا چه پسر خاله شد این

برگشتم سمتشو گفتم

درسا نه و درسا خانون بعدشم امرتون؟

باراد_اوه کی میره این همه راهو

بهش یه چشم غره رفتم و رومو کردم اونور

که دوباره صدای نکره اس بلند شد

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۲۱]

#پارت_شصت

منم که دستشویی گرفته بودم

از جام بلند شدمو دنبال دستشویی گشتم

با راهنمایی پیشخدمت به سمت دستشویی که یه جای خلوت بود رفتم

و حسابی تخلیه کردم(خخخ دوستان معذرت میخوام)

اخیششش ترکیده بودم(ای چندش)

خودتی(معلومه که تویی)

در حال کل کل با وجی بودم و همینطورم از دستشویی خارج میشدم

دیدم یه پسر جلوم سبز شد از قیافه اش معلوم بود مسته

من از ادمای مست خیلی میترسم خواستم برم کنار یجوری رد شم از پیشش

دیدم یهو سفت منو چسبید یا امام زاده بیژن

شروع کرد به زیر گردنمو خوردن و لیسیدن

هلش دادم ولی فایده نداشت یه سانتم تکون نخورد

هیكلش دوبرابر من بود

شروع کردم به جیغ زدن

بلکه کسی پیدا شه نجاتم بده که یهو منو انداخت رو شونش و به سمت پله های بالا رفت

من هم گریه میکردمو جیغ میکشیدم محکم به کتفش و سینه اش میکوبیدم

منو برد داخل یه اتاقو پرت کرد رو تخت و با یه حرکت پیرهنشو از تنش دراورد

تا بدن برهنشو دیدم تا عمق فاجعه رو خوندم

دیونه وار جیغ میکشیدم و چشامو بستم

به سمتم اومد و افتاد روم و شروع کرد به بوسیدن و خوردن لبام حالت بدی بهم دست داده بود دستش رو سینه و شکمم حرکت میکرد

داشتم دیگه پس میوفتادم کاش به این مهمونی لعنتی نمیومدم

خدایا یعنی این اخره راهه منه؟

این عوضی میخواد به من تجاوز کنه؟

اگه بلایی سرم بیاره چی؟

خدااا خودت کمکم کن من فقط مال اروینم

با تمام وجودم جیغ زدم و اسم اروینو فریاد زدم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۲۱]

#پارت_شصت_و_یکم

دستش رفت سمت لباسمو

تو یه حرکت جرش دادکه

با تمام وجود جیغ کشیدم

که یهو در باصدای بلندی باز

عشق یا هم خون

شد وقامت یه مرد مشخص

شد

از بس گریه کرده بودم

چشام.تار میدید و نمی تونستم

تشخیص بدم ببینم کیه

جسم سنگین اون عوضی

از روم ور داشته شد

اون مرد یا بهتر بگم فرشته ای نجاتم

اون عوضی رو زیر مشت ولگد

گرفته بودش و می زدش

ومنم فقط گریه میکردم و خودمو

می پوشوندم

داشتم گریه میکردم

که چن نفر اومدن داخل

و جداشون کردن و هیکل خونی

اون کثافتو بردن بیرون

تا فرشته ای نجاتم روشو برگردوند

کپ کردممم خدای من

اون کسی نبود جز اترین

عشق یا هم خون

پسر عموی گند اخلاقو واعصا

قورت داده ای اروین

تاچشمش به من افتاد

انگار تازه فهمید من

کی هستم

که ناباور و شک زده

نگام کردو اومد جلو

وگفت:

درسا

تا اسممو گفت

دیگ نتونستم تحمل

کنم وبا صدای بلند

گریه کردم

که یهو منو تو

آغوشش کشید

و گفت :

هیسس درسا همه چی تموم شد

اروم باش واسه اون اشغال گفتم

من اروم شده بودم

عشق یا هم خون

تو بغلش حس امنیت

بههم تزریق شده بود

تو بغل کسی که

همیشه از نگاهاش

می ترسیدم

تو بغل اترین

پسر عموی عشقم

شاید به این خاطر

اروم شدک که

پسر عموی آروینمه

آره همینطوره

من نباید برداشت دیگه ای

بکنم

عشق یا هم خون, [۲۱:۲۱ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_شصت_و_دوم

کمرمو ماساژ میداد

و با نجواهاش سعی

داشت که آرومم کنه

واقعا ممنونش بودم

عشق یا هم خون

اگه نبود معلوم نبود

چه بلایی سرم میاد

تو بغلش بودم

نه اون منو از خودش جدا

می کرد و نه من تمایل داشتم

از بغلش بیام بیرون

که یدفعه دیدم مهسا

با چشای گریون

اومد داخل اتاقو

به سمت من هجوم

اورد که اترین منو

از آغوشش کشید

بیرون

ومهسا سر تا پامو نگاه

کرد و بعد از این که

مطمئن شد سالمم

با صدای که از بغض

و گریه میلرزید

گفت

عشق یا هم خون

مهسا_خواهر کوچلوم خوشکل اجی چت شده ؟؟؟

_اون می خواست بهم

دیگه گریه نداشت

ادامه بدم

حتی فکر کردن به

کاری که میخواست انجام

بده هم منو می ترسونه

مهسا_ببخشید خواهری

من.احمق نباید تنهات

میزاشتم درسا منو

ببخش

و شروع کرد بلند بلند

گریه کردن

اترین_بسه دیگه

درسا تو نباید اینقد

عشق یا هم خون

خربازی در میوردی

نباید میومدی اینجا

خیلی حرصی شدم

من فکر میکردم این آدمه ولی

الان فهمیدم همون

گند اخلاق و اعصاب قورت

داده قبلیه

داشتم حرص میخوردم

طاقت نیوردم بخاطر

همین گفتم

_توقع داشتی بشاشم

ب خودم.

اون که توقع نداشت

عشق یا هم خون

من همچین حرفی بزنم

یکه خورد

و با چشای گرد شده

نگام کرد

وبعد چن لحظه زد زیر خنده

خود درگیری داره

پسری خل وضع

ی نگاه بهش کردم

که

واییبیبی چه

ناز میخنده

گوریل زشت

این که اینقد قشنگ

میخنده چرا همیشه اخمو.

میترسه دهنش جر بخوره

(ای بی حیااااچشاتو درویش کن

ب پسرعموش چش داری)

خفه شو به چشم برادری

عشق یا هم خون

گفتم وگر نه آروین

من تکه،(اره جون عمت به من

راستشو بگو من رازدار خوبیم)

گمشووو وجی

باصداهش به خودم اومدم

اترین_اروین میدونه

دوس دخترش کجا اومده؟؟

_،خودش میدونه

نیاز ب چقلی تو نیست

اترین_اینم میدونه نزدیک بود

بهش تجاوز بشه

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۸:۲۱]

#پارت_شصت_و_سوم

تا اینو گفت

بغض گلومو گرفت

عشق یا هم خون

خدای من

من ب آروین چی بگم

سرمو انداختم پایین

ویه قظره اشک سمج

از گوشه چشمم افتاد

تا اشکمو دید گفت

اترین_حالا که

چیزی نشده

به موقع رسیدم

نتونست کاری کنه

نگاههههه پسری بی حیا

رو اینو که گفت سرخ شدم

عشق یا هم خون

که یه نگاه بهم انداختو

از اتاق رفت بیرون

الهی بری ک برنگردی

گوریل انگوری

(بی چشمو رو اگ نبود

الان زن بودی

جاتشکرته)

ایش خو بیشعوره

مهسا_ درسااا اون که

کاری باهات نکرد؟؟

وبا چشمای نامطمئن

بهم نگاه کرد

_، چرا بوسیدم

تا اینو گفتم ی

نفس عمیق کشیدو گفت

عشق یا هم خون

مهسا_، خدارو شکر
بوسیدن چیزی نیس

_ خفه شووووو

مهسا_ چته؟؟

_ از بوسیدنم خوشم نمیداد
اون منو لکه دار کرد
این لبا فقط مال اروین بود
تمام وجود من مال اروینه
احساس نجس بودن می کنم

مهسا_، درسا. معذرت میخام
تقصیر من بود

با بی رحمی تمام گفتم

_ معذرت خواهی تو منو
ب عقب بر نمیگردونه
این نجاست پاک همیشه

عشق یا هم خون

اره تقصیر تو بود
اگه ولم نمیکردی
من بخاطر تو اومدم
به این مهمونی
بعد تو باشروین جونت رفتی
بخاطر لذت خودت منو ول کردی

وبعد بلند شدمو
ی مانتو ک نمیدونم از کی توی
اتاق بود رو پوشیدم
تا برم پایین مانتومو بگیرم بیوشم

بدون توجه به
مهسا که گریه می کرد

به سمت بیرون رفتم
چون دیگه یه لحظه هم نمی تونستم

فضای خفقان اور
اونجارو تحمل کنم

عشق یا هم خون

برام مهم نبود مهسا

ناراحت شده

چون کسی که ضربه خورده بود

منم الان در تمام وجودم

حس خیانت رو احساس

می کنم درسته این بوسیدن

از روی اجبار بود ولی بازم

نمی تونم خودمو ببخشم

چقد آروین به منه

احمق گفت نرو

ولی من بخاطر

مهسا اومدمو

این بلا سرم اومد

ولی خداروشکر

می کنم که اترین

گوریل بد اخلاق

به دادم رسید

ممنونم ازت

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۸، ۲۱:۲۱]

#پارت_شصت_و_چهارم

رفتم پایینو و سایلمو گرفتمو
به سمت ماشین مهسا به راه
افتادم

کنار ماشین وایسادم
چون سویچو از مهسا
نگرفته بودم مجبور
شدم منتظر مهسا
بمونم که بعد از چن لحظه
سرو کلش پیدا شد

باچشمای موتورم و خیس
به سمتم اومد و بدون هیچ
حرفی سوار ماشین شد.

منم در ماشینو باز کردم
سوار شدم و به جلو خیره

عشق یا هم خون

شدم

بغض توی گلوم هر لحظه

بزرگ تر میشد

به این فکر می کردم

که چطوری به آروین بگم

اصن چی بگم

بگم که اون یارو منو

بوسید منو لمس کرد

همینطور داشتم فکر می کردم

که احساس کردم نفسم بالا نمیاد

هر چی سعی کردم

نفس بکشم نتونستم

هوا برام کم شده بود

همه جارو تیره و

تار میدیدم

مهسا که متوجه من شده

بود. تکونم میدادو جیغ

می کشید

ولی من نمی تونستم

عشق یا هم خون

کاری کنم

نفسم قطع شده بود

هوا وارد ریه هام نمیشد

کم کم بی حال شدم

که یهو همه چیز

جلوم سیاه شد و دیگ چیزی نفهمیدم

عشق یا هم خون, [۲۱:۲۱ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_شصت_و_پنجم

(از زبون.مهسا)

داشتم رانندگی میکردم

و به این فکر می کردم

که کاشکی تنهاس نمی گذاشتم

آره من مقصر بودم

نباید درسا خواهرمو تنها

می گذاشتم

اون کسیو نمی شناخت

ببین چه ضربه ی بدی بهش

عشق یا هم خون

خورده

رومو برگردوندم

که نگاش کنم

یا ابالفضل

صورتش. کبود شده بود

انگار نمی تونست نفس بکشه

ماشینو با سرعت

نگه داشتم و برگشتم

سمتش

جیغ زدمو و تکونش دادم

ولی اون نفس نمی کشید

که. یهو بیهوش شد....

باخرین سرعت در

حالی که اشک تمام

صورتمو پوشونده بود

به سمت بیمارستان

رانندگی کردم

عشق یا هم خون

تا رسیدیم از ماشین پیاده
شدم و رفتم کمک اوردم

و درسا رو گذاشتن رو
برانکارد وبا سرعت به
سمت اورژانس رفتن

خدایای من خواهر
کوچیکم.رو زنده
نگه دار
درسای منو زنده
نگه دار
من اشتباه کردم
تنه‌اش گذاشتم
خدایا درسا رو
از من بگیر

خواستم پشت سر
پرستارا برم داخل که
اجازه ندادن

پشت.در اتاق نشسته بودمو
گریه میکردم به حال خواهرکم
غصه میخوردم

عشق یا هم خون

من چیکار کردم باهاش

بعد از نیم ساعت

انتظار دکتر از اتاق

درسا بیرون اومد

بلند شدم و به

سمتش رفتم

_ آقای دکتر خواهرم حالش

چطوره؟؟؟؟

دکتر که یه مرد جون بود گفت

*خواهرتون دچار شک عصبی

شده که باعث شده تنفسشون

قطع شه

ما تمام تلاش خودمونو

کردیم. فقط باید منتظر

بمونیم تا بهوش بیاد

عشق یا هم خون

اینو که گفت. زانو هام شل شد
یعنی امکان داشت درسای من
بهوش نیاد

_اقای دکتر خواهرم بهوش میاد???

*انشالله که بهوش میاد

و رفت و ندید شکسته شدن منو

رفتم تو اتاق درسا
و نگاهش کردم
خواهرک قشنگ من
چشاشو بسته بود

انگار به خواب عمیقی فرو رفته بود

قطره های سمج اشک
از چشم جاری میشد

عشق یا هم خون

جواب مامانو و با بارو

چی بدم

بگم. درسا چرا اینجوری

شد

به اروین چی بگم

وای خدای من

داشتم با خودم کلن جار می رفتم

که صدای گوشیم بلند شد

یه نگاه ب گوشیم کردم دیدم

مامانمه

باید جوابشو میدادم

عشق یا هم خون, [۲۱:۲۱ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_شصت_و_شیشم

_الو

مامان_الو مهسا کجایی شما

ساعت ۱۲ شبه

_مامان

عشق یا هم خون

و دیگ نتونستم حرفی

بزنم و زدم زیر گریه

+چی شده مهسا

حرف بزن

و من فقط، گریه

میکردم

+مهسا چی شده؟

درسا کجاست

گوشیو بده بهش ببینم

تا اسم درسا اومد

شدت گریه ام بیشتر

شد

_مامان درسا.

+درسا چی

ده جون بکن.

بگو ببینم چی

شده

عشق یا هم خون

._ درسا حالش خوب نیس

مامان. بیا بیمارستان

وبعد صدای یا ابالفضل

گفتن مامانم اومد و گوشی

قطع شد

منم زدم زیر گریه واز اتاق اومدم

بیرون که بعداز چن لحظه، دوباره گوشیم به صدا اومد که این بار

بابام بود

بابا_ الو. مهسا به مامانت

چی گفتی درسا چش شده؟

_بابایی. درسا حالش بده بیمارستانه

بابا_ کدوم بیمارستان

ادرسو دادمو قطع کردم

و سرمو گذاشتم رو پاهامو

وچشمامو بستم

عشق یا هم خون

کاشکی بهش نمی گفتم

باهام به مهمونی بیاد

خدا یا ایا غلط کردم

نمیدونم چی شد

که خوابم برد

که با صدای جیغ زنی.

چشامو باز کردم

یه نگاه کردم دیدم مامانمه

وا چرا جیغ میکشه

نکنه. درسا زهههه خدای من

با شتاب بلند شدمو

به سمت مامانم. رفتم

_مامان چی شده

عشق یا هم خون

+درسای من دخترم

تموم کرد درسام مرد

اینوک شنیدم هنگ کردم

چرا

نه این اشتباه دروغه

با بهت به مامانم نگاه کردم

_اشتباه می کنی درسا

چیزیش نیس مگه ن؟

دروغه

واشکام سرازیر شد

عشق یا هم خون, [۲۱:۲۱ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_شصت_و_هفتم

با جیغی که کشیدم

از خواب پریدم

خدایا شکرت همش خواب

بود

عشق یا هم خون

یه نگاه به اطراف انداختم
که دیدم مامانو بابام اومدن
دارن دنبال ما می گردن
بلند شدمو به سمتشون رفتم

تا مامانمو دیدم پریدم بغلشو
گریه کردم

که مامانم با صدای که
از گریه میلرزید گفت

مامان_مهسا دخترم چش شده

_مامانی تو ماشین بودیم
یهو نفسش قطع شد جیغ زدم
تکونش دادم ولی نفس نکشید

وزدم زیر گریه

مامانم با چشمای وحشت
زده نگام کرد و با صدای
لرزون گفت

عشق یا هم خون

_حالش خوبه ن؟

زنده است؟؟

_نمیدونم

بابام دیگه به حرف های

ما گوش نداد و پرسید

بابا، الان درسا کجاست؟

_تو اتاق ۲۰۵

بابا. با شتاب از کنارم

رد شد خیلی پریشون بود

بابایی مغرور من

رفت به سمت اتاق درسا

منم کمک مامان کردم و

پشت. سرش رفتم

تا رسید به اتاقو و درسا رو میون
اون همه سیم با چشمای بسته دید

زانوهای شل شد و به
زمین سقوط کرد
که مامانم جیغ کشید و از
حال رفت

نمیدونستم. خودمو جمع
کنم یا به مامانم برسم یا

غصه خورد شدن مرد زندگیمو
رو بخورم

بعد از اینکه مامانو بهوش اوردم

باهش حرف زدم و ارومش کردم
بهش قول دادم که درسا بهوش میاد

اون دختره شیطون و زبون دازو
لوس مارو تنها نمیزاره حق نداره
بره

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۸، ۲۱:۲۱]

عشق یا هم خون

#پارت_شصت_و_هشتم

الان سه روزه که درسا
بیهوشه اروین زنگ زد
بهش گفتم درسا چی شده
اونم از اون روز اومده
اینجا وپهن شده و هیچی
نمی خوره

عشق اروین ستودنیه
واقعا دارم اب شدنشو
می بینم

مامانو بزور فرستادم
خونه تاهم خودش استراحت
کنه هم اروین بتونه درسا رو
ببینه رفتم پایین تا برای اروین یچیزی بخرم بخوره
اخه چیزی نمی خورد

میتروسم بلایی سر عشق
خواهرکم بیاد

کیک و اب میوه گرفتم

عشق یا هم خون

اومدم بالا که دیدم
آروین با چشمای خندون
به سمتم اومد

-چی شده آروین؟

آروین-مهسا درسا
بهوش اومده

تا اینو گفت ذوق
زده شدم
واز خوشحالی اشکام
جاری شد

-واقعا

یه نگاه بهم کردو گفت
آره حالا هم دختر خوب
اشکاتو پاک کن که بریم

لبخند زدمو وتند تند
اشکامو پاک کردو گفتم
-بریم

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون، [۲۱:۲۱ ۱۸،۱۰،۱۷]

#پارت_شصت_و_نهم

(از زبون درسا)

چشامو به سختی

باز کردم

که یه نور زد

تو چشمم باغر غر

گفتم

-اه این چیه

که صدای یه نفر.

بلند شد

آروین-درسای من بهوش اومدی؟

وام‌گه بیهوش بودم

(اره)وییی وجی (هوم)

عین دخترا جیغ زدمممم

(ایش)ایول من دخترم

(وا خل)عمته

عشق یا هم خون

برگشتم سمت صدا

که دیدم آروینه

خیلی تشنه ام بود

بخاطر همین گفتم

_ آب

که عین جت بلند

شدو پرید بیرون

باتعجب به جای خالیش

نگاه کردم

_ وا بسم الله پسری خل

مگه جن دیده

هی خدا یه شوهر مونگل گیرم

اومد

ده دقیقه صبر

کردم که آقای خل نیومد

عشق یا هم خون

نگا مردم عشق دارن ما هم داریم

یکم دیگه منتظر موندم

دیدم نه فایده نداره

از رو تخت پریدم

(یعنی. مریضه)

فضولیش به تو نیومد

((کاشکی. میمردی))

تو هم بام میمردی

(خداکنه هه هه هه)

خخخخ

اینورو نگاه کردم

که یا ابالفضل

جیغغغغغغغغغغغغ

با جیغی که کشیدم اول

آروین بعد مهسا پریدن

تو اتاق

مهسا تا دید من

سرپام پرید جلومو و

بغلم کرد

احساس کردم آبلیمو

شدم

زدم به سرشو گفتم

عشق یا هم خون

_گمشو دختری ترشیده هاف هافو

مهسا_وای عاشقتم درسا

خداروشکر بهوش اومدی

_میدونم عاشقمی

من کلا دوس داشتیم

مهسا_پرووو کم خودتو

تحویل بگیر

بعد این که ولم کرد

یه نگاه به سرم دستم

کردمو دوباره جیغ کشیدم

که مهسا واروین ده متر پریدن بالا

ومن خندیدم که مهسا با خشم گفت

بمیر. باوا

_راستی کی به من سرم

زده؟؟؟؟

بعدم طلبکار نگاشون کردم

عشق یا هم خون

آروین_ اوه بابا انگار ارث باباشو
خوردیم دکتر زد برو یقه اونو بگیر

_اونم به موقعش میگیرم
چرا بهم سرم زد؟

آروین_ چون حالت خوب نبود

تا اینو گفت همه ای
صحنه های بوسیدنو و تا لحظه ی که
از عذاب وجدان نفسم
گرفت از جلوم رد شد

جلوی آروین سرمو انداختم
پایین و بغض کردم که یه
قطره اشک از چشمام ریخت
پایین که

آروین اومد دستمو
بغلم کردو گفت

_مهسا همه چی رو برام
تعریف کرد نفسم غصه
نخور عیبی نداره مهم

عشق یا هم خون

اینه که الان سالمی

باچشمای اشکی نگاش

کردم

که یهو گرمی و

داغی لباسو رولبام

احساس کردم

شک زده ازش جدا شدم

خاک به سرم جلو مهساااا

_بی. حیااا

آروین_چرا

_جلو مهسا بوسیدیم تو

آروین_اون رفت خانومی

_واقعاا

آروین_اره نفسم وقتی

بغلت کردم رفت

عشق یا هم خون

اینو که گفت ایندفعه
خودم ب سمتش رفتم

عشق یا هم خون, [۲۱:۲۱ ۱۸,۱۰,۱۷]
#پارت_هفتاد

چون قدش از من
بلند تر بود مجبور شدم
رو نوک انگشتم بلند شم
ولبامو گذاشتم رو لباش واول
بوسه های ریز رو لباش کاشتم

وبعد شروع کردم ب خوردن لب بالایش ک اونم کمرمو کشید بالاھو
منم پاهامو دورش قلاب کردم ودستم
تو ماهاش بردم وچنگ زدم
وبا ولع لبای همو می خوردیم

که بیهو در زده شد
ومجبور شدیم ازهم
جدا شیم

مهسا بود

عشق یا هم خون

مهسا_ درسا مامانو

بابا دارن میان

_باشه

آروین_ خب من برم عشقم

بازم میام

_برو اقایی وبعدم گونشو

بوسیدم

آروین_ مهسا خانم خدافظ

مهسا_ مرسی بای

وقتی آروین رفت

ده دقیقه بعد کل خاندانم

به اتاق حمله کردن

مامان که اومد

آبلیموم کردو مدام قربون

صدقه ام میرفت

(لازم ب یادآوری هس. این همون مامانی که با ملاقه دنبالت میکرد)

بمیر وجیبی

باباهم که دیگ بدتر از مامان بود

عشق یا هم خون

باربدو تینا که فقط اومده
بودن بلمبون هییییی
شیرینی های نازنینمممم
رو خوردن

جلو ملت نمیتونستم
چیزی بگم بهشون
ولی دیگ طاقت نیوردم
و گفتم

_ای. حناق بخورین
من مریضم هالا

باربد_ جون تو گیرنده
یه سال شیرینی نخوردم

_از. افریقا اومدی؟؟

باربد_اره اره

ودوباره به خوردنش ادامه
داد که با این کاراش همه، زدن زیر خنده
دوتا کیک تو دهنش بود یکی دوتا هم تو دوستم جعبه کیکم جلوش بود

من که خودم ترکیده بودم از خنده
واقعا دلکک بود

_عه باربد بسه مامان ببین

مامانم اومد یه پس گردنی
به باربد زدو وجعبه شیرینی رو ازش
گرفت

که باربد با قیافه پکر بهش نگاه می کرد و منم ابرو هامو انداختم بالا وبا نیش بازو خبائت نگاش کردم که لب زد

باربد_ دارم برات جغ جغو

منم محلش ندادمو
ورومو کردم اونور

از اون روز دوماه میگذره دوماهی که
هر لحظش با اروینم خیلی دوشش دارم خیلی هرروز باهم میریم بیرون
اروین قراره بیاد خواستگاریم اخر همین هفته من دیگ مال اروین میشم

عشق یا هم خون

مهسا هم که عاشق شروین شده و همش باهاش بیرونه
وای فردا میخاد بره مهمونی
به منم گفت بیا ولی دیگ خریت
نمیکنم.

عشق یا هم خون, [۲۱:۲۴ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_هفتاد_و_یک

از تخت نازم بلند شدمو به سمت اشپزخونه که طبقه ی بالا بود رفتم

مامان و بابا رو دیدم که درحال صبحانه خوردن بودن

امروز جمعه بود و تعطیل

اروم از پله ها رفتم پایین و پاورچین پاورچین به سمت اشپزخونه رفتم و یه جیغ بنفش کشیدم

که بابام از جاش پرید و مامانم ظرف مربا از دستش افتاد ریخت رو لباسش

ترکیده بودم از خنده که مامانم بلند شد و افتاد دنبالم و جیغ جیغ کرد

مامان_درسا میکشمت ذلیل شده اگه ادمت نکردم

منم میدویدم و میخندیدم اینطوری بیشتر حرصی میشد

عشق یا هم خون

یه نگاه به بابا کردم که داشت با لبخند نگاهمون میکرد گفتم

_بابایی نجاتم بده

بابامم دل رحم اومد سمتمون و مامانمو بغل کرد

گفت:خانمم عشق من ولش کن اینکه لاغر هس دنبالش میکنی لاغرتر میشی

اینو که گفت گفتم

_بابایی خیلی نامردی

مامان_برو تو اتاقت دختره ی بی ادب

یه چشمک زدمو و رفتم بالا

گوشیمو از روی میز کامپیوترم برداشتم و شروع کردم به اس دادن به عشقم

آروین_درسای من من امشب میخوام برم مهمونی توهم میای

_نه آروین من خوشم نمیاد برم مهمونی

عشق یا هم خون

اروین_ باید بیای

_ نه اروین

اروین—باشه نفسی

براش ایموچی بوس فرستادم

صدای درسا گفتن مهسا رو شنیدم

اومدم بیرون از اتاقم و رفتم سمتش که دستمو کشید و بردم تو اتاق

_ هوی الاغ این دسته ها ... کندیش

مهسا_ ساکت شو غرغر نکن بیا برام لباس انتخاب کن نمیدونم چی بپوشم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۸:۲۴:۲۱]

#پارت_ هفتاد_و_ دو

رفتم سر کمدشو همه ی لباساشو ریختم رو تختش و با دقت نگاه کردم

در آخر یه لباس دکلمه ی قرمز عروسک و یه جفت کفش ۱۵ سانتی قرمز مخمل که خیلی ناز بودن انتخاب کردم

بعدم فرستادمش حمام

بعد از نیم ساعت از حموم اومد بیرون نشوندمش رو صندلی

شروع کردم به گرفتن اب موهاش

موهاشو سشوار کشیدم

بعد با بابلیس فرشون کردم ازادانه رها کردم دورش

_جوووون عجب چیزی شد یا ترشی نخورده یه چیزی میشم

مهسا_ خفه شو باوا من خودم خوشکلم

_ببند دهنتمو مو دیگه چه ربطی به خوشگلی داره

مهسا_ درسای بیخی دیر شد

_ایش چقدر هولی تو...نترس میرسی به شروین جونت

یه چشم غره بهم رفت که دیگه دهنمو بستم و شروع کردم به ارایش کردنش

کرم پودرو زدم به صورتش بعد پنکک زدم روش

یه خط چشم ضخیم دور تا دور چشمش کشیدم و یه سایه طلایی زدم رژ گونه اجری و رژ زرشکی که به لباس هم
میومد زدم

با لذت نگاه کردم بش

که پرو پرو گفت

مهسا_چشاتو ببند هیز خوردیم

_نترس آشغال خور نیستم

مهسا_ببند دهننتو

_باوش بهت خوش بگذره

و از اتاق اومدم بیرون و نشستم رو یکی از مبلا
بعد از چند دقیقه مهسا لباس پوشیده اومد گونه مامان و بابا رو بوسید و رفت

نمیدونم چرا دلم شور میزد

یه زنگ به اروین هم زدم که اونم گفت آماده شده میخواد بره مهمونی

منم دیگ مزاحمش نشدم

رفتم پیش مامان بابا و شام خوردیم و حرف زدیم و تلویزیون نگاه کردم

ساعت ده شده بود و مهسا هنوز نیومده بود

داشتم از دلشوره میمردم

زنگ میزدم بش جواب نمیداد

به اروینم زنگ زدم خاموش بود

اشکم دیگه داشت درمیومد

باباهم کلافه و سرگردون بود همش به مامان غر میزد

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون، [۲۱:۲۴ ۱۸،۱۰،۱۷]

#پارت_هفتاد_و_سه

مامانم حالش بد شده بود نگران شده بود سابقه نداشت مهسا به مهمونی بره و اینقد بمونه

دلَم گواهی بدی میداد

هزار جور فکر و خیال بد به سراغم میومد

از استرس پوست لیمو میجویدم

مزه خونو احساس میکردم

یهو گوشی بابام زنگ خورد

نگاه منو و مامانم به سمتش کشیده شد جواب داد

بابا_الو

—

بابا_بله خودم هستم

عشق یا هم خون

—

بابا_بله من پدرشم اتفاقی افتاده؟

—

بابا_چییی؟؟

—

بابا_چی شده چه اتفاقی افتاده؟

—

بابا_باشه حتما میام الان میام

و بعد قطع کرد

مامان_داریوش چی شده؟

عشق یا هم خون

بابام که سرخ شده بود گفت

بابا_ خفه شو بلکه دستم به مهسا نرسه کشتمششش

منکه با صدای داد بابا یه متر پریدم بالا

که مامانم با صدای لرزون گفت

_مهسا چی؟

بابا_ دختره ی احمقتو تو پارتی گرفتن میفهمی؟

بابا اومد سمتمو داد کشید

بابا_ تو میدونستی میخاد بره کجا اره؟

با گریه گفتم:بابا

که داد زد خفه شو و به سمت سویچ رفت

مامانم گریه کنان گفت

عشق یا هم خون

مامان_ صبر کن داریوش منم پیام

بابا_زود باش بیا تا خون بپا نکردم

من که فقط گریه میکردم از ترس داشتم میمردم وای فک کنم پلیس گرفتتشون

بابا مهسا رو میکشه وایای

#پارت_هفتاد_و_چهار

دم دمای.صبح بود و

هنوز بابا اینا نیومده

بودن

داشتم از استرس می مردم

هرچی به آروینم زنگ میزدم

گوشیش خاموش بود

خدای من چیکار کنم

نگرانی واسه مهسا کم

بود آروینم بهش اضافه

شده

همینطور داشتم راه می رفتم

و پوست لبمو می جویدم

عشق یا هم خون

که در خونه باز شد و بابا
همراه با سروصدا وارد
شد..

بابا_دختره ی هرزه ی عوضی
ببین چه غلطی کرده

دستام از ترسو استرس
یخ زده بود
بابام فقط داشت حرفای رکیک
میزد ومامانم با گریه و بی حال
اومد داخل
یه نگاه کردم و گفتم مهسا کوشش؟

که صدای فریاد بابام بلند شد

فریاد کشید

بابا_اسم اون دختره ای
ه*ر*ز*ه رو پیش من نیار
فهمیدی؟

بادادی که زد سرجام
خشک شدم

حالا مهسا به یه مهمونی رفت مگه چیه

با صدای که از، شدت بغض

میلرزید گفتم

_بابایی حالا مهسا رفت

یه مهمونی مگه چیه اشتباه

کرده درست دیگ نمیره

تا اینو گفتم به سمتم هجوم آورد

ومحکم زد تو گوشم اونقدر

شدت ضربش زیاد بود که

پرت شدم روی زمین واز

گوشه لبم خون جاری شد

باورم نمیشه بابام

برای اولین بار منو زد

روی ته تغاریش دست بلند

کرد اونم. بخاطر اینکه از مهسا

دفاع کردم

با. صداش از فکر بیرون.

اومدم وبا بهت بهش، نگاه

عشق یا هم خون

کردم

هر حرفی که میزد.

احساس میکردم

خون تو رگام جریان

پیدا نمیکنه

بابا_، هه رفته یه مهمونی

و خلاص نه بابا برو خانومو

ببین خانم دیگ زنی واسه خودش

شده

وبعد هم ی قهقهه وحشتناک زد

داشتم از درون قالب تهی میشدم

هضم حرفاش سخت بود خیلی

بابا_وای خدا دختر من

بهش تجاوز شده

به مردم چی بگم هااان

خانمو ولخت تو بغل یه

اشغال گرفتن

عشغو حالشو کرده

ابغوره وبی ابرویش

واسه منه

حرفاشو ک شنیدم نتونستم
تحمل کنم زانو هام شل شدو
به زمین سقوط کردم

بابام منو ول کردو به سمت
مامانم هجوم بردو
و موهای مامانمو کشیدو
داد کشید

بابا_من سرکار بودم
هواسم.به دخترات
نبود تو چه غلطی میکردی
هااان.معلومه وقتی مادرشون
فقط به خودش میرسه دخترش
میشه این

مامان_،بسه داریوش بسهههه

بابا_چيو بس کنم
هان چيو بی آبرو
شدمم میفهمی؟

عشق یا هم خون

بعدم مامانمو وکنار زدو

به سمت بالا رفت

مامانم افتادرو زمینو

زار زار گریه کرد

رفتم. سمتشو وبا

گریه. گفتم

_مامان مهسا کجاست

بگو دروغه مگه نه؟؟؟

مامان_کاشکی دروغ بود

درسا بدبخت شدیمم

دیدي

وزد زیر گریه

عشق یا هم خون, [۲۱:۲۴ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_هفتاد_و_پنج

_مامان مهسا کجاست؟

_تو ماشینه بابات
نذاشت بیاد داخل
گفت نمیخاد ببینش

رفتم. به سمت بیرون
ودویدم تو راه دوبار
خوردم زمین. ولی مهم
نبود مهم خواهر عزیزم
بود که الان بدبخت شده

ای خداااا داره قلبم اتیش
میگیره

رفتم تو حیاط که دیدم
مهسا یه گوشه نشستم
و پشتش به منه

دستمو گذاشتم رو
شونش که برگشت طرفم
نشناختمش وای خدای من

عشق یا هم خون

این همون مهسای قبله
صورتش تمام کبود و
خون مردگی بود
گردنش جای چنگ بود
معلوم بود کتک خورده

صداش زدم

_مهسا خواهری

که خودشو انداخت
تو بغلم و گریه کرد
منم باهاش گریه کردم

با گریه گفتم

مهسا کی این بلا.

رو، سرت آورد

مهسا_ درسا وقتی سوار ماشین شدم.

رفتم به سمت مهمونی تا رفتم داخل

همه نگاهها سمتم بود واز زیبایم

تعریف میکردن منم غرق لذت شده بودم ولی همه ی نگاه سمت شروین بود

شروین بهم درخواست رقص داد

عشق یا هم خون

که قبول کردم چون خسته بودیم
بعد رقص رفتیم یه گوشه نشستیم
که شروین برام یه نوشیدنی آورد

منم چون بهش اعتماد داشتم
خوردم بعد احساس کردم سرم
گیج میره

که شروین بهم گفت برم بالا
استراحت کنم رفتم طبقه بالا
وتوی یه اتاق خواستم دراز
بکشم

که دیدم. شروین اومد تو
ودروقفل کرد

_اینجا چیکار میکنی

شروین_میخام امشبو باهام حال کنیم

وبعد به سمتم اومدو و شروع کرد ب
خوردن لبام هر چقد تقلا کردم
فایده نداش وقتی که لباسو تو تنم جر داد جیغ کشیدمو واز حال رفتم

بعد از چن ساعت که بهوش
اومدم ب خودم که نگاه کردم لباسی

عشق یا هم خون

تنم نبود و تمام بدنم کبود بود
ساعت دوازده شب بود و به نامه
کنار تخت بود نامه رو که خوندم دنیا روی سرم خراب شد شروین نوشته بود

خیلی حال داد خوش گذشت ولی فقط واسه یه شب میخاستمت احمق
جون الانم که این نامه رو میخونی من
دیگه ایران نیستم جوجه

با بهت به نامه نگاه کردم و پایین تختو که دیدم با تمام وجود جیغ کشیدم
اون ملحفه خونی نشون میداد که من

دیگه دختر نیستم اون به من تجاوز کرد
عین دیونه ها شروع کردم به جیغ کشیدن

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۸, ۲۴:۲۱]

#پارت_هفتاد_و_شیش

که در باز شدو
آروین اومد داخل با بهت
بهم نگاه کردو بعد اومد
وقتی وضعیت منو دید به همه
چی پی برد
وخواست ارومم کنه اومد
بگلم کردو وگفت

هیسس گریه نکن چه اتفاقی

عشق یا هم خون

افتاده خودم اون عوضیو

پیدا میکنم

منم تو بغلش فقط زار زدم

که یهو پلیسا ریختن تواتاقو

وقتی وضعیت منو آروینو دیدن

دستگیرمون کردن وبه بابا

زنگ زدن

با بهت به مهسا نگاه کردم

قدرت تحلیل. حرفاشو نداشتم

اون. فقط گریه میکردم

منم ک تو شک حرفاش بودم

خودمو جمع کردم وگفتم

_ آروین من؟؟؟

مهسا شرمنده سرشو

انداخت پایین

با تمام وجودم عر زدم

ومهسا رو در آغوشم کشیدم

عشق یا هم خون

شروین عوضی از اول
حس خوبی بهش نداشتم
بیچاره خواهرم

_مهسا فدات شم
اجی اتفاقی نمیفته
شروین کثیفو پیدا می کنم
قول میدم

مهسا_ درسا کاشکی نمی رفتم
من بهش اعتماد کردم دوسش داشتم
ولی اون

وبعدم گریه کرد

با مهسا گریه کردم
اونقدری که دیگه
اشکی برام نمونده بود

بیچاره خواهرم خیلی سخته
خیلی
بردمش داخلو. با قرصو
ارامبخش بزور خوابوندمش

عشق یا هم خون

بعدشم رفتم وزنگ.
زدم به گوشی آروین
که بازم خاموش بود.
زنگ زدم به ساراو
شماره سپهر و ازش
گرفتم و بهش زنگ زدم

_ الو سلام

سپهر_ سلام شما؟

_ منم درسا خوبین شما؟

سپهر_ بله خوبم مرسی
درسا خانوم

_ ببخشید از آروین

خبر دارین؟؟؟

سپهر_ ولا چی بگم
خودتون که بهتر میدونین

_اره میدونم الان

عشق یا هم خون

کجاست؟

سپهر_ بازداشگاست. تا قاضی

حکم صادر کنه

شکه شدم فرو ریختم

اروین من مردمن الان میون

ی مشت خلافکار

اشکام جاری شده وبا گریه گفتم

_ حکم چی ???

سپهر_ تجاوز

گوشی از دستم

افتاد ومات به گوشی

نگاه کردم

یعنی چی تجاوز

اروین من که فقط کمک

کرد مگه کسی که کمک کنه

متجاوزه

مگ اروین من چ گناهی کرده

عشق یا هم خون

اون شروین عوضی بود
که تجاوز کرد به مهسا
چیکار اروین من دارن

وقطره های سمج.
اشک از چشمام می ریخت
پایین

با شتاب به سمت
اتاق مهسا رفتم
من باید بدونم چرا
اروین من متهم شده

تادر اتاق مهسارو باز
کردم. با چیزی که رو بروم

دیدم شکه شدم غیر ممکنه
من خوابم رفتم جلو
دیدم نه واقعیه اون مهسای
منه خواهر منه که غرق خونه

عشق یا هم خون

باتمام وجودم جیغ کشیدمو واسم

مهسارو صدا زد

#پارت_هفتاد_و_هفت

با صدای فریاد من مامان و بابام

به سمت اتاق اومدن و وقتی تن

غرق در خون مهسارو دیدن مامانم

اسم مهسارو صدا زد و از حال رفت.

ومن هم با تعجب به خواهری نگاه

میکردم که غرق در خون بود

بابام یک یا ابالفضل گفت

وبا شتاب به سمت مهسارو رفت

و تن خونیه مهسارو در اغوش کشید

وگفت

بابا_مهسارو بابایی چشاتو وا کن

دخترم بلند شو بگو شوخیه

ای خدا!!!

وبعد با چشمای اشکی به سمت من

عشق یا هم خون

برگشت

ایا این همون مرد دیشبه
که عربده میکشید مهسا رو
کتک زد گفت نمیخاد ببینش

اره این همون مرده ولی

اون حالا یک، پدیره که تن بی
جون دخترشو در اغوش کشیده
وازش میخاد چشاشو باز. کنه

بعد از چن لحظه انگار که بابام
از بهت در اومده باشه سریع
از جاش پریدو وبرگشت سمت، منو
گفت مامانتو بهوش بیار
باید مهسارو سریع برسونم
بیمارستان
وبعدم مهسا به بغل از اتاق
رفت بیرون

رفتم بالا سر مامانم واونقدر
تکونش دادم که بهوش اومد

عشق یا هم خون

با.گریه گفتم

_مامان من میرم با

بابا بیمارستان

که مامانم با صدای

گرفته گفت منم

میام

دیگ صبر نکردم پریدم

داخل اتاقوی پانچ پوشیدمو

باسرعت از پله ها دویدم به سمت

ماشین

رفتم عقب نشستم وبابا

مهسارو تو اغوشم گذاشت

به چهره ای رنگ پریده ای

خواهرم نگاه کردم وگریه

کردم

با هق هق گفتم

_مهسا تو حق نداری منو

تنها بزاری من کسیو ندارم

نباید بری

عشق یا هم خون

همینجور زجه میزدم

که مامانم جیغ کشید

مامان_ خفه شوو درسا مهسا هیچیش نیس اون هیجا نمیره

حرف میزدو وگریه میکرد

با خودش اروم حرف میزدو

وزجه میزد و جیغ میکشید

حالم خوب نبود

سخته خواهرتو اینجوری

بینی

وبعدتر خانوادتو که، دارن

اب میشن جلو چشت

_بابایی. تو رو خدا بگو

مهسا زنده میمونه

بابا. یک نگاه بهم کردو

وبا چشمای اشکی ونامطمئن

گفت

عشق یا هم خون

_اره زنده میمونه

دختر من قویه

مامان داد کشید

_داریوش برررووو دخترم

جیگر گوشم از دست رفت

بعد از چن لحظه رسیدیم

بابام با سرعت پیاده شد ومهسارو

از آغوش من کشید بیرونو

وبا شتاب به سمت بیمارستان

دوید

عشق یا هم خون, [۲۱:۲۴ ۱۸,۱۰,۱۷]

#پارت_هفتاد_و_هشت

منم پشت سرش

دویدم که،چن بار هم

خوردم زمین اما دوباره

بلند شدم

و دنبال بابام رفتم

بابام به سمت اورژانس رفت

وداد کشید

_،کمک یکی کمکم کنه

دخترم از دستم رفت

که یک مرد اومد طرف

باپامو گفت

+اقا چه خبرته بیمارستانو

گذاشتی روسرت اول برین

پذیرش بعد بیاین بخاین

بیمارتونو درمان کنیم

خونم به جوش اومد

رفتم طرف پرستاره

وجیغ کشیدم

_خواهرممم خودکشی کرده

بخاطر کثافت های مثل شما

داره میمیره بعد توو دم از

پول و پذیرش، میزنی هانن

پرستار_، خانم صداتو بیار پایین، ببینم

_صدامو نیارم پایین ببینم

چه غلطی میکنی

عشق یا هم خون

منم یه گوشه نشسته
بودمو عر میزدم
به حال خواهرکم
که بهش تجاوز شد
کتک خورد
بی ابرو، شد
اونقدری که حاضر، شد
خودکشی کنه مهسای
که همیشه از خودکشی
متنفر بود

خدایا! مگه ما چه
گناهی کردیم هان

خدایا کرمتوشکر
گناه مهسا چی بود

فقط چون عاشق بود
باید این بلا سرش میومد؟

آروین من این وسط

عشق یا هم خون

چی بود

عشق من چیکاره بود

اونقدر هق هق کردم

و گریه کردم

که نفهمیدم کی از

حال رفتم

#پارت_هفتاد_و_نه

وقتی چشامو باز کردم

یه نگاه به خودم کردم

که دیدم رو تخت بیمارستانم

وا من چم شده(غش کردی)

هوف و جی اومدی

(اره) دیدی چی شد

(اوهوم تسلیت میگم)

خفه شوووو برو به

عمت. تسلیت بگو

مهسا هیچیش نشده انتر

با شتاب بلند شدم

و سرمو از دستم

کشیدم بیرون که

عشق یا هم خون

خون با فشار از دستم اومد
بیرونو روی زمین ریخت ولباسم
خونی شد

ولی این مهم نبود
لباس مهم نیس
ظاهر مهم نیس

مهم فقط مهساست

به سمت راهرو بیمارستان دویدم

ورفتم پیش در اتاق عمل که دیدم کسی نیس قلبم برای چن لحظه از
حرکت ایستاد مات شدم به در اتاق
عمل پس مهسا کجاست

با صدا زدن پرستار
به سمتش برگشتم

پرستار_ عزیزم خواهر تو به بخش بردن
اتاق ۳۰۵

از پرستار تشکر کردم
وباشتاب به سمت
بخش رفتم

داشتن تو دلم رخت میشستن
استرس شدید داشتم
وای الان مهسا حالش چگونه

باقدمای تند تند به سمت اتاق
رفتم درو که باز کردم
با چشمای باز مهسا روبرو
شدم

مات نگاه کردم
باورم نمیشد که
حالش خوبه

بعد از چن لحظه
به سمتش پرواز،
کردمو ودر آغوشش
کشیدم و بوسه بارونش
کردم و اشک ریختم

بابام با محبت بهمون
نگاه میکرد
ومامانم همپامون اشک

عشق یا هم خون

میریخت

زدم به بازوی مهسا

و با حق هق گفتم

_خیلی سگی چرا

میخاستی تنهام

بزاری نکبت

مهسا_درسا من به

تو به خودم به

اروین بد کردم

ببخش منو درسا

بعدشم گریه کرد

منظورش رو از

اروین نفهمیدم

مهسا چرا از من

تقاضای بخشش

میکنه

دو روز مهسا تو بیمارستان

بود و دوروز عشقم اروین

عشق یا هم خون

باز داشگاه حالا امروز قرار

دادگاه دارن که مهسا

بره بگه اروین من بهش

تجاوز نکرده

بابا نسبت به قبل اروم

تره مهسا جرعت نکرده

به بابا بگه که اروین

بهش تجاوز نکرده

کار شروینه بهم گفت

تو دادگاه میگه

وضعیت روحی همه

خرابه خانوادمون دیگه

شادی توش حس نمیشه

_بابا مهسا منم میام

بابا، تو کجا

عشق یا هم خون

_عه بابایی باید یه نفر کنار مهسا باشه یا ن؟؟

بابا_از دست تو درسا بیا

ذوق زده شدمو وگفتم

ایول که بابام یه چشم

غره رفت که خفه شدم

رفتم با مهسا سوار ماشین شدم

یه نگاه بهش کردم که دیدم رنگش

پریدس دستشو گرفتم که دیدم یخه

اروم در گوشش گفتم

_هیس مهسا اروم

چیزی نیس اروم باش

من کنارتم

ویه لبخند بهش زدم

که هیچی نگفت و سرشو

انداخت پایین

وا این چشه چرا

یجوری رفتار میکنه

عشق یا هم خون

که انگار شرمنده منه

دیگ اهمیت ندادمو وبابا

اومدو به سمت دادگاه

رفتیم

راستش دلشوره شدید

داشتم دلم گواه بد میداد

باهم داخل شدیمو به

سمت اتاق مخصوص دادگاه

رفتیم که قاضی بود

سپهرو یه خانم واقای نسبتا

جوون و خوشتیپ و یه دختر قشنگ

بودن

نشستم رو صندلی کنار

مهسا ونگامو گرفتم سمت در

که ی لحظه نفسم بند اومد

اون اروین من بود

وای عشق منه که

عشق یا هم خون

دستبند به دستشه

خدای من چه لاغر شده

دیگه نتونستم تحمل کنم

واشکام سرازیر شدو

اروم لب زدم

آروین

که اونم لب زد

جون دلم نریز اون اشکارو

با تمام وجودم گریه کردم

ویه نگاه به مهسا انداختم

که شرمنده سرشو انداخت پایین

همون خانم نسبتا مسن به سمت

اروین دوید و بغلش کردو گفت

پسرم فدات شم خوبی

الهی دورت بگردم

وقتی صدای اروینمو شنیدم

ضربان قلبم رفت بالا احساس

کردم الان از تو سینه ام کنده میشه

عشق یا هم خون

اخخ اروین چقد دلم تنگته
اروینم کاشکی میتونستم
تو بغلت اروم بگیره
دلم برای صدات عطر نفسات
تنگ شده

با صدای قاضی که گفت
_نظم دادگاهو حفظ کنین
ومتهم.روب جایگاه بیارین

فرو ریختم

عشق یا هم خون, [۲۱:۲۴ ۱۸,۱۰,۱۷]
#پارت_هشتاد

با آبی که به صورتم
پاشیده شد چشمامو
باز کردم

ونگام به چشمای نگران
اروین خورد

تو چشماش اشک
جمع شده بود

عشق یا هم خون

نمیتونستم تمام

زندگیمو اینجور

ببینم کسی. که

بودنم. به نفساش

بنده

اخخ خدا من

چیکار. کنم

بلند شدمو واروم

به سمتش رفتم

داشتم بهش میرسیدم

که یهو یه نفر از پشت

با. خشونت تمام کشیدم

برگشتم. دیدم باباس

_ولم کن بابا

وصدای داد بابام

اتاقو پر کرد

_تو دلت واسه

این میسوزه ارههه

کسی که خواهر تو

عشق یا هم خون

نابود کرد؟

_ارههه من دوشش دارم

عاشقشمم بابا من

با سیلی که به

صورتم خورد

و فریاد اروین دهنم

بسته شد

اروینم فریاد کشید

اروین_درسای منو نزن

درسا از من دفاع نکن

نکن لعنتی نکن

واشکاش سرازیر شد

منم گریه کردم با

هق هق گفتم

_اروین.من بدون

تو نمیتونم یادته

قرار بود آخر هفته

خانمت بشم بهم

برسیم

عشق یا هم خون

اروین_درسا داغونم نکن

منو فراموش کن درسا

من نیستم اشکاتو نریز

لعنتی

_اروین نرو

از پیشم نرو

تورو خداااا

من دوست دارم

نرو

سرباز نمیزاشت اروینم سمتم

بیاد مامانش به من نگاه میکردو

گریه میکرد

حتی غریبه ها هم منو اروینو

میدین دلشون میسوختو و

اشک میریختن

اما مهسا یه تیکه

یخ شده بود التماسا

وزجه های منو نمیدید

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۳۱: ۱۳]

#پارت_هشتاد_و_یک

(از زبون سوم شخص)

درسا روی زمین افتاده بودو
اشک می ریخت و زجه میزد
از مهسا می خواست که بگه
اروین متهم نیس

اما مهسا به ابروش فکر
میکرد میدونست اگر
بگه آروین بی گناه
دیگه کاری از دستش
بر نمیاد شروین که،
ناپدید شده پس فقط
میمونه آروین. تا بتونه
با داشتن آروین لکه ننگ
کمتر بشه

مهسا میدونست چقد
درسا آروینو دوس داره
ولی چاره ای دیگه ای
نداشت

داریوش به دخترش
درسا عزیز درودونش

عشق یا هم خون

که بابی رحمی زده بودش
نگاه میکرد وشاهد زجر کشیدنش
بود

سربازا میخاستن آروینو
ببرن به زندان تا زمان اجرای
حکم که در تجاوز یعنی
سنگسار میکنن برسه

زمانی که داشتن آروینو میبردن
درسا جیغ کشید وبا گریه گفت

_ نهههه عشق منو
مرد منو نبرین نه آه
بهتون اجازه نمیدم

دوتا از خانم ها
گرفتش
واون تقلا میکرد
وقلب بی قرار اروین
درسینش میکوبد

وچه کسی میدونست
که این پسرک چقد درسا
رو دوس دارد که طاقت
اشک درچشمانش ندارد

عشق یا هم خون

مگر نه اینکه مرد
گریه نمیکند پس
چرا این مرد اشکانش سرازیر
شده

بله اروین در برابر ناراحتی
وعذاب عشقش هیچ
غروری ندارد

این پسرک شیطون و جذاب
دانشگاه دیگر شیطنتی ندارد

اروین به حکم خودش
فکر نمیکنه به معشوقش
فکر. میکنه که بعد از او چه
خواهد کرد

چه برسر درسایش می آید

درسا آن قدر شیون.
وزاری برای مرد ذهن
وقلبش کرد که در جلوی
چشمان معشوقش از حال
رفت

عشق یا هم خون

و در آن لحظه آروین
این مرد شکست خورده

فریاد کشید

_درسا|||

وبه سوی او میخواست پرواز
کند که سربازها نگذاشتن واو را با خود
بردند

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۳۱: ۱۳]

#پارت_هشتاد_و_دو

چند روزی بود درسا
تو اتاقش بود و ماتم
گرفته بود گریه وزاری
هاش دل سنگ مهسارو
آب نمیکرد
مادرش نمیدونست
غصه مهسا و بی ابرو
شدنشو بخوره یا
عاشق شدن درسا
و کشتن معشوقش رو

داریوش و نیلو
باهم پیچ، پیچ، میگردن
انگار میخاستن
یک راه حلی پیدا
کنن که به مشکلات
خاتمه بده

داریوش مدام به اتاق
مهسا می رفت و با
مهسا صحبت میکرد

این وسط فقط درسا
بود که، شده بود
یک جنازه متحرک،

چیزی نمی خورد
لب به غذا نمیزد
ساعت ها گوشه
اتاق مینشست
وبه عکس های خودشو
و آروین نگاه میکرد و
اشک میریخت
یاد خاطراتش میگفتاد
زمانی که برای اولین بار

عشق یا هم خون

با آروین برخورد کرد
وبهش لقب بوزینه داد

یاد کلکلاشون یاد حرص
خوردناشون ویاد لحظاتی
که باهم بودن
همه عین یک فیلم از
جلوی چشم درسا می گذشت

داریوش دنبال راه چاره
بود میدونست اگه آروین
بمیره قطعا دخترکش رو
از دست میده

چندروز پر درد گذشت
وداریوش غرق در فکر بود

وبالاخره به یک نتیجه
رسید با این کار. قطعا
اوضاع بهتر میشد
به سمت اتاق مهسا
رفت وبا اون حرف زد

وبه سمت داد گاه رفت

مهسا به گفته مادرش
رفت به اتاق درسا
تا صداش، کنه و بزور
راضیش کنه که ناهار
بخوره

وقتی وارد اتاق شد
دید که مهسا در کف اتاق
از حال رفته جیغ کشید و
با شتاب به سمتش رفت

و صداش کرد اما درسا
چشمشوباز نکرد

نیلو که صدای جیغ دخترکش
رو شنیده بود به سمت بالا
قدم تند کرد
و وقتی دخترک عزیز.
دردانه رو بیهوش دید

بی تاب و وحشت
زده شد. و به مهسا گفت
که به اورژانس. زنگ بزند

عشق یا هم خون

واورژانس آمد. ودرسا
رو به بیمارستان بردند
که دکتر گفت بخاطر ضعف
جسمی و روحی ضعیف شده

بعد از یک بستری
سرپای به خانه برگشتن
درسا از اینکه چشمانش
رو به روی این جهان بی
آروین گشوده بود بیزار
بود

طبق گفته ی داریوش مهسا
با درسا حرف زد

بعد از دو روز
اروین آزاد شد

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۳۱: ۱۳]

#پارت_هشتاد_و_سه

عشق یا هم خون

(دو روز قبل)

داریوش_ نیلو من شک

دارم که، آروین به مهسا

تجاوز کرده باشه

نیلو_ از کجا میدونی

داریوش_ مگه نمیبینی درسا

به مهسا میگه دروغ میگی

نیلو_، اره داریوش حالا

میخای چیکار کنی اگه

آروین بمیره دخترم

مهسا هم ازدست میره

و بعد نیلو گریه کرد که

داریوش همسرش رو در

آغوش، کشید و در زیر گوشش

گفت

، یک. راه حل پیدا

کردم

نیلو_ چی داریوش

داریوش_ به آروین

عشق یا هم خون

رضایت میدیم تا آزاد شه

داریوش تصمیمش رو

با مهسا هم در میون

گذاشت

مهسا هم راضی شد

که این کار رو انجام

بده

اگر این کار رو میکرد

ابروش حفظ میشد

و درسا کمتر زجر میکشید

بیچاره. خواهرش

مهسا خیلی دلش

برای درسا میسوخت

ولی چاره‌ی نداره

اگه بخاد اروینو رها

کنه پس خودش چی

بعد چه خواهد کرد

چه بلایی سرش میاد

پس بدون این که ترحم

کند به حال عشق تازه

جوانه زده ای خواهرش

موافقت خودرا اعلام

کرد و مهر بدبختی خواهرش

رو زد

داریوش به سمت زندان رفت
و تقاضای ملاقات با آروین رو
کرد

در این چندروز خانواده آروین
تلاش زیادی برای رهای پسرکشان
کردن
ولی گویی این خانواده ذره ای
رحم نداشتن

داریوش در اتاق انتظار
منتظر آروین شد که بعد از
ده دقیقه سربازی
پسر خسته و رنگ پریده ای را
با خود آورد

داریوش با خود فکر
کرد ایا این همان پسر است
که دران شب شوم دید
قطعا نه

آن پسر شاد و سرزنده کجا
و این پسر رنگ پریده ورنجور
کجا

عشق یا هم خون

کسی در دل او میگفت
که آروین بی گناه است

آروین به داریوش نگاه میکرد

که داریوش لب باز کرد

داریوش_دریک صورت اجازه میدهم
که ازاد بشی؟
که شرطمو بپذیری

آروین با. چشمانی مشتاق. به
داریوش. نگریست
وگفت چه شرطی؟

داریوش_ازدواج با مهسا

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۳۱:۱۳]
#پارت_هشتاد_چهار

آروین مات شد وبا
بهت به داریوش نگاه کرد
به مردی که عشقش شبیه
آن بود

عشق یا هم خون

نه باورش نمیشد

که همچین حرفی

شنیده باشد

با تن صدای ارومی گفت

چی؟

که داریوش لبانش را تر کرد

و برصندلی تکیه داد و دستانش

را بهم گره زد و گفت

داریوش_ خیلی واضح گفتم

شرط آزادی وزنده بودن در برابر

گناهی که کردی اینه که با مهسا دخترم

ازدواج کنی و گندی رو که زدی جمع کنی

آروین خشمگین شد و بر

روی میز کوبید و فریاد

کشید

_من کاری نکردم با مهسا...

من خطایی نکردم

عشق یا هم خون

وهرگز بخاطر زنده بودن

با مهسا ازدواج نمیکنم

من تنها عاشق یک نفرم

اونم درساست

داریوش که عصبی شده بود

گفت

داریوش_بهتره که عاقلانه فکر

کنی به پدرومادرت وبقیه اعضا

خانوادت که بعد تو چیکار میکنن

بعد واسه من هارتو پورت کنی

اسم درسا رو هم ازذهنت پاک

کن چون هرگز اجازه ی بودن با

درسارونداری

وبعد بلند شدو

ازاتاق بیرون رفت

آروین ازته دل فریاد کشید.

خداااا و اسم درسا رو صدازد

اون تصمیمشو گرفته بود

حتی اگر میمیرد هم حاضر

عشق یا هم خون

نبود کسی به جز درسا رو
در قلبش و فکر جای دهد

داریوش میدونست آروین
راضی نمیشه ولی باید این
پسرک راضی بشه
و کسی جز درسا نمیتونه اونو
راضی کنه

پس با مهسا تماس گرفت
وبه او گفت که با درسا
صحبت کنه

درسا از بیمارستان مرخص شده
بود

و در اتاق بود و به یک گوشه خیره شده
بود.

که با صدای تلفن دست از
فکر و خیال کشید و به سمت
تلفن رفت

سارا بود

_الو

سارا_الو درسا فدات شم خوبی؟

_خوبم

سارا_خبر از آروین داری؟

تا اسم آروین اومد
درسا اشکاش سرازیر شد
و با حق حق گفت

_نه سارا هرچی التماس
بابا و مهسا میکنم اصن اهمیت نمیدن
اروین منو میخان بکشن

سارا_درسا یکاری کن دوروز
دیگه دستور قاضی اجرا میشه

تا این حرفو سارا زد

عشق یا هم خون

درسا خشک شد واحساس کرد
که راه تنفسش داره بسته میشه
دوباره شک عصبی بهش دست داده
بود
حرفای سارا رو نمیفهمید و کبود شده
بود هرچقد تقلا میکرد فایده نداش

مهسا داشت به سمت اتاق درسا
میومد تا راجع به آروین با اون حرف بزنه

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۱ ۱۹,۱۰,۱۷]
#پارت_هشتاد_و_پنج

(از زبون درسا)

دوباره حمله عصبی بهم
دست داده بود و کم کم داشتم
تار میدیم که صدای مهسا رو شنیدم
که جیغ کشید و به سمتم دوید اونقدر
زد توی گوشم که اشکام سرازیر شد و
راه نفسم باز شد

بعداز چند لحظه که آرام شدم

مهسا شروع به حرف زدن کرد

مهسا_ درسا من معذرت میخام
از تو از آروین واز عشقتون که
نابودش کردم

_هنوزم راه جبران داری مهسا
اروین منو نجات بده منم میبخشمت
و کمکت میکنم شروینو پیدا کنی

مهسا_ درسا دیگه دیر شده

بلندشدمووفریاد کشیدم

_نهههههههه دیر نشده لعنتی دیر نشده

تواز خدا نمیترسی ها نمیترسی
که میخای یه ادم بی گناه روبکشی
که به راحتی دروغ میگی

مهسا سکوت کرد و سرشو انداخت

پایین

یه پوزخند زدمو وعصبی گفتم
_هه خجالت میکشی شرمنده ای
اره بایدم باشی تویی عوضی که

عشق یا هم خون

ادعای خواهریت میشه داری عشقمو
نابود میکنی بخاطر هوس خودت

باسیلی که خوردم فوران کردم.

_اره بزن بزن خواهر من بزن
بچیزی رو بدون تو فقط
آروینو نمیکشی منم میکشی
چون آروینم نفس نکشه منم
این نفسو قطع میکنم

مهسا با گریه گفت

_یه راهی هست تا آروین
ازاد بشه

اینو که گفت امیدوار شدمو
وبا خوشحالی گفتم

_چه راهی

؟؟؟

مهسا_این که آروین با من
ازدواج کنه

با صدای بلند گفتم چیبیی

مهسا چطور میتونی این کارو کنی ههههه

مهسا - من مجبورم میفهمی ابروم در خطر

-وقتی اون گندو زدی ب فکر اینجاش نبودى نههههه

مهسا - درسهاااا خفه شوووو تو حق نداری منو خواهرتو قضاوت کنی

-مهسا تو رو خدا من عاشقشم درکم کن دست از سرش و ر دار مگ من خواهر کوشولت نیستم حالا ببین من عاشق
شدم

افتادم ب پاشو گریه کردم اونم همپام گریه کرد

مهسا -خواهری فدات شم تو ک میدونی عاشقتم ولی اگ من باش ازدواج نکنم دوتامون میمیرم تو ک اینو نمیخای
میخای؟

شک زده سرمو بالا اوردم نههههه من حاضر نیستم ک عشقمو و خواهرمو از دست بدم
منو ببخش اروین ک تا تهش بات نبودمم 😊

عشق یا هم خون

منو ببخش تنها مرد زندگیم
برای نجاتت چاره ای ندارم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۳۱: ۱۳]

#پارت_هشتاد_و_شیش

با صدای مهسا بهش

نگاه کردم

مهسا_بیین درسا آروین

راضی نمیشه برای نجات

خودش با من ازدواج کنه

تو باید راضیش کنی

با چشای اشکی

و پر غم که دل هر

آدمی رو میلرزوند

نگاش کردم و آهسته

گفتم

چه کاری باید انجام بدم؟

عشق یا هم خون

مهسا_باهش حرف بزن

راضیش کن

فقط ی کلمه نامفهوم از گلوم

اومد بیرون

با تنی خسته بلند شدم

وبه سمت لباسام رفتم

ویه مانتو مشکی کوتاه با

یک شلوار دمپای مشکی ویک

شال مشکی پوشیدم

که صدای مهسا بلند شد

مهسا_مگه عزاداری که اینجوری

لباس پوشیدی

با چشای که ازشون تنفر

سرزیر میشد بهش نگاه

کردم که یه لحظه جا خورد

ولی خودشو جمع کردو گفت

عشق یا هم خون

مهسا_ها درسا

ی پوزخند زدمو گفتم

_اره عزادارم چون
تو عشقمو ازم گرفتی

من نابود شدم خورد
شدم دیگه قلبی ندارم
تو دیگه خواهر من نیستی
چون یه خواهر همچین ظلمی
رو در حق خواهرش نمیکنه
اجی جون عشقم مبارکت باشه

وقطرهاى سمج اشک از
چشمام سرازیر شد ودویدم
به سمت بیرون وبه صدا زدندهای
مهسا هم توجه نکردم

فقط دلم میخواست برم
یجای دور از این زندگی
پر تنش خسته شدم
از این عشق نا فرجام خسته شدم

عشق یا هم خون

یه روزی تو نوشته ها اینو میخوندم
میگفتم چه بی معنیه مگه میشه اما حالا
برای خودم رخ داده شد

من بودم اونم بود اما قسمت نبود

من خاستم اونم خاست اما خدا نخاست

اروینم دارم میام پیشت
میدونی چرا؟

راضیت کنم ازم دست بکشی

با خواهرم باشی
اره عشقم من مجبورم تو مجبوری

برای نجات مجبوریم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۳۲: ۱۳]

#پارت_هشتاد_و_هفت

اونقد تو خیابون اشک ریختمو
وبا خودم حرف زدم که نفهمیدم

عشق یا هم خون

کی به در زندان رسیدم

رفتم داخلو اجازه ورود

گرفتم

رفتم تو یه اتاق

که فقط یه میز توش بود با

دوتا صندلی بعد از چند لحظه

یه سرباز اومد و آروین رو آورد

آروین تا چشمش بهم خورد

با بهت بهم نگاه کرد

و اهسته اسمو صدا

زد انگار باورش نمیشد

که این منم درسای اون

یچیزی از درون داشت منو

میخورد سرباز که فهمیده بود

ما چقدر دلتنگیم تنهامون گذاشت

تا سرباز به بیرون رفت به سمت

آغوش عشقم مردم که دیگه داره

مال خواهرم میشه پرواز کردم

تا در آغوشش جای گرفتم
اروم شدم منبع آرامش من
تو بغل آروینه من چطور میتونم
بدون اون زندگی کنم اشکام سرازیر
شد و آروین سفت منو در آغوش نگه داشته بود احساس میکردم استخوانام
دارن خورد میشن این خورد شدنم دوس دارم

اروین صورتمو بالا گرفت و اشکامو
پاک کرد و بهم گفت

آروین_ عشقم خانومم گریه نکن
الهی قربونت بشم

خیلی دلتنگ آروین بودم
میخاستم برای آخرین بار
بیوسمش و طعم لب هاشو

برای همیشه بخاطرم بسپارم

پس روی نوک انگشتم پاشدمو
ولبامو رو لب های آروین گذاشتم
و پر حرارتو و داغ بوسیدم

عشق یا هم خون

هر دو همو میبوسیدیم پر

حرارت و داغ

میخواستیم سیراب بشیم

میخواستیم این عطشو از بین

ببرم میخواستیم طعم این بوسه تا ابد زیر دندونم جا خوش کنه

بعد از این که خسته شدیم

ونفس کم آوردیم

همو ول کردیم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹,۳۲:۱۳]

#پارت_هشتاد_و_هشت

_آروین

آروین_جونم خانم

_میدونم خیلی دوسم داری

منم خیلی دوست دارم اروین

تو نباشی من میمیرم

آروین_درسا

_صبر کن بزار حرفمو بزنم

عشق یا هم خون

امروز اومدم تا بهت بگم
که تو باید زنده بمونی
من نمیتونم شاهد مرگت
باشم من نمیتونم ببینم
که نیستی
اگه با مهسا ازدواج کن
حداقل میدونم که زنده ای
نفس میکشی

آروین_ درسا میفهمی چی
میگی من حاضرم صد بار
بمیرم ولی جز تو کسیو
تو زندگیم راه ندم

_ آروین تمومش کن بسه
منو فراموش کن به خانوادت
فکر کن که چطور نبودتو تحمل
کنن به پدرت به مادرت

اروین عصبی شدو
فریاد کشید

آروین_ خفه شو درسا! خفه شو
تمومش کن من حاضر نیستم واسه

عشق یا هم خون

جونم از تو دس بکشم بهت خیانت کنم

افتادم روی زمینو واشکام
سرازیر شد.

با هق هق گفتم

_تو رو خدا آروین
اینکارو با من نکن
من دوست دارم نمیتونم
نبودنت رو ببینم
تمنا میکنم خواهش میکنم
جون من با مهسا ازدواج کن

آروین_ لعنتی تمومش کن
جون خودتو قسم نخور
من نمیتونم بفهمم نمیتونم

با گریه گفتم

_آروین پس قبل از اینکه
حکمت اجرا شه من میمیرم
به.ولا خودمو میکشم بخدا
نمیزارم بدون تو این نفس ادامه

عشق یا هم خون

پیدا کنه

با سیلی که خوردم دهنم بسته شد

من از عشقم اروین سیلی خوردم

چه کتک شیرینی

اروین من چطوری میتونم نبود تو

تحمل کنم ای خدا|||

داشتم خیره نگاش میکردم که

فریاد کشید

آروین_ توحق نداری بری

حق نداری بمیرییی فهمیدی

منم داد کشیدم

_وقتی نباشی منم نیستم

نیستم این زندگیا نمیکام

اروین روی زانوهای افتاد دو اشکاش

سرازیر شد و با صدای آهسته ای گفت

آروین_ قبول درسا من با

مهسا ازدواج میکنم تو پیروز

عشق یا هم خون

شدی

اونا بردن منو به معنای واقعی نابود.
کردن.

درسا کاشکی میزاشتی بمیرم
ولی این شرطو نپذیرم اخی
من چطوری کس دیگه ای رو جاتو
بیارم

با چشمای خیس بهش نگاه کردم و
گفتم

_آروین تا آخر عمر دوست
دارم تو تنها مرد زندگی می

و دیگه منتظر نموندم واز
اتاق اومدم بیرون

اه خدایا عشقمو ازم
گرفتی
مگه من چه گناهی کردم

منو آروین چه کار کردیم
مگه که این شد. سرنوشتمون

عشق یا هم خون

از مهسا متنفرم

از شروین متنفرمممم که نموند

گندی رو که زده جمع کنه

خدایا چطوری ببینم عشقم

مردم همه کسم مال یکی دیگه

میشه

منی که شبا با یاد اون

میخابیدم الان به یاد کی بخابم.

منی که خونه رویامو با اون ساختم

حالا چیکار کنم

تو که میخواستی ازم بگیریش

چرا بهم دادیش از اول

چرا عاشقم کردی

چرا!!!!

همینطور اشک میریختم وبه

مردم تنه میزددم دلم از همه پر بود

اخ.خدای من حالا اروینم

یعنی به مهسا میگه خانمم

یعنی آغوش گرمش مال مهسا

عشق یا هم خون

میشه

نههههه من نمیتونم

خدا یا نمیتونم من

تحمل، ندارم ببینم

آروینم مال یکی

دیگه میشه

خدا یا کرمتو شکر

بزرگیتو شکر

فقط منو اروین

اضافه بودیم

فقط ما نباید مال هم

باشیم

من نمیتونم

خدا یا اااا صدامو

میشنوی من نمیتونم

من عشقمو میخام

اروینمو میخام

مردمو. میخام

افتادم رو زانو هامو و از ته

دل زجه زدم

عشق یا هم خون

واسم اروینو صدا کردم

مردم رد میشدنو ومنو نگاه

میکردن و پیچ پیچ میکردن

اونا چه میدونستن که من

چقد بدبختم

اونقدی که باید

بمونمو از دست دادن مردمو

بینم

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۲ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_هشتاد_و_نه

از جام بلند شدمو وبا

حالتی نزار تو خیابونا

تا شب قدم زدم ماشینای

زیادی رد میشدنو متلک

مینداختن

ولی من عین چوب خشک

بودمو وجواب نمیدادم

عشق یا هم خون

درسای که زبون دراز

بود حالا بی زبون

شده خسته شده

دلشکسته شده

دیگه امیدی واسه

زندگی نداره

با قیافه ای رنگ پریده

وموهای پریشون

ولباسای خاکی به سمت

خونه رفتم

تا داخل شدم

دیدم خونه خاله اینا

اونجا بودن ومهساو

تینا میخندیدن یه نگاه

پر تنفر به مهسا انداختم

اره بایدم بخنده عشقمو

ازم گرفت حالا به حال و

روز منم میخنده تا چشمش

بهم افتاد

گفت

عشق یا هم خون

درسا چرا سرووضعت اینطوریه

روبهش گفتم

_واقعا نمیدونی یا خودتو

زدی به نفهمی هوم؟

مهسا که فهمید اونقدری داغون
هستم که الان پتشو میریزم رو آب

پس واسه این که منو دک کنه
گفت

مهسا_ عزیزم برو استراحت
کن دوستتم حالش خوب میشه

واومد گونمو بوسید

حالم از این همه تظاهر
های الکیش بهم میخورد
اشک تو چشم جمع شده بود
باربد با حالت مشکوکی بهمون
نگاه میکرد دیگه نتونستم بمونم وبا
یه معذرت خواهی اونجا رو ترک

عشق یا هم خون

کردم

چقد سخته زندگی بدون آروینم

خیلی عذاب آورده

رفتم داخل اتاقمو و از ته

دل گریه کردم به حال

خودم به حال آروینم

وبه حال عشق به فنا رفته.ام اشک ریختم

تو حس و حال

خودم بودم که صدای

گوشیم بلند شد سارا بود

_الو

سارا_الهی فدات شم باز

گریه کردی درسا جونم آروین

ازاد شد

باصدای گرفته گفتم

_میدونم

عشق یا هم خون

سارا_وا خره خب خوشحال
باش

_خوشحال چی شرط
ازادیش ازدواج با مهسا،بود

اینو که گفتم صدای چیبی بلند
سارا بلند شد

سارا_شر نگو درسا

_شر نیس مهسا
من بدبخت شدم
دیگه آروین مال من
نیس دیگه مرد من نیس

مال خواهرم شده
سارا دلم مرگ میخاد

سارا_خفه شو درسا

_سارا آروینم دیگه
به مهسا میگ خانمم

عشق یا هم خون

خانم خوش من نیستم

اخ خدایا نمیتونم

سارا من نمیتونم

وصدای هق هقم بلند شد

ساراهم هم پام پشت تلفن گریه

میکردو میگفت

الهی درسا بمیرم برات

چرا سرنوشت تو و آروین

این شد

دیگ نتونستم حرف بزنم

قطع کردم و اونقد گریه

کردم تا از حال رفتم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹:۳۲:۱۳]

#پارت_نود

وقتی چشامو باز کردم

آفتاب در اومده بود

یه نگا به خودم انداختم

باهمون لباسای درب و داغون

عشق یا هم خون

از حال رفته بودم

بلند شدمو به دسشویی

رفتم وبعد از این که کارای

مربوطه.رو انجام دادم بیرون

اومدم

رفتم سراغ گوشیم

نتمو روشن کردم که

دیدم یه عالمه پی ام

برام اومده بدون

اینکه بخونمش پاکشون

کردم دل و دماغ پی اما

وچتا رو نداشتم اونا

دلشون خوشه من که دلم

خوش نیس

من از این به بعد

فقط یه مرد متحرکم

یه نگاه به عکس زمینه

گوشیم کردم این عکس

مال اون موقعی بود که با آروین به بام تهران رفته بودیم

آروین بستنی خریده بود

ومنم مجبورش کردم که با

بستنی واسش سیبیل بکشم

عشق یا هم خون

وای چقد خندیدیم عخی
عشقم هر خواسته ای که من
داشتم رو برآورده میکرد

آروینم تویه رابطمون چیزی
کم نگذاشت

اشکام سرازیر شدن

بزور جلو حق هقمو گرفتم
نمیدونم این همه اشک از
کجام میاد
اخ خدا
من چیکار کنم

با صدای گوشیم دست
از گریه کردن کشیدم

یه نگاه به گوشیم کردم
که قلبم شروع به تند تند
تپیدن کردن

اون ضربان قلبم بود
آروینم بود که بهم زنگ
زده

دللم میگفت جواب.

عشق یا هم خون

مرد تو بده اما عقلم
نهیب میزد که اون دیگه
مال تو نیس

بین دو راهی احساس
وعقلم گیر کرده بودم

که صدای زنگ قطع
شد

مات شدم
یعنی تموم شد
دیگه مال من نیس

صدای پیامک گوشیم
بلند شد

با دستای لرزون گوشیمو
وصفحشو روشن کردم
و تو دلم دعا میکردم که
ای کاش آروین نباشه
چون دیگه نمیتونم تحمل
کنم وجوابشو ندم

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۲ ۱۹,۱۰,۱۷]

عشق یا هم خون

#پارت_نود_و_یک

ولی انگار خدا صدامو نشنید
که پیامک از اروینم بود

نوشته بود

آروین_عشقم حالا دیگه
جوابمو نمیدی درسای
خانمم تو که میدونی
بدون تو میمیرم صداتو
ازم دریغ میکنی

جواب ندادمو واشک ریختم
باخودم شروع به حرف زدن کردم

اره آروینم خودمو
ازت دریغ میکنم
چون منو تو ما نمیشیم
چون به هم نمیرسیم
آروینم من میمیرم تا تو
زجر نکشی میرم تا نبینم

عشق یا هم خون

غم‌تو

باز اروینم اس داد

آروین_ تو رو خدا درسا
جوابمو بده درسا جا نزن
منو تنها نزار لعنتی

با انگشتای لرزون وچشای
خیس که باعث شده بود
صفحه رو تاربینم تایپ کردم

_آروینم مرد من اینو بدون
که تا لحظه مرگم دوست دارم
وبه فکرتم

ولی عشقم مالک، قلب
و روحم دیگه ما مال هم
نیستیم به من فکر نکن
آروین منو فراموش کن
خدافظ مرد دوست داشتنی
من

وقتی که تایپ کردم و دکمه

عشق یا هم خون

سندو زدم

گوشیمو خاموش کردم

وبا تمام وجودم جیغ کشیدمو

و گردنمو چنگ زدم

جوری گردنمو چنگ زدم که

دستام خونی شد. ولی دردیو

حس نمیکردم درباشتاب باز شد

وبابا ومهساو مامان وارد اتاق شدن

وقتی منو با این شکل وشمایل

دیدن مات شدن

مامانم از شک در اومده

وگفت الهی برات بمیرم

وگریه کرد

بابام که فقط نگام

میکرد یه دیونه. به تمام

معنا. شده بودم

مهسا که گفت

،_ درسا داری با خودت

عشق یا هم خون

چیکار.میکنی میفهمی چه

غلطی.میکنی یا نه

؟

دیگه کنترلمو از دست دادم

وبه سمتش هجوم بردم ویه

سیلی محکم کوبندم تو صورتش که

از گوشه لبش خون اومد ومامانم جیغ

کشید

منم دادزدمو وهمینطور

اشکام سرازیر میشد

_اره من نمیفهمم

نمیتونم بپذیرم خواهری

که تادیروز خواهر بود الان

شده دشمنم

شده بلای جونم

شده سدی واسه رسیدن به عشقم

من نمیفهممم نه نمیفهم

خیلی پستی مهسا خیلییییی

عشق یا هم خون

بابام دادکشید

_خفه شو درسا

منم فریاد کشیدم

_چرا خفه شم هان

چون واقعیتو میگم

اره؟؟

شما چه خانواده این که

گریه های منو نمیبین

بی قراری های منو نمیبینین

التماس های منو نادیده میگیرن.

تو چه خواهری هستی ها

برگشتم سمت بابامو داد

کشیدم

_تو چه پدری منو میبینی

دارم اب میشم دارم میمیرم

برات مهم نیس نه؟

فقط میخای دختر تو به

عشق من قالب کنی اره

اینو بدون پدر جون

عشق یا هم خون

روزی که آروینو از

دست بدم میمیرم

چون نمیتونم بمونم

ببینم عشقم مال مهسا

شده

مامانم با گریه گفت

بس کنین تو رو خدا

بابا_ حرفاتو زدی درسا

حالا گوش کن،

من میدونم آروینو

دوس داری

ولی خواهرت چی

فک کردی بعد چه بلایی

سرش میاد به عنوان یه دختر

خ*ر*ا*ب بهش نگاه میکنن

اونا که نمیفهمن این نخواست

بهش تجاوز شد نمیفهمن میفهمی

نمیفهمنن

دیگه نمیتونستم چیزی بگم

نای حرف زدن نداشتم

عشق یا هم خون

بابا_درسا به خاطر
خواهرت بخاطر همبازیت
بخاطر هم خونت دست از
آروین بکش
بزار مهسا سرپا بمونه

تو فکر میکنی مهسا خوشحاله
نه نیس به ولا نیس.
مهسا به من التماس کرد
اروینو ول کنم
ولی من اینده رو میبینم
که چی میشه نمیتونم با
آبروی دخترم بازی کنم

مهسا_بابا

بابا_هیس مهسا بزار بفهمه
بعد الکی قضاوت کنه

درسا تو اینقد خودخواهی که
فقط به خودت فکر میکنی
اره

اگه مهسا الان با
آروین ازدواج نکنه
میدونی باید با کی ازدواج

عشق یا هم خون

کنه با سهراب

با تعجب گفتم سهراب؟

بابا_اره سهراب مرد پنجاه ساله
چون بهتر از اون دیگه واسه خواهرت
با این شرایط نمیداد

دلم اتیش گرفت
سوختم خدایا من
چیکار کنم من عاشق
اروینم ولی خواهرم
چی مهسام چی
مهسا همیشه هوامو داش
شیطونی میکردیم اون
به جا من به گردن میگرفت

خدایا چیکار کنم

یه نگاه به مهسا کردم که با
گریه گفت

مهسا_بخدا درسا دوست دارم
من نمیخام تو آروینو از دست

عشق یا هم خون

بدی نمیخام

وبا صدای بلند گریه کرد

قلبم ایش گرفت

من چقد خودخواهم

که فقط عشق خودمو

دیدم به خودم فک کردم

با گریه رو به بابام

گفتم

_بابا من آروینو

فراموش میکنم

من اونو فراموش میکنم

باید این کارو بکنم

بابام یه لبخند زدو گفت

_دوس دارم فردا تو عقدشون

شاد باشی

فرو ریختم فردا همه

چی تموم میشه

عشق یا هم خون

خدای من سخته

سخت ولی من باید تحمل

کنم اره من میتونم

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۲ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_نود_و_دو

فردا دیگه آروینم مال مهسا میشه

آه خدای من

تو بگو چه کار کنم

چطوری تحمل کنم

اونقد فکرو خیال کردم

که نفهمیدم کی خوابم

برد

با صدا زدن مامانم چشامو باز کردم و نگاهش کردم که با صدای گرفته که معلوم بود گریه کرده گفت

درسا مامانی قربونت بشم پاشو این لباسو بیوش ببین اندازت هس

تازه برات خریدمش

با بی حالی از تخت خواب دل کندم و پاشدم

یه نگاه به لباسی که مامانم برام خریده بود

کردم و یه پوزخند زدم

که مامانم گفت چرا پوز خند میزنی؟؟

رومو کردم سمتشو گفتم

_توقع داری بخندم؟ لباس سفید بپوشم؟ من عروسم؟ نه من دارم میرم مجلس عزای خودم
فردا عشقمو از دست میدم باید تا آخر عمرم لباس سیاه به تن کنم

و بعد لباس سفیدی رو که مادرم آورده بود به سمتش گرفتم و با بغض خاصی گفتم

_اینو بده به مهسا اون عروسه عشق منه نه من

مامانم بعد از شنیدن این حرفا زد زیر گریه

رفتم سمتش و بغلش کردم گفتم

_نیلو جون الهی درسا قربونت بره نریز این اشکا رو

مامانم با هق هق _ چطور نریزم تو جگر گوشه ی منی چطور غمتو ببینم پرپر شدنتو ببینم و بیخیال باشم

_نیلوجون همه منو دیدن پرپر شدنمو دیدن و بیخیال از کنارم گذاشتن اول از همه پدرم

عشق یا هم خون

نیلو_اما من نمیتونم

_ولی ازت کاری برنمیاد من باید به خاطر مهسا پا روی دلم بذارم باید از عشقم بگذرم

مامانم دوباره با شدت بیشتری زد زیر گریه منم هم پاش گریه کردم اونقد گریه کردم که همونجا از حال رفتم

وقتی چشمامو باز کردم سوزش چیزی رو روی دستم احساس کردم

سرمی رو که بهم تزریق شده بود رو دیدم

فهمیدم که چی شده و کجام

بازم با یادآوری فردا اشکام سرازیر شدن و به بخت بدم لعنت فرستادم

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۳ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_نود_و_سه

از خواب بیدار شدم صبح شده بود

دیشب بابا اومد منو از بیمارستان ترخیص کرد با حالی زار سر به بالین گذاشتم

امروز بعدازظهر عروسیه عشقم با خواهرمه با هم خونمه

آخ خدا هیچ کس نمیدونه چه حالی دارم

امروز باید به جشنی برم که حکم مرگمو صادر میکنه

خدایا چه روز بدیه واسه من امروز

یهو به خودم نهیب زدم عروسیه خواهرته تو باید خوشحال باشی

چه مرگت شده درسا خواهرت با اروین خوشبخته

چرا میخوای خوشیشو خراب کنی

اره اره من باید قوی باشم من باید خوشحال باشم

بلند شدم خودمو توی ایینه نگاه کردم

با خودم گفتم این اون درسای قبلی نیس به خودت بیا

به سمت حمام رفتم و وان رو پر از اب کردم شامپوی بدنمو ریختم

توش بوی همون عطری رو که اروینم دوس داره

ریختم

اه درسا خفه شو اروین دیگه مال تو نیس اون مال مهسا خواهرت نه تو

با یادآوری اینکه اروین دیگه مال من نیس اشکام سرازیر شد

که سر خودم جیغ کشیدمو وبا شدت اشکامو پاک کردم قرار من قوی باشم ن ضعیف

بعد از اینکه حمام کردم اومدم بیرونو موهامو با سشوار خشک کردم

مهسا هم از صبح زود رفته بود ارایشگاه

رفتم سر کمدم و یه لباس مشکی که یقه ی قایقی داشت از جلو تا روی رونم کوتاه بود از پشت بلند انتخاب کردم

رفتم جلوی آینه و ارایش ملیحی کردم

کفشامو پوشیدم و به سمت در اتاقم حرکت کردم

از پله ها پایین رفتم رسیدم به سالن

مامانو دیدم که در حال صحبت با تلفن بود منو که دید تلفنو قطع کرد

با دیدن اینکه به خودم بعد از یک هفته رسیدم و ارایش کردم لبخندی به لبش اومد اما تا لباسمو دید کمی نگاهش غمگین شد

مامان_چرا مشکی پوشیدی عزیزم؟

عشق یا هم خون

__بار دلیلشو بهتون گفتم بازم بگم؟

مامان_نه عزیزم بریم داره دیر میشه

هر دو سوار ماشین شدیم و به سمت باغی که بابا ورزو کرده بود رفتیم

اروین هزینه ی هیچ کدوم از مراسمات رو تقبل نکرده بود

بابای من که ادعاش میشد منو دوس داره عشقمو ازم دزدید و الانم داره مقدمات بدبختی و نابودیه منو تدارک
میبینه

با مامان وارد باغ شدیم و با مهمونا خوشامد گفتیم

حالم از این همه تظاهر بهم میخورد اما مجبور بودم

پشت یکی از میزها نشستیم

با صدای دست و سوت حضار بلند شدمو برگشتم

وقتی صحنه ی مقابلمو دیدم قلبم فشرده شد

اروین من بود که لباس دامادی به تن کرده بود

دستش توی دست مهسا بود

خیلی جلوی خودمو گرفتم که اشکام سرازیر نشه بغض گلومو گرفته بود

مامانم روشو برگردوند سمت منو فهمید چه حالی دارم دیگ طاقت نداشتم بیشتر از این بمونم

مامانم_درسا جان

از کنار مامانم رفتم به سمت ساختمون لباسامو پوشیدم

به سمت پشت باغ رفتم و ماشینو روشن کردم به سمت خونه راندم

درطول راه همینطور اشک میریختم و چهره ی اروین جلوی چشمم بود

رفتم داخل خونه و به سمت اتاقم رفتم روی تختم دراز کشیدم

و اهنگی رو پلی کردم

واقعا حرف دلم بود تموم صحنه های خودمو اروین از جلوی چشم گذشتن

عشق یا هم خون

یاد کل کلامون یاد بیرون رفتنامون قربون صدقه هاش دعواهامون اشتی هامون غیرتی شدنش اغوش گرمش بوسه
هاش و

یعنی امشب اروین من مال مهسا میشه

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۳ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_نود_و_چهار

اهنگو تا نیمه های شب گوش کردم و باهاش زمزمه کردم

دستو ول می کنم

اگه میتونی برو

یه قدم تجربه کن

بی من این آینده رو

بعد من هر کی بیاد

من ازش عاشق ترم

بعد من هر کی بیاد

من ازت نمی گذرم

تو نمی تونی بری

وقتی عاشقی هنوز

هرچی از تو بشنوه

عشق یا هم خون

به خودم گفתי یه روز

زندگی کردم تو رو

تا نگاه آخرت

من همین نزدیکام

یه قدم پشت سرت

بعد من هر کی بیاد

باید از من بگذره

تا کجا باید بری

تا منو یادت بره

رفتنت عذابته

خاطراتت با کیه

هرچی تجربه کنی

بعد من تکراریه

تو نمی تونی بری

وقتی عاشقی هنوز

هر چی از تو بشنوه

به خودم گفתי یه روز

زندگی کردم تو رو

تا نگاه آخرت

من همین نزدیکام

یه قدم پشت سرت

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۳ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_نود_و_پنج

اونقد اهنگو خوندمو وزمزمه کردم باهش وبه یاد خاطراته آروینم افتادم واشک ریختم که نیمه های شب شد

مامانم با گریه داخل خونه شد
وتو بغل بابام اشک، ریختو وزجه زد که دخترشو فرستاده

خونه شوهر خونه بخت
بخت من که شد مال، اون

مرد من اقای من که امشب
نوازشاش مال مهساست

اخ قلبم میسوزه اخ خدا تحملم رو به اتمامه

مامانم به سمت اتاق من پاتند
کرد میدونستم الان نگران حال منه اخه اون مادره

رفتم تو تخت خوابمو وچراغو خاموش کردم
وخودمو به خواب زدم
که جواب ندم

که مامانم فکر کنه خوبم
حال و روز بدمو نبینه

عشق یا هم خون

مامانم اومد بالاسرمو

واسممو وصدا زد ووقتی که مطمئن شد خوبم فهمید سالمم پیشونیمو بوسیدو رفت

وقتی رفت بلند شدمو نشستم رفتم گوشیمو اوردم
وفیلم های دونفری خودمو اروینو دیدم واشک ریختم

لعنت به من لعنت به این
زندگی

امشب شب عروسی
عشقمه
عروسی مرد آرزو هام بود

از ته دل زجه زدم

من درسا دختر مغرور
وشیطون دانشگاه

دیگه تحمل ندارم
اره خدایا من کممم
اوردم

من نمیتونم بدون

عشق یا هم خون

اروینم بمونمو.وزندگی

کنم

حرفش آسون بود

ولی به عمل سخته

لباسامو عوض کردم

ورفتم داخل حمومو

یه تیغ اوردم من امشب

به زندگی خودم بدون

آروینم خاتمه میدم

امشب شب عروسیه خواهرمه بالباس سفید

رفته خونه ای بخت

ومنم امشب با لباس کفن از این خونه میرم امشب شب مرگه منه

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۳ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_نود_و_شش

دستام میلرزد که تیغ رو

روی رگم بکشم

اما وقتی یاد خاطراتم با

آروین افتادم اشکام سرازیر

عشق یا هم خون

شدو با جرعت بیشتری تیغ رو روی دستم کشیدم

وهمیمنطور که اشکام سرازیر

میشد و خاطرات آروین مرد دوست داشتنی من تکرار میشد

دلتم خون بود سوزش دستم زیاد شده بود داشتم بی حس میشدم

گوشیمو دستم گرفتمو با دستای بی حال وچشمای اشکی تایپ کردم

_آروینم اقای من

مرد دوست داشتنی من

بهت پیام دادم که بدونی

امشب دارم واسه همیشه ترکت میکنم

اروینی من میدونم الان باخودت میگی من نامردم من بی وفام که تو روتنها گذاشتم ولی عشق من

یادته یه روز گفتم نباشی میمیرم الانم دارم به حرفم عمل میکنم

من نمیتونم بمونم ببینمت

ونتونم تو رو داشته باشم

نمیتونم بدون تو به زندگی ادامه بدم

امشب دارم واسه همیشه ترکت میکنم

عشق من مرد من بمون

وزندگی کن من خوشبخت نشدم اما تو بشو

دوست دارم تا نفسای.اخرم

آروین من

مواظب خودت باش مرد من

دیگه چشم تار میدید کف حموم پر خون شده بود
دستام یخ زده بود با بی حالی
دکمه سند رو زدم
ودستام سر شدو گوشیم
کف حموم افتادو وشکست
با چشای نیمه باز به گوشی شکستم نگاه میکردم

مرد من منو ببخش که نمودم
وتنهات گذاشتم ویه قطر اشک از چشمام سرازیر شدو چشمام بسته شد

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۳ ۱۹,۱۰,۱۷]
#پارت_نود_و_هفت

(از زبون آروین)

تو اتاق دراز کشیده بودم
حالم از مهسا بهم میخورد
اون یه عوضی به تمام معنا بود
وای خدا امشب که یه لحظه چشمم به درسا خورد قلبم اتیش گرفت چقد ملوسو وناز شده بود

اخ خدا چرا من
وقتی دیدمش قلبم فرو
ریخت

از وقتی که رفته همش نگرانم دلواپسش

الان درسام خانومم چه حالی
داره امشب شب مزخرفی بود
هر مردی آرزوشه که شب
عروسیش رو ببینه ولحظه
شماری میکنه اما من متنفرم
از مهسا که باعث جدایی روحم
ازم شد متنفرم

وقتی جشن تموم شد

از فرط عصبانیت سرمهسا

فریاد کشیدمو بهش حالی کردم که اگه الان تو خونه منه فقط به.عنوان کلفتم اینجاس نه چیز دیگه ای بهش گفتم
که خانمم خونه ام تاج سرم فقط درساس نه اون
به راحتی دیدم که فرو ریخت تو چشاش اشک جمع شد وقلبش شکست ولی مهم نیس مهم درسام بود که ازم
گرفتنش

اتاقمون که جدا بود اون حتی لیاقت هم خوابی منم نداره

عشق یا هم خون

وافتادم رو زانو هامو به پهنای صورتم اشک ریختم جلوی دشمنم اشک ریختم

مهسا پریشون اومدو وجیغ کشید

مهسا_چی شده درسا چشه

دادزدم

_خفه شوو به تو ربطی نداره

وبلند شدمو به سمت ماشینم دویدم که مهسا هم به دنبالم دویدو وسوار ماشین شد

که سرش دادزدم

_عوضی کجا میای تو باعث شدی درسای من خودشو بکشه کدوم گوری میای هاننن

اینو که گفتم اشکاش سرازیر شدو باتنه پته گفت

مهسا_درسای من خواهر کوچولوی من خودکشی

وباتمام وجودگریه کرد

منم باهاش اشک ریختم

عشق یا هم خون

درسای خانمم تحمل کن تا پیام
درسای تو حق نداری منو تنها بزاری
حق نداری

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۳ ۱۹,۱۰,۱۷]
#پارت_نود_و_هشت

(از زبون آروین)

درسای فدات شم
چرا داری نامرد بازی
درمیاری چرا داری جا
میزنی لعنتی من بخاطر
تو تن به ازدواج به مهسا
دادم حالا داری ترکم میکنی

دست خودم نبود
داغون شده بودم
به پهنای صورتم اشک
میریختم منی که میگفتم
مرد نباید گریه کنه حالا
بخاطر درسایم دارم اشک میریزم

عشق یا هم خون

خدا یا ایاااا درسامو از تو

میخام میفهمی از تو

نگذاشتی خانم خونم بشه

اجازه ندادی بهش برسم

حالا باید نجاتش بدی

من درسامو فقط از تو

میخام

گوشیمو در اوردمو

وشماره بابای درسا رو

گرفتم یه بوق دو بوق

اما جواب نداد

لعنتییی. وگوشیو محکم روی

فرمون ماشین کوبیدم

با سرعت هرچه تمام تر

به سمت خونه درسا اینا

میرفتم

عشق یا هم خون

وباخودم حرف میزدم

نه امکان نداره درسا
منوتنها بزاره اون عاشق.
منه میدونه بدونش، میمیرم

هیچ وقت همچین کاریو
نمیکنی منو تنها نمیزاره

اره اون منو دوس داره
نمیره از پیشم

بهم دروغ گفت
چون، از دستم ناراحته
فقط میخاد بترسونم

ازته دل زجه زدم
فریاد کشیدم
خدااااااااااا درسامو ازم نگیر

که با نور ماشینی که اومد جلوم هدایت ماشینو از دست دادم
که

عشق یا هم خون

صدای جیغ مهسا

وبر خورد ماشین

یکی شد

بومبیبیب

عشق یا هم خون، [۱۳:۳۳ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت_نود_و_نه

بعد از چن لحظه که

از حالت گیجو ومنگی

دراومدم

فهمیدم که تصادف

کردیم یه نگاه به مهسا

کردم که دیدم سالمه

فقط از، پیشونیه خودم

خون میومد

که مهم نیس

مهم درسام هس

بخاطر این که با ماشین رو

عشق یا هم خون

بروی تصادف نکنم با شتاب
خورده بودم به تنه ای درختی

ماشینو روشن کردم و با
سرعت به سمت درسا
رفتیم

وتوی دلم گفتم

خدایا فقط درسام زنده
باشه دیگه نمیخام مال
من بشه فقط سالم باشه

وقطره های اشک از
چشمام سرازیر میشد

،رسیدیم به در خونه ای
عشقم جای که درسای من
توش نفس میکشه

عشق یا هم خون

با شتاب از ماشین به
بیرون پریدم مهسا هم

پشت سرم بود

زنگ خونه. رو زدم

انگار خواب بودن
محکم کوبیدم به در

و فریاد کشیدم

_ درساااا دروباز کن

این در لعنتی روباز کن

درو باز کنین

مهسا هم مثل من اسم درسا
رو صدا میزد اونم پریشون بود
انگار تازه فهمیده بود چه
بلایی سر خواهر کوچولوش
آورده

عشق یا هم خون

بعد از چند لحظه پدر
ومادر درسا. با حالت وحشت
زده دروباز کردنو

باباش تا منو دید

فریاد کشید

داریوش_ تو اینجا چه غلطی
میکنی هان؟؟

با صدای تحلیل رفته
گفتم درسا

که داریوش فریاد کشید

داریوش_ اسمم دختر منو
به. زبونت نیار الان فقط حق
داری اسم مهسا رو بگی همین
شیر فهم، شد؟؟

منم مثل خودش فریاد کشیدم

عشق یا هم خون

دیگه تا الان درسای
وجود نداره شما اونو
کشتین میفهمین عشق
منو کشتین

وبا شتاب از بغل داریوش
گذشتم وبه سمت داخل خونه
هجوم بردم

از پشت سرم صدای قدم
های تندشونو می شنیدم

صدای مادر درسا رو
که میگفت
نیلو_ داریوش این چی
میگه درسام که خوب بود
خوابیده بود هان این چی داره میگه درسای من چشه

داریوش_ نمیدونم

رسیدم به اتاق

عشق یا هم خون

دختر آرزو هام نفسم

میترسیدم درو باز کنم

و با چیز بدی روبرو شم

ولی چاره ای نداشتیم داخل اتاق شدم واسم درسا رو صدا زدم

که داخل اتاق نبود

مامانش باباش ومهسا

اسمشو صدا زدن ولی جواب

نداد

مهسا به سمت در حمام

رفت ودرو باز کرد

که یهو صدای جیغش

ب هوا رفت

باشتاب به سمت حمام

رفتم با صحنه روبروم که

مشاهده کردم

باتمام وجودم فریاد کشیدم

عشق یا هم خون

درسا وز انوهام شل شد
وبه کف حمام سقوط کردم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۳۳: ۱۳]

#پارت_صد

احساس کردم روح از تنم
خارج شده درسای من تمام
وجودم

دلیل نفس کشیدنم غرق
خون در کف حموم افتاده
بود

وچشاشو بسته بود

اشکام سرازیررشد
وزمزمه کردم درسا
وبعد.زمزمه ام تبدیل
به فریاد شد

_درسای احمق

لعنتی چشاتو وا

کن بگو شوخی

جون آروین بلند شو

ولی اون هیچ حرکتی نمیکرد
مهسا که از حال رفته بود
مامانشم افتاده بود روی زمینو اشک میریختو وناله میکرد

واما داریوش خان
مرد، بی رحمی، که باعث
شد درسای من دست به
هم چین کار احمقانه ای بزنه

با بهت و ناباور به دخترش
نگاه میکرد و زمزمه میکرد
دروغه

از جام به سختی
بلند شدم و به سمت
تن بی جون درسام
رفتم

غرق در خون بود
مگه درسا کوچولوی من

عشق یا هم خون

چقد خون داره که اینقد

ازش رفته

بغلش کردمواشک ریختم

فریاد کشیدمو وزمزمه کردم

–، لعنت به من

لعنت، به من احمق

که به اون مهمونی رفتم

لعنت به مهسا

لعنت به شروین

درسام خانومم پاشو

توروبه خدا پاشو

تو رو جون مامانت پاشو

پاشو ببین دارم

اشک میریزم

ببین، چیزی ازم نمونده

درسا لعنتی با خودت

نگفتی بعد تو چ کار کنم

با خودت نگفتی آروینت

نمیتونه بمونه

عشق یا هم خون

تو رو به جون من
اون چشای ناز تو باز
کن
نگاتو ازم دریغ نکن

و فریاد کشیدم
پاشووو درسا
منو تنها نزار

وهی تکونش دادم
خاطراتم با درسا اومد
جلو چشمام اومد
خانم کوچولوی من

سفت به بغلم فشردمشو
واشک وریختم

نه نباید تنهام بزاری
تو حق نداری

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۳۴: ۱۳]

#پارت_صد_و_یک

عشق یا هم خون

توهمین موقع داریوش
اومدو و درسارو از بغلم
در آورد

که فریاد کشیدم

به درسای من دست
نرززن میفهمی نزن

که داریوشم فریاد کشید

داریوش_ پاشو خودتو جمع کن
پسر من نمیتونم مثل تویی احمق بشینمو وجون کندن

دخترم و بینم مرد باش کمکم
کن ببرمش بیمارستان

_اره من مرد نیستم
نیستم اگه بودم هیچ
وقت درسامو ول نمیکردم

داریوش درسامو بغل کردو
وبه سمت بیرون دوید منم پشت

عشق یا هم خون

سرش به بیرون دویدم

وبا خودم حرف میزد

که درسا ترکم نمیکنه

کنارم میمونه

اون با مرامه،

منو دوس داره

تنهام نمیزاره

داشتم از درون نابود میشدم

به بیمارستان رسیدیم و

درساموبه اتاق عمل بردن

مامان جون ومهسا هم اومدن

ویه گوشه گریه میکردن بعد از

یه ساعت دکتر بیرون اومد

که با شتاب به سمتش رفتیم

داریوش_اقای دکتر حال دخترم خوبه؟

عشق یا هم خون

دکتر_متاسفانه خون زیادی
از دست داده وما همه ی تلاشمون رو کردیم
ولی ایشون به خون نیاز دارن
ما به همه ی پایگاه های خون

رسانی خبر دادیم ولی گروه
خونی ایشون روندارن

هرچه سریعتر باید بهشون خون تزریق بشه وگرنه جانشو از دست میده

سست شدم روح از تنم بیرون
رفت

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۴ ۱۹,۱۰,۱۷]
#پارت_صد_و_دو

رو به دکتر با
فریاد گفتم

_یعنی چی تو باید

عشق یا هم خون

نجاتش بدی درسای منو

بایدنجات بدی فهمیدی

داریوش اومدو منو

از دکتر

جدا کردو وگفت

داریوش_ حالا باید چه

کاری

بکنیم؟

دکتر_ من واقعا متاسفم

کاری از دستم بر نمیاد

فقط اینو بگم که نهایتن

تا پنج ساعت دیگه دوم میارن

هرچه. سریع تر باید

براشون

خون پیدا کنین

دکتر رفت وندید

خورد شدن منو

عشق یا هم خون

ندیدن شکستن داریوش

پدر مغرور درسارو

ندید زجه های مادر درسارو

وندید پشیمونیه مهسارو

افتادم روی زمینو

اشک ریختم فریاد

کشیدم

داریوش هم گریه کرد

انگار اونم باورش شده بود

که داره دخترشو ازدست میده

توچشماش پشیمونی رو میدیدم

از کاری که با منو ودرسارو کرد

از اجباری که باعث نابودی

دخترش شد

بلند شدم باید برم

دنبال گروه خونی بگردم

عشق یا هم خون

که به درسای من نفس من

بخوره

رفتم سمت مهساو گفتم

_بگرد ببین گروه خونی درسای پیدا میشه

که اونم با گریه گفت

مهسا_ پیدا میشه حتما میشه

با نفرت زل زدم بهشو

وگفتم

_اگه درسایم چیزیش بشه

نابودت میکنم دختره ای

عوضی

واز کنارش گذشتم

خانمم درسایم تموم

شهر و بهم میریزم ولی

تو رو نجات میدم

عشق یا هم خون

نمیزارم تنهام بزاری

گوشیمو در اوردمو به سپهر زنگ زدم

_الو سپهر

سپهر_جونم داش

تبریک شادوماد

_چرت نگو سپهر

حال ندارم

سپهر_باز چته سگ شدی

_بخف باوا

درسام داره

ازدستم میره

سپهر_یا ابلفضل

اروین داداش چی شده

_ببین سپهر فقط دنبال

یه گروه خونی برام بگرد همین

سپهر_چشم داداش تو

عشق یا هم خون

جون بخاه

_دمت گرم بای

دوساعت گذشته ولی

دریغ

از گروه خونی

دارم دیونه میشم

خدا یااا منو ببین،

دارم نابود میشم

به، ولا درسامو ازم

بگیری قسم میخورم

انتقام بگیرم

قسم میخورم بانیشو

از رو زمین محو میکنم

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۳۴: ۱۳]

#پارت_صد_و_سه

عشق یا هم خون

دارم دیونه می‌شم
هنوز واسه ای درسام
خون پیدا نشده

تمام شهرو زیرپام
گذاشتم ولی دریغ
از خونی که به خانمم
بخوره

ای خدا بزرگیتو شکر
کرم‌تو شکر

ازت یچیز فقط
میخام اونم اینه
خانممو نجات بدی

به همه رو زدم
ولی هیشکی خونش
به عشق من نمیخورد

اخ خدااا مگه میشه

عشق یا هم خون

داشتم اه وناله می‌کردم
که صدای گوشیم بلند شد

به نگاه به گوشی کردم

دیدم اترینه پسر
عموی که حکم دشمنمو
داره

تو این وضعیت اون با
من چه کاری داره

جوابشو دادم

_الو

اترین_الو سلام

_سلام امرت؟

عشق یا هم خون

اترین_بخاطر تو زنگ

نزدم راسته که درسا

حالش بده ؟؟؟

تا اسم درسارو

اورد داغ کردم دادادم

_اسم درسای منو

به دهن کثیفت نیارخب

شیر فهم شدد؟؟

اترین با لحن عصبی

گفت

اترین_اول ببر صداتو

وبعد فکر نکنم درسا

دیگه ثنمی باتو داشته باشه

اوه ببخشید یادم نبود

عشق یا هم خون

که الان خواهر خانومتون

هستن

با حرفاش اتیش گرفتم

احساس کردم در مرز انفجارم

پس گفتم

_درسا تمام وجودمه خب

حالا بنال ببینم چه مرگت

بود زنگیدی

اترین یه قهقهه زدی وگفت

_اوه نشد دیگه

میخاستم جون عشقتو

نجات بدم که با این بی ادبیت

نچ منتفی شد

اینو که شنیدم

مشتاق و ذوق زده

شدم

عشق یا هم خون

دیگه برام مهم نبود

اونی که پشت خطه

دشمنمه یا دوست

فقط سلامتی درسام

مهم بود

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۴ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_چهار

_چی اترین بگو

اترین_اون گروه خونی که

دنبالش میگردی من دارم

_اترین جون من راس

میگی؟

اترین_اره خون من

به درسا میخوره

ولی یه شرط دارم

تا این کارو بکنم

عشق یا هم خون

_چی چه شرطی؟

اترین_قول بدی دور
درسا رو واسه همیشه
خط بکشی

با صدای بلندی گفتم

_چییی

که گفت

اترین_واضح گفتم
دست از سرش ور
دار

_میفهمی چی میگی
اون نفسمه چطوری ولش
کنم هان؟

اترین_اقای نفست بهتره

عشق یا هم خون

که ولش کنی چون اگه نکنی
این نفس قطع میشه

یکم فکر کن احمق تو
دیگه یه مرد متلهلی
نباید درسارو به پای
خودت بسوزونیش

_من مهسا رو طلاق میدم
من فقط درسارو دوست دارم
نه هیچ خر دیگه ای رو

اترین_هه پسری احمق
فکر کردی کوروش میزازه
احمق یادت رفته پایه برگه ای
رو امضا کردی که گفته بود
حق طلاق با مهساس نه تو
تا اون نخاد نمیتونی طلاقش
بدی پس بهتره درسارو رها کنی

اینطوری کمتر عذاب میکشه

مات شدم من احمق
باخودم با درسام

عشق یا هم خون

چه کار کردم

اینقد احمق بودم که

پای همچین برگه ای رو امضا کرده بودم

اره من باید از درسام

دست بکشم تا حداقل

جونشو نجات بدم

من بخاطر این که داشته

باشمش حاضر نیستم

جونشو از دست بده

اره درسا خانمم

عشق خونمم

ملکه ذهنو و قلبم

ببخش منو من مجبورم

که بخاطر خودت رهاش کنم

خانمم بدون من خوشبخت شو

نریز اون اشکارو که دلم به

اتیش میکشه

ولی بهت قول میدم که

مهسارو نابود میکنم

که باعث جداییمون شد

عشق یا هم خون

اترین_الواروین هستی

یامردی پشت تلفن؟

با صدای تحلیل گرفته گفتم

_اترین قبوله زودتر

بیا درسام رو نجات بده

اترین_اوکی امیدوارم پای قولت وایسی

ادرسو اسمس کن تا پیام

_باشه هستم بای

اترین_بای

ادرسو اس کردم ومات

به گوشیم نگاه کردم

که عکس صفحه ام صورت

خندون درسام بود

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۴ ۱۹,۱۰,۱۷]

عشق یا هم خون

#پارت_صد_و_پنج

اخ درسام من الان
بخاطر جونت ازت دست
کشیدم

چرا سرنوشت منو تو شد این
منی که این همه دوست داشتم

دلم میخاد بمیرم
ولی میدونم تو
نمیتونی نبود
منو تحمل کنی

پس باید بمونمو
زجر نداشتنتو بکشم

بعد از یک ربع
اترین به بیمارستان
رسید و رفت وبه درسام
خون داد

دکتر از اتاق درسا

عشق یا هم خون

اومد بیرون که هممون

به سمتش رفتیم

داریوش_اقای دکتر حالش

چطوره؟؟

دکتر_ما بهشون خون تزریق

کردیم ولی متاسفانه خیلی دیر رسیدین

الان فقط باید دعا کنین

تا بهوش بیاد با اجازه

ورفت

داریوش مات شده بود

مامان جون زد زیر گریه

ومهسا هم، همپاش گریه میکرد

الان دوروز که درسا بیهوشه

انگار خیال بیدار شدن نداره

دوروزه که هممون خواب

عشق یا هم خون

و خوراک نداریم جا خوش
کردیم تو بیمارستان

مامان جون که همش زیر سرمه
مهسا هم یه گوشه بغ کرده

داریوش هم که تو خودش

و حرف نمیزنه

درسای خانمم بلند شو
بسه دیگه ببین همه ی ما
ناراحتیم

مامانتو ببین

خواهرت

پدرت

منو ببین

قربون اون دل کوچیکت
بشم میدونم تو چقد مهربونی
که با این که مهسا وبابات بد
کردن ولی هنوزم دوسشون داری

پس بخاطر من نه بخاطر
خانوادت اون چشمای جنگلیتو به روم باز کن

همینطور داشتم باهاش حرف میزدم که دستش تکون
خورد با عجله از اتاق بیرون رفتمو پرستارو صدا زدم

که پرستارو ودکتر همه جمع شدن اتاق درسا وبعد معلوم شد که بهوش اومده

از خوشحالی داشتم پس، میفنادم میخاستم
هر چه زودتر ببینمش

که داریوش جلومو گرفت

داریوش_اروین نرو با دیدنت
بدتر داغون میشه نرو پسر
خواهش میکنم

فرو ریختم اخ خدایا
حتی حق دیدنش ندارم

میدونستم این حرفش
حقیقت داره پس فقط رفتم واز لای در درسامو دیدم که تو بغل مادرش گریه میکرد

عشق یا هم خون

اخخ الهی فدات شم
که اینقدر لاغر شدی
لعنتی نریز اون اشکارو

دیگه نتونستم تحمل کنم
واز بیمارستان زدم بیرون

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۴ ۱۹,۱۰,۱۷]
#پارت_صد_و_شیش

با خستگی چشمامو
باز کردم خیلی تشنه ام
بود

به خاطر همین گفتم

_آآب

که صدای مامانم
اومد

مامان_الهی فدات شم

عشق یا هم خون

آب میخای دخترم

یه نگاه بهش کردم
که دیدم اومد سمتمو و
بغلم کرد

وزد زیر گریه
مهساهم بهم
نگاه میکردو
اشک می ریخت

_من کجام چی شده؟
شماها چتون شده؟؟؟

مامانم با حق حق
گفت

مامان_درسا چرا
خودکشی کردی چرا
به فکر ما نبودی که
بعد تو چه بلایی سرمون
میاد

عشق یا هم خون

تا اسم خودکشی اومد
تمام واقیع پیش روم زنده
شد

لحظه ای که آروینم با
لباس دامادی با مهسا
وارد شد

من زدم بیرون
تو راه اشک ریختم

اهنگ گذاشتم خاطرات
آروینو مرور کردم و اشک
ریختم

وصحنه خودکشیم

همه رو به یاد اوردم

وازته دل تو بغل
مادرم اشک ریختم

مادری که هم پام
تو این چن وقت اشک
ریخت

عشق یا هم خون

باهام داغون شد
ومن باکارام پیرش
کردم

خدایا من میخاستم
چه کار کنم

خودمو بکشم تا خودم
راحت شم

پس مادرم چی
اروینم چی اونم

نابود میشد

به دور و اطرافم نگاه
کردم پس اروین من کجاست

مگه نمیدونه من حالم بده

یعنی فراموشم کرده

برگشتم سمت مهسا و
گفتم

عشق یا هم خون

_ آروین کجاست؟

مهسا تو چشم نگاه
کرد و گفت

مهسا_ کارای واجب تری داشت
نیومد

با حرفش شکستم
خورد شدم ولی

تکه های شکسته خودمو
جمع کردم و گفتم

_ کاری مهم تر از عشقش
؟

من مطمئنم اروینم اینجاس
حسش میکنم اون اینجا بوده

مهسا با قیافه پکر
گفت

_ چه لزومی داره بهت
دروغ بگم اون نیومده

عشق یا هم خون

درسا بفهم اون الان شوهر

منه به من متعهده پس
سمت تو نمیاد تلاش بیهوده
نکن

با این حرفش اشکام
سرازیر شد روی گونه
هام

وعین یه بچه ای
معصوم به حال خودم
اشک ریختمو و گفتم دروغه

که پرستار اومدو
یک امپول آرام بخش
بههم زد

که چشمم گرم شدو
خوابیدم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۳۴: ۱۳]

#پارت_صد_و_هفت

عشق یا هم خون

(از زبون سوم شخص)

درسا با آرام بخشی
که بهش زدن از حال
رفت

اروین تو خیابونا
پرسه میزدو واشک
می ریخت

به آینده بی درساش
فکر میکرد
به اینکه دیگه درسارو
واسه همیشه از دست داده

واین چقد سخته
اروینی که تمام

تک تک آینده شو
با درسا دیده

حالا باید اونو بزاره
کنار

اروین خانم خونشو

عشق یا هم خون

درسا میدونس

مادر بچه هاش میدونست

حالا چطوری مهسارو

جایگزینش کنه

چطور میتونه به مهسا

دل ببنده درحالی که تمام

قلبش متعلق به درسااست

اون تا آخر عمرش

دیگ نمیتونه به دختر

دیگه ای دل ببنده

داریوش از اینکه خدا

دخترشو بهش برگردوند

خوشحال بود

ولی وقتی غم تو

چشمای دخترشو دید

شرم زده شد.

شرمنده دختره کوچیکش

شد

عشق یا هم خون

داریوش الان پشیمونه

که این کارو کرد

الان به این باور رسیده.

اگه این کارو نمیکرد

الان اوضاع فرق میکرد

الان درساش اینجوری

نبود

اما دیگه چاره ای نیست

اون حالا نباید بزازه

اروینو، ودرسا بهم

نزدیک بشن

مهسا از اعماق وجودش ناراحته

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۳۵: ۱۳]

#پارت_صد_و_هشت

چون میدونه اروین

عشق یا هم خون

هیچ وقت نمیتونه

درسارو فراموش کنه

اون خواهرشو دوس داره

وبافکر به این غم و ناراحتی

به درونش سرازیر میشد

دو روز از مرخص شدن

درسا میگذشت

مهسا به خونه ای خودشو واروین رفت بعد از دو روز

که وارد خونه شد شوکه شد

وبا تعجب به روبروش نگاه کرد

باورش نمیشد آروین هم چین

ادمی باشه

اروین روی کاناپه نشسته بود

وبی حال وشیشه های مشروب دور اطرافش پراکنده بود

عشق یا هم خون

و تمام خونه پر دود و کثافت
بود پاکتهای خالی سیگار اطراف

آروین پخش وپلا بود

مهسابه شدت عصبی شد به سمت آروین رفت و فریاد کشید

مهسا_ اینجا چه خبره
هاااان معلوم هس
چه غلطی میکنی؟؟؟

آروین از جاش بلند شد
و نزدیک مهسا شد و اونو
در آغوش کشید

مهسا احساس میکرد
استخواناش در حال پودر
شدنه و تعجب کرده بود

که آروینی که چشم
دیدنشو نداره اونو
تو بغل گرفته

عشق یا هم خون

یک حس خوب و

وصف شدنی در

اون بوجود اومد

که با حرفی که آروین

زد

تمام وجود مهسارو عصبانیت گرفت

آروین_ درسای من برگشتی؟

وقبل از اینکه مهسا کاری کنه

لباش رو روی لبان مهسا گذاشت وبا خشونت شروع

کرد به بوسیدن مهسا

مهسا نه اینکه دلش

نخواه آروین اون رو

ببوسه نه بلاخره اون

شوهرشه

عشق یا هم خون

ولی وقتی که میدونست

آروین با فکر اینکه اون درسای مهسارو میبوسه

آتش خشم تمام وجودشو

گرفت و آروینو به سمت

عقب هل داد

وسیلی به صورت آروین زد

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۵ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_نه

اروین ماتش برد

وبا تعجب به مهسا

نگاه کرد

هنوز تو حالت منگی

وگیجی بود از این

ناراحت بود که درسای

پسش زده و به اون سیلی

زده

پس باصدای غمگینی گفت

_درسای

عشق یا هم خون

که مهسا فریاد کشید

مهسا_خفه شوووو

ببند دهنتو

ورفت به لیوان

آب سرد آورد وبه صورت

آروین پاشید

تا آروین رو از

مستی در بیاره

آروین که الان حالش

بهتر شده بود ومهسا

روتشخیص میداد

وقتی که فهمیده

این مهسا فریاد کشید

آروین_چرا به اینجا اومدی

هاااان نمیفهمی حالم ازت

بهم میخوره گمشو بیرون

عشق یا هم خون

مهسا از درون شکست

غرورش خورد شد ولی

کوتاه نیومد واونم فریاد

کشید

مهسا_ اینجا خونه منه

و تو هم شوهرمی میفهمی

آروین یک قهقهه وحشتناک

زد و شروع کرد به دست زدن

رفتارش عین روانی ها

شده بود واین مهسارو

میترسوند

آروین_ خب خانم شوهر دار

میدونی وظایفی هم داری

اوم باید به من بررسی

میترسی کوچولو؟؟

مهسا از ترس به

لکنت افتاده بود

صحنه های ت*ج*ا*و*ز

شروین جلوی چشمش اومد

وبا تته پته گفت

عشق یا هم خون

مهسا_چ چی می گ گی

آروین_باید هم خوابم شی؟

مهسا با ترس به آروین

نگاه کرد

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۵ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_دهم

آروین یک قهقهه وحشتناک زد و به سمت مهسا رفت و اونو به دیوار کوبوند

که صدای اخ مهسا بلند

شد

مهسا_ولم کن عوضی

اروین تو چشمای مهسا نگاه

کرد و یک قدیم به عقب رفت

و یک نگاه خیره به کل

هیكل مهسا کرد

که مهسا از این نگاه

عشق یا هم خون

خیره آروین تنش لرزید

که این لرزش از چشمای

تیز بین آروین دور نمودند

آروین با حالت چندشی بهش

نگاه کرد و گفت

آروین_هه تو حتی

لایق هم خوابی

منم نیستی

تو کجا درسا کجا

تو اینجا فقط کلفتم هستی

وایسا و تماشا کن زندگیتو جهنم میکنم برات فقط ببین

ومهسا رو رها کرد

به سمت کتش رفت

واز خونه زد بیرون

آروین خوشحال بود

که مهسارو تحقیر کرد

وترسو تو چشمای اون دید

عشق یا هم خون

بعد از اینکه آروین رفت
مهسارو زانو هاش افتاد

وجیح کشیدو ساعتها
اشک ریخت

اون به طرز خیلی بدی
تحقیر شده بود

وتودلش نسبت به
آروین احساس تنفر
میکرد

وبه درسا حسادت میکرد
که اینقد آروین دوستش
دارد

آروین شب شده بود
و هنوز به خونه نیومده
بود

مهسا از تاریکی و تنها
ماندن درخانه وحشت داشت

ساعت دوشب شده بود
و خبری از آروین نشد

عشق یا هم خون

غرور مهسا اجازه نمیداد

که به آروین زنگ بزنه

وازش

بخاد که به خونه برگرده

با حالی نزار توی سالن

قدم میزد

واز استرس و ترس ناخن

های انگشتانش رو میجوید

در خانه به صدا در اومد

که مهسا با شتاب به سمت

در رفت

و تا دید آروین

به خونه اومده

بر سرش فریاد کشید

مهسا_ ساعتو نگاه کردی

تو چرا اینقد بی مسئولیتی

نمیگی

یک دختر تنها توخونه هس؟

آروین حالت متعجبی به خودش گرفت وگفت

عشق یا هم خون

آروین_دختر؟؟؟!!

مهسا جا خورد وبا حالت

گیجی گفت

مهسا_اره منو نمیبینی؟

که با حرفی که آروین زد مهسا نابود شد

آروین_هه تو دختری

هرزه خانم تو که اون شب

زن شدی

ههه نصف شبی جک نگو گمشو برو اونور

خوابم میاد

به مهسا تنه زد

وبه سمت اتاقش رفت

قطره های سمج اشک

از چشمان مهسا سرازیر میشد

مهسا خیلی ناراحت بود وتازه فهمیده بود که ازدواج با آروین شروع بدبختی هاش هست

عشق یا هم خون

و اون دیگه نمیتونه طعم خوشبختی رو بچشه

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۵ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_یازده

نسبت به درسا حس بدی در دل پیدا کرده بود

اگه آروین درسا رو نمیخواست الان این رفتارو نمیکرد اون به شدت تحقیر شده بود

باخود فکر میکرد مگه چیش از درسا کم تره که به چشم آروین نییاد

از همون بچگی درسا با شیرینی زبونیاش همه رو به خودش جلب میکرد

مهسا همیشه کم تر مورد محبت قرار میگرفته و چون خواهر بزرگ تر بود باید حواسش به درسا میبود

مهسا اونقد فکر کرد

واشک ورینخت که همون

جا روی کاناپه خوابش برد

صبح شد و آروین بلند شد

وبه سمت دسشویی رفت

وبه بیرون اتاق به سمت اشپزخونه رفت

همین که میخواست از پذیرایی بگذره

چشمش به یک موجود نحیف افتاد

که از سرما تو خودش جمع شده بود

یک لحظه فقط یک لحظه دلش به حال مهسا سوخت

اما با فکر اینکه اون

باعث نابودی رویاهش

شد

دوباره حس انتقام و تنفر

به سراغش اومد وبه سمت مهسا رفت

و فریاد کشید

آروین_باشوو ببینم

مهسا با صدای فریاد

آروین از خواب پرید

واز روی کاناپه بلند شد وباحالت خوابالودی به آروین نگاه کرد

که آروین فریاد کشید

آروین_مگه اینجا خونه خالس نه خیررر از امروز
بخور بخواب ممنوع اونجا خونه بابات بود ناز تو میکشیدن اینجا خونه منه

واسمم ارزشی نداره
ببینم خونم خاک داره غذام آماده نیس
به خاک سیاه میشونمت شیر فهم شد

مهسا باصدای بلندی گفت

مهسا_ تو حق نداری با من اینجوری کنی

که با تودهنی که از آروین خورد مات شد

که صدای آروین دوباره بلندشد

آروین_ خفه شووو دختره ای عوضی از این به بعد ببینم

صداتو واسه من بلند کردی بیشتر از این میخوری

حالا هم گمشو صبحانه ام رو آماده کن تا حمام کنم

وبه سمت حمام رفت

مهسا با بغض شروع کرد به صبحانه درست کردن

وبه حال خودش غصه خورد که به چه فلاکتی دچار شده

وچقد ذلیل شده اونی که دست به سیاه و سفید نمیزد

حالا ببین چه بلایی سرش اومده چقد خوار و خفیف شده

با صدای پای آروین از فکر بیرون اومد و به سمتش رفت و میز صبحانه رو چید

رفت سمت سینگ تا ظرف هارو بشوره که صدای آروین بلند شد

آروین_ فعلا نمیخاد ظرف بشوری برو بیرون میبینمت عقم میگیره اشتها کور میشه

مهسا از عصبانیت سرخ شده بود

ولی بغض داخل گلوش بهش اجازه نمیداد جواب آروینو بده

میدونست اگه یک کلمه حرف بزنه اشکاش سرازیر میشه

و اون اینو نمیخواست دوست نداشت آروین اشکای اونو ببینه

بنابراین با سر افتاده از آشپزخونه بیرون رفت

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۵ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_دوازده

تا پایش رو از آشپزخونه به بیرون گذاشت به سمت اتاق دوید

عشق یا هم خون

و خودش را روی تخت پرت کرد واز اعماق، وجودش اشک ریخت
اون اشتباه کرده بود
وبا خود میگفت

که ای کاش هرگز آروین
رو وارد این بازی نمیکرد

تا لحظه ای که آروین داخل خونه بود از اتاقش بیرون نیومد

با صدای در که خبر از رفتن آروین میداد به سمت بیرون رفت

وظرف های صبحانه رو جمع کرد وشست وخونه رو مرتب کرد تمام کثافت خونه رو گرفته بود

از خستگی جوشش به لبش رسیده بود

ولی باید ناهار درست میکرد وگرنه آروین اونو نابود میکرد

خیلی پکر شد چون بلد نبود آشپزی کنه.

اون از بچگی اونقد تو نازو ونعمت بود که از این کارا تا حالا نکرده بود

ترس تمام وجودشو گرفته بود میدونست

که آروین دنبال بهونه برای آزار دادن اونه

بلند شد وبه سمت موبایلش رفت ویه زنگ به مامان نیلوش زد

عشق یا هم خون

مهسا_ الو نیلو جون

مامان_ الو سلام مهسا خوبی

_خوبم مامانی اه ببخشید نیلو جون

مامان_مهسا آروین که اذیتت نمیکنه

مهسا بغض گلوشو گرفت دلش میخاست

تو بغل مامانش گریه کنه وبگه اره اون منو زد آزارم میده

ولی ترجیح داد سکوت کنه دلش نمیخاست مامانش ناراحت بشه

پس به تظاهر گفت

مهسا_نه.مامانی آروین مرد خوبییه دلش مهربونه اون منو اذیت نمیکنه

مامان_الهی شکر همش نگرانت بودم

مهسا_ نیلو جونم

مامان_جونم مهسایم

مهسا_مامان دلم غذا خونگی میخاد میشه دستور پخت ماکارانی رو بدی

عشق یا هم خون

نیلو ناراحت شد

مهسا همیشه

از اشپزی بدش میومد

نیلو فهمید یجای کار میلنگه

ولی سکوت کرد ودستور پختو داد

مهسا با توجه به دستور پخت ماکارانی درست کرد

ولی قیافه ماکارانی خیلی بد بود ترس تمام وجودشو گرفت میدونست خوب بهونه ای به دست آروین داده

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۵ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_سیزده

غذای که مهسا درس کرده بود رنگ و روی خوبی نداشت

مهسا رنگش از ترس پریده بود

جواب آروینو چی بده

میخاست غذا رو بریزه تو

سطل زباله که در باز شد

عشق یا هم خون

ومهسا هم عقب کشید

چاره ای نداشت

باید

همینو به عنوان ناهار به

آروین میداد

آروین اومد و به سمت اتاق رفت خستگی از سر و روش میبارید

بعد از این که لباساشو عوض کرد و یه دوش گرفت

به سمت آشپزخونه رفت

تا وارد آشپزخونه، شد با دیدن غذا اخماش توهم رفت و فریاد کشید

آروین_ این چه کوفتی هاااان

مهسا_ غذا همونی که تو باید کوفت کن

با این حرف مهسا آروین به زیر میزد که میز با صدای بدی شکست و مهسا وحشت زده به عقب رفت

آروین داغ کرده بود عصبی شده بود،

عشق یا هم خون

اومد طرف مهسا وموهای مهسا رو کشید

ودر گوش مهسا گفت

آروین_چه زری زدی هان دختره ای هرزههههههه
یدفعه.دیگه بگو

مهسا اشک تو چشاش جمع شده بود

با صدای بغض گرفته که دل هر آدمی رو به رحم میورد،گفت

مهسا_،ولم کن درد میاد توروخدا دس از سرم وردار

آروین_نچ حالا حالا ها باهات کار دارم

وموهای مهسارو کشید وبه سمت بیرون برد

که مهسا هم از ته دلش جیغ کشید که با سیلی که.آروین ب صورتش زد خفه شد

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۳۶:۱۳]

#پارت_صد_و_چهارده

مهسا اشکاش از چشاش سرازیر شد

وبه سمت اتاقش

عشق یا هم خون

دوید

رفت

روی تختش افتادو از ته دلش زار زد واشک ریخت

دیگه نمیتونست تحمل کنه

به سمت وسایلش رفت

و لباساشو عوض کردو از اتاق بیرون رفت

آروین رو دید که روی کاناپه خوابش برده

بدون اینکه بیدارش کنه وبهش خبر بده کجا میره از خونه زد بیرون

چه لزومی داره که اون بدونه کجا میره

رفت سوار. تاکسی شدو به سمت خونه باباجونش رفت

تا رسید به سمت زنگ خونه که رفت روش نمیشد زنگ بزنه

دلش نمیخاست با درسا روبرو بشه

طاقث نگاه پر از نفرت خواهر کوچیکشو نداشت

رقیبی که آروین به خاطر اون اینقد مهسارو ازار میده

عشق یا هم خون

شاید اگه درسای نبود الان
آروین مهسارو دوس داشت

از عصبانیت دستاشو مشت کرد وزنگ رو زد

که صدای مامانش پخش شد
اخخ که چقد دلش واسه مامانش تنگ شده بود

مامان نیلو_کیه ؟

مهسا_جونم مامان منم مهسا

_قربونت برم الهی بیاتو

ودرو باز کرد مهسا از این خوشحال شد

که بازم کسایی رو داره که دوسش داشته باشن
با شادی وارد خونه شد
وصدا زد مامان مامان دختر گلت اومده

مامان_خوش اومده

مهسا تا مامانشو دید به سمتش دوید و در آغوشش خزید و اشک ریخت

داریوش که با صدای مهسا فهمیده آمده به سمت پایین اومد

وداد زد

داریوش_اوههههه خانم بسه بیینم تمومش کردی واسه منم بزار

مهسا تا صورت خندون باباشو دید به سمتش دویدو وتو آغوش پر محبت پدرش، غرق شد

با صدای اشنایی یه نفر به عقب برگشت

وای چقد لاغر شده بود

درسا_خواهری اومدی

و شروع کرد به ریختن اشکاش

مهسا باورش نمیشد که درسا دلش برای اونی که باعث نابودی عشقش شده تنگ بشه

شک زده نگاش میکرد که درسا خودشو انداخت

عشق یا هم خون

بغل مهسا و باشک تمام صورت مهسا روبوسید

درسا_خواهری عشقم که رفت

تو چرا دیگه منو ول کردی هان نمیگی درسا دق میکنه عبضی

مهسا تا این حرفارو شنید اونم اشک ریخت و درسارو تو بغلش فشرد

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۶ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_پانزده

دو خواهر باهم دیگه به اتاق درسا رفتند و زمانی رو به هم خیره شدن

درسا_دلَمِ واست تنگ شده بود

مهسا_منم همینطور خواهر کوچولو

درسا_زندگی خوب پیش میره؟

غم سرتاسر وجود مهسا رو فراگرفت اما چیزی به روی خودش نیورد

مهسا_اره خوبه

درسا لبخندی زد و چیزی نگفت

رفت جلو تر و مهسا رو بغل کرد و گونشو بوسید

مهسا شرمنده ی خواهر کوچکترش بود

میدونست آینده ی اون رو نابود کرده از عشق خودشو اروین خبر داشت اما چاره ای نداشت

حالا که داشت فکر میکرد میفهمید بیخود اروینو وارد این بازی کرده در هر صورت بازنده ی اصلی خودشه

اونی که تا اخر عمرش تو رنج و عذاب و کابوسه خودشه

اون درسا رو هم وارد منجلاب زندگیش کرده بود

زندگی اون رو هم نابود کرده بود

اما درسا با اون هیچ کاری نکرده بود فقط توی خودش ریخته بود

اینو رنگ و روی زردش و بدن لاغر و نحیفش نشون میداد

عشق یا هم خون، [۱۳:۳۶ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت_صد_و_شانزده

(از زبون درسا)

تو بغل مهسا آروم

عشق یا هم خون

گرفته بودم دلم برای خواهریم تنگ شده بود

من که آروینو ازدست دادم دیگه طاقت اینو نداشتم که خواهرمم ازدست بدم

گاهی اوقات ازمهسا متنفر میشم که عشقمو ازم گرفت

گاهی اوقات هم از

خودم بدم میاد که

به شوهر، خواهرم فکر

میکنم وتوی ذهنو و

قلبم میپرستمش احساس

گناه میکنم

من الان دارم به یک مرد زن دار فکر میکنم ولی چه کنم که دست خودم نیس

مهسا تا فردا موند واز هر دری صحبت کردیم

خیلی دلم میخواست ازش بپرسم آروین چی کار

میکنه خوبه

ولی میدونستم این کارم اشتباهه ونباید همچین سوالی رو بپرسم

مهسا فردا صبح به خونش رفت خونه آروین واون

هنوز دلم خونه ولی نمیتونم به خواهرم آسیبی برسونم

وخیانت کنم من درسام نمیتونم نه نمیتونم

تو اتاقم دراز کشیده بودمو

وطبق معمول به خاطراتم با آروین فکر میکردم

یک ماه از ازدواج آروین با مهسا میگذره ولی من هنوزم مثل اول دلم خونه

هرگز نمیتونم آروینو فراموش کنم

از فردا میخام برم دانشگاه خیلی سخته که

بخام

با آروین روبرو بشم

خاطرات دانشگاه

و کلاس درس با آروین رو

که بخاطر میارم تمام قلبم پره درد،میشه وچشام پر آب

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۳۶:۱۳]

#پارت_صد_و_هفده

عشق یا هم خون

با صدای آلام گوشیم

چشامو باز کردم

ویک

کش وقوس به خودم

دادمو و خمیازه کشیدم

وبلند شدمو وبی حال به سمت دسشویی رفتم

وبعد از عملیات مربوطه رفتم به سمت پایینو یک لیوان شیر خوردم

حالو وحوصله صبحونه نداشتم پس به سمت اتاقم راه افتادم

امروز میخام به خودم برسیم میخام بشم همون درسای قبل درسته عشقمو ازدست دادم ولی با یادش تا آخر عمر

زندگی میکنم

وباید بتونم خودمو شاد نشون بدم چون میدونم آروین غصه ای منوهم میخوره

باید با این کارم

حداقل یکم

از ناراحتی هاش

کم کنم

رفتم سر کمدمو یک

عشق یا هم خون

مانتو شکلاتی وشلوار
کرم رنگ با یک مغنه کرمی
وکفش پاشنه دار شکلاتی
انتخاب کردم

ویوشیدم ونشستم جلوی آینه وبا برس موهامو شونه کردم

یه لحظه دلم گرفت یاد
آروین افتادم که چقد لختی ونرمی موهامو دوس داش وهمیشه میگفت حق ندارم کوتاشون کنم

در اولین فرصت باید کوتاشون کنم چون منو یاد نوازشا آروین میندازه اخ که
چقد دلم هواشو کرده

یک قطره اشک از چشم سرازیر شد که با خشونت
پاکش کردم

ودستمو به سمت کرم پودرم بردمو
شروع کردم به آرایش کردن

تا با آرایش بتونم صورت نحیف وزردمو از چشای تیز بینه آروین دور کنم

بعد از اون یک خط چشم نازک کشیدم وهمینطور ریمل زدم

وبه رژ گونه گلبهی

عشق یا هم خون

با یک رژ شکلاتی که به

مانتومم میومد

آرایش ماتی کرده بودم

و خوشگل و جذاب شده بودم

کوله پشتیمو انداختم روشنمو به سمت بیرون راه افتادم

مامانو و بابا تا چشمشون به من افتاد با تعجب نگام کردن

انگار باورشون نمیشد این منم درسا

از اون اتاق غم فاصله گرفتم واومدم بیرون

بابا بلند شدو وگفت

بابا__ کجا میری درسای بابا

_میرم دانشگاه خیلی از درسام عقب موندم

مامانم با خوشحالی نگام کردواشک ریختو وگفت

مامان_ الهی قربونت برم خوب میکنی برو فدات شم

به روش لبخند زدم وای من چقد این زن مهربونو رنجوندم پیشش خجالت زده ام

بابا_،بزار.خودم برسونمت دخترم

_نه بابا با ماشین خودم میرم

_باشه برو مواظب خودت باش

وگونه امو بوسید منم بلند شدم

رو نوک پاهام چون قدم بش نمیرسید وگونه شو طولانی بوسیدم

وبرای مامان هم بوس هوایی فرستادم وبه سمت بیرون خونه رفتم

عشق یا هم خون، [۱۳:۳۸ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت_صد_و_بیست_و_دو

داشتم اشک می ریختم

وبا خودم حرف میزد

سارا هم هم پای من اشک می ریخت

یاد

امروز افتادم که چطور

عشق یا هم خون

آروینو از خودم روندم

اخ خدا من غلط کردم
نکنه آروین فراموشم کنه
من طاقت ندارم

حتی اگه یک روز هم شده باید به آروین برسم

اره من اینکارو میکنم
حتما اونو مال خودم
میکنم

مهسا که بهش علاقه ای
نداره پس حس عذاب وجدانو از خودم دور میکنم

آروین حق منه پس
من این حقو میگیرم

با این فکر لبخندی
زدم واشکامو پاک کردم

عشق یا هم خون

ویک پس گردنی به سارا زدم که یک متر پرید بالا
وجیغ کشید

سارا_ سادیسمی روانی
تو مشکل داری احمق
بدبخت اون خری که تو رو میگیره

یکی کوبندم تو دهنش

کّ خواست دوباره جیغ بکشه که گفتم

_ حرف زدی بعدی روهم میخوری

تا اینو گفتم با غضب نگام کردو و به سمت بلیط فروشی رفت

ای جونممم ترشی نخورده یچی میشم
جذبه رو حال کردین

سارا با دوتا بلیط چرخ و فلک اومد

عشق یا هم خون

رفتیم به سمت چرخ و فلک

که شانس ما همه کابینا پر بود

مجبور بودیم سوار کابینی بشیم که دو تا پسر بودن داخلش

سارا تا اینو شنید گر خیدو شروع کرد به جیغ جیغ کردن که نمیام

منم بش فهموندم نیاد

کتک میخوره که دیگه ساکت شدو با لبای آویزون همراهم اومد

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۸ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_هجده

سوار دویست شیشم شدمو

پیش به سوی دانشگاه تا به

در ورودی رسیدم تمام غم عالم به وجودم ریخت

یاد روزای افتادم که با شوق.

و ذوق به سمت آروین پاتند می کردم

واونم با خوشحالی نگام می کردو و میگفت سپهر خانمم

اخخ بزور جلوی اشکامو گرفتم تا نریزن تا اینجا دیگه بی آبرو نشمم

با قدم های آهسته به در ورودی دانشگاه رفتم

کلاسم شروع شده بود،

تا در زدم استاد گفت بیا تو

اومدم منو دید دیگ شروع به تذکر نکرد

که خانم چرا دیر، کردی چون اونم قصه

عشق وعاشقی وجدایی منو آروینو شنیده بود

باورود من هم همه کلاس

ساکت شد

وهمه با تعجب وکنجکاوی نگام میکردن آهسته به سمت یک صندلی رفتم

ونشستم واستادم شروع کرد به درس دادن

بعد از این که کلاس تموم شد همه بچه ها ریختن روی سرم وهرکس یک سوالی پرسید

که کجا بودم چیشد که آروین خواهر منو گرفت مگه تو رو نمیخواست

با هر سوالی که میپرسیدن

بغض گلوم زیاد تر میشد

پاشدم وبه سمت بیرون، رفتم به محوطه که رفتم دیدمش
با دوستاش بود و داشت میخندید

مسخ شدم مات شدم
به عشقم عشقی که دیگه
مال من نیس

آروین تا چشمش منو دید شکه شد چشاشو غم گرفت

با شتاب به سمتم اومد
و محکم در آغوشم گرفت

تو محیط دانشگاه انگار
واسش مهم نبود که کجا
هستیم فقط دلش تنگ بود

منم دلم تنگ بود خیلی
نیاز به آغوشش داشتم

ولی هلش دادم عقب و
با چشای اشکی بهش نگاه کردم و گفتم

_خوبی شوهر خواهر؟

عشق یا هم خون

مهسا خوبه؟ زندگیتون چطوره؟ اقا اروین از خانوادت چه خبر

اروین مات شده بود

وبا صدای آرومی

گفت

آروین_ اقا آروین؟

کی برات، اقا شدم

کی برات غریبه شدم

با صدای لرزون گفتم

_ تو دیگه مال من نیستی

شوهر خواهرمی همین

آروین_ چی به. همین راحتی فراموشم کردی

هه اینطوری بود ادعا

عاشقیت

_اره من فراموشت کردم

من مرد زندگیمو عشقمو از خودم روندم

بهت دروغ گفتم آروین
من هیچ وقت نمیتونم تو
رو فراموش کنم

ولی میخام تو ازم متنفر بشی
تا اینقد داغون نشی عشق من

ازته دل زار زدمو اشک ریختم
وبا سرعت بالا به سمت خونه رفتم

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۸ ۱۹,۱۰,۱۷]
#پارت_صد_و_نوزده

اونقد بوق زدم تا در
حیاطو باز کردن با
سرعت وارد حیاط
شدم

و ماشینو خاموش کردم
و به سمت داخل خونه دویدم

مامان وبابا رو کاناپه نشسته

عشق یا هم خون

بودن تا چشمشون به من افتاد با نگرانی نگام کردن و
مامان به سمت اومد

وبا هول گفت

مامان_چی شده درسا؟
حالت خوبه؟

با صدای گرفته که ناشی
از گریه بود گفتم

_خوبم

مامانم دادکشید

مامان_ده خوب نیستی
نه نیستی من میشناسمت
الان خوب نیستی بگو چته
هاا

منم دادکشیدم

_خوبم چیزیم نیس

دست از سرم وردارین

بزارین به حال خودم بمیرم

ولم کنین

عشق یا هم خون

با سیلی که از مامانم

خوردم ساکت شدم

وبهش زل زدم

که مامانم جیغ کشید

مامان_ خسته شدم ای خدا!!!

خسته شدم دیگه نمیکشم

دختره ای احمق آروین تموم

شد بفهممم نفهم تموم شد

بابا به سمت مامان اومد و تو آغوش کشیدش که مامان همش جیغ میکشید و فریاد میزد

مامان_ تقصیررر تویی عوضیه داریوش چقد گفتم

آروینو ول کن اونا همو دوس دارن ها!!!

دارم دق میکنم دخترمو اینجور میبینم درسای شیطون زلزله من کجا

این درسای گریون افسرده کجا

مامان اینقد جیغ کشیدواشک ریخت که از حال رفت خواستم برم سمت مامانم که بابام نداشت

بابا_ نمیخاد تو برو من خودم بهوشش میارم درسا منو ببخش بدی بزرگی درحقت کردم

_ نه بابا تقصیر شما نبود

عشق یا هم خون

بابا_چرا بود میدونم حق داری ازم متنفر باشی ولی درسا بخاطر مادرت، بشو همون درسای قبلی ازت خاهش میکنم
بشو همون درسا زلزله

من سکوت کردم ایا میتونم
بشم درسای قبلی قطعن نه نمیتونم ولی از این به بعد،
تظاهر به خوب بودن میکنم

بابا مامانو وبغل کرد وبه سمت اتاق خواب برد

ومنم به رفتنشون نگاه کردم

به خاطر مادرمم شده باید
تظاهر به شاد بودن کنم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۳۸: ۱۳]

#پارت_صد_و_بیست

داشتم استراحت میکردم که صدای پیامک گوشیم بلند شد

یک نگاه کردم دیدم پیام
از سارا است

سارا_درسا جونم خوبی

عشق یا هم خون

بیشورررر کجا رفتی

براش تایپ کردم

میخاستم همون درسای

شیطون باشم

_سلام خر شرکم خوفی؟

به تو چه

سارا_ به من همه چه گربه سیاه زشت

_ایششششش باز خوبه من گربه ام تو که خری

سارا_ اه بسه درسا

پاشو خبرت بیا بریم

دور دور

_نمویااام

سارا_ غلط میام گیساتو میکنم

_ایششششش

سارا_ بیا بریم کیش

عشق یا هم خون

_منو با تو بهشتم نمیام

سارا_تا دلت بخاد

_فعلا که نمیخاد

سارا_کوفت آماده شو نیم دیگه میام دنبالت

_اوکی بوج بای

سارا_ای چندش بای

بلند شدمو با شیر پاک کن

آرایش صبح رو پاک کردم

ورفتم صورتمو شستم تا

شاداب بشه به سمت کمدم

رفتم

ویه مانتو کوتاه طرح گل گلی انتخاب کردم

به رنگ سبز لجنی با گل های سفید و صورتی

عشق یا هم خون

ویه شلوار راسته سبز لجنی پررنگ
ویک شال قهوه ای با کیف و کفش ست قهوه ای پوشیدم
وبه سمت میز آرایشم رفتم وموهام از دوطرف فرق گرفتم

وآزاد رها کردم واز پشت دم اسبی بستم

خیلی جیگر شده بودم

یک مداد سیاه داخل چشمم
کشیدم

با یک رژ قهوه ای که به شالم میومد وریمل و رژگونه

کرم نردم چون خودم سفید بودم

یه نگاه تو آینه کردم
واسه خودم بوس فرستادم

از اتاق زدم بیرون وخواستم از پله ها برم پایین که فکر خبیثم به کار افتاد

یذره شیطونی که عیبی نداره داره؟نچ نداره

از پله ها سر خوردمو وجیغ کشیدم

عشق یا هم خون

که مامان وبابا که در لب تو لب بودن با جیغ من پریدن بالا

ای جووونم به خودم چه بد موقع اومدم

مامانم تا دید منم یکی خوابوند تو گوش بابامو گفت

مامان_بگو داریوش من خواب نیستممم

باباهم که عصبانی شده بود با دندون قرچه گفت،

بابا_میخای ببینی بیداری

یا خواب منو باید بزنی

مامان_اره داریوش حالا بیخی بگو خوابم یا بیدار

دیگ نتونستم تحمل کنم وزدم زیر خنده و گفتم

_مامی ژونم بیداری بیدارررر

مامانم پرید سمتمو ابلیموم

کرد

با چشمم از بابا خواستم نجاتم بده

که اومدو مامانو ازم جدا کرد وبغش کرد مامان هی تقلا میکرد

بیاد بیرون که من دویدم سمت در الفرارر

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۸ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_بیست_و_یک

دویدم به سمت بیرون دیدم سارا طلبکار به ماشینش تیکه داده واخماشم تو همه

رفتم سمتشو بانفس نفس

گفتم

_چی شده لبو شدی؟

یهو جیغ کشید

یا ابرفض ده متر پریدم بالا

وبا چشای وزغی نگاش کردم

سارا_چمهههههه عوضی الاغ

انترررر دوساعته معطلتم،

نفهممم من گفتم کی بیای بیرون

عشق یا هم خون

درسا_ریلکس ریلکس

آرامش خودت حفظ کن

شیرت خشک همیشه سپهر

بی شیر،میشه

تا اینو گفتم جیغ کشیدوافتاد

دنبالم که رفتم تو ماشینو درهاروقفل کردم

دادمیزد وبه در ماشین میکوبید که درو،باز کنم

سارا_درسا||| دروباز کن تا نصفت نکردم

جوابشو ندادم بعد از ده دقیقه که ساکت شد

درو باز کردم که اومد داخل ماشین نشست خواست به سمت حمله کنه

که با پشت دست زدم تو دهنش که ساکت شدو بهم خیره شد

یهو جیغ کشید

سارا_الهییی بترکی

یه شوهر سیاه پوستو چاق

گیرت بیاد

_خب حرفات تمومم

سارا_اره

_پس راه بیفت بریم شهربازی

به.سمت شهربازی رفتیم
تا پیاده شدیم اشک تو چشم جمع شد

دست خودم نبود سرازیر
شدن یاد آروینم افتادم

دعواش چرخ و فلک
بوسه هامون سیلی که بهم زد
بعدش بغلم کرد همه وهمه
اومدن جلو وهمینطور اشک ریختمو هق هق کردم،

سارا که متوجه ام شده بود به سمتم اومدو بغلم کرد وشروع کرد به دلداری دادنم

ولی من هیچی نمیشنیدم
فقط تو خاطراتم با آروین غرق شده بودم واشک میرختم

دلم عجیب هوای آغوششو
کرده بود

اخ خدا امروز قرار بود

عشق یا هم خون

شاد باشم ولی من نتونستم

نمیتونم حتی تظاهرشم سخته سخت

آروین تو چه با قلبو واحساسم کردی که جز تو
به فکر کسی نیس

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹,۳۸:۱۳]

#پارت_صد_و_بیست_و_سه

رفتیم وارد کابین بشیم

تا پامو داخل کابین گذاشتم

شاخ در اوردم

اههه این اینجا چه غلطی میکنه

با غضب بهش نگاه کردم وخواستم برم بیرون

که ساراخر دستمو کشید

وانداخت رو صندلی

یک چشم غره بهش رفتم

ودیگه صاف نشستم

خیلی ضایع بود اگه بلند شم

برم

سرم پایین بود که سنگینی نگاهی رو حس کردم

عشق یا هم خون

با صدایش سرمو بلند کردم

وبهش نگاه کردم

اترین_سلام خوبی درسا

عه وا این کی با من خودمونی شد

_اولن درسا نه ودرسا خانوم زود پسر خاله نشو

دوما علیک فرمایش

اترین_اولن یکم شعور داشته باش سلام دادم بر حسب وظیفه

ودوما فامیلیم ها

بهش نگاه کردیمو وگفتم

_فامیل؟؟

وعلامت سوالی نگاش کردم

که یک پوزخند زدو وگفت

اترین_شوهر خواهرت پسر عموی منه فک کنم

اینو که گف داغ کردم

اسم شوهر خواهر، که آورد

عشق یا هم خون

سوختم

_هه پسر عمو تا جایی که میدونم سایه همو با تیر میزدین

اترین_اوه مای گاد

ویک خنده بلند کرد

با حالت چندشی نگاش کردم

که بهم نزدیک شدو در گوشم گفت

اترین_یه. روزی زبونتو کوتاه میکنم

هرم نفساش که به بدنم میخورد مور مور میشدم

هلش دادم کنار ویه پوزخند زدمو وگفتم

_بلکه تو خواب ببینی

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۳۸:۱۳]

#پارت_صد_و_بیست_و_چهار

_نیاز به خواب نیس تو بیداری میبینیم

با خشم بهش نگاه کردم

عشق یا هم خون

و پامو انداختم روهمو و گفتم

_ شتر در خواب بیند پنبه دانه گهی لپ لپ خورد گه دانه دانه

، اترین_ الان شتر با من بودی؟

یک دست زدمو کشیدم جلو خودمو واروم گفتم

_ خوشم میاد زود میگیری

ویه خنده ریز کردیم

صدای ساییدن دندوناشو شنیدم

اترین_ پس خودت خواستی بچرخ تا بچرخیم

_ اوکی میچرخیم

ورومو کردم اونور

تا الان سارا واون دوستش

عین وزغ درختی بهمون

نگاه میکردن

چن دقیقه نشسته بودیم که

دیدم دوستشو همش به سارا خیره شده

رگ غیرتم زد بالا و روبهش گفتم

عشق یا هم خون

_رو صورت دوستم چیزی هست؟

پسره_به شما ربطی داره؟

حرصی شدم سارا هم که ماست

_اره به من ربط داره این بساط هیز بازیتو جمع کن وگرنه خودم جمش میکنم

خواست حرف بزنه که

اترین گفت

اترین_بابک بسه بچه که زدن نداره. این جوجه رو ول کن

با صدای نسبتا بلندی گفتم

_جوجه عمته

اترین_،جووووون حرص میخوری خوشکل تر میشه

بیا یه بوس بده عمو جون

_برو گمشو انتر از ننه ات بوس بگیر

تا اینو گفتم به سمتم حمله کرد وبلندم کرد وکوبندم به سقف کاپین

عشق یا هم خون

میکشید وازم میخواست جملمو تکرار کنم

احساس کردم صداها قطع شده

وهوا برام کم شده بود

چشمام سیاهی رفت

و

دنیا به روم تیره وتار

شد

(از.زبون سوم شخص)

اترین درحال عربده کشی بود

اون از بچگی روی مادرش

حساس بود وکوچیک ترین

حرفی راجبش میشنید

غوغا میکرد

براش مهم نبود اینی که الان زیر دستش داره خفه میشه

درساست،

اون لحظه کور شده بود

و فقط جمله ای که درسا

راجب مادرش گفته بود

عشق یا هم خون

در مغزش تکرار میشد

با صدای جیغ مهسا که میگفت درسا

از فکر بیرون اومد ویک

نگاه به درسا کرد که صورتش

کبود شده بود واز حال رفته بود

تا این صحنه رو دید به خودش اومد

ودرسا رو رها کرد

گذاشتش روی زمین ونبضشو گرفت کند میزد

خیلی کند

سارا از آن طرف همش اشک می ریختو وگریه میکرد

اترین کلافه شده بود باید

یک کاری میکرد.

فریاد کشید

اترین_ببند دهنتمووو کم آب غوره بگیر

وبه یک باره لباهایش را به روی لب های درسا گذاشت

که صدای هین بلند سارا

آمد شکه شده بود

اترین با تمام وجودش به درسا تنفس مصنوعی میداد
وقفسه.سینه اش را ماساژ میداد

بعد از چند لحظه درسا بهوش اومد ووقتی لبان
اترین را بر روی خود دید شکه شد

وبعد تبدیل به خشم شد ویک سیلی به صورت اترین زد

اترین میخواست به سمتش حمله کنه که درسا شروع کرد به گریه کردن وبا خود میگفت

درسا_این لبا مال آروین بود من خدشه دارش کردم من گناه کارم به آروینم خیانت کردم

اترین سراسر وجودش کینه ونفرت شد نسبت به آروین
آروینی که عاشق این دخترک
هست

اترین قسم خورد که از آروین انتقام میگیرد وتنها راه انتقام به.دست آوردن درسااست

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۳۸:۱۳]

#پارت_صد_و_بیست_و_شیش

(از زبون درسا)

عشق یا هم خون

چرخ. و فلک از حرکت ایستاد و ما پیاده شدیم

آترین خیلی اصرار

کرد که برسونم ولی من درخواستشو رد کردم

پسره ای بیشعور داشت

خفه ام میکرد سادسیمی

روانی

نمیدونم با چه رویی میخاست منو، برسونه

دل و دماغ شهر بازو دیگه نداشتم اترین گند

زد به عالم

سوار ماشین سارا شدم

و یه اهنگ بدون کلام گذاشتم

و چشمامو بستم

میخاستم آرامش پیدا کنم

عشق یا هم خون

دم خونمون پیادم کرد
یه بوس رو گونش کاشتمو و گفتم

_ببخشید تفریحت رو خراب کردم

یک چشم غره بهم رفت

سارا- خبه خبه واسه من افه نیا شوت شو پایین

_گمشو دختره ای خر بای

سارا_ بای عخشم

_خدا از ته دلت بشنوه که من عخشتم؟

بعدم زدم زیر خنده که

یه ایش بلند گفت

و گاز داد و رفت

از دور به جای خالیه این دختر خل نگاه کردم

که جای لاستیک های ماشین

عشق یا هم خون

به روی آسفالت به یادگار ماند

رفتم زنگ خونه رو زدم. در با تیک باز شد

داخل خونه شدم واز حیاط که با سنگ فرش تزیین شده بود.

رد شدم وبوی گل های لاله رو استشمام کردم

همیشه یه آرامش خاصی بهم میداد

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۸ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_بیست_و_هفت

وارد خونه شدم

یه لحظه مات شدم

زانو هام سست شدن خواستم سقوط کنم

که یه نفر از پشت منو تو آغوشش کشید

از بوی عطرش فهمیدم باریده (پسر خاله ام)

برگشتم سمتش ویه لبخند به عنوان قدر شناسی بهش زدم

عشق یا هم خون

همین که رومو برگردوندم با نگاه پرخشم آروین روبرو شدم
یه لحظه ترسیدم

ولی زدم بی بیخیالیو به سمت خاله ام اینا وبقیه.احوال پرسى کردم

خاله ام مدام قریون صدقه ام میرفت

که با تعریفاش دستای آروین مشت میشد

جوری دستشو فشار میداد که سرخ شده بود

خودمو به باربد چسبوندم

و شروع کردم به صحبت کردن با باربد والکی خندیدن که آروین حسابی داغ کرده بود

عخی عشقم دلم واسه غیرتی شددناشم تنگ شده بود

بلند شدم برم لباسامو عوض کنم وارد اتاقم شدم

رفتم سرکمدم خواستم

لباسمو عوض کنم که در باشتاب باز شد

عشق یا هم خون

و آروین وارد شد

با صورت سرخ به سمتم اومد و فریاد کشید

آروین_ تو بغل اون پسره چه غلطی میکردی هاااان
چی بت میگفت که هر هرو کر کرت رفته بود هوا

_ صداتو واسه من نبر بالا خب

تو چیکاره ای منی هاان

چیکارمی ???

شاید بخام لباشم ببوسم به تو ربطی نداره

با این حرفم یک سیلی محکم به صورتتم زد

و فریاد کشید

آروین_ تومال منی مننننن

فقط من میکشمت

کسی بهت دست بزنه فهمیدی

وبه سمتم اومد کوبوندم به. کمدمد وبا شدت و وحشیانه شروع کرد به خوردن لبام و گاز میگرفت

عشق یا هم خون

منم بعد از چن لحظه همراهیش کردم واشک ریختم دلم برای خودش ووجودش تنگ شده بود

هر چقد همو میبوسیدیم سیراب نمیشدیم

همچون تشنه ای بودیم که به آب رسیده

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۸ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_ویست_و_هشت

هر چقد همو میبوسیدیم سیراب نمیشدیم

به خودم اومدم من دارم به مهسا خیانت میکنم به خواهر خودم کشیدم کنار

وسیلی محکمی به صورت

آروین زدم

_اینقد پستی منو واسه ی هوست میخای ارههههه

آروین_این حرفا چین درسا، تو خودت خوب میدونی چقدعاشقتم

_نه من نمیدونم فقط اینو میدونم که الان من یه مرد زن دار بوسیدم شوهر خواهرمو

آروین فریاد کشید

آروین_خفه شوووو من شوهر خواهر تو نیستم

تو خانم خونمی همین نه هیچ خر دیگه ای

به نگاه بهش کردم و پوز خند زدم

_هه خانم خونه من هیچیت نیستم فقط خواهرزنتم لطفا

دیگه بهم نزدیک نشو

نمیخام به خواهرم خیانت کنم

آروین_، درسا من بدون تو نمیتونم

نفسم عمرم بیا باهم از اینجا بریم

میریم یه جای دور دست هیچ کس بهمون نمیرسه

خوشبختت میکنم

اشک از چشمام جاری شد

با هق هق گفتم

_آروین من دوست دارم خواستم فراموشت کنم

امانشد نمیخام به مهسا

خیانت کنم ولی نمیتونم

نبودتو تحمل کنم

آروین به سمتم اومد و منو تو بغلش گرفت و اشکامو پاک کرد و گفت

آروین_ خانم قشنگم تو میدونی که مهسا به من علاقه ای نداره مگه نه؟

عشق یا هم خون

باصدای ضعیفی گفتم

_اوهوم

آروین_پس واسش مهم نیس منو داشته باشه یا ن
من نمیتونم طلاقش بدم اگه طلاقش بدم باید دست وپاهامو قطع کنم

پس باهم فرار میکنیم

میریم از اینجا فقط درسا بهم فرصت بده کارامو جور کنم باشه عشق آروین؟

یه لبخند غمگین رو صورت تم نشوندم وگفتم

_باوش اقای من

که آروین لپمو کشیدو منو تو بغلش فشرد

آروین_خب حالا نفسم من میرم خیلی دیرشده الان شک میکنن توهم صورتتو بشور وده دقیقه دیگه بیا

بلند شدمو ویه بوسه کوتاه رولباش نشوندم

دیگه.واسم مهم نیس خیانت کنم یانه آروین از اول مال من بود مال منم میمونه

یه لبخند بهش زدم که اخماش توهم رفتو گفت

_نبینم با باربد گرم بگیری

عشق یا هم خون

اینو که گفت قند تو دلم اب شد عاشق غیرتی شدنش بودم

_باشه مرد حسود من

دستمو گذاشتم رو قلبم و گفتم

_خیلی وقته که اینجا فقط واسه یه نفر میزنه اونم تویی نفسم

آروین_خیلی میخامت به مولا

_منم اقای

آروین_اوه برم دیر شد

_برو عجم

آروین_فدات فعلا

_فناات برو

آروین_عه درسااااا

_اوه. ببخشید برو دیگه

آروین_دیگه تکرار نشه جونت خیلی واسم مهمه بای

ورفت خیلی خوشحالم که آروینو دارم خیلی به عواقبش هم فکر نمیکنم

بزار همه ی دنیا بهم بگن خیانت کرد

به خواهرش واسم مهم نیس مهم عشقمه که کنارمه

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۸ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_بیست_و_نه

دستو وصورتمو شستم ورفتم سرکدمم ویه ست

تونیک شلوار پوشیدم به رنگ

آبی که چشمامم آبی شد

تونیک تا روی ب*ا*س*ن*م

بود وچسبون

آرایشم نکردم بیخیال خودم همینطوری خوشکلم نیازی به آرایش نیس

اوه اعتماد به نفسو حال کردین جون من

یه. بوس تو آینه واس خودم فرستادمو به سمت بیرون رفتم

خواستم از نرده ها سر بخورم که پیشمون شدم

عشق یا هم خون

حال و حوصله عواقب بعدشو نداشتم

مامی ژونمو میگم

مثل یک خانم با وقار و سنگین از پله ها پایین رفتم و به سمت مهسا رفتم و کنارش نشستم

مهسا_ خوبی خواهی

_خوبم میسی

مهسا_ چه خبرا.

از دانشگاه چه خبر

_هیچی میگذره تو از زندگیت راضی هستی؟

تا اینو پرسیدم دیدم رنگ چشاش غم گرفت فهمیدم یه جای کار میلنگه

مهسا_ خوبه میگذره

تمام غم وجودمو گرفت

مهسا. نابود شده اس منم

با این خیانتی که دارم بهش میکنم نابود ترش میکنم

یه لحظه پشیمون شدم

ولی وقتی نگام به نگاه آروین برخورد کرد مصمم شدم که، من بدون اون نمیتونم

تینا_ درسا مهسا اخر هفته تولدمه ها||

_واقعا جشن میگیری؟

تینا_اره پس چی فکر کردی

_باوا خجالت بکش دختر گنده

تینا_ایشش خجالت چی

_بیا بریم کیش، ولش تو راحت باش

مهسا_بسه دیگه تینا بت تبریک میگم عشقم

_خود شیرین

مهسا._درسا||من خودشیرینم؟

_اره دقیقا خودت

مهسا_اگه مردی وایسا

وبه سمتم حمله کرد که یه جیغ کشیدمو پریدم

با صدای جیغم نگاه همه به سمتم کشیده شد

عشق یا هم خون, [۱۳:۳۹ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_سی

بارید و خانوادم که به کارای منو مهسا عادت داشتن با بی خیالی نگاه میکردن

اما آروین عین مونگلا نگامون میکرد که خندم گرفته بود

شروع کردم به دویدن دور

مبل میدویدیم مهسا هم دنبالم وهی جیغم میکشیدو و تهدید میکرد

مهسا_وایسا درسا به نفعته وایسی وگرنه بگیرمت نصفت میکنم

_هیچ غلطی نمیکنی

مهسا یه جیغم فرابنفش کشیدو افتاد دنبالم منم یه جیغم کشیدمو دویدم

آروین با لذت بهم نگاه میکرد

عشق یا هم خون

داشتم آروینو نگاه میکردم که مهسا پرید جلوم و تعادلمو از دست دادم و میخاستم بیفتم که صدای داد آروین بلند

شدم

وسر منم هم به پایین مبل عصبانیت کرد

آروین_درسا|||

همه اومدن بالا سرم مهسا هل کرده بود و اشک میریخت

آروین به سمتم اومد و با هول ولا گفت

آروین_خوبی درسا چیزیت نشد سالمی بلند شو ببینم

با چشم به آروین اشاره کردم که هیس چیزی نگو

تو چشمای مهسا غمو دیدم

آروین بلند شد و به سمت مهسا رفت وسیلی به گوشش زد

آروین_همسن درسایی که باهش بازی میکنی دختره ی گنده

اشک های مهسا سرازیر شد

بابام فریاد کشید

بابا_به چه جرعتی دست روی دخترم بلند کردی ها|||

آروین_زنمه اختیارش دستمه حرفیه

عشق یا هم خون

بابا_ببند دهننتو پسری احمق
دستتو قلم میکنم روی دخترم بلند شه

بابام به سمت آروین حمله کرد ویک مشت به صورتش زد

اما آروینم ساکت مونده بود واز خودش دفاع نمیکرد

مامانمو وخالمو وباربد سعی داشتن جداشون کنن ولی بابام ول کن نبود

میخاستم بلند شم ولی احساس میکردم جون تو وجودم نیس

به هر زحمتی بود بلند شدم پشت سرمو نگاه کردم خون بود شکه شدم

اون خون چی بود به سرم دست کشیدم
دستم خونی شده بود شالمو در اوردم پر خون بود

گردنم پر خون شده بود
احساس بی حالی میکردم

ولی الان آروینم مهم بود

عشق یا هم خون, [۱۳:۴۰ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_سی_و_یک

با بی حالی چند قدم به سمتشون رفتم

وداد زدم

عشق یا هم خون

_بابا بس کن کشتیش

اما بابام اهمیت نمیداد

رفتم سمتش و بادستای خونی دستمو گذاشتم رو دستش که بابام تا دستای خونیمو دید شکه شد

و آروینو رها کرد و سر تا پامو نگاه کرد

با نگاه خیره بابام

نگاه همه به سمتم کشیده شد

آروین_ یا ابوالفضل درسا این خون چیه

بدنم کرخت شده بود جون بهم نبود،

با صدای خسته ای گفتم

_ سرمم درد میکنه

آروین تو چشمات نگرانی موج میزد

مرد مغرور من

مهسا با گریه اومد سمتم

خواست بهم دست بزنه که آروین فریاد کشید

آروین_ بهش دست نزن عوضی همه این بلاهارو تو سرش میاری

عشق یا هم خون

مهسا باگریه گفت

مهسا_خواهرمه به تو ربطی نداره.دهنتو ببند
ما گوشت همو بخوریم استخون همو نمیندازیم

آروین_هه بدبخت درسا که خواهری مثل تو داره

این دو تا بحث میکردن و حال منم بدتر میشد

باربد_بسه به جا بحث یکی بیاد باید برسونیمش بیمارستان

با این حرف آروین به خودش اومد وبا نگرانی نگام میکرد

آروین_بریم باید هر چه زودتر ببریمش بیمارستان

بابام شروع کرد به صدا زدنم

بابا_درسا! صدامو میشنوی

مامانم جیغ کشید

رفتم یه قدم عقب میخاستم یه جا پیدا کنم بشینم چشمام سیاهی میرفت

نفهمیدم چی شد که سقوط کردم و دنیا به روم بسته شد

عشق یا هم خون, [۱۸:۳۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

عشق یا هم خون

#پارت_صد_و_سی_و_دو

(از زبون سوم شخص)

درسا به روی زمین سقوط کرد آروین فریاد کشید

داریوش به سمت دخترش دوید و آن را در آغوش کشید

نیلو شکه شده به دخترش مینگریست

باربد و آروین به سمت داریوش رفتن میخواستن درسا رو در آغوش بگیرن

وبه سمت ماشین بروند که داریوش به آنها اجازه نداد

و خود تن دخترش را به خود فشرد وبه سمت در رفت

نیلو هم به دنبال شوهرش رفت

مهسا احساس گناه میکرد و همراه آنها نرفت

از درون داشت میسوخت در حق درسا خیلی ظلم کرد

امروز عشق وعلاقه رو در چشم های آروین ودرسا دید.

اون میدونست که امکان نداره درسا و آروین هم رو فراموش کنن

عشق یا هم خون

وازه‌م دست بکشن

عشق و علاقه ای اون ها اینقد عمیق بود

که همچین اجازه ای رو بهشون نمیداد

مهسا در دل به درسا حسودی میکرد که آروین اون را اینقد دوست دارد

ومهسا برای آروین ارزشی ندارد

خود آروین به او گفته بود که زندگیش را نابود میکند

آروین و درسا عشقی ناگسسته دارن

ومهسا فقط سدی هس بین آنها

مهسا خسته شده بود

از سردی آروین از اذیت

ها وازارش

اونم یه دختره دوس داره مثل هر دختره دیگه ای یه زندگی اروم وعاشقانه داشته باشه

دوست داره شوهرش بهش محبت کنه وعاشقانه ها نثارش کنه

مهسا یه همدم میخاست که باهاش حرف بزنه از غماش و غصه هاش بگه

با خودش میگفت ای کاش با شروین آشنا نمیشد وای کاش به اون مهمونی نمیرفت

که بهش تجاوز بشه وزندگیش تباه

عشق یا هم خون

اون نباید آروینو وارد این بازی میکرد

سرنوشت اون که تباه بود
نباید آروینم با خودش به منجلاپ میکشید

مهسا پشیمون بود خیلی پشیمون

از ته دل زار زد واشک ریخت
وبه خودش لعنت فرستاد

که هم چین بلایی سر خواهر عزیزش آورده

عشق یا هم خون, [۱۸:۳۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_سی_و_سه

به بیمارستان رسیدن و درسا رو به سمت اورژانس بردن

دکتر آمد و درسا رو معاینه کرد و کارهای لازم را انجام داد

وقتی دکتر از اتاق درسا بیرون آمد همه به سمتش هجوم بردن

آروین_اقای دکتر حالش چگونه؟

داریوش_ حال دخترم خوبه؟

نیلو_ تو رو خدا راستشو بهم بگوین

عشق یا هم خون

باربد_ خاله فرصت بدین الان میگن آقای دکتر

دکتر یه نگاه بهشون کرد وگفت

دکتر_ فعلا که وضعیتشون خوبه سرشون شکسته بود که بخیه زدیم

فقط

آروین_ فقط چی چش شده؟

دکتر_ شدت ضربه بد بوده باید بیست و چهار ساعت تحت نظر باشه

که یه وقت دچار خونریزی نشن

همه منتظر ماندن تا درسا بهوش بیاد

آروین در دل دعا میکرد که درساش چیزیش نشه

دو ساعت گذشته بود اما درسا بهوش نیومده بود

نیلو همش پرسه میزد واسترس تمام وجودش رو گرفته بود

دلش شور میزد

دلهره عجیبی داشت

با صدای جیغ همه به سمت اتاق درسا رفتن

عشق یا هم خون

درو باز کردن اون درسا بود که جیغ میکشید

نیلو به سمتش رفت وبغلش کرد سعی کرد آرومش کنه ولی با حرفی که درسا زد
شکه شد.

درسا_چشمام مامان چشمام

داریوش_چشمات چی؟

درسازد زیر گریه وگفت

درسا_هیچی رو نمیبینم همه جا تاریکه تاریک

عشق یا هم خون, [۱۸:۳۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_سی_و_سه

به بیمارستان رسیدن ودرسا رو به سمت اورژانس بردن

دکتر آمد ودرسا رو معاینه کرد وکارهای لازم راانجام داد

وقتی دکتر از اتاق درسا بیرون آمد همه به سمتش هجوم بردن

آروین_اقای دکتر حالش چطوره؟

داریوش_ حال دخترم خوبه؟

نیلو_تو رو خدا راستشو بهم بگین

باربد_ خاله فرصت بدین الان میگن آقای دکتر

دکتر یه نگاه بهشون کرد وگفت

دکتر_ فعلا که وضعیتشون خوبه سرشون شکسته بود که بخیه زدیم

فقط

آروین_ فقط چی چش شده؟

دکتر_ شدت ضربه بد بوده باید بیست و چهار ساعت تحت نظر باشه

که یه وقت دچار خونریزی نشن

همه منتظر ماندن تا درسا بهوش بیاد

آروین در دل دعا میکرد که درساش چیزیش نشه

دو ساعت گذشته بود اما درسا بهوش نیومده بود

نیلو همش پرسه میزد واسترس تمام وجودش رو گرفته بود

دلش شور میزد

دلهره عجیبی داشت

با صدای جیغ همه به سمت اتاق درسا رفتن

درو باز کردن اون درسا بود که جیغ میکشید

نیلو به سمتش رفت وبغلش کرد سعی کرد آرومش کنه ولی با حرفی که درسا زد
شکه شد.

درسا_چشمام مامان چشمام

داریوش_چشمات چی ؟

درسازد زیر گریه وگفت

درسا_هیچی رو نمیبینم همه جا تاریکه تاریک

عشق یا هم خون, [۱۸:۳۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_سی_و_چهار

با حرفی که درسا زد همه خشکشون زد

اروین با بهت به سمت درسا اومد

آروین_درسا چی میگی

درسافر یاد کشید

عشق یا هم خون

درسا_من کور ش————دم هیجارو نمیبینم

وزد زیر گریه

آروین هم همپاش گریه کرد

باورش نمیشد که چشمای زیبای عشقش دیگه جای رو نبینه

داریوش شکه شده بود

باربد رفت تا به دکتر خبر بده

دکتر آمد وبعد از معاینه به

دکتر_لطفا به اتاقم بیاین تا راجب این موضوع حرف بزنیم

واز اتاق به بیرون رفت

بعد از این که پرستارا به درسا که همش بی تابی میکردامپول زدن واون خوابید

داریوش و آروین به.اتاق دکتر رفتن

دکتر_سلام لطفا بشینین

داریوش_اقای دکتر دختر من چه مشکلی داره

دکتر_متاسفانه شدت ضربه زیاد بوده وبه عصب چشمیش آسیب رسونده وباعث نابینایی شده

داریوش_یعنی دختره من کور شده ؟

دکتر_بله متاسفانه ممکن هست خوب بشن یا این که تا آخر عمر نابینا باشن

داریوش فریاد کشید

_یعنی چی تو دکترییی زود باش درمانش کن دختر من سنی نداره اون چشمای زیبا نباید بی سو بشن نبایدد

داریوش با کمری خمیده بیرون رفت

نیلو به سمتش اومد وگفت

نیلو_چی شد داریوش درسام چشه

داریوش اشکاش سرازیر شد

داریوش_نیلو دخترم کور،شده دیگه نمیتونه جای رو ببینه من گناه بدی در حقش کردم

نیلو وداریوش گریه کردن وبه حال دخترکشون غصه خوردن

آروینم تو شک بود باورش نمیشد چشمایی که اون رو مجنون کرده حال دیگه جای رو نمیبینه

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹ ۳۷:۱۸]

#پارت_صد_و_سی_و_پنج

(از زبون درسا)

با سرو صدای اطرافم چشمام رو باز کردم وسیاهی مطلق

آروین با صدای پر بغضی گفت

آروین_جونم خانمم چیزی نیست خوب میشی

بقشو چنگ زدمو وگفتم

_خدا.بسش نبود گرفتن تو ازم

سخت بود خیلی سخت حالا با

ندیدن چ کنم من کور شدم آروین کور

دستای آروین دورم حلقه شد منم

خودمو تو آغوشش انداختم وهای های زار زدم

عشق یا هم خون, [۱۸:۳۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_سی_و_شیش

_آروین دارم نابود میشم

یکاری کن من نمیخام کور شم نمیخام

آروین_درسا خوب میشی خب بهت قول میدم

_چطوری خوب میشم هان چطوری

بابا_ درسا دخترم الهی بابات بمیره این روزو نبینه

میبرمت بهترین دکترا

بهترین جاها نمیزارم اینجوری بمونی

با حرفای بابا. دلم گرم شد

اشکامو پاک کردم و گفتم

_بابا منو از اینجا ببر تو رو خدا بمونم میمیرم

بابام اومد و بغلم کرد وزیر گوشم گفت

بابا_ درسام میبرمت بی تابی نکن دخترکم

و پیشونیم رو بوسید.

اروم شده بودم به قول بابام اعتماد داشتم

اره من خوب میشم دوباره میبینم

عشق یا هم خون

دوباره چشمای عشقمو میبینم

خدایا کمکم کن آروینو

ازم گرفتی حداقل به دیدن

عکساش دلم خوش بود

این دلخوشیو ازم نگیر

نگیر

گاهی اوقات ادم

به جایی میرسه که

به خود خدا هم

میگه تو رو خدا

نفهمیدم چجور شد

که از حال رفتم

عشق یا هم خون, [۱۸:۳۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_سی_و_هفت

همون شب بابام اومدو مرخصم کرد

عشق یا هم خون

لباسامو به کمک مامانم پوشیدم

هر لباسی رو که تنم میکرد بی صدا اشک میریختم

من جلوی کسی لباس عوض نمیکردم اما حالا

ببین به کجا رسیدم

خدا چرا ازم رو برگردوندی چرا منو نمیبینی

نبود آروین کم بود؟

که چشمام اضافه شد

بعد اینکه که لباسامو تنم کرد

بابام اومد و میخواست بغلم کنه که جیغ کشیدم

_کور شدممم ولی پاهام که سالمن خودم میام

ودست مامانمو گرفتم وبا کمکش به سمت ماشین رفتم

تو این یک روزی که بیمارستان بودم مهسا به دیدنم نیومد

اخه خواهرم شرمنده بود بدترین ضربه.هارو از هم خونم خوردم

عشق یا هم خون

از شخصی به اسم خواهر.

آروینمو ازم گرفت

حالا هم چشمامو

با ترمز گرفتن ماشین فهمیدیم. رسیدیم

به کمک مامانم به سمت داخل رفتم که صدای باز شدن درو وبعد پرتاب شدن داخل آغوش یک نفر

از بوی عطرش فهمیدم مهساست خواهرم

هلش دادم به کنار وجیغ کشیدم

_به من دست نزن

به من نزدیککککک نشو

جیغغغغغغغغ

مامانم به سمتم اومد میخواست ارومم کنه ولی نمیتونست

جیغ میکشیدم

ومیگفتم

_اون میخاد منو بکشه

اون خواهرم نیس.

فهمیدم که من واسه همیشه چشمام بسته شده

ودیگه چیز یو نفهمیدم وتو آغوش عشق ممنوعم از حال رفتم

عشق یا هم خون, [۱۸:۳۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_سی_و_هشت

(از زبون سوم شخص)

آروین داغون شده بود

احساس پوچی میکرد

با حرفای که دکتر زد

به این باور رسید که

درسای عزیزش

دیگه نمیتونه ببینه دیگه

چشمای زیبایش سوی نداره

قلبش به درد اومده بود

عشق یا هم خون

بغض راه گلوشو بسته بود

دلش گریه میخواست ولی یه صدای داد میزد میگف هیس مرد باش

آروین خسته شده بود دلش یه اغوش میخواست

که سرشو بزاره روشو واز دردش بگه واشک بریزه

درساش از حال رفته بود

دیگه طاقت موندن نداشت

میخواست بره که چشمش به مهسا افتاد که یه گوشه وایساده بود واشک میریخت

با شتاب به سمت مهسا رفت ودر آن لحظه سیلی محکمی در گوش مهسا زد

وغرید

آروین_ تو باعث شدی درسا به این حال و روز بیفته ازت نمیگذرم وزندگیتو جهنم میکنم

ومهسا رو تنها گذاشت و به سمت بیرون رفت

آروین از اعماق وجودش از مهسا متنفر شده بود

از این همه تظاهر به ناراحت بودن

برای درسا در حالی که خودش باعث این همه درد و ناراحتی برای درسا شده بود

عشق یا هم خون, [۱۸:۳۸ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_سی_و_نه

(از زبون درسا)

چشمامو باز کردم به امید اینکه ببینم ولی. ذره ای نور رو احساس نکردم

ته دلم خالی شده بود

دلم مرگ میخواست خیلی

واسه یک دختر سخته که دیگه نتونه دنیای اطرافشو ببینه

دلم برای یه بار دیدن جنگل چشمای آروینم تنگ، شده

خدایا یعنی بخاطر اینکه من به مهسا خیانت کردم این بلا سرم اومد

خودت که خوب میدونی آروین از اول مال من بود

پس این خیانت، نیس

عشق یا هم خون

من اونو میخام اونم میخاد،

پس این وسط چی ناحقه

یه اسم تو صفحه شناسنامه باعث جدایه پس این وسط قلب چی میشه

دل من که دار میتپه واسه آروینم چی میشه

از ته دل داد زدم

_خدایا!!!! منو میبینی یا ن

و شروع کردم بلند بلند گریه کردن که در با شتاب باز شد

و من بوی عطر آروینمو حس کردم

صدا زدم

آروین تویی؟؟

که جواب نداد

_من میدونم آروینمی بوی تو رو حس میکنم

حضورش کنارم حس کردم

عشق یا هم خون

با صدای بغض داری گف

آروین_اره.من آروینتم

جلوم بود دستمو کشیدم به صورتش که دستم خیس شد

_آروین

آروین_جون آروین

_چرا گریه کردی ها

مگ من نگفتم دوس ندارم گریه کنی

آروین_درسا کم اوردم من یه مردم نباید گریه کنم ولی دیگه نمیتونم

دلَم یه زندگی آروم کنار تو میخاد اینطوری که میبینمت قلبم اتیش میگیره

_منم حالم خوب نیس آروین دلَم میخاد بخابمو بلند نشم

آروین_هیسس درسا هیس این.حرفو نزن اگه تو چیزیت بشه یه لحظه هم طاقت نمیارم

اشکام.سرازیر شد

که آروین تو آغوشم کشید

عشق یا هم خون

وبا زمزمه هاش اروم کرد

آغوشش ماده مسکن من بود

اروم گفتم

_ممنونم که هستی

دوست دارم

آروین_منم درسا عاشقتم

وبقرار گرفتن لب های داغش رو لب.هام گر گرفتم

با ملایمت لب هامو میبوسید

منم بعد از چن.لحظه موتورم راه افتادو همراهیش کردم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹ ۱۸:۳۸]

#پارت_صد_و_چهل

(از زبون.سوم شخص)

مهسا_مامان درسا کجاست؟

نیلو_تو اتاقشه دخترم

عشق یا هم خون

بدبخت

بچم روز به روز
گرفتاری میاد سراغش
حالا هم که چشماش

وزد زیر گریه مهسا بلند شد

ومادرش.رو در بغل گرفت
وهم پاش اشک ریخت

خودشرو مقصر میدونست
ای کاش سر یه شوخی
ساده دنبال درسا نمیکرد

که درسا زخمی بشه و
بینایشو از دست بده

بلند شدو اشکاشو پاک کرد

میدونست درسا ازش متنفره

بهش حق میداد اگه
اونم جای درسا بود
متنفر میشد

عشق یا هم خون

باید با درسا حرف میزد
بلند شد وبه سمت
اتاق درسا، رفت

تو راه با خودش حرف
میزد که چه کنه که
درسا ببخشش

در اتاقو باز کرد با چیزی
، که دید شکه شد

اشکاش سرازیر شد
وبا صدای بلندی به

زمین سقوط کرد

درسا وشوهرش در
حال لب دادن بودن
حجم کارشون براش
سخت بود خیلی سخت

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۳۸: ۱۸]

عشق یا هم خون

#پارت_صد_و_چهل_و_یک

آروین به خودش اومد
وازد رسا جدا شد

وبه سمت مهسا رفت

که مهسا فریاد کشید

مهسا_دست کثیفتو به
من نزن.تو یه ادم پستی

آروین با خونسردی
تو چشمای مهسا زل زد
وگفت

آروین_ذره ای برام مهم نیستی

منو میبینی بهت هیچ
حسی ندارم اوه نه یه
حس دارم اونم تنفره

مهسا جیغ کشید وگفت

عشق یا هم خون

_هر چقد هم که بهم
تندر داشته باشی تووو

حق نداری به من خیانت کنی

درسا_مهسا ببخشید
دست خودم نبود
خواهری ببخش

وزد زیر گریه

مهسا_میدونم آروینو
دوست داری ولی
درسا اون الان شوهر منه

میفهمی شوهر من نه تو

تو حق نداری اونو لمس کنی

آروین_هه دختر جون واسه من
حق تعیین نکن اینو بدون درسا

تمام وجودمه و تو هیچی، نیستی

وبعد دست مهسارو کشید واز اتاق بیرون برد

عشق یا هم خون، [۱۸:۳۸ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت_صد_و_چهل_و_دو

آروین رو به مهسا گفت

آروین_ببین دختره ای نفهم

اونی که دیدی داشتم میبوسیدمش

تمام زندگیمه

پس سعی نکن مانع من

بشی چون خوردهت میکنم افتاد؟

مهسا دستشو از زیر دست آروین کشید

بیرون وسیلی محکمی بهش زد

مهسا_ه_____ه_____ن جلوم مردی نمیبینم

ت_____و یه نامردو خیانت کاری

عشق یا هم خون

آروین قسم خورده بود که

انتقام این روزاشو از مهسا میگیره

بلایی به سرش میاره

که روزی هزار بار آرزوی مرگ کنه

با شتاب به سمت اتاق درسا رفت

به کل اونو فراموش کرد

وارد اتاق شد دید که درساش

غرق درخونه شکه شد

رفت جلوتر درساش شیشه

میزارایشو شکونده بود

با دستش ویه گوشه نشسته بود و زار میزد

قلبش گرفت از این همه درد ورنج برای درساش

به سمتش رفت ودر آغوشش کشید

عشق یا هم خون

بی خیال هر چی خیانت

فعلا عشقش مهم تره مگه نه؟

عشق یا هم خون, [۱۸:۳۹ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_چهل_و_سه

(از زبون درسا)

داشتم به این فکر میکردم

که مهسا چی دید

که دربا شتاب باز شد

وپشت بندش صدای

مهسا بلند شد

مهسا_درسا تو خواهر منی اره

جواب ندادم که

فریاد کشید

مهسا_اره خواهرمی خواهر

عشق یا هم خون

خواهری که خواهرم بود بهم گف که من کورم مشکل دارم ناقصم

درحالی که خودش باعثش بود

با چشمای اشکی نگاش کردم

چشای که جز تاریکی چیزی نمیدید

چشمای که همیشه مهسا بهشون حسودی میکرد

اخ خدا روزگار تو ببین

خواهر خودم هم خونم

شده بلای جونم

چشمامو اشکامو غمم رو

همه رو نادیده گرفت

واز صدای پاهاش فهمیدم

که رفت ومنو

با یه دنیا غم تنها گذاشت

وبا صدای بسته شدن در

عشق یا هم خون

بلند شدم وبه سمت میز ارایش رفتم

دستمو گرفتم به اطرافم وبه سمتش هدایت کردم خودم رو

وباتمام وجودم دستمو

داخل شیشه کوبیدم

عشق یا هم خون, [۱۸:۴۰ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_چهل_و_چهار

اشکام سرازیر شد

اخ خدااااا

خودکشی مرگ قشنگیست

که به ان دل بستم

دست کم هردوسه شب

سیر به.فکرش هستم

گاه وبی گاه پر از پنجره

های خطررم

عشق یا هم خون

به سرم میزند ایندفعه

که حتما بپریم

\$\$\$\$\$\$\$\$\$\$\$\$

داشتم اشک میرختم

به حرفای خواهرم فکر میکردم

که آروین اومد و منو

در آغوش کشید

در آغوشش به

آرامش رسیدم

اخ خدا چطوری

میتونم ازش دل بکنم

چطوری نبودشو

تحمل کنم

آروین_چی شده خانمم

_آروین

عشق یا هم خون

آروین_جونم عسلم

_منو تنها بزار.

منو به دست خاطرات

بسپار

آروین_چی میگی درسا

_واضح حرف میزنم

ما به درد هم نمیخوریم

وبلند شدم

که.آروین دستمو کشید

که افتادم تو بغلش

اخ آروین نکن

دل کندن ازت،سخته

دیگه تو اینطوری نکن

xxxxxx

فریاد کشید

آروین_معلوم هست چته هان

حالا فهمیدی ما به درد هم نمیخوریم

عشق یا هم خون

_مشخصه دیگه دوست ندارم

اره تازه فهمیدم

عشقم خشک شد

وبا خودش زمزمه کرد

دوستم نداره

برگشت سمتم

وبا چشمای، که برق اشک

توشون مشخص بود

زمزمه کرد

آروین_چرا

_دلیلی ندارم فقط

میخام که بری همین

آروین_باشه میرم جوری

میرم که دیگه نگات به

نگام نیفته

عشق یا هم خون

نفساشو کنارم حس می‌کردم

فریاد کشیدم

_نزدیکم نشو مگه قرار نبود بری

اونم داد کشید

آروین_لامصب چطوری برم

وقتی خون داره ازت میره

ودستمو کشید و شروع کرد

به باند پیچی کردنش،

گذاشتم به کارش ادامه بده

این دقایق اخره باهم بودنمون بود

خوب عطرشو داخل ریه هام کشیدم

ونا خودآگاه قطره اشکم روی دستش چکید

عشق یا هم خون

آروین_میدونم هنوزم دوسم
داری حتی بیشتر از قبل

سکوت کردم

آروین_منم دوست دارم
فرا تراز قبل حتی الان
که چشمت نمیبینه هم
بیشتر دوست دارم

قلبم به تپش افتاد

آروین_وقتی به حرف خواهرت گوش کردی
ومنو داری رها میکنی
منم میرم

احساس کردم قلبم
از حرکت ایستاد نه
آروین بمون نرو

آروین_میرم ولی هرگز
کسی جز تو

عشق یا هم خون

قسم به یادمون

به خاطراتمون

هنوز دوست دارم

هنوز دلم تورو میخاد

ای ماه من

ای شاه ماه قلب من

عشق یا هم خون, [۱۸:۴۰ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت-صد-و-چهل-و-پنج

از(زبون سوم شخص)

آروین حال داغونی داشت

سوار ماشینش شد

وبا سرعت سر سام

آوری رانندگی میکرد

هضم حرفای درسا

واسش سخت بود

عشق یا هم خون

اهنگی رو پلی کرد

این اهنگ حرفای

خودش بود

\$\$\$&\$

دلم گرفته هیچ کسی

خبر نداره از دلم

دردمو من بدون اون

اخه خدا به کی بگم

اروین بدون درساش

نمیتونست تحمل کنه

&&\$\$\$

یه روزی بود هم کسم

حالا بهم میگ برو

بی معرفت بدون تو

تنهایی من کجا برم

&\$\$\$\$

باتمام وجود زد زیر گریه

چطور درساش

عشق یا هم خون

این حرفو بهش زد

////

تموم جاده ها تو رو

کنار من میدین

صدای خوندن منو به

عشق تو میشنیدن

رفتو خنده های من

شده یه بغض بی صدا

به.جون اون چشای تو

بدون تو میمیرم

&&&&\$

آروین تمام خاطراتش

با درسا مرور شد برایش

اونو از تمام وجودش

بیشتر دوس داشت

~~~~

تموم این دقیقه ها

بدون تو بی رحمن

عشق یا هم خون

هر جا که با هم بودیمو

تنهای میگردم

رسم زمونه اینه خو

یکی بمونه با غمش

اون یه نفر خوده منم

بخند به حال وروز من

\$\$\$\$

با خودش عهد کرد دیگه.

سمت درسا نمیره

اون باید زندگیشو ادامه بده

بی درسا

سهام اون از این عشق

فقط از دور تماشا کردنه

تموم جاده ها تو رو

کنار من میدین

صدای خوندن منو به

عشق یا هم خون

عشق تو میشنیدن

رفتیه صدای خنده های من

شده یه بغض بی صدا

&&\$\$\$

درسا تویی اتاقش بود

واشک میریخت

مهسا نتونسته بود

خونه پدرش بمونه

به.خونه خودشو آروین رفت

آروین با ماشین به سمت

شمال رفت هوای

تهران بویی درساش رو، میداد

نمیتونست تحمل کنه

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۴۱:۱۸]

#پارت\_صد\_و\_چهل\_و\_شیش

عشق یا هم خون

دوهفته گذشت

دوهفته ای که واسه

آروین ودرسا سخت گذشت

آروین همش با خودش

میگف چرا یهو اینجوری شد

درسا چشماش رو

به بهبودی بود

وقتی آروین این خبرو

شنید انگار دنیا روبهش

داده باشن

خوشحال شد

سلامتی عشقش

براش مهم بود

به سمت تهران حرکت کرد

رفت وازدور درساشو دید

باورش نمیشد این

درسای اون باشه



عشق یا هم خون

خیلی لاغر شده بود

تو چشاش اشک جمع شد

درسا هنوز دوسش داشت

اون اینو میدونست

اون باعث نابودی

درساش شد

کاشکی هیچ وقت

وارد زندگیش نمیشد

کاشکی هنوز واسش

همون هیولای روز، اولی بود

هیچ وقت فکرشو نمیکرد

همچین بالای سر

عشقشون بیاد

خودشو مقصر میدونست

خودشو سرزنش میکرد

عشق یا هم خون

اگه.با.مرگش درساش  
سرزنده همیشه حاضره  
هزار بار بمیره

خیلی داغون شده بود

باعث این اتفاقا مهسا بود

رفت پشت ماشین  
وباسرعت به سمت  
خونه رفت

درو باز کرد

~~~~~

مهسا تازه از حموم
اومده بود بیرون

از اینکه درسا حالش
خوب شده بود
خوشحال بود

امروز قرار بود درسا

عشق یا هم خون

بیاد پیشش از قبل
بهش کلید داده بود

مهسا بابت حرفای
اون روزش خیلی
شرمنده بود وازدرسا
معذرت خواهی کرد

که خواهر مهربونش

هم بخشیدش درسا
دل خیلی پاکی داره

موهاشو خشک کرد
وشروع کرد به آرایش کردن

آروین دوهفته بود
که غیبش زده بود

مهسا خودشو زده بود
به بی خیالی ولی ته

دلش دل تنگ اون
پسر بدخلق شده بود

یه تاپ مشکی بایک
شورتک لی پوشید

عشق یا هم خون

که به پوست برنزه اش

خیلی میومد

رفت تویی آشپزخونه

و شروع کرد به شستن

میوه ها

درسا اولین بار بود

که میخواست بیاد خونش

دوس نداشت خونش

بد بنظر بیاد

درسا یه.مانتو مشکی کوتاه

پوشیده بود با یه آرایش مات

به سمت خونه مهسا

حرکت کرد

تا به مجتمع رسید

بغض گلوشو گرفت

عشق یا هم خون

واخر سر طاقت نیورد

واشکاش سرازیر شد

اون خونه ای که

خواهرش خانم خورش

شده مال اون بود

آروین سهم اون بود

اما حالا

اشکاشو پاک کردو

به سمت در مجتمع رفت

مهسا همه کاراشو کرده

بود ومنتظر درسا بود

باصدای در بلند شد

بره استقبال درسا

اچه خودش کلیدو

داده بود بهش

به.سمت در ورودی رفت

عشق یا هم خون

با دیدن آروین و سروضعش

خشک شد

آروین با موهای بهم

ریخته و ریش و لباسهای

سر تا پا سیاه جلوش بود

با صدای داد بلند

آروین نگاهش کرد

آروین_چ_____یو نگاه میکنی

ه_____ان

تماشا داره بدبختی من هااان

مهسا_آروین

آروین_خف_____ه شو

فقط خفه شو

وبه سمت مهسا

حمله کرد وزیر مش

ولگدش گرف و

فریاد میکشید

عشق یا هم خون

آروین_من دیگه درسا

رو ندارررم تویی

کثافت باعث شدی از

دستش بدم توو

مهسا زیر، دستش فقط

باصدای آروم اشک

میریخت و کتک میخورد

درسا پشت در بود

و صدای فریاد آروینوشنید

مضطرب درو باز کرد

با چیزی که دید

اشک از چشمش

سرازیر شد

باورش نمیشد

عشقش خواهرشو زیر

مشت ولگد بگیره

با شتاب به سمت آروین رفت

عشق یا هم خون

واونو به.عقب هل داد
وسیلی محکمی به روی
گونش نواخت

واما آروین فقط نگاش میکرد

که درسا فریاد کشید

_عوضی چطوورر تونسستی
اون خواهرمه اینی که
زیر مشت ولگدات داره
جون میده خواهرمه

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۴۱:۱۸]

#پارت_صد_و_چهل_و_هفت

آروین با صدای
آرومی گف

آروین_درسا

درسا فریاد کشید

درسا_خفه شو

بیا منو بزن بیا

عشق یا هم خون

نامرد اسم خود تو

گذاشتی مرد

چطوری باورم نمیشه

که آروین مهر بونم

یه هیولا باشه

وزد زیر گریه

که آروین اونو

در آغوش کشید

درسا با مشت به

سینه آروین میکوبید

وازش، گله، میکرد

آروین باخودش میگفت

حتی این ضربات

کوچیکشم لذت بخش هس؟

اون درسا رو میپرستید

عشق یا هم خون

واز مهسا کینه داشت

نمیتونست دلشو

صاف کنه باهاش

درسا بعد از اینکه از تقلا

لا کردند

وزدن آروین خسته شد

به سمت مهسا، رفت

و به مهسا رسید

همونطور که زخم های

خواهرشو تمیز میکرد

اشک میریخت

مهسا اشکای درسارو،

پاک کرد وگفت

مهسا_ من لیاقت اشکاتو ندارم خواهری من به تو حسادت میکنم درسا

به این که همسرم

عاشقانه تورو میپرسته

واز من متنفره

درسا با شنیدن حرفای

مهسا شدت اشکش

عشق یا هم خون

بیشتر شد

آروین به اتاقش

رفته بود

وچهره ای گریون درسا واشکاش که قلبشو بدرد میاورد

جلوی دیدگانش بود

درسا_مهسا دست خودم نیس نمیتونم آروینو

فراموش کنم باخودم

میگم فراموشش

،میکنم ولی نمیتونم

هرگز آروین از فکر وقلبم دور نمیشه

مهسا_میدونم ببخش

،منو درسا ببخش

درسا بلند شد

واشکاشو پاک کرد

درسا_بهت قول میدم که

سمت آروین نرم

دوستش دارم بیشتر از جونم

عشق یا هم خون

ولی اون دیگه مال من نیس

ویه خنده تلخ کرد

درسا مال تو هست خواهرم

وپشت به مهسا کرد

وبا قدم های شل به سمت بیرون رفت

هوای اون خونه براش سنگین بود

عشق یا هم خون, [۱۸:۴۱ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_چهل_هشت

یه هفته از اون روز میگذشت وامروز

عقد خواهر آروین

بود نارین

درساهم دعوت بود

دلش میخواست بدرخشه

همیشه جشن و عروسی رو دوست داشت عاشق رقصه برعکس مهسا که علاقه ای چندانی به رقص نداره

بلند شد و لباسی رو که از قبل داریوش از ترکیه براش آورده بود رو کنار گذاشت

و سویچ ماشینو برداشت به سمت آرایشگاه رفت

مهناز دوست مادرش بود که آرایشگاه بزرگ و معروفی داشت

مهناز-سلام درسا جون خوبی

خوشکله

_سلام خاله جون خوبم میسی

مهناز_ بشین دخترم تا موهاشو درس کنم

درسا یه ساعت زیر دست مهناز بود حسابی خسته شده بود از بس موهاشو کشیده بود احساس میکرد پوست سرش در حال کنده شدن

با صدای مهناز یه نفس عمیق کشید

مهناز_ درسا عزیزم موهاش تموم شد یه چرخی بزن بیا که، آرایشتم شروع کنم

درسا. با گفتن باشه بلند شد

ورفت جلوی آینه

موهانش خیلی زیبا شده بود وبدون آرایش هم خیلی زیبا بود

قسمتی از موهانش رو بصورت گل درست کرده بود

وبقیه اش رو فر کرده بود وباز گذاشت بود که خیلی جلوه ای زیبای به وجود آورده بود

مهناز_خب خانومی بیا تا آرایش کنم

درسا آمد ونشست

مهناز_وای همینجوری خوردنی شدی آرایش کنم چی میشی

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۴۱:۱۸]

#پارت_صد_و_چهل_و_نه

از زبون درسا<

یه لبخند ملیح زدم که شروع کرد به آرایش کردنم

هوووو دارم میمیرم

خوشگلی هم در دسر داره ای خدا مردم زیر دستش نمیزاره خودمم ببینم

عشق یا هم خون

دقت کردین چقد غر میزنم

خنخ

خلاصه بعد از کلی کلنجار رفتن با صورتتم رضایت داد

با صدای مهناز انگار دنیارو بهم دادن

مهناز_خب خوشگله تموم

پریدم از رو سندلی و خودم تو ایینه نگاه کردم

واووو عالی شده بودمممم

پرفکت هلو بپر تو گلو

لبام زرشکی خودم هوس کردم بخورمشون

(بدبخت هیز)

جیغغغ و جی اومدی

(اوهوم)

ژووون

حال ندارم توصیف، کنم خودتون یه جیگرو مجسم کنین

رفتم سمت لباسم که بیوشمشون

عشق یا هم خون

لباسم خیلی کوتاه بود

ساپورت تم نمیپوشم یه امشبو بی خیال میخام باشم

یه تاپ سفید بالا ناف که بعد پابینش تور بود تا پایین ناف

و یه دامن کوتاه تنگ صورتی

درکل لباسم خیلی ناز بود تاپش استیناش حلقه ای بود که شل میشد واز بازو هام پایین میومد

لباسارو پوشیدم و خودمو داخل اینه دیدم خیلی خیره کننده شده بودم

یه لحظه با خودم گفتم یه ساپورت بیوشم ولی بعد منصرف شدم بیخی یه امشب هست

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۴۱:۱۸]

#پارت_صد_و_پنجاه

مانتوی بلندم رو

پوشیدم وسوار

ماشینم شدم

وبه مامان مسیج دادم

که دارم میرم تالار

چون اونا رفته بودن

گازشو گرفتم وبه

عشق یا هم خون

سمت تالار روندم

ماشینو پارک کردم

وبا قدم های محکم

به داخل رفتم

داخل حیاطش

جایگاه درست کرده

بودن و عروس و داماد

نشسته بودن

نارین خیلی ناز شده

بود وبا عشق به

سهیل نگاه میکرد

یه لحظه سر تا پامو

حسرت، گرفت

ولی زدم به بی خیالی

وبه سمت عروس و

داماد رفتم و تبریک گفتم

_نارین جونم اقا

سهیل مبارک باشه

نارین_میسی عجم

سهیل_ممنون درسا خانوم

رفتم وبا پدر ومادر آروین

هم سلام واحوال پرسى

کردم

که گرمم جوابمو دادن

میخاستم برم سمت سالن

که مانتومو در بیارم

که نگام به نگای آروین افتاد

یه كت شكلاتى با

یه بلوز سفید وكروات

شكلاتى وشلوار كرم

خیلى جذاب شده بود

سرتاپامو نگاه كرد

با حسرت وبه

لبام رسید واخم كرد

پا تند كرد به سمتم

که در رفتم وجه خوبى

نبود که مردم مارو

باهم ببینن

عشق یا هم خون

به سمت اتاق پرو

رفتم ومانتومو

در اوردم

پشیمون شده بودم

که ساپورت نپوشیدم

ولی چاره نبود

باید میرفتم

عشق یا هم خون, [۱۸:۴۲ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_پنجاه_و_یک

رفتم بیرون که نگاه های

ناپاک خیلی هارو

احساس میکردم

به سمت میزی که

مامی اینا نشسته

بودن رفتم وگونه

مامان وبابا رو بوسیدم

ومهساروهم در

بغل گرفتم

عشق یا هم خون

یه لباس دکلمه
.کوتاه مشکی پوشیده
بود در کل جذاب شده بود

با صدای سلام
.یه نفر برگشتم

تا دیدمش اخم کردم

اترین_سلام

سرد جوابشو دادم
که با تعارف ددی

نشست پیش ما

معلوم نیس ددی رو
از کجا میشناسه

خیلی گرم باهم
حرف میزدن وهمش
به من اخم میکرد

پسری خودشیفته
مشکل داره انگار

عشق یا هم خون

بلند شدم
ومیخاستم برم که
صداش بلند شد

اترین_کجا درسا خانوم

دلَم میخاست بهش
بگم به تو ربطی داره

ولی میدونستم ددی
میکشم پس گفتم

_برقصم

که.بلند شد وگفت

اترین_به لحظه همراه
من میانین؟

ورو به بابام گفت

اترین_پدر جون با اجازه

بابا_بفرما پسرم

عشق یا هم خون

اترین اومد ومن

خشک شده روهم دنبال

خودش کشید

وبه سمت ته باغ رفت

احساس می کردم

دستم در حال کنده شدنه

که کوبوندم به درختو

فریاد کشید

اترین_این چه لباسی

پوشیدی هاان

با حالت گیج نگاش

کردمو وگفتم

_ها

که سرم فریاد کشید

اترین_برو مانتتو بپوش

حق نداری برقصی

خشم.وجودمو گرفت

عشق یا هم خون

ومنم داد زدم

به. تو هیچ ربطی نداره غلط اضافه نخور

مرتیکه بیشعور

بعدشم زدم زیرشو

با سرعت جت ازش

فرار کردم

نکبت هوا ورش داشته

اخ بازوم هنوز درد میکنه سادیسمی روانی

پیست رقصو دیدم

ورفتم وسطو شروع

کردم با ناز رقصیدن

که چشمم به چشمهای

به خون نشسته آروین افتاد

ای بابا از دست اینا

راستش قیافشو که دیدم

گرخیدم اروم

میخاستم پیام پایین

عشق یا هم خون

که یه پسر از پشت

کمرمو گرفت

وهمون موقع اهنگ

سالسا زده شد

از عطرش فهمیدم

آروینه نفسای عصبیشو

پشت گردنم حس میکردم

با دستش شکمم

فشار داد که صدای اخم

بلند شد

که لاله گوشمو گاز

گرفت که یه جیغ

خفیف کشیدم که

کنار گوشم غرید

آروین_مرگ

این چه لباسی پوشیدی هان

میخای همه دیدت بزنی

اینو که گفت عصبی
شدم واز بغلش اومدم
بیرون که دستمو کشید
ودوباره پرت شدم
تو بغلش

ولبم مماس لبش شد
که نور افکن به روی
ما خورد

وای افتضاح از این بدتر
ازش جدا شدم وپاتند

کردم به سمت بیرون سن

رفتم وروی یه میز
نشستم که پیچ پیچ هاشونو
شنیدم وتمام وجودم
بیخ زد

#دیدنی چطوری تو
بغلش بود دختره ای خراب
به خواهر خودشم

عشق یا هم خون

رحم نکرد

@اره بابا پسرهم از این

بدتر زن خودشو نمیکند

چسبیده به خواهر زن

جلو مردم اینکارارو میکنن معلوم.نیس تنهای

چه غلطای میکنن

#پناه بر خدا چه

زمونه ای شده

اشکام سرازیر شد

با شتاب بلند شدم

ومانتومو پوشیدم

واز اونجا زدم بیرون

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۴۲:۱۸]

#پارت_صد_و_پنجاه_و_دو

من به کجارسیدم

اینا چی گفتن

من یه دختر خراب نیستم

عشق یا هم خون

باتمام وجود جیغ

کشیدم واشکام

سرازیر، شد

اروین تو منو به

کجا کشوندی

لعنت بهت لعنت به

همتوووون از همه متنفررم

سوار ماشینم شدم

گاز دادم باتمام

وجودم گاز دادم

من نیستم دختر خراب

به همه نشون میدم

که من دختر بدی نیستم

به سمت خونه رفتم

ویک راست زیر، دوش

احساس میکردم

تمام بدنم کوره ای اتیشه

قطرات اب که روی

پوستم میخورد

عشق یا هم خون

احساس آرامش میکردم

با خودم فکر کردم

من از کجا به کجا

رسیدیم

درسته من دختر

شیطونی بودم

ولی هیچ وقت با یه

پسر حضوری دوست

نشدم همش در حد چت بود

پس چطور لقب خرابو گرفتم

فقط آروین بود

که دلمو بهش دادم

من دست از پا خطا نکردم

چرا لقب یه رزه رو گرفتم

زیر دوش هق زدم

لعنت بهت آروین

عشق یا هم خون

که جلوی جمع منو
در آغوش گرفتی

الان من یه ادم بد
جلوه داده شدم

از این به بعد راهمو ازت
جدا میکنم
جلوی، این دلو میگیرم

من نباید بهت فکر کنم نباید

عشق یا هم خون، [۱۸:۴۲ ۱۹،۱۰،۱۷]
#پارت_صد_و_پنجاه_و_سه

بعد از اینکه دوش گرفتم حولمو تنم کردم وبا موهای خیس وهمون حوله روی تخت به خواب رفتم

صبح.با نوازش.های کسی چشمامو باز کردم و مادرمو دیدم که گفت

مامان_درسا بلند شدی بیا صبحانه بخور

_سلام صبح بخیر

مامانم یه خنده ریز کردوگفت

عشق یا هم خون

الان ظهره تنبل خانوم

_عه مامان من کجام تنبله

مگ ساعت چنده

مامان_هیجات.ساعت دو هست

یه.جیغ کشیدمو وپریدم از روی تخت قرار بود برم دانشگاه کلاس صبح رو که از دست دادم لاقل به عصر برسم

پریدم تو دسشویی وبعد از عملیات

یه.نفس عمیق کشیدم

اخیش سبک شدم

بدو بدو رفتم پایین دلممم قارو قور میکرد از دیروز صبحانه چیزی نخورده بودم

دیشبم که کوفتم شد

با یادآوری دیشب غم نشست تو دلم

یکی زدم پس کلم که این فکرا پیره ورفتم برنج وقورمه سبزی نوش جان کردم

یه دست به شکمم کشیدم

_اخخخ دارم میترکم از بس خوردم

صدای خنده ای بلند شدم نگاه کردم بابامو دیدم که به کابینت تیکه داد بود و میخندید

وا کی اومد من ندیدمش

عشق یا هم خون, [۱۸:۴۲ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_پنجاه_و_چهار

بابا_دختر بابا به فکر غذا نیستی به فکر شکمت باش

ودوباره زد زیر خنده

که با حرص پامو کوبیدم رو زمینو و گفتم

_بابا|||

بابا_اخ کر شدم یواش من تسلیم

یه جیغ زدمو خواستم برم بیرون که بابام کشیدم که پرت شدم تو بغلش

یه بوس از لپام کرد و گفت

عشق یا هم خون

بابا_قند عسل بابا نبینم باهام قهر کنی ها

خودمو لوس، کردم و گفتم

بابا ژونممم

_اخ اخ تو یچی حالا از، من میخای که اینجوری صدام میکنی

یه خنده ریز کردم و پریدم گونه بابا رو عمیق بوسیدم و گفتم

_فقط ماشینتو میخام بلم (برم) دانشگاه

بابا_نه

_عه بابایی اصن من قهرم

و پشتمو کردم که برم که صداس، اومد

بابا_بیا درسا فقط چون نت سالم بیاریش، ها

یه خنده کردم و گفتم حتما

بابا_خدا بخیر بگذرونه

عشق یا هم خون

نگا ازم چقد میترسه

من همش ۴دفعه فقط تصادف کردم ترس نداره که

از پله ها دویدم بالا

اخ جووون چه کیفی بده با مازارتی برم دانشگاه

رفتم ویه مانتو شکلاتی بلند وشلوار کرم ومغنی شکلاتی پوشیدم

شبیه شکلات شده بودم

یه ارایش ماتم کردم وپیش به سوی دانشگاه

با ماشین که وارد شدم همه نگاهها سمت من برگشتم اومدم پیدا شدم وبا کلاس قدم بر میداشتم که شپلق

افتادم زمین

وشلیک خنده جمع بلندشد

حرصی شدم

ولی نشون ندادم

ریلکس از جام بلند شدم لباسمو تکوندم وبه سمت کلاس رفتم

عشق یا هم خون

سارا تا دیدم دوید اومد و ابلیموم کرد

_اخخخ.دختری چندش ولم کن همش، تفیم کرد،

یه چیش بلند گفتو ازم جدا شد

باهمه احوال پرسى کردم

این اشکان(هم کلاسیش) هیز هم با نگاهش عصییم کرده بود

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹ ۴۲:۱۸]

#پارت_صد_و_پنجاه_و_پنج

بعد از اینکه کلاس تموم شد صدای گوشیم بلند شد یه نگاه کردم دیدم باربد

جواب دادم

_سیلاااام برپسر خل وچل خودم

باربد_سلام بر شفتاله خودم

_برو ابلیمو

باربد_برو ابغوره

_برو لیمو ترش

عشق یا هم خون

باربد_ تسلیم

_ای جان

زد زیر خنده منم باش خندیدم

_خب حالا بنال بینم چه کارم داشتی

تو گوشی غریب درسا

_وای مامانم اینا

باربد_ببندش عشقم

_چشم مشنگم

باربد_ درسا

_ها

باربد_ ادبت منو کشته

_ای جانانان

باربد_ ای مرضان

_خو حالان

عشق یا هم خون

باربد_ باید ببینمت حرف دارم باهات

_بخشید الانم داریم مینالیم که

باربد_ باید ببینمت برای شام رستوران

_ژروووون باربد خسیس وشام (شوخی میکنم خیلی ول خرجه)

باربد_ درسا گلم ببندش

_خو

باربد_ ساعت هفت میام دنبالت

_باوش،

وقطع کردم

خخخ، خدافظیم نکردم،

میدونم الان جوش آورده

باربدو خیلی دوست دارم مثل برادرمه خوب ومهربون

برعکس خواهر از دماغ فیل، افتادش

عشق یا هم خون

راه افتادم خونه

وبعد کمی استراحت شروع کردم به آماده شدن

خب چی بیوشممم

یه مانتو کوتاه صورتی

با شلوار دمپای مشکی وشال مشکی وكفش وكیف صورتی

جووون هیکلمو بخورم

(،بدبخت هیز)

عمته

رفتم جلو اینه وکرم پودر زدم ویه خط چشم کلفت دورتادور چشمام کشیدم که ابی بودن چشمامو بیشتر به رخ میکشید

ویه رژ زرشکی مخملی هم زدم وریمل وتمام

کافیه

زیبا شده بودم

خودشیفته هم خودتونین

رفتم پایین ومنتظر تماس باربد شدم که یه میس کال فرستاد

منم بدو بدو دویدم دم در

وسوار سانتافه ای جیگرش شدم

_سلام بر اقا|||

باربد_سلام بر عسل خودم

وگونمو بوسید

یه نگا به تیپش کردم

ژووون چه خوشتیپه

یه پیرهن صورمه ای که استیناش تا ارنجش بالا بود

با یه شلوار مشکی

موهاشم حالت دار زده بود بالا

به سمت رستوران روند منم هی با ضبط ماشینش ور میرفتم

عشق یا هم خون

باربد_درسا چ خبرا

_سلامتی خرا

باربد یه چشم غره خفن بهم رف که خفه شدم وسکوت اختیار کردم

عشق یا هم خون, [۱۸:۴۲ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_پنجاه_و_شیش

بعد از چند لحظه

رسیدیم

از ماشین پریدم

بیرون که با چشم

غره باربد مقابله شدم

ایش پسری گند دماغ

فقط چشم غره میره

باربد_درسا

_هااا

باربد_مودب باش

_اوهکی الان من

بگم جونم مودب میشم

عشق یا هم خون

وبه پوزخند زدم

باربد، جونم نخاستم یه

بله که میتونی بگی

سرمو انداختم

پایین وگفتم

اونو سر سفره عقد

به اقامون موگم (میگم)

با این حرفم صدای

قهقهه باربد بالا رفت

که با پام ساق پاشو

لگد زدم

صدای اخش در اومد

واخماش رفت توهم

باربد چته وحشی

عه نیشته ببند زشته

باربد خب

عشق یا هم خون

_ خب و حناق بیا بریم

داخل من گشنامه

باربد یه باشه گفت

وراه افتاد منم

کنارش اومدم

ورفتیم روی میزی

که از قبل رزو کرده بود

جا خوش کردیم

گارسون اومد

ومنو رو آورد

بعد از زحمات فراوان

و حرص خوردنای باربد

من انتخاب فرمودم

_ یه چلو کباب با مخلفات

باربد_ منم مثل سفارش، خانوم

گارسون_ چشم

ورفت

_ عخی چه ناز بود

عشق یا هم خون

باربد_ درساااااااااا

_هاااا

باربد_ سرتو بنداز پایین

شالتم بکش جلو

_خب بعدش؟

باربد_ مرگ

_حتمااا

بعد از چن دقیقه

سفارشمون رو آوردن

وعین قحطی زده ها

حمله کردم

ودولپی غذا میخوردم

که اقا باربدم هی

تذکر میداد اروم بخور

عشق یا هم خون

یه جیغ کشیدم
که سر، همه برگشت
طرفمون

_مرررررگ بزار
کوفت کنم خو

باربد_درسا جان
من مثل ادم بخور
ابروم رفت

_ایش یعنی من ابرو ندارم
خو گشتمه اصن نمیخورم

بعدم قاشق وچنگالو
پرت کردم

باربد_درسا جانم عزیزم

محلش ندادم بز بیشعور

باربد_عسلم

_ها غذاتو نوش کن

عشق یا هم خون

میخام برم

باربد_ ببخش دیگه

با مظلومیت خیره شد

بهم که

_باوش بخشیدم

ویه لبخند ملیح زدم

و شروع کردم اروم

غذا خوردن

بعد از اینکه غدام تموم شد

تشکر کردم و کنار کشیدم

باربد_ درسا

_جونم

باربد_ من میخام یه

اعترافی بکنم

بهبش خیره شدم

وبانگام گفتم بگو

باربد_ دوست دارم

عشق یا هم خون

درسا نه بعنوان خواهر
بلکه بعنوان کسی
که زندگیمو باش بسازم

من عاشقتم از، بچگی
این عشق توی
وجودم رشد کرد

با زدن حرفاش
خشک، شدم از
سرجام بلند شدم
اشکام سرازیر شد

_نه باربد من نه

وبه سمت بیرون

دویددم به صدا زدناى باربد ومردمى که متعجب نگامون میکردن توجه اى نکردم

فقط میخاستم دور، بشم

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۴۳: ۱۸]

#پارت_صد_و_پنجاه_و_هشت

وقتی رسیدم خونه

بی هیچ حرفی به

عشق یا هم خون

سمت اتاقم رفتم

گوشیمو نگاه کردم

پنج میسکال از باربد

پوشه پیاماشو باز کردم

باربد_درسا واقعی گفتی؟

باربد_مرسی خانمم

قول میدم خوشبختت کنم

با خانم گفتنش بغض کردم من خانم تو نیستی لعنتی بهم نگو

باربد_به مادرم گفتم

خوشحال شد گفت

زنگ میزنه خاله وقت بگیره

باربد_وای درسا خیلی

خوشحالم جوجه کوچولوم

غم عالم تو وجودم ریخت

عشق یا هم خون

یه لحظه پشیمون شدم
دستمو بردم تا باش
تماس بگیرمو بگم
نه که صدای مامانم
اومد
که صدام میکرد

فهمیدم که کار از کار
گذشته ومن
بیچاره شدم

دیگه راه چاره ای ندارم

باقدم های شل
بلندشدم وبه سمت
پایین رفتم

مامانم تا دیدم بلند شد
وبه سمتم اومد
ومضطرب نگام کرد

مامان_خوبی درسا؟
چرا رنگت پریده

عشق یا هم خون

_خوبم مامان

چیزیم نیس

مامان_خب درسا نازنین (مادر باربد) زنگ زد

وقت گرفت برای

خواستگاری

وبعد از حرفش به

صورت‌م نگاه کرد تا

واکنشم رو ببینه،

_خب

مامان_منم گفتم فردا بیان

_خوب کاری کردین

مامانم متعجب گفت

مامان_واقعا؟

_اره باربد پسر خوبیه

مرد خوبی واسم میشه

مامانم اشکش

عشق یا هم خون

سرازیر شد و منو تو
آغوشش کشید

منم با بغض گفتم

_مامانی خوشحال باش
دخترت داره عروس میشه

که شدت گریش
بیشتر شد

میدونست من حسرت دارم
حسرت آروینم رو
از چشمام، میخوند

مادراست دیگر
غصه همه را میخورد
و دم نمیزند
چرا
چون مادر است

بعد از آروم کردن مادرم
به سمت بالا رفتم
وتا صبح به آروین
فکر کردم،

eshgharkhoon@

#پارت_صد_و_پنجاه_و_هشت

عشق یا هم خون

صب چشمامو روی
هم گذاشتم
وتا ظهر به خواب رفتم

کابوس وحشتناکی دیدم
خواب دیدم آروینم مرده
اه خدایا من

بلند شدم و شروع
کردم به دعا خواندن
وصدقه انداختن

که واسه آروینم
اتفاقی نیفته

رفتم پایینو مامانو
در حال تمیز کردن
میوه ها دیدم

تا چشمش به من افتاد

مامان-درسااا بدو به
سرووضعت برس
الان میان

عشق یا هم خون

-مگ ساعت چنده؟

مامان -ساعت ۴بدو

رفتم صبحانه خوردم

وبعد به سمت حمام

رفتم بعد از یه دوش

حسابی اومدم بیرون

ومو هامو خشک کردم

و فرق گذاشتم

ویک کت وشلوار

خوش دوخت سبز

پسته ای که باعث

میشد چشمام سبز

بشن پوشیدم

به خوبی کمر باریکم

رو نشون میداد

وهیکلم رو بی نقص

بعد از یک آرایش

ملایم به سمت پایین

رفتم که مامانم

عشق یا هم خون

با دیدنم یه لبخند زیبا زد

صدای زنگ به صدا در اومد
با خودم گفتم چه زود اومدن

رفتم وایفون رو، زدم

وای خدای من چی

میدیدم

آروین ومهسا، بود

با دیدن آروین پشت

آیفون همون یه ذره

اعتماد به نفسی که

هم داشتم از بین رفت

دکمه اف افو زدم

وبه سمت مامان

رفتم وگفتم

_اینا اینجا چه کار میکنن

وتوبیخی بهش

نگاه کردم

که گفت

مامان_وا خواهرته

عشق یا هم خون

میخاستی

خواستگاریت نباشه

با صدای سلام مهسا

و آروین برگشتم

به سمتشون

تو چشمای مهسا

برق شادی بود

و تو چشمهای آروین

غم و ناراحتی

که دل منم به

لرزش در آورد

اومدم از کنارش رد شم

که دستمو گرفت

و به همراه خودش

به راه رو برد

با چشمای که پر

خشم بود بهم

خیره شد و فریاد کشید

آروین_داری چه غلطی

میکنی هااان

عشق یا هم خون

_سر من داد نزن
میخام زندگی کنم همین
باربد پسر خوبیه
ومنو دوست داره

آروین_من چی عوضی
من دوست ندارم ها
درسا چرا اینقد پست شدی
چرا داری عشقمو
به لجن میکشی

زدم به زیرش
واز کنارش گذاشتم
اشک تو چشمام جمع
شده بود
اما من اجازه ریزش
بهبشون نمیدم

عشق یا هم خون, [۱۸:۴۳ ۱۹,۱۰,۱۷]
#پارت_صد_و_پنجاه_و_نه

رفتم تویی هال
پیش بابا نشستم

عشق یا هم خون

نگا بهش کردم

اخماش توهم بود

نمیدونم چشه

صدای زنگ اومد

که مامان رفت

وباز کرد

برای استقبال رفتیم

که خاله اومد

ومنو در آغوش گرفت

خاله_ سلام قربون عروسم بره

یه نگاه به آروین کردم

که عین ببر وحشی بود

نگام رو باربد سر خورد

که با لبخندی سرتا پامو

نگاه میکرد

یه کت وشلوار کرمی

رنگ پوشیده بود

که جذابش کرده بود

عشق یا هم خون

با پدرش هم
احوال پرسى کردم

تینا هم اومد جلو
و مصنوعی گونه امو
بوسید حالم ازش
بهم میخوره دختره متظاهر

تینا_ خوب مخ داداشمو زد

بعدشم خندید که
باربد چشم غره
بهش رفت که باعث
شد نیش من باز شه

باربد نزدیکم شد
و دسته گل رز رو
بهم داد واروم گفت

باربد_ خیلی زیبا شدی
خانومم

ته دلم لرزید

عشق یا هم خون

باربد خیلی خوب بود
اما من واسش خوب نبودم
من نمیتونستم
عشقی بهش بدم

همه داخل سالن نشستیم
و من با صدا زدن
مامانم بلند شدم
ورفتم جای بیارم

اومد و به همه چای
دادم و سر جام نشستم

عمو_ خب داریوش
بریم سر اصل مطلب
غرض از مزاحمت
ما اومدیم واسه پسر مون خواستگاری
که مرحمت کنین
واونو به غلامی بپذیرین

بابا_ این چه حرفیه ولی درسا، نمیتونه با باربد ازدواج کنه

با. تعجب به پدرم

عشق یا هم خون

نگاه کردم که همچین
حرفی رو، زد و بلند شد
به سمت اتاقش رفت

خاله اینا هم
بلند شدن رفت

ومامان هم با حال
خرابی به اتاق بابا رفت

سر در نمیوردم
چرا پدرم نگذاشت
با باربد ازدواج کنم
به چه دلیل

گیج بودم به سمت اتاقم
رفتم و به مهسا واروین
هم اعتنای نکردم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۴۳: ۱۸]
#پارت_صد_و_شصت

چرا بابا این رفتار
زشتو کرد
هنوز از تجزیه و تحلیلیم

عشق یا هم خون

نگذشته بود

که صدای فریاد

پدرم بلند شد

با شتاب به

سمت پایین رفتم

بابا-خفه شو زنیکه

احمق به تو مربوط نیس

باورم نمیشد این

بابامه که داره

با مادرم حرف میزنه

مامان جیغ کشید

مامان-من خفه شم

معلوم نیس چه مرگته

جلو خواهرم اونجوری کردی نمیخاستی دختر بدی

به درک نمیدادی

ولی میزاشتی

برن بعد میگفتی

نه اینکه بهشون

بی احترامی کنی

بابا-به تو ربطی نداره

عشق یا هم خون

من چه غلطی میکنم

تو سرت گرم

خونه داری باشه

وبعدشم یه تنه

به مادرم زد وازش گذشت

تمام وجودم چشم

شده بود اولین بار بود

پدرمو اینطوُر پَریشون

احوال میدیدم

مطمئنم براش

مشکلی پیش اومده

وگر نه غیر ممکنه

پدرم سر مامان داد

بزنه مامان و بابام

عاشق همن

یه نگاه به مامانم کردم

که مظلوم تو بغل

عشق یا هم خون

-مگه ندیدیش چقد

کلافه بود دل زدگی

کجا بود

مادر من شما هم تند رفتی

به جای اینکه تسکین

وارومش کنی نمک

ریختی رو زخم

نگاش کردم هران

اشکاش در حال ریزش بود

-حالا هم دیر نشده

اومد باهانش اروم

حرف بزن باشه؟

مامان-عمرا

-په بزار زنا ازت

بگیرنش

یه چشم غره خفن

بههم رفت وبلند شد

به سمت اتاق

عشق یا هم خون

خودشو وبابا رفت

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۲ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_شصت_و_یک

با صدای مهسا

سرم برگشت

مهسا_اینا_چشونه

درسا چرا بابا

اینجور، کرد

آروین_لابد_یچیز_میدونه

شما دخالت نکنین

با خشم.نگاش کردم

که یه لبخند زد

که ته دلم لرزید

خیره شده بودم

بهش

من چطوری میتونستم

ازش دل بکنم

وبا کس دیگه ای باشم

عشق یا هم خون

این چشمای سبز

تمام زندگی منه

با صدای سرفه مهسا

که سرخ شده بود

از هیروت در اومدم

وسرمو انداختم پایین

مهسا_ خب درسا جان

ما میریم

رفتم سمتش

گوشو بوسیدم وگفتم

_بسلامت خواهی

رفتم سمت آروین که خدافظی کنم

_خدافظ اقا آروین

که یهو احساس کردم تو یجای گرم فرو رفتم

با چشمای ور قلمبیده به مهسا که رنگ نگاش روغم گرفته بود نگاه کردم که صدای آروین کنار گوشم زمزمه شد

که قلبم رو به تپش

عشق یا هم خون

در آورد احساس میکردم از جاش در حال
کنده شدنه

آروین_ فقط جات
اینجاست نمیزارم
مال کس دیگه ای، بشی

وبعد رهام کرد

وبا گفتن مهسا بیرون منتظر تم رفت

یه نگاه به مهسا
کردم که فقط گفت

مهسا_ مراقب مامان باش

ورفت

به. سمت اتاق رفتم
وبا فکر به آروین
به خواب رفتم

بابا. شب به خونه
نیومد

عشق یا هم خون

صب. که نه ظهر

از خواب بلند شدم

وبه سمت آشپزخونه

رفتم و بزور به

مامان هم غذا دادم خورد

داشتم مامانو

با یه فیلم مسخره

سرگرم میکردم

که صدای در اومد

وپشت بندش بابا

داخل شد ولی چه

اومدنی بود

مامان با دیدنش

یه هین بلند کشید

وبه سمتش رفت و شروع کرد تند تند سوال پرسیدن

بابا. سرو وضعش

بهم ریخته بود و گوشه

لبش خونی

معلوم بود دعوا کرده

چه به سر بابای

عشق یا هم خون

معقول من اومده که

الان شبیه لاتای

کوچه میدون دعوا میکنه

مامان با جیغ گفت

مامان_ داریوش تو که میدونی عاشقتم پس چرا، باهام حرف نمیزنی دردت چیه بگو

ده بگو مرد

بابامم با عجز

به مامانم نگاه کرد وگفت

بابا_ورشکست شدم

نابودشدم

با این حرفش

مامانم یه جیغ کشید و دستشو جلو دهنش

گرفت و ناباور به

بابام زل زد

منم شکه شده

بودم چطور ممکنه

_بابا میفهمین

چی میگن مگه میشه

عشق یا هم خون

بابا_اره شده الانم بدهکارا با حکم جلب دنبالمم بدهیم اونقد زیاده که هرچی اموال داریم بفروشیم نصفشو میتونم بدم

باید بریم بخاطر همین با ازدواجت مخالف بودم

نیلو وسایلاتو جمع کن

مامانم اشکاش

سرازیر، شد وبا یه

باشه بلند شد

وبه سمت اتاق رفت

منم میخاستم به سمت اتاقم. برم نباید پدرمو تنها بزارم نباید

صدای زنگ آیفون

بلند شد که اقدس خانم خدمتکارمون جواب داد

وبه سمت ما اومد

اقدس_اقا پلیس بودن

شمارو میخاستن

رنگ صورت

بابام زرد شد وگفت

عشق یا هم خون

بابا_درو که باز نکردی

اقدس_چرا اقا درو باز کردم

تمام وجودم یخ زد

که صدای مامورا اومد

مامور_اقای داریوش ملکی

بابام با صدای

ضعیفی گفت

بابا_بله

مامور_ما.حکم جلب

شمارو داریم

ودستنبد به دست

پدرم زد جلوی چشمان من

همون لحظه صدای

مامانم اومد

مامان_داریوش من

که با دیدن دستنبد روی دست پدرم از حال رفت

که اقدس خانم به سمتش رفت

با جیغ و گریه میخاستم که بابامو نبرن ولی فایده نداشت

هرچقد التماس میکردم

ذره ای دل سنگشون

به رحم نمیومد

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۲ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_شصت_و_دو

خیلی داغون شده بودیم همه دو روز از بازداشت

شدن پدرم میگذشت

مامان همش.

زیر سرم بود

مهسا هم که فقط ابغوره میگرفت

رفته بودم وهمه ی

اموال بابا رو بحز خونه

واسه فروش گذاشتم

عشق یا هم خون

ولی هر طور حساب
میکردم پولاً نمیرسید
خیلی کم داشتیم

اینجوری فایده نداشت
باید

میرفتم با شاکی
صحبت کنم و وقت
بگیرم

آروین میخواست کمکم کنه

ولی بهش، اجازه ندادم

،نمیخاستم غرور پدرم
جلوی آروین از بین بره

در ثانی مگه چقد
میتونست کمکم کنه

آروین خودشم از
خانوادش طرد شده بود

رفتم کلانتری و وقتی اسم شاکی رو شنیدم

مغزم ارور داد

عشق یا هم خون

اون مردک عوضی این

کارو با پدرم کرد

به سمت ادرس

شرکتش رفتم

واز منشیش اجازه ورود

خواستم

بعد از یه قرن بهم اجازه داد

بلند شدم باید با بوزینه

از در سازش وارد بشم

هه دومین میلیارد ایران بود

اخه پسری بیشعور اینقد پول داری زورت میاد به پدر من وقت بدی

در زدم که با صدای بفرمایدش وارد شدم

سلام ارومی گفتم که جوابمو نداد

دلَم میخاست بزنم

تو دهنش مرتیکه بی شخصیت

اترین_ امرتون؟

عشق یا هم خون

نشستم روی مبل

که ابروهاشو انداخت بالا ویه نگاه بهم کرد

اترین_فک نکنم بهتون اجازه نشستن داده باشم

_فک نکنم دندونای میهمانو بشمارن

فکش منقبض شد

وگفت

اترین_میهمان ناخوانده

واسه چی اومدی

_میخام پدرمو آزاد کنی

وبهم وقت بدی تا پولو جور کنم

یه جوری خندید که ته حلقش معلوم شد بعد خودشو جمع کرد

واخم کرد

اترین_جوجه تا اخر عمرتم سعی و تلاش کنی نمیتونی پول منو به دست بیاری

عصبی شدم داد زدم

_پس چه غلطی کنم هااان

عشق یا هم خون

که اونم فریاد کشید

اترین_صداتو واسه من بالا نبر اگه میخای، پدرت تو زندان نیپوسه باید شرط منو قبول کنی

ترسیده بودم از فریادش از قدرت کلامش با صدای لزون گفتم

_چه شرطی

؟؟

با شنیدن شرطش زانو هام سست شد وبه روی زمین افتادم

چقد پست بودوبی رحم

نگاه بهش کردم ایا این پسر عموی آروین دل رحم منه

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۵۲:۱۸]

#پارت_صد_و_شصت_و_سه

قطعا نیس آروین

من کجا اون کجا

عشق یا هم خون

با چشمای اشکی

بهبش نگاه کردم

نه من حاضر به

اجرای شرطش نیستم

اما پدرم چی

اون نمیتونه تو

زندان دوم بیاره بابام

طاقت سختیو نداره

چطور من دختر بابایی

میتونم از بابام

دست بکشم

خیره نگاش کردم

نتونستم تحمل کنم

واشکام سرازیر شد

ویه.پوزخند زد

گفتم به دستت میارم

وزیر دستام

پرورشت میدم

هااان

زبونتو موش خورده

به معنی واقعی

لال شده بودم

جوشش اشک رو

احساس میکردم

نمیخاستم التماسش کنم

نمیخاستم غرورمو

خورد کنم

تو چشمات نگاه کردم

وگفتم

عشق یا هم خون

_هر طور شده

پولتو جور میکنم

ولی هرگز

با تو ازدواج نمیکنم

ویشتمو کردم وازش رد شدم

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۳ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_شصت_و_چهار

لحظه اخر که

دستم روی دستگیره

بود صدای

پوزخندشو شنیدم

اترین_هه جوجه

کاری از پیش نمیبری

به حرفش اهمیت ندادم

وزدم بیرون

وباتمام قدرت

عشق یا هم خون

درو بهم کوبیدم

میخاستم حرصمو

سر در خالی کنم

تا بلکه آتش

دروم آرام بگیرد.

من هرگز حاضر به

بودن با اترین نیستم

تمام تلاشمو میکنم

تا پولشو جور کنم

سخت است خیلی

مبلغش خیلی بالاست

با قدم های شل

واهسته و بغضی

که تویی گلویم گیر

، کرده بود

ساعت ها در

خیابان قدم زدم

و فکر کردم که

عشق یا هم خون

از کجا این پولو

جور کنم

یاده دوستای

بابام افتادم

با خوشحالی به

سمت شرکتشون رفتم

اونا حتما

کمکمون میکردن

خدایا شکرت

وارد شرکت شدم

وبه سمت میز منشی رفتم

یه منشی جوون

وسر تا پا عمل

خیلی چندش بود

_سلام ببخشید

سرشو بالا گرفت

ویه پشت چشم نازک کرد

عشق یا هم خون

وا مردم خوددرگیری دارن

منشی_بفرمایید

_میخاستم آقای

ایزدپناه رو، ببینم

منشی_ فعلا وقت ندارن

حرصم گرفت ازش

دختره ی چندش

_شما بگین خانم ملکی

هستن به این چیزا

دخالت نکنین

منشی که سرخ

شده بود گفت

منشی_ بهت میگم وقت ندارن

بعد میگی بگم کی هستی

_خانم شما به ایشون بگید

عشق یا هم خون

کاری به این کارا

نداشته باشین

یه جیغ کشید و دادزد

منشی_بیرون خانم

بیرون ببینم

خواستم جواب این

توهینشو بدم

که در باز شد

واقای ایزد پناه با صورت برافروخته اومد بیرون

وبا دندون های

قفل شده گفت

ایزد پناه_ اینجا چه خبره خانم

منشی خواست حرف

،بزنه که اقای ایزد پناه

چشمشون به من خورد

عشق یا هم خون

ایزد پناه_سلام عمو
جون درسا خوبی عمو

لبام به خنده باز شد

وگفتم

_،خوبم عمو جون

منشی که فهمیده بود
اشنام لال شده بود

باید ادب میشد پس گفتم

_عمو جون منشیتون به
من اجازه حضور نداد
وبی احترامی کرد

با این حرفم عمو جون
عصبی شدم ورو به
منشی گفتم

عشق یا هم خون

عمو_اخراجی خانمم

منشی_اقای ایزد پناه تو

رو خدا من نمیدونستم

ایشون اشنا تون هستن

عمو_شما بیخود کردین

با ارباب رجوع این برخورد

رو داری

جای توی شرکتتم نداری

وسایلتو جمع کن و بیرون

بعد از این حرف منو

به سمت اتاق

راهنمایی کرد

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۳ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_شصت_و_پنج

عمو_خب عمو جون

چه عجب اومدی

به دیدن ما

یه لبخند شرمگین

زدم

عشق یا هم خون

که عمو خندید

عمو_خبه خبه

درسا وخجالت؟

در دل به او خندیدم

چه میدانست

که آن درسای شیطون

که، همه از، دستش

آسایش نداشتن

دیگر وجودی ندارد

وبعد از جدانشدن از

معشوقش مرده است

وروح وشیطنتی ندارد

قطره اشکی از

چشمانم چکید

کّ عمو مبهوت گفت

عمو_چی شده درسا

؟

عشق یا هم خون

همین یه کلمه کافی بود
تا سیل اشکام جاری بشه

_، عمو جون بابام ورشکست

شده بدهیش زیاده

هرکاری میکنم

مبلغش جور نمیشه

الان تو زندانه

عمو جون من چه کنم

مادرم داره جلوم ذره

ذره آب میشه

عمو_ درسا دخترم خودتو

ناراحت نکن باید طاقت

داشته باشی همه چی

درست میشه،

_چطور عمو چطور

عمو_ من اگه میتونستم کمکت میکردم منتها سرمایه گذاری که کردم سرمایه نابود شد

_ نه عمو جون میدونم

شما هم مشکل دارین

ببخشین مزاحم شدم

عشق یا هم خون

واز جایم بلند شدم
وبعد از معذرت خواهی
وتعارفات

از درشکرت بیرون زدم

به معنای کامل
ناامید شده بودم

به هرکی میگفتم
خودش مشکل داشت
ونمیتونست به من کمک کنه

تا شب به هر دری زدم
منتها به درهای بسته
خوردم

رفتم خونه
خستگی ازم میبارد

تمام روز لب به
چیزی نزده بودم

فکر این که پدر عزیزم

عشق یا هم خون

پشت درهای بسته است

قلبم را به درد میاورد

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۳ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_شصت_و_شیش

وارد خونه شدم

آروین ومهسا هم

اونجا بودن

ساعت یازده شب بود

تا آروین چشمش

به من افتاد به سمتم

یورش آورد

ویقمو گرفت

وکوبوند به دیوار

و فریاد کشید

آروین_کدوم گوری بودی

تا الان هاان

عشق یا هم خون

با بغض نگاهش کردم و گفتم

_سرم داد بکش بزنم

دیگه ای بابایی نیس

که پشتمو بگیره

ویه.قطره اشک از گوشه

چشمم چکید که

آروین بغلم کرد و گفت

آروین_هیش آروم غلط

کردم درسا ببخش

با صدای آروم تو

بغلش هق زدم

نگاه های مهسا به

منو آروین مهم نبود

عشق یا هم خون

فقط میخاستم تو

بغل عشقم اروم بشم

همین

خدایا خواسته زیادیه؟

با صدای تلفن از بغل

آروین بیرون اومدم

و جواب دادم

_الو بفرمایید

±همراه ملکی؟

_بله خودم هستم

±من از بیمارستان

تماس میگیرم گویا

حال پدرتون بد شده

تا اینو شنیدم زانو هام

سست شد و به زمین

سقوط کردم وگوشی

از دستم افتاد

عشق یا هم خون

مامانم با چشمای گریون

به سمتم اومدوبا

صدای لرزون گفت

مامان_چی شده درسا؟

_مامان بابام

ونتونستم طاقت بیارم

زدم زیر گریه

از اون ور آروین تلفنو

بر داشته بود

وصحبت میکرد

مهسا_درسا بابا چی

قدرت جواب دادنو نداشتم

عشق یا هم خون

مامانم اومد و تکونم

داد و جیغ کشید

مامان_حرف بزن لعنتی

بابات چی شده هان

_بابا بیمارستانه

مامانم چن بار تکرار کرد

داریوشم بیمارستان

اون حالش بده

واز حال،رفت

آروین اومد

ومهسا کمک کرد

مامانو بهوش بیاریم

وبه سمت بیمارستان رفتیم

مامان مدام اسم

بابارو صدا میزد

عشق یا هم خون

واشک میریخت

از خدا میخواست

که نجاتش بده

رسیدیم با شتاب پیاده

شدم ودویدم

به سمت درب ورود

به پذیرش رسیدم

_خانممم آقای ملکی

کجا هستن؟

پذیرش_ صبر کنین

دل تو دلم نبود بقیه

هم به من رسیدن

مامان بی حال به

مهسا که اشک میریخت

تکیه داده بود

پذیرش_ طبقه با

عشق یا هم خون

لا بخش سی، سیو

وای. خدایا چه بلایی

به سره بابام اومده

به سمت طبقه بالا رفتم

به. در ای سیو که رسیدم

و بابامو میون یه عالمه سیم بیهوش دیدم

از خود بی خود شدم

وروی زمین افتادم وزار زدم

مامان که بابارو تو

این وضعیت دید از حال رفت

ومهسا به اون

رسیدگی میکرد

آروین اومد سمتم

وسعی کرد آرومم کنه

عشق یا هم خون

ولی من آرام نمیشدم

نه تا وقتی که بابام
روی تخت بیمارستانه

دکتر اومد و گفت که
بابام بر اثر ناراحتی سکته کرد

وخدا روشکر ردش کرده
وتا فردا بهوش میاد

وباتوجه به شرایطش
دو روز تویی بیمارستان
میمونه وباز به
زندان برمیگرده

گفت که تنش واضطراب
براش سمه

من نمیتونم پدرمو
تو این وضعیت ببینم

تا صب پشت در

عشق یا هم خون

اتاقش بودم واشک ریختم

صبح که چشماشو

باز کرد انگار که دنیا

رو بهم دادن

حالا میفهمم که چقد پدرمو

قهرمان زندگیمو دوس دارم

من تصمیمو گرفتم

بخاطر پدرم از زندگی

خودم دست میکشم

از عشق نافرجامم

دست میکشم،

آروینو تا ابد تویی

قلب و ذهنم هک میکنم

با فکر به این گوشیه برداشتم و شماره ای اترین رو گرفتم

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۳ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_شصت_و_هفت

عشق یا هم خون

بعد از دوبوق برداشت

باصدای جدی جواب داد

اترین-بله بفرمایید

-سلام من نمیتونم

پولو جور کنم

لطفا بزاین بابام از

زندان آزاد شه

خودش پولتونو

میپردازه

اترین_من نمیتونم تا

صد سال دیگه

صبر کنم خانم

شمادرجه خودخواهیتونو

کم کنین فداکاریتونو ببرین

بالا همه چی حل میشه

با صدای که ازش

غم میبارید

گفتم

_تو رو خدا بابام

عشق یا هم خون

سکته کرده

اترین_خب؟

_بهم فرصت بدین

اترین_خانم به ظاهر محترم به اندازه کافی بهتون فرصت دادم آگه حرف دیگه ای

ندارین قطع کنم وقت

اضافه برای یاوه گویی

هاتون ندارم

اشک از چشمم چکید

نمیتونستم بابامو رها کنم

پس با صدای

لرزونی گفتم

_شرطتو قبول میکنم

اترین_اها حالا شد پس

عصر توی شرکت منتظرتم

_باشه

و بدون خدافظی

عشق یا هم خون

قطع کردم

که گوشیم شروع
به زنگ خوردن کرد
اترین بود

جواب دادم که
صدای فریادش داخل
گوشی پخش شد

اترین_غَلط می_____کنی
روی من گ_____وشی قطع کنی
دفعه اخ_____رته فهمیدی؟؟؟؟

باصدای که از ترس
به لرزش افتاده بود گفتم

-ب بله

تاجوابمو شنید
قطع کرد

خدایا من با چه آدم
روانی میخام ازدواج کنم

عشق یا هم خون

حتی فکرشم تنمو

به لرزش در میورد

خدایا فکر این که

بجای آروینم کس

دیگه ای توی زندگیم

میاد تموم تنمو یخ میکرد

من چطوری آروینو رها کنم

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۳ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_شصت_و_هشت

رفتم داخل اتاق بابا

روی تخت بود ومامان

با محبت داشت بهش

سوپ میداد

خوش بحال مامانو

وبابا با عشق باهم

ازدواج کردن

هنوزم این عشقو

میشه تویی چشمامشون

دید

عشق یا هم خون

اما من چی خواهرم

بخاطر

ت*ج*ا*و*ز*ش*

عشقمو آروینمو ازم گرفت

حالا هم دارم بخاطر پدرم

بخاطر پول با یه هیو

لا که ازش متنفر

م ازدواج کنم

سوزش اشکو توی

چشمام احساس کردم

با دستم فوری پاکش کردم

وبه سمت بابا رفتم

ولبخند دروغین

به چهرم زدم

_اخ اخ بابایی خوب

عشق یا هم خون

خودتو واسه مامی

ژونم لوس کردی هااااا

بابا_ درسا من واقعا مریضم

_ خبه. خبه کم

خودتو لوس کن

بابا_ ای پدر سوخته

مگه نمیبینی

مامانت مهربون شده.

ولمون کن جان خودت

من خندیدمو ومامان

به اعتراض گفت

مامان_ عه. داریوش داشتیم؟

،من که همیشه بهت

محبت میکنم

_ کم نه. از نوع ماهیتابه

عشق یا هم خون

بعد از برداشتن کیفم
به سمت شرکت اترین رفتم

وباجازه ورودش داخل شدم

سلام ارومی گفتم
که.یه پوزخند زد وگفت

اترین_بحمدالله زبونت
کوتاه شده

حرصی شدم وگفتم

_از مادر،زاده نشده
زبون منو کوتاه کنه

که به سمتم یورش برد
وکوبوندم به دیوار

که صدای اخ ام بلند
شد که با دندونهای
کلید شده گفت

اترین_زاده شده من

عشق یا هم خون

کوتاش میکنم

با دستاش دور لبام کشید

ومحکم رژمو پاک کرد

وفریاد کشید

اترین_دفعه دیگه حق نداری

از این رژا بزنی شیرفهم شد

اب دهنمو با صدا قورت دادم وسرمو تکون دادم

که دوباره دادزد

اترین_نشنیدم

_فهمیدم

ازم جدا شد وعین

یه ببر زخمی نگام کرد وگفت

اترین_کسی که اسم من

روش بره

حق غلط اضافه نداره

وقتی پاتو تویی

عشق یا هم خون

عمارت من

میزاری اشتباهی

ازت نباید رخ بده

یه چرخ دورم زد وگفت

اترین_واما یچیز دیگه

دور عشق قدیمت رو به

طور کامل خط بکش

پدرت فردا آزاد میشه

ومنم فردا شب

به خواستگاریت میام

تو پیش من چک وسفته امضا میکنی حق طلاقم نداری

از ترس داشتم میمردم

اما باجسارت تو

چشمه‌هاش نگاه کردم وگفتم

_نمیخام اتفاقی بینمون رخ بده

اون که منظورمو وگرفته بود یه.پوز خند زد وگفت

عشق یا هم خون

اترین_حق نداری واسه
من تعیین تکلیف کنی
اما نترس همچین مالی نیستی

حالا هم حرفام تموم بیرون

با قیافه.عصبی از کنارش
رد شدم وبه سمت خونه رفتم

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۳ ۱۹,۱۰,۱۷]
#پارت_صد_و_شصت_و_نه

تو راه.همش عصبی بودم

اخ درسا نیستم
حالتو نگیرم پسری انتر

وای من گیر چه ادم خری افتادم

تا خونه همش فوشش میدادم
ولی دل لامصبم که خنک.نمیشد

رفتم خونه مامان
قرار بود پیش بابا بمونه

عشق یا هم خون

واین یعنی این که الان
مهسا و آروین خونه هستن

اخ که طاقت دیدنشو ندارم

روزی هزار بار خودمو لعنت میکنم

که چرا با مهسا به اون مهمونی لعنتی نرفتم

تا جلوی این همه بدبختیو بگیرم

رسیدم خونه با کلید درو باز کردم

اقدس خانم که الان شبه حتما رفته خونش

داخل شدم آروین

روی مبل لم داده بود

وتی وی نگاه میکرد که چشمش به من خورد

یه لبخند زدو اومد کنارم

روبروم وایساد

عشق یا هم خون

_سلام.خوبی؟

آروین_مگه میشه عشقمو ببینمو بد باشم

_بس.کن آروین

آروین_چیو بس کنم هان

_مهسا کجاست؟

و شروع کردم به صدا زدنش

آروین_مهسا رفت بیمارستان تا.ماراحت باشیم

متعجب برگشتم سمتش

و گفتم

_چی گفتی؟

آروین_مهسا راضی شده طلاق بگیره درسا منو تو

بههم داریم میرسیم عشقم

تا این حرفو شنیدم اشکام سرازیر شد

وبا دوبه سمت اتاقم دویدم

عشق یا هم خون

ودرو بستم وروی تخت افتادم وزار زدم

به در زدن های آروین

اعتنا نکردم

از ته دل اسم خدا رو صدا زدم

_خدا یا ایااا چرا حالا

چرا حالا که قرار، زن کس دیگه ای بشم همه چی حل شده

ها چرا

الان چه کار کنم

من با دلیل به این که نمیتونم آروینمو به دست بیارم تن به خواسته اترین دادم حالا چ کنم

اخ خدا دردمو به کی بگم

تا خود صبح زار زدم حالم خیلی بد بود خیلی

حالا که میتونستم

به عشقم برسم

یک مانع بزرگ صد

راهم بود

به اسم اترین

عشق یا هم خون، [۱۸:۵۴ ۱۹،۱۰،۱۷]

عشق یا هم خون

#پارت_صد_و_هفتاد

چشمامو باز. کردم

یّ خمیازه کشیدم

باز صبح شد

و شروع بدبختیام

بلند شدم از اتاق

زدم بیرون

تا. الان آروین

حتما رفته

حدسم درست بود

عشقم

رفته بود

غم عالم تو دلم بود

نمیدونم من چرا هنوز

سرپام

هه پوست کلفت شدم

عشق یا هم خون

صبحانه از گلوم پایین

نمیرفت

یک لیوان آب پرتقال

برای خالی نبودن

عریضه خوردم

صدای مامانم اومد

با شوق فروانی اومد

جلوی روم

وبغلم کرد

مامان_درساا. باورت همیشه

شاکی بابات رضایت داد

دیگه نمیره زندان

وای خدایا شکرت

خیلی خوشحالم

الان اومدم لباس

ببرم بابات ترخیص شد

هه مامانم با خوشحالی

زیاد باهام حرف میزد

عشق یا هم خون

اما من لال شده بودم

اشکام سرازیر شد

که دوباره تو بغلم

گرفت و گفت

مامان_میدونم دخترم

خوشحالی اشک شوقه

منم فهمیدم خیلی گریه کردم

خدا بهش خیر بده

پسر خوبیه

گریه کن آرام شی

هیچی نگفتی فقط

آروم گریه کردم

اون نمیدونست در

اعضای آزادی بابام

خودمو هراج کرده بودم

نمیدونست که اترین

چه آدم پستی اون هیچی نمیدونست

عشق یا هم خون

تو بغل مادرم زجه میزد،

خدایا خسته شدم خسته،

من فقط آروینمو میخام

بغلشو میخام

عطر نفساشو میخام

خدا تورو خدا منم ببین

من بنده اتم ببینم،

بعد از چن لحظه از

مامان جدا شدم

وبا حالی خراب به

سمت اتاق رفتم

که صدای زنگ

گوشیم بلند شد

اسم اترین روی

صفحه چشمک میزد

عشق یا هم خون

وای ازش متنفرم متنفر
مجبور بودم جواب بدم

_الو

اترین_سلام کردن
بلد نیستی

_حالتو ندارم حرفتو بزن

اترین_چیه زانوی غم واسه معشوقت بغل کردی؟

_اره حرفیه؟

اترین_تو غلط میکنی
از این به بعد بهش
فکرم بکنی روزگارتو
سیاه میکنم

عشق یا هم خون

_هه تو خواب ببینی

اترین_ تو واقعیت میبینم عزیزم

حالا همه واسه شب به خودت برس حداقل شبیه ادم شی بتونم بهت نگاه کنم

حرصم گرفته بود

پسری زشت

_خفه شو خب

فقط خفه شو

اترین_ ببینمت خفه شو

روهم نشونت میدم

من به قولم عمل کردم

حالا نوبت تو

اوه یچیز

تاکید میکنم فکر

دور زدن منو از

اون مغز کوچیکت،

دور کن

وبعد قطع کرد

عشق یا هم خون

دیگه به طور کامل

بدبخت شدم

اترین کسی نیس که من

بتونم دورش بزنم

باید فکر آروینو واسه

همیشه از خودم دور کنم

ولی اخه چطور؟

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹: ۵۴: ۱۸]

#پارت_صد_هفتاد_و_یک

رفتم پایین وخونه

رو تمیز کردم

بابام داشت میومد

ته ته این همه بدبختی

این اومدن یه خوشحالی

واسم حداقل به

ارمغان میورد

عشق یا هم خون

دلَم میخاست امشب

الان

این زمان

به هیچ چیز جز

اومدن بابا فکر نکنم

پس همه ی فکر های

بیخودی رو از خودم

دور کردم

برای ناهار زرشک پلو

درست کردم

با سوپ جو

وسالاد

وانواع مخلفات

رفتم بالا ویه تاپ صورتی

ویه شلوار راسته

عشق یا هم خون

مشکی پوشیدم

وکت کوچیک تاپ هم

رو روش پوشیدم

یک آرایش مختصری

هم کردم

به سمت پایین رفتم

و میوه هارو توی

جامیوه ای چیدم

که زنگ خونه به

صدا در اومد

رفتم آیفون زدم

بابا اینا بودن

به علاوه مهسا و آروین

بابامو دیدم با شوق

به سمتش پرواز کردم

و خودمو تو بغلش جا دادم

عشق یا هم خون

وعطر تنشو وارد ریه هام کرد
بابام همیشه تکیه گاهم

نمیتونم به نبودنش
فکر کنم

بابا_قربون دختر بابا
برم خوبی درسام

_عه.بابایی خدانکنه
اره خوبم الان که
کنارمی خیلی خوبم

بابام سرمو نوازش، کرد
وروی موهامو بوسید

نگاهم به آروین خورد
شوهر خواهرم وعشقم

که با تحسین نگام میکرد

اخ اینجوری نگام نکن
نمیدونی با قلبم چه کردی

عشق یا هم خون

بعد از سلام با همشون

به داخل هدایتشون کردم

خخخ یعنی من کدبانو بودم

مهسا_وای درسا آشپزی کردی

با شوق گفتم

_اره عالی در اومده

مهسا_خخخ نکشیمون ما تازه از بیمارستان اومدیم

اصن دلمون نمیخاد برگردیم

همه خندیدن یه کوفت

نثار، مهسا کردم ورفتم تویی

آشپزخونه

تا آب شربت با کیک ببرم

اومدم به مامان دادم

که تشکر کرد

عشق یا هم خون

به مهسا هم دادم

با شک بهش نگاه کرد

که یه چشم غره بهش رفتم

دیگه یدونه برداشت خواست دومی رو برداره که زدم پشت دستش

مهسا_ سادیسمی مشکل داری

_ خودتی یک خانم

محترم یدونه فقط برمیداری

مهسا_ بابا ولمون کن درسا

خواست بیاد دومی

رو برداره که کیکو

کشیدم عقب

مهسا_ ایشش

عشق یا هم خون

_ویشش

به سمت بابام رفتم

که شربت برداشت

خواست کیک برداره

که جیغ کشیدم

_نههههههه

که ده متر پرید بالا

مامانم یه چشم غره

خفن بهم رفت

بابا_چته دختر تو که

بدتر سکتتم دادی

_وا بابا جون شما

کیک نمیخوری

بابا_اونوقت چرا

عشق یا هم خون

_چون شما مریضید

بابا_ عمت مریضه

همه خندیدن بابا
که فهمید چه سوتی داده
خودشم همراه ما خندید

رفتم پیش آروین
وبهش تعارف کردم

بوی عطرش که به
مشمام میخورد
دیونم میکرد

آروین_ مرسی خانومی

از لفظش دلم گرف

کجای کاری آروین
که منو تو هیچ

عشق یا هم خون

وقت ما نمیشیم

طاقت نداشتم نزدیکش
باشم ازش فاصله گرفتم

برگشتم سمت بابا که
دیدم یه گوشه بغ کرده
ونگاش سمت کیکاس

عخی بابای شکموی
خودم
عینهو بچه هاس

به سمتش رفتم
وروپاهاش نشستم
ودستم و انداختم
دور گردنش
وگونه اشو طولانی
بوسیدم

عشق یا هم خون

که لبخند رولباش نشست

_الهی فداات شم

بخاطر خودت میگم

بابای نخور

ولی تو فکر کردی

من به فکرت نیستم

از روپاش پریدمو وگفتم

_بصبر

دویدم تو آشپزخونه

وکیک رژیمی رو که واسه

بابا پخته بودم رو اوردم

پشتم قایمش کردم

ورفتم جلوشو وگفتم

_دری دری درینگ

اینم کیک رژیمی

مخصوص سراشپز درسا

عشق یا هم خون

بقیه که به ادا های من

میخندیدن با بامم با

شوق کیک و گرفتو

شروع کرد به خوردن

پاک. مارو فراموش کرد

_عه نگاه کن کیکو دید

مارو فراموش کرد

مهسا با خنده گفت.

مهسا_وای درسا بسه ترکیدم

_وای بزار ما سنگر، بگریم بعد

مهسا_مرض

مامان_، خب دخترا برین ناهار بکشین که

از گرسنگی ضعف کردیم

عشق یا هم خون

_ای به چشم

با خنده نهارو خوردیم

و همه از دست پختم

تعریف کردن

نشسته بودیم

و میوه اوردم داشتن

میخوردن

که گفتم

_بابا مامان

بابا_جان بابا

مامان_جونم

_امشب مهمون داریم

مامان_کی دخترم

_خواستگار

عشق یا هم خون

با این حرفم میوه پرید
تویی گلوی آروین
و شروع کرد به سرفه کردن

بابا_ یعنی چی

_باباجون آقای راد ازم اجازه خواستگاری خواستن

میخاستن به خودتون
زنگ بزنن من اجازه
ندادم گفتم
بهتون میگم
و خیرشون میکنم

بابام به فکر فرو رفت

بابا_ اگه خودت راضی
هستی من حرفی ندارم

_باشه پس شب میان

عشق یا هم خون

آروین از جاش بلند شد
وناباور گفت

آروین_درسا

_چیه توقع نداری که
با تو باشم که خودت
زن داری
ببین آروین فکر میکردم
دوست دارم
ولی اشتباه میکردم
پسر عموی تو منو
خوشبخت میکنه

قلبم.به اتیش کشیده
شد تا این حرفارو زدم

آروین عشقم نفسم

باید ازمن متنفر میشد
تابتونه ازم دست بکشه

ببخشم آروینم
اما من مجبورم به

عشق یا هم خون

اجباری تلخ

آروین خیره نگام کرد
اشک از چشماش چکید
واز خونه بیرون زد

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۴ ۱۹,۱۰,۱۷]
#پارت_صد_و_هفتاد_و_دو

بعد از رفتنش اشک
از،چشمام چکید

که مهسا فریاد کشید

مهسا_چرا این کارو کردی
هان مگه دوشش نداری

_ساکت شو

مهسا_این بود دوس
داشتنت

دستمو کشیدو

عشق یا هم خون

برد داخل اتاق

مهسا_چه مرگته مگه

دردت من نبودم

ها من دارم ازش جدا

میشم راه رو، برات باز

میکنم دیگه این کارا چیه

_دوسش ندارم دیگه ندارم

مال خودت،

با سیلی که مهسا بهم زد به صورتش نگاه کردم

مهسا_حالم ازت بهم میخوره

تو یه آدم پستی

لیاقت عشق پاک آروینو

نداشتی

تا الان فکر میکردم

دوسش داری عذاب

وجدان داشتم

که باعث جدایتون شدم

عشق یا هم خون

ولی خوب گوش کن
من آروینو دیگه تنها نمیزارم
توهم چوب ظلمی رو
که در حقش کردی
رو میخوری

مهسا بیرون رفت افتادم روی زانو هام اشک ریختم زجه زدم

بخدا که من، آروینو
دوس دارم بیشتر از جونم

آروین شیشه ای عمرمه

دروغ گفتم که
، آروینو دوس ندارم
من عاشقشم

ولی نمیتونم داشته باشمش
باوجود اترین نمیتونم

خدا یاااا چرا من

عشق یا هم خون

دیگه نای واسه مبارزه ندارم

از بس زجه زدم

واشک ریختم از حال رفتم

وقتی بلند شدم

ساعتو دیدم

وقت زیادی نداشتم

به اومدن اترین

بلند شدم وبه حمام رفتم

دوش روباز کردم

وقت نداشتم توی

وان حمام کنم

زیر دوش رفتم

واشکام با آب قاطی شد

چشمم به تیغ خورد

دستم به سمتش رفت

عشق یا هم خون

من باید تمومش کنم

ولی آروینم چی

بابا مامان

نه نباید جا بزوم

حموم کردم

و حولمو پوشیدم

رفتم بیرون بعد

از خشک کردن موهام

یه دست لباس

مشکی پوشیدم

امشب شب مرگ منه

شب مرگ آرزوهای منه

بدون هیچ آرایشی

به سمت پایین رفتم

عشق یا هم خون

کّ مامانم تا من

و دید جیغ کشید

مامان_این چه وضعشه برو به خودت برس لباستم عوض کن

_نمیخام

مامان_برو ببینم

داد زدم

_راحتم بزارین

وبه سمت پذیرایی رفتم

زنگ به صدا در اومد

و قلب من فشرده شد

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۵۴:۱۸]

#پارت_صد_و_هفتاد_سه

عشق یا هم خون

با حالی خراب به

سمت در رفتم

اول یه خانم نسبتا جوان

وزیبا داخل اومد

خانم_سلام عروس قشنگم من مامان اترین هستم

وسفت در آغوشم کشید

زن خیلی خوبی

به نظر میرسد

نتونستم لبخند بزنم

وسرد جواب سلامشو دادم

یه مرد جذاب ونسبتا مسن به سمتم اومد

از شباهت بی اندازش به اترین فهمیدم پدرشه

گرم باهام احوال پرسى کرد

که بازهم سرد برخورد کردم

دست خودم نبود

نمیتونستم دلمو

باهاشون صاف کنم

عشق یا هم خون

یه دختر جون هم داخل

اومد از نگاش شیطنت

میبارید،

اومد سمتم ویهو تو

آغوشم کشید ودر گوشم گفت

*چطوری قاپ اق دادش عبوس منو به دست آوردی

یه لبخند تلخ زدم

که ازم جدا شد

وبه داخل رفت

آترین به سمتم اومد

خیلی جذاب و نفس

گیر شده بود

ولی واسه ی من یه

موجود عوضی بود

یه کت تک رنگ جیگری

با یه پیرهن سفید

وشلوار کرم

عشق یا هم خون

که بدن خوش فرمش
وبازوهایش رو به رخ میکشید

خیره نگام میکرد

از این نگاهش متنفر بودم
حس مزخرفی داشتم

بازم اخم به صورت داشت

با اخم گلو به سمتم گرفت

و در گوشم گفت

اترین_ نه قابل تحمل شدی

یه پوزخند بهش زدم
واز کنارش رد شدم

مردک عوضی حالم ازش بهم میخوره

از خودش از جدیت کلامش

واز اون غرور لعنتیش
وارباب سالاریش

عشق یا هم خون, [۱۷، ۱۹، ۵۴: ۱۸]

عشق یا هم خون

#پارت صد و هفتاد و چهار

رفتم داخل آشپزخونه

وبه خواست مامان

با دستای لرزون و

چشمای آماده اشک

چای ریختم

خدایا لحظه مرگمو دارم

حس میکنم

اجباری سخت

خواستم چای ببرم

که صدای آیفونو شنیدم

یعنی میتونست کی باشه!

دکمه آیفون رو زدم

و تصویر آروین نمایان شد،

وقلبم از جا کنده شد

خدای من دارم درست

میبینم

اون آروین منه

عشق یا هم خون

لعنتی دیگه آروین مال

تو نیس

این میم مالکیت چیه

با پریشونی گوشیه

برداشتتم که صدای

مهسا اکو شد

مهسا_ باز کن

با صدای لرزون گفتم

_چرا اومدی؟

مهسا داد کشید

مهسا_ خفه. شو هنوز خواهرتم

آروین با صدای آرومی

که ناراحتی توش

موج میزد

که قلبم رو مچاله

میکرد گفت

عشق یا هم خون

آروین باز کن میخام

عروس شدن تو ببینم

عشقم داره عروس میشه

میخام کنارش باشم

اشک رو گونه ام جاری شد

و فقط دکمه اف افو زدم

آروین نکن باقلب من

این کارو نکن

محکم به روی

قلبم کوبیدم

آروم بگیر لعنتی آروم

تو مال یکی دیگه شدی

به اجبار

اجباری که کسی خبر نداره

فقط خودم میدونم

و این بغض توی گلوم

به خفقان منو آورده

آروین وارد شد

عشق یا هم خون

تویی چشمام نگاه کرد

دیگه چشماش

،برق شیطننت نداشت

از چشماش اوج حال

خرابشو میخوندم

من چه کاربا عشقم کردم

چه بلایی سرش اوردم

اخ خدا چرا منو نمیکشی

مهسا بدون حرفی

از کنارم رد شد

آروین به سمتم اومد

ویه لبخند تلخ زد

آروین_ خیلی دوست دارم

اینو بهت بگم میمونی باهام

_نه

آروین_ جلوت زانو بزنم

به. پات بیفتم رهام نمیکنی

_نه

آروین_ اینو بدونی که بدونت میمیرم بازم ترکم میکنی

_آره

قطره اشکی از چشمش

چکید

که نابود شدم

من درسا

من احمق

من بدبخت

اشک مردمو دیدم

غرور خورد شدشو دیدم

خداااا چرا تموم نمیشه

چرا بسه بسمه من نمیخام

این زندگیو

بغض تویی گلومو خوردم

با صدای خش داری گفت

آروین_ خوشبخت باشی تموم زندگیم که بی تو تموم زندگیم

واز کنارم گذشت

عشق یا هم خون

میخاستم زار بزخم

میخاستم بمیرم

میخاستم از این

محیط دور بشم

ولی با صدای مامان

به سمت آشپزخونه رفتم

وچای هارو بردم

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۴ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_هفتاد_و_پنج

با ورودم همه نگاهها

به سمتم برگشت

اول رفتم جلوی

بابای آروین تعارف کردم

وبه بقیه. تا به اترین رسیدم

اخماشو توهم کشیده بود

عشق یا هم خون

به. سمتش چای تعارف کردم

که زیر لب غرید

اترین_، این اینجا چه

غلطی میکنه

عصبی بودم دلگیر بودم

حالم ازش بهم میخورد

بخاطر همین

گفتم

_به تو ربطی نداره

پس خفه شو

فقط خفه شو

سرخ شده بود در حد

انفجار بود

بهبش اهمیت ندادم

وبه سمت آروین رفتم

وچایو بهش تعارف کردم

آروین_ نمیخورم

عشق یا هم خون

هر لحظه ممکن بود
اشکم سرازیر، بشه
میدونستم
از ظهر چیزی نخورده
ومطمئن نمیخوره

بخاطر همین جلوش
گذاشتم و گفتم

_باید بخوری

وازش گذشتم کنار
مهسا نشستم وزیر
لب گفتم

_مهسا

*هوم

_به آروین کیک بده

*هه واست مهمه ؟
اگه بود رهاس نمیکردی

عشق یا هم خون

پس لطفا دهن تو ببند

حرف حق جواب نداشت

ولی اون که از این اجبار

خبر نداشت داشت؟

پس چرا، یطرفه به

قاضی میرفت

با صدای پدر اترین

نگام کشیده شد

به سمتش

پدر اترین (آرش) _ خوب نوبتی

هم باشه نوبت اصل مطلبه

قرض از مزاحمت

ما اومدیم اینجا که شما

مرحمت به فرمایید

وپسر مارو به غلامی

بپذیرید

عشق یا هم خون

گر شده بودم دیگه
صدای نمیشنیدم
فقط غرق شده بودم

تویی دوتا تیله سبز
که رگ های سرخی داشت

ودست های مشت
شده اش

با تکون دادنم توسط
مهسا
بهش نگاه کردم

مهسا_برو با اقا اترین
حرفاتو بزن

بلند شدم یه نگاه
به اترینی کردم که
دود از کلش بلند شده بود

این سادیسمی بود یان ؟

بدون توجه بهش
به راه افتادم

عشق یا هم خون

وارد اتاقم شد

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۵ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت_صد_و_هفتاد_و_شیش

پشت سرم وارد شد

ودرو بهم کوبید

با چشمای یخی بهش

نگاه کردم

که فریاد کشید

اترین_حالا جواب منو میدی

اره_____واسه من

به آروین خیره میشی

بهش نگاه کردم و گفتم

—خفه شو

با این حرفم جریحه شد

وبه سمتم اومد وسیلی

محکمی به گوشم نواخت

عشق یا هم خون

فقط خیره نگاش میکردم

اترین-آدمت میکنم خب
از سگ کم ترم آدمت نکنم

واز در بیرون زد

بلند شدم تو آینه
نگاه کردم جای
انگشتاش روی گونم بود

یه پوزخند زدم

هه اینم شاهزاده
سوار بر اسب

الهی دستت بشکنه

با پنکک رد دستشو
پاک کردم

واز اتاق بیرون رفتم

عشق یا هم خون

منتظرم بود

بانفرت توی چشماش زل زدم

وبا هم پایین رفتیم

با رسیدنمون همه کل کشیدن

ودست زدن

خواهر اترین بلند شد

وکیک پخش کرد

هه همشون جوابو

میدونستن

مامانش، کنار اترین

نشوندم

واترین یه حلقه ظریف

وزیبا دستم کرد

باباش صیغه محرمیت

بینمون خوند

عشق یا هم خون

با بله ای که گفتم

احساس کردم روح از تنم رفت

قدم گذاشتم به زندگی

پراز سیاهی

با صدای آروین نگاش کردم

آروین_اگه لطف کنین

من گیتارمو اوردم میخام

یه اهنگ به عروسو

داماد تقدیم کنم

همه.موافقت خودشونو

علام کردن

بعد از چند لحظه اومد

وزل زدم تو چشمام وشروع به خوندن کرد

با هرکلمه ای که میگفت

عشق یا هم خون

قلبم به آتش کشیده میشد

بخواب آروم که امشب من

تورو میبوسم و میرم

~~~~~

نه آروین نگو لعنتی نه

-----

بخواب آروم که فردا

سفرداری ولی بی من

-----

اشک از چشمام جاری شد

من بدون آروین نمیتونم

با سوز میخوند

که دل همه رو به آتیش

میکشوند

تویی چشمام زل زده بود

و میخوند

-----

یه بار دیگه قبل خواب

صدای قلبمو گوش کن

عشق یا هم خون

بزار فردا که من نیستم  
راحت منو فراموش کن

فراموش کن فراموش کن

من-امشب-از-دلت-می-رم

اگر چه بی کسم تن-هام

یکم دیگه تحمل کن  
منو باهمه ای غم هام

حالا که راضی میرم  
آگه رفتن تقدیرم  
اگه اینجوری خوشحالی  
خداحافظ غم شیرینم

-----

با تمام وجود زار، زدم  
میخاستم پر بکشم  
تو آغوشش  
ولی دستای اترین دورم  
حلقه شده بود واین اجازه رو نمیداد

-----

عشق یا هم خون

من-امشب از دلت می‌رم

اگر چه بی کسم تنهام

یکم دیگه تحمل کن

منو باهمه ی غم هام

حالا که راضی می‌رم

اگه رفتنت تقدیرم

اگه اینجوری خوشحالی

خداحافظ غم شیرینم

خداحافظ غم شیرینم

حالا که راضی من می‌رم

-----

بعد از تموم شدن اهنکش

به سمتم اومد

خم شد وپشونیمو

بوسید و زمزمه کرد

آروین\_خوشبخت بشو

عشقم بی من

عشق یا هم خون

ورفت

دلَم میخاست زار بزَنمو

بگم نرو ولی نمیشد

اون شب تاریخ عقد

وعروسیمون مشخص شد

اترین عجله داشت

افتاد دوهفته دیگه

که من پامو تویی

عمارتش بزارم

عشق یا هم خون، [۱۸:۵۵ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت\_صد\_و\_هفتاد\_و\_هفت

بعد از رفتن اترین اینا منم به اتاقم رفتم

وتا صبح به آروین فکر کردمواشک ریختم

به بخت بد خودم وعشقم

عشق یا هم خون

صبح با صدای زنگ گوشیم از خواب بلند شدم

لعنت بهت لعنت بهمتون

بدون اینکه به صفحه نگاه کنم جواب دادم

\_\_\_\_\_اچے مرگتہ اول صب یا ب\_\_\_\_\_و

اترین-خفه شو بیا پایین

با صدایش یخ زدم

ترس برم داشت

یادم اومد امروز قراره

بریم آزمایشگاه برای ازدواج

آزمایش بدیم

با هول وولا لباس پوشیدم

داشتم تند تند لباس میپوشیدم

که خوردم زمین

بلند شدم من دارم چه غلطی میکنم

چرا این همه ازش میترسم

بدرک بزار منتظرم بمونه

عشق یا هم خون

با خونسردی رفتم سرکمدم ومانتوی که تنم بود رو در اوردم

و یه مانتوے قرمز جیغ کوتاه پوشیدم

با یه شلوار یخی چسبون

وشال یخی

وکفش های پاشنه ده سانتی قرمز

ویه کیف دستی قرمز

که فقط موبایلم رو

گذاشتم داخلش

پشت میز آرایش نشستم وموهامو یه ور زدم

وآرایش کامل کردم

ودر اخر یه رژ قرمز جیغ

که خودمم وسوسه میکرد

با عطر کاپیتانم دوش گرفتم

وپیش به سوی پایین

تا رفتم پایین

با قیافه ای سرخ شده

اترین مواجه شدم

عشق یا ہم خون

و در دل بهش خندیدم

هه بکش اقا گوریل ے

عشق یا ہم خون, [۱۸:۵۵ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_صد\_و\_هفتاد\_و\_هشت

پامو گذاشتم کف سالن که دستم کشیده شد

خواست حرفی بزنه که

مامانم سر رسید

مامان-شما هنوز نرفتین

برین دیر شد

اترین یہ چشم غره خفن بهم رفت

نتونستم. تحمل کنم زدم

زیر خنده

خندیدن من همانا وسرخ

شدن اترین هم همانا

مامان\_وا دختر خل شدی برو ببینم



عشق یا هم خون

گونه. مامانمو بوسیدم

وبه سمت بیرون رفتم

به سمت ماشین رفتم

و منتظرش موندم

که با ابروهای گره

خورده

اومد سمتم

ریلکس نگاش کردم

که دستش رف بالا و کوبوند به کاپوت ماشین

که صدای دزگیرش، دراومد

یک نگاه تاسف بار به سرتاپاش انداختم

خر ماشین جیگرو ببین چ کار کرد

حیف

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۵۷: ۱۸]

#پارت\_صد\_و\_هفتاد\_و\_نه

حیف این لامبورگینی که زیر پای تویه خر هست

یهو دیدم بلندم کردو کوبوندم به ماشین

کمرم، خورد شد صورتم از درد جمع شد

که غرید

اترین\_منو معطل خودت میکنی اره

\_معطل چی داشتم آماده میشدم

در ماشینو باز کردومنو انداخت داخلش

واومد پشت فرمون وبا سرعت میروند

روانی شده بود

البته بودها

الان بیشتر

یه نگاه بهش کردم

داشت نفس های بلند

میکشید

عشق یا هم خون

یهو منفجر شد

اترین\_اون لبای بی صاحب تو پاک کن

با دادی که زد چسبیدم به صندلی ماشین

باخودم گفتم

درسا آروم باش

هیچ غلطی نمیکنه

ریلکس ریلکس تر

ولی مگه میشد

به حرفش محل ندادم

که.یهو زد روی ترمز

که نزدیک بود با صورت برم داخل شیشه

عین مونگلا خشکم زده بود این پسر روانیه بخدا

صدای داداش بلند شد

و پشت بندش در ماشینو باز کرد

عشق یا هم خون

تویی یه کوچه خلوت بودیم

منو از ماشین کشید بیرون

وداد کشید

اترین\_واسه چه سگی.

رژ میزنی ها

پاکش کن تا اون روی سگم بالا نیومده

\_برو گمشو ببینم پرو شدی عمرا من پاک نمیکنم

به سمتم حمله ور شد

وسیلی محکمی به گوشم

خوابوند

\_عوضی تو به چه حقی

با قرار گرفتن لباش روی لبام

خفه شدم لال شدم

خشک شدم

عشق یا هم خون

لباش با خشونت روی لبام بود

ومیبوسید

سعی کردم از خودم جداش کنم

ولی نتونستم

اونقدر تقلا کردم که ولم کرد

دستمو بردم بالا وسیلی محکمی بهش زدم

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_صد\_و\_هشتاد

\_عوضی خیلی پستی

خیلی

ورهایش کردم رفتم

اشک از چشمم سرازیر شد

اون لبای منو بوسید

این لب فقط مال آروین بود

کسی، حق نداره بجز اون منو ببوسه

عشق یا هم خون

اما اون قرار شوهرت بشه

نه من نمیتونم نمیتونم

خدایااا ببین من با یه بوسه حالم خراب شده

من نمیتونم

افتادم روی زمین

وجیغ کشیدم خداا

واشکام به پهنای صورتم

سرازیر شد

حضور کسیو کنارم حس کردم

سرمو بالا گرفتم

وبا دیدنش انرژی گرفتم

آروینم بود تمام وجودم

خودمو تو آغوشش رها کردم

واشکام سینه ای ستبرش رو

خیس کرد

بدون حرفی نوازشم میکرد

من بهش نیاز داشتم

عشق یا هم خون

به بودنش

به عطر تنش

هق زدم

\_ آروین

\*بله

\_ هیچی

ودوبار هق زدم

چرا مثل اول بهم نگف جونم

دوباره هق

صداشو کنار گوشم شنیدم

آروین\_اگه کسی شما رو بخواد حتما جایی براتون باز میکنه!  
خودتون رو مجبور نکنید که به زور برای خودتون جا باز کنید!

خودتو به کسی که قدر تو نمیدونه تحمیل نکن!

نه عروسک باش و نه عروسک گردان!

فقط و فقط خودت باش

برای خودت زندگی کن...

برای هر کس که ارزش تو را دارد...

عشق یا هم خون

و ارزش تو را میداند...

یادت باشد بهتر است،

آنهایی کنارت باشند که دوستت دارند؛

و آنهایی که دوستت دارند،

تو را برای همیشه می خواهند ...

بگذار بقیه آرام و بی سر و صدا راهشان را بگیرند و بروند

.....\*~\*~\*.....

اینو گفت وازم فاصله گرف

و دور شد

من بد کردم به خودم به آروین به همه

به عشق پاکم

آروینم رهام کرد

خودم باعثش شدم

بهم فهموند که اترینی علاقه ای به من نداره

اون هیولا منو به لجن کشیده

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۵۷: ۱۸]

#پارت\_صد\_و\_هشتاد\_و\_یک



عشق یا ہم خون

♥ □ دلم می خواهد

♥ □ تو را مثل هوا

♥ □ نفس بکشم

♥ □ که مثل خون

♥ □ در رک هایم

♥ □ جریان دارم و

♥ □ مثل آفتاب

♥ □ برم می تابم

♥ □ و با تمام وجودم

♥ □ دوستت دارم

دوستت دارم آروینم

بلند شدم اشکامو پاک کردم

وراه اومده رو برگشتم

و بدون حرفی سوار

ماشین شدم

من این زندگیو انتخاب

کردم پس باید پاش بمونم

آروین عاشقم بمون همیشه

عشق یا هم خون

فرق بود ونبودت فرق مرگ وزندگیمه

گاهی میترسم که شاید کل شهر بامن رقیبه

تو که میدونی چی میگم

غیر از این باشه عجیبه

اترین بدون حرفی به سمت آزمایشگاه رفت

منم تا مدتی که برسم

توی فکر بودم

با صدای اهنگ حواسم رفت

سمتش

حرفای دلمون رو میزد

ساعت رو زنگو

خوابت سنگین

لباس تو تنت ولو شدی رو تخت

اینقد خوردی که گیج رفته سرت

آرایش ریختتو ودستات پر زخم

کجا بودی دیشب پاشو ببین

عشق یا هم خون

خودتو

چی به سرت آوردن

نفسم برید

وگر نه صدات میکردم پاشو

هنو نمردم

تو خودت خواستی هر دو مون فنا بشیم

جفتمون قاطی این کثافت کار یا بشیم

تو از خدات بود

من آلوده به دود شم

و تو هر شب قاطی این یکی اکیپاشی

به کسی چیزی نشد

فقط سوختیم

من و تو

من جونیمو توهم باختی تنتو

من دوست داشتم نه مثل اونی که فقط دوس داشت تنتو

هه

من کنار ت گریه میکردم

تو کنارم فکر کی بودی

من باتو دنیا میساختم

بگو دلتنگ کی بودی

عشق یا هم خون

این روزا فکر منی یان  
این روزا حس بدی دارم

بگو مال منی یان  
بگو از خاطرات من چیزی یادت میاد یان

من کنارت سوختمو دیدی  
ولی بی اعتنا رفتی

چراچشمام ازت پرشد  
نمیخام دیگه برگردی

نمیخام مٹ اونروزا بسوزم توی اتیشت  
نمیخام توی عکسامم بازم جای تو خالی شه

نبینما اینقدر خراب و گوشه گیر تو این شهر شلوغ افتادی گیر ناهلش

نبینما صبح بلندشی از خواب حتی ندونی اسم کسی که بودی رودستش  
نه این وصله هامال تونیس  
نه این جور جاها که جای تونیس

میکشمش کسی که بزنه به تودست  
میشنوی هنوز تعصبه هست

با این که گذشته اب از سرمون

عشق یا هم خون

اطرافیانمون نخاستنمون

هرچند همه میگفتن هستی

اما تو این روزا قال گذاشتنمون

حالا هم من هم تودیگه امیدی نیس

یعنی تو این مدت هر چه دوییدم

هیچ

جفتمون بخدا کوه در دیم الکی

پیش همه میگی که طوریمون نیس

دیگه هیچ راهی نمونده واسه ی به هم رسیدن

بیخیال مردمی که مارو با هم دیگه دیدن

اما اون روزا میبینم که پشیمون برمیگردی ی روز میاد میفهمی نباید ولم میکردی

...

عشق یا هم خون، [۱۸:۵۷ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت\_صد\_و\_هشتاد\_و\_دو

سرمو به شیشه تکیه داده بودم و اشکام سرازیر، شده بود

اهنگش سوزناک بود خیلی

با توقف ماشین پیدا شدم

عشق یا هم خون

وبه دنبال اترین بی حرفی به راه افتادم

تویی دلم خدا رو صدا میزدم

که خون هامون بهم نخوره

ومن از این ازدواج دور بشم

حالم خراب بود

خیلی خراب

رفتیم ونشستم روی صندلی

یه پسر روبرومون نشسته بود

وزل زده بود به من

از استرس پست لبمو میجویدم

یه نگاه به اترین انداختم

دیدم بله

اقا سرخ کرده

واین نشونه ای بدیه

بلند شد

همین که خواست جلو بره

جلوش وایسادم

ودستمو گذاشتم روسینش

عشق یا هم خون

وهلش دادم عقب

دریغ از یه سانت تکون خورد

با چشم های برزخیش

که دل ادمو به اتیش میکشوند

بههم.خیره شد

این نگاش به این معنی بود

که برو گمشو تا شتک نکردم

ولی من به نگاهش اهمیت ندادم

واروم با لحنی که دل

هرجنبده ای رو به درد

میورد گفتم

\_اترین تو رو خدا دعوا نکن

یهو صدا عربده اش بلند شد

که ده متر پریدم بالا ومردم جمع،شدن

اترین\_ببینم به زخم نگاه میکنن اره

بله.وقتی خانم این وضع تیپشه همینم هس هس

عشق یا هم خون

منم داغ کردم و بدتر

از اون داد زدم

\_من علاقه ای به تو ندارم

من دوست ندارم

من عاشق آر

با سیلی که توی گوشم زد خفه شدم

و دستم گذاشتم روی گونم

و ناباور بهش زل زدم

که سیلی دوم رو هم زد و عریده کشید

اترین\_ تو مال منی من فقط من، اربابت منم من فقط من

میکشم آروینویی که به زبونت بیاد

یخ. کردم سست شدم

لاهمه دورمون جمع شده بودن

انگار فیلم سینمایی میدیدن

اترین برگشت سمتشون و غرید



عشق یا هم خون

اترین\_هری فیلم تموم شد

ودست منو کشوند وبه اتاق آزمایش رفتیم

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_صد\_و\_هشتاد\_و\_سه

خانم پرستار با دیدنمون به سمتمون اومد

و شروع کرد به خم

وراست شدن واسه اترین

هه پسری گند اخلاق

بین چه تحویلش میگیرین

ایکبیری اگه پول نداشت

تره هم براش خورد نمیکردن

با صدا زددم توسط اترین به سمتش رفتم

حالم ازش بهم میخورد

با غیض نگاش کردم

عشق یا هم خون

که اخماشو کرد توهم

آی لجم میگرفتم

دلهم میخواست باناخونام

روی صورت نانا زش نقاشی

بکشم

اترین\_ آستینتو بزن بالا بشین

یه چپ چپ نگاش کردم

پسری پرو نفهم

هرکاری کردم

نتونستم آستین

مانتومو ببرم بالا

خیلی تنگ بود

اترین که معلوم بود

کفری شده

یه نگاه خشمناک کردو گفت

عشق یا هم خون

اترین\_مانتو لامصبتو درار

چشمام نزدیک بود

از حدقه در بیاد

من جلو این دربیارم

عمرا

زیر مانتوم جز لباس زیر

چیزی نپوشیده بودم

رومو کردم اونور که

خانم پرستار خبر

مرگش تشریف فرما شد

ایش چه. عشوه ای هم

واسه این ایکبیری میاد

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۵۷:۱۸]

#پارت\_صد\_و\_هشتاد\_و\_چهار

پرستار\_عزیزم بشین

آستینتو بزن بالا

عزیزمشو جووری با غیض

عشق یا هم خون

گفت که انگار ارث ننه اشو

خوردم

ولا این موش کور رو

واسه خودت ببر

ایش ارزونی خودت

\_ آستینم تنگه

پرستار\_ مانتوت رودربیار

\_هیچی زیر مانتوم نپوشیدم

صدای پوف بلندترین به گوشم میرسید

واین یعنی عصبی شده

بدرررک

بسوز اقاهاه بسوز

اخیش دلم خنک شد

خنخ

عشق یا هم خون

با حرفی که پرستار زد  
از وحشت روبه موت رفتم

پرستار\_ عیبی نداره خانم من که دخترم ایشونم شوهرتون دربیارین

سریع سرمو بلند کردم  
که احساس کردم  
مهره های گردنم  
رگ به رگ شدن

\_ نه من درنمیارم

پرستار\_ من میرم بیرون  
در آوردین خبرم کنین

ورفت من موندم واترینی که پوزخند گوشه لبش بود

اترین\_ درش بیار اعصاب  
خالی بازی کردانتو ندارم

\_ هه عمرا اونم جلوی تو

وبا انگشتم به سمتش

عشق یا هم خون

اشاره کردم

اترین\_من شوهرتم جلو من  
درنیاری جلوی کی دربیاری

خیلی حرصی شدم  
وگفتم

\_هه جلو کسی که قلبم  
بهش تعلق داره

تازه فهمیدم چی گفتم  
چه غلطی کردم

اترین با صورت سرخ شده.  
به سمتم اومد و کوبوندم  
به صندلی آزمایشگاه وغرید

اترین\_جلوی عشقت اره  
روزگارتو سیاه میکنم  
فقط ببین و تماشا کن

وبعد با یه حرکت

عشق یا هم خون

مانتومو جر داد

که دکمه هاش هر طرف افتادن

اشک توچشمام جمع شد

با دستم

س\*ی\*ن\*ه

هامو پوشوندم

که صدای نیشخندش بلند شد

وازم دور شد و بیرون رفت

پرستار اومد داخل وازم خون گرفت

تو این مدت خبری

از اترین نبود

نمیدونستم. چه غلطی کنم

مردک عوضی دم از غیرت

میزنه زده مانتمو جر داده

بعد از یک ربع اقا اومد

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹: ۵۷: ۱۸]

#پارت\_صد\_و\_هشتاد\_و\_پنج

عشق یا هم خون

دستش یه پلاستیک بود

با نفرت بهش نگاه کردم

که پلاستیکو توی آغوشم رها کرد

وگفت

اترین\_بیوشش تا من برم

آزمایش بدم

بری که برنگردی کور کودیل

وبعد از کنارم رد شد ورف

با تعجب به پلاستیک نگاه کردم

بازش کردم

یه مانتوی بلند سبز

خیلی زیبا بود خیلی

ولی دلم نمیخاد با

سلیقه اون لباس بیوشم

رفتم خونه میندازمش دور



عشق یا هم خون

پولاش ارزونی خودش

مرتیکه نفهمم

بلند شدم و پوشیدمش

فیت تنم بود

خون داده بودم

سرم گیج میرفت

این کم خونی هم عجب

دردیه

میترسیدم غش کنم

که اصلا خوشایند نبود

حالا و حوصله تیکه های بعدش رواز جانب اترین نداشتم

خواستم برم بیرون که سرم گیج خورد

وفاتحه خودمو خوندم

که تویی یه جای گرم فرو رفتم

از بوی عطر تلخش فهمیدم اترینه

عشق یا هم خون

سریع ازش. فاصله گرفتم

که پوزخند زد و گفت

اترین\_همچین مالیم نیستی

من بخام لب تر کنم

صدتا بهتر از تو هم

خوابم میشن

تو چشمات زل زدم

ویه. نیشخند زدم

و کنار گوشش گفتم

\_میدونی؟

اترین\_هوم

\_آشغال چو آشغال ببند خوشش آید حالا حکایتی توهس وهم خوابات

وازش گذشتم

میدونستم بخاطر این

حرفم ازم نمیگذره

عشق یا هم خون

ولی هر چه بادا باد مهمم این  
بود که یخورده چزوندمش

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_صد\_و\_هشتاد\_و\_شیش

اترین منو رسوند خونه

و بدون حرفی رفت

به اتاق تنهای هام پناه بردم

اتاقی که فقط مال منه

تنها چیزی که شاهد

زجرهای من بوده

لباسامو عوض کردم

ویه گوشه کز کردم

رفتم به گذشته گذشته ی

نه چندان دور

زمانی که برای اولین بار

عشق یا هم خون

آروین رودیدم  
بهش بر خورد کردم

و قلبم. روتکون داد

و جوابشو دادم  
و کلکل ما از اونجا شروع شد

بهترین اتفاق زندگیم بود  
اما حالا دارم ذره ذره آب میشم

تویی عشقی. میسوزم  
که عاقبتی نداره

رفتم حمام وزیر، دوش  
قرار گرفتم واشکام با آب  
قاطی شد

من باید قوی باشم  
باید نقاب بی تفاوتی  
به چهرم بزنم

اره باید درسای قبل بشم  
دیگه من یه زن شوهر دارم

عشق یا هم خون

نباید به آروین فکر کنم

هرچند اترینو دوس ندارم  
ولی به اسمی که قراره توی

♦

شناسنامه ام میاد

باید وفادار باشم

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_صد\_و\_هشتاد\_و\_هفت

با صدای مامان دست

از فکر کردن به آینده ای

نا معلوم کشیدم

وپاورچین پاورچین به

سمت پایین رفتم

مامانم روی مبل نشسته بود

وبا ناراحتی به جای

خیره شده بود

عشق یا هم خون

با نگرانی به سمتش رفتم

دستم و گذاشتم روی بازوش

که به سمتم برگشت

و با چشم های اشکی که قلبم روبه درد میورد نگاه کرد

با نگرانی گفتم

\_چی شده مامان؟ چه اتفاقی افتاده؟

مامانم با صدای بغض

کرده ای گفت

مامان\_چرا؟؟؟؟

نگران و وحشت زده بهش

خیره شدم و پرسیدم

\_چی چرا

مامان\_چرا حالا که مهسا

عشق یا هم خون

از آروین میخاد جدا شه

حالا که میتونی کنارش باشی

رهاش کردی

تویی که عاشق آروینی

واشکی از چشم هاش روی گونه اش چکید

،من دیگه آروینو دوست ندارم

اون یه حس زود گذر بود همین مادر من

مامان با صدای بلند فریاد کشید

مامان\_نه دروغ نگو من مادرتم میفهمم یجای کار میلنگه پس به.من دروغ نگو

نتونستم بیشتر مهر

سکوت به.لب هام بزخم

من نیاز داشتم دردمو بگم

حداقل سبک شم

عشق یا هم خون

اشک از چشمام سرازیر شد

ولب به بیان حقیقتی کردم

که سرتاسرش واسم درد داشت

عشق یا هم خون، [۱۸:۵۷ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت\_صد\_و\_هشتاد\_و\_هشت

\_من آروینو دوست دارم

من شوهر خواهرم رو

دوست دارم

اونی که از اول مال من بود

بخاطر خواهرم ازش

دست کشیدم

من

اختیار صدامو نداشتم

داد زدم

وهمینطور اشک ریختم



عشق یا هم خون

\_اره من دوسش دارم من

احمق میخامش

بیشتر از جونم

بیشتر

ولی پس بابا چی

مهسا میخاد از آروین

جدا بشه

عالیه ولی من نمیتونم

دیگه مال آروین باشم

نمیتونم

میخای بررسی چرا بهت میگم

من مجبورم با اترین ازدواج کنم

مامان با صورتی خیس

از اشک بهم نزدیک شد وگفت

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_صد\_و\_هشتاد\_و\_نه

مامان\_چرا مجبوری هان

برای آزادی پدرم  
مجبور شدم خودمو بفروشم،  
به مردی سنگدل و مغرور

اره من مجبورم  
وقتی دیدم پدرم  
ورشکست شده  
به همه سر زدم  
خواهش کردم  
ولی هیچ کس پدر منو  
یادش نبود  
هیچ کس کمکی نکرد

تا اترینو دیدم گفتم  
در مقابل بدهی پدرم  
باهاش ازدواج کنم

اما من آروینو دوست داشتم  
بهش گفتم نه

ولی وقتی بابام سخته کرد

نتونستم طاقت بیارم  
نتونستم خودخواه باشم

عشق یا هم خون

نتونستم سنگدل باشم

و فقط به خودم فکر کنم

پس از خودم برای آزادی پدرم گذشتم

مامانم در آغوشم کشید

و هر دو به حال سرنوشت من گریستیم

به حال. و بخت بد من

من از آروین گذشتم

بخاطر پدرم تکیه گاه زندگیم

لبخند تلخی زدم و تو آغوش

مادری که تو این مدت پا به پام

اشک ریخت و غصه خورد از حال رفتم

عشق یا هم خون، [۱۸:۵۷ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت\_صد\_و\_نود

صبح شد و باز یه.

عشق یا هم خون

روز مزخرف دیگر

با صدای وز وز کسی

توی اتاق چشمامو باز کردم

وبا تعجب به شخص شخیص روبروم نگاه کردم

بعد از اینکه هوشیار شدم

پریدم بغلش وعین یه آبلیمو چلوندمش

دلم خیلی براش تنگ شده بود خیلی.

سارا دوست خوبی برام بود

هه دلم واسه خواهری

که خواهری هم واسم نکرد

تنگ شده

با صداش از فکر در اومدم

سارا\_هووووی خر رفتی حاجی حاجی مکه نمیگی

سارای هم هس

عشق یا هم خون

\_ هیس پیاده شو باهم بریم  
شما کم ور دل اقاتون میبودی  
مارو تحویل نمیگرفتی

که من واست چهچه میزدم

یه ایش بلند گفت  
که یه پس گردنی  
نثارش کردم

که با صدای لوسش گفت

سارا\_عه درسا بیشور باز اومدم اذیت کردی  
هنوز اخلاق گندتو داری

\_عخی موش موشی من  
فدای اون اخمات نشم

نیششو باز کرد  
خخ بازم نفهمید  
قربون صدقه اش نرفتم

خنک دیگه خدا اینارو شفا نده مایکم بخندیم

زدم تو دهنشو وگفتم

\_ خبه خبه نیشتمو ببند دختره ای سبک سر،

یه چشم غره بهم رفت

که من اصلا اهمیت ندادم

وبه سمت پایین رفتم

تا به شکم گرام برسم

سارا هم دنبالم اومد وهی

،غر غر میکرد لامصب

کم نمیاره که

برگشتم سمتش وگفتم

\_باوا ببندش سرم رف

با حالت ناراحتی نگام کرد

که پریدم لپشو گاز گرفتم

عشق یا هم خون

که جیغش به هوا رفت و افتاد دنبالم

حالا من بدو اون بدو

جیغام کل خونه

رو و رداشته بود

داشتم می دویدم

که به یه دیوار برخورددم

اخخخ دماغم الهی بمیری سارا

سرمو گرفتم بالا که دیدم

اترین با یه لبخند ملیح

نگام میکنه که سریع اخم کرد

پسری سادیسمی

وای چه ناز میخندید

چال گونه داره

بههم نگاه کرد و گفت

عشق یا هم خون

اترین\_هه تو فقط هیکل بزرگ کردی وگرنه دریغ از ذره ای از عقل تویی سرت

وبا دستش به سرم زد

خیلی حرصی شدم

بخاطر همین با پام

محکم به قوزک پاش زدم

وسریع در رفتم

آترین خم شده بود وازدرد ناله میکرد

ای وای عجیب دلم خنک شد

رفتم تویی آشپزخونه وبه بد وپیراه های اترین گوش نکردم

بزار بگه تا جونش دراد

داخل آشپزخونه شدم

سارا ریز ریز میخندید

منم دیدمش یاد قیافه اترین

افتادم هم پاش خندیدم

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۷ ۱۹,۱۰,۱۷]



عشق یا هم خون

#پارت\_صد\_و\_نود\_و\_یک

بعد از کلی خندیدن

روبه سارا کردم

\_خب سارایی خانواده محترم من کجاست

واین آقای الاغ اینجا چه میکنه

دیدم سارا خودشو داره میکشه تا یچیزو به من بفهمونه

\_مرض کوفت الهی اترین مونگل حلواشو بخوری میمون زشت چه مرگته

دیدم هم چنان سکوت کرده

گفتم

\_وای سارا خودم و خودت سنگ قبرشو بشوریم حالم ازش بهم میخوره من فقط آروینمو دوس.

برگشتم برم تو اتاق گوشیمو بیارم که چشمام توی صورت سرخ شده ای اترین خورد

فاتحه خودمو خوندم

یه قدم بهم نزدیک شد

عشق یا هم خون

که آب دهنمو قورت دادم

ودو قدم رفتم عقب

با لکنت گفتم

\_هوم اخایی ژونم کی اومدی

بیا بریم آب شربت بهت بدم

خودم از لحن لوسم حالم بهم میخوره ولی واسه خر کردن لازم بود

سرشو آورد نزدیک گوشم وگفت

اترین\_من خر نمیشم خانومم

واست دارم نفسم

زندگی جهنمی میسازم برات

که کیف کنی

تنم از تهدیدش لرزید

ناخودآگاه بغض کردم

از کنارم گذشت و داد زد

اترین\_فردا نامزدیمونه

عشق یا هم خون

صبحش وقت آرایشگاه داری  
و عصر میام دنبالت بریم خرید

ورفت

با بغض و غم به چهره ای ناراحت سارا نگاه کردم

سارا\_ یعنی هم چیز تموم شد باورم نمیشه

\_اره

واشک روی گونم چکید

لعنتی نمیدونم چرا این چشما تا حرفی از آروین میشه لبالب اشک میشه

سارا بغلم کرد و شروع کرد به تکرار حرفای که دردی ازم دوا نمیکرد

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_ صد\_ و\_ نود\_ و\_ دو

با صدای زنگ گوشیم چشمامو باز کردم

بدون اینکه به صفحه گوشی نگاه کنم جواب دادم

عشق یا هم خون

\_هوم؟

اترین\_سلام هنوز خوابی

\_اوهوم

+پاشو ببینم دارم میام دنبالت

\_چرا

+اوه تو گیجی باوا

\_ها

+هاو درد آماده شو قرار، بریم خرید واسه فردا جشن نامزدی

\_چی میگی نامزدی

جواب آزمایش اومده

که میبریو میدوزی

+هه خانوم مارو باش

صبح گرفتم جوابو

مشکلی نداریم واسه

ازدواج

عشق یا هم خون

اینو که شنیدم وا رفتم  
تنها روزنه ای امیدم هم از بین رفت

با کلافگی گفتم

\_ده دقیقه دیگه آماده ام

+دارم بت اخطار میدم  
نبینم خودتو تابلو نقاشی کنی وای بحالت بیبی

دیگه به چرندیاتش گوش ندادمو قطع کردم

پسری بیشعور من خودم دل و دماغ آرایشو ندارم وگرنه روزگارت رو سیاه میکردم

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_صد\_و\_نود\_و\_سه

به دست مانتو شلوار مشکی پوشیدم

وتیپ سرتاپا مشکی شبیه

عزادرا بودم

عشق یا هم خون

با قدم های تند به سمت پایین رفتم

وبا تک زنگ اترین بیرون رفتم

در ماشینو باز کردم نشستم

یه نگاه بهم کرد وراه افتاد

بدون حرفی

جلوی یه پاساژ شیک ایستاد

هر دو پیاده شدیم

اومد کنارم وبعد گرمای دستش رو روی دستم حس کردم

هیچ حس خاصی بهم دست نداد

هیچی از شوهر آینده ام

بدون حرفی کنارش قدم زدم

وبه بوتیک ها نگاه کردم

اصلا واسم مهم نبود چه لباسی بپوشم

من که شوق و ذوقی ندارم

واسه نامزدی به اجبار

تویی فکر بودم که با فشار دادن دستم توسط اترین

به صورت سرخ شده اش نگاه کردم

وا این چشه

که با دندونای چفت شده غریب

اترین\_بسه خوردیش عوضی

تعجب کردم به روبروم نگاه کردم

که یک پسر جذاب بود

وای من وقتی فکر میکنم به روبروم خیره میشم یعنی اترین فکر کرده من دارم این. رو دید میزنم

درحالی که من اصلا ندیدمش

لب بازکردم که توضیح بدم

اشتباه کردم

\_اتر

که با چشمهای به خون نشسته غریب

عشق یا هم خون

اترین\_ببر صداتو

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_صد\_و\_نود\_و\_چهار

ودستمو کشید به دنبال خودش

منم عین کش تنبون دنبالش کشیده میشدم

خیلی عصبی بود

وارد یک بوتیک شدیم

یه لباس طلایی دکلمه

که بلند و پف دار بود دیدم

خوشم اومد ازش نگام سمتش بود

که اترین گفت

اترین\_فکرشو از مخت بیرون بنداز

یه چشم غره بهش رفتم

وتوپیدم



\_هی اقاهاه به تو ربطی نداره من قرار بپوشمش

وانگشتمو جلوش تکون میدادم

که با خنده انگشتمو گرفتمو وفشار داد

که جیغم در اومد

اترین\_هی خانوم موشه ی من

من صاحبتم پس میگم

چی بپوشی یا نیوشی

یه ایش گفتم که قهقهه زد

ولپمو کشید

اترین\_حرصی میخوری زشت تر میشی

یک چشم غره بهش رفتم وراه افتادم به یک بوتیک دیگه

دنبالم اومد ورفتم

داخل یه مغازه دیگه

عشق یا هم خون

فروشنده با نگاه هیزش بهم خیره شده بود

که اترین دستمو کشوند وازمغازه بیرون بردم

دستمو با سرعت کشیدم بیرونو داد زدم

\_چه مرگته اه

اترین\_خفه شو درسا.

\_خفه نمیشم میزاری خرید کنیم یا نه

اترین\_خرید اره ولی

عشوه ریختن نه

به سمتش رفتم وسیلی محکمی به گوشش نواختم

\_برو به درک عوضی

ورهایش کردم

شروع کردم دویدن یه ماشین اومد

سوار شدم ورفتم

لحظه اخر صورت پر اخم.وعصبانی اترینو دیدم

عشق یا هم خون، [۱۸:۵۸ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت\_صد\_و\_نود\_و\_پنج

رفتم داخل خونه به مامان سلام دادم وبی توجه به سوالاش به اتاقم رفتم

وعکس آروینمو برداشتم

وزمزمه کردم

\_یعنی تو دیگه تموم شدی

اره

قطره سمج اشک از گوشه چشمم سرازیر شد

من نمیتونم باور کنم نبودنت رو

چطور تحمل کنم

چطوری خاطراتتو فراموش کنم

اشکام راه خودشونو باز کرده بودن

وتمام صورتم خیس شده بود

یه نو عروس مگه نباید خوشحال باشه ؟

عشق یا هم خون

پس چرا من نیستم هوم؟

نفهمیدم کی به خواب رفتم

روی همون تخت با عکس

آروین تو بغل

وچشمای تر

عشق یا هم خون، [۱۸:۵۸ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت\_صد\_و\_نود\_و\_شیش

با لمس دست کسی روی صورتتم چشمامو باز کردم

که صورت اترینو مقابل خودم دیدم

سریع خودمو عقب کشیدم

وبا خشم بهش نگاه کردم

\_تو اینجایه غلطی میکنی؟

اترین\_اتاق زنده نیام؟

\_هنوز زنت نشدم پس برو بیرون

به سمتم اومد و در آغوشم کشید و سفت به خودش فشار داد

احساس میکردم استخوانام در حال پودر شدن هستن

سعی کردم از خودم جداش کنم

ولی هیکل اون کجا من کجا

هرچی بود اون مرد بود

وزور دار اما من چی

با صدایش دست از تقلا کشیدم

اترین\_تا من نخام نمیتونی از اینجا دربیایی پس ول نخور

عشق یا هم خون, [۱۸:۵۸ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_صد\_و\_نود\_و\_هفت

دیگه دست از تقلا کشیدم

حق با اون بود من کاری نمیتونستم بکنم

دست از تقلا کشیدم

واشکام سرازیر شدن

عشق یا هم خون

من تو بغل شوهرم بودم  
شوهری که هیچ تعلق خاطری بهش ندارم

در عوض در حسرت پسر عموش میسوزم  
اره

من تمام سلول های وجودم  
بودن آروین رو صدا میزنه  
خواستن آروین رو تمنا میکنه

آروینی که فقط میتونم بهش فکر کنم

که حالا با داشتن و وجود همسر

احساس گناه میکنم که

به آروین فکر کنم  
به معشوقه و پادشاه ذهن و قلبم  
فکر کنم

الان تویی بغل شوهرم

ولی نمیدونم چرا  
تصور میکنم آروین  
در آغوشم کشیده

لعنت به من لعنت به این سرنوشتم

عشق یا هم خون

از ته دل اشک ریختم

و صدای هق هقم بلند شد

که اترین منو از بغلش کشید بیرون و با تعجب بهم خیره شد

اترین\_چی شده درسا

این گریه برای چیه

با هق هق زجه زدم

\_من تو بغلتم توی وجودت دنبال آروینم میگردم

من نمیتونم بهش فکر نکنم

نمیتونم

افتادم روی زانو هام وزجه زدم

پای اترینو گرفتم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹ ۵۸:۱۸]

#پارت\_صد\_و\_نود\_و\_هشت

عشق یا هم خون

شروع کردم به التماس  
برای رهایی از این اسارت

\_اترین تو رو خدا  
نزار از آروین جدا شم  
من میمیرم من نمیتونم

اترین فریاد کشید

اترین\_ خفه شو درسا

به دادش و صورت سرخ. شدش ورگ بیرون زده ای گردنش توجه نکردم

اشکام تموم صورتمو خیس کرده بود

تار میدیدم دوباره پاشو گرفتم

\_من دوستش دارم  
من میخامش من نمیتونم فراموشش کنم

تو رو خدا رهام کن  
هرکاری بخای میکنم  
فقط ولم کن



عشق یا هم خون

من نمیتونم

بلندم کردو تکونم داد و فریاد کشید

اترین\_ من شوهرتم شوهر اینو تو گوشت فرو کن

آروین دیگه مرد

میفهمی مرد

داد. کشیدم جیغ زدم

\_نه آروین نه نمیتونم

با مشت هام به سینه ستبرش میزدم

\_خفه شو بگو دروغه بگو که من مال آروینم

اترین\_ تو تا ابد مال منی من

شروع کردم به جیغ زدن و اشک ریختن

بی حال شده بودم

چشمام سیاهی میرفت

عشق یا هم خون

\_نه من آروینو دوس دارم نمیتونم

این کلماتو گفتمو تو بغل اترین چشمام سیاهی رفت و از حال رفتم

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷ ۱۹:۰۲]

#پارت\_صد\_و\_نود\_و\_نه

(از زبون سوم شخص)

اترین تنه نیم جونه درسا رو روی تخت گذاشت

وبهش خیره شد

به دختری که برای انتقام

از آروین وارد زندگیش، کرد

اون نقطه ضعفه آروینه

زجر کشیدن اون یعنی زجر کشیدن آروین

مرد بود غیرت داشت

وقتی همسرش راجب

عشق وعلاقه اش به مردی

دیگری حرف میزد

واجازه ای رهایی از چنگال اوراداشت،

عشق یا هم خون

تمام وجودش را خشم می‌گرفت

از آروین متنفر بود

و با هر کلمه ای درسا

درجه این تنفر زیاد تر میشد

گونه ای در سارو نوازش کرد

آیا میتونست این دختر رانا بود کند؟

تا انتقام بگیرد

او میترسید از دلی که امشب

با دیدن اشکهایش به درد آمد.

مگر نباید خوشحال میشد؟

، پس چه شده است

فردا جشن نامزدی بود

که برای هردوی آنها بود.

نمیدانست آروین می آید

عشق یا هم خون

یانه

ولی باید بیاید او داماده خانوادس

در دل خوشحال شد

فردا غرور خورد شده آروین رامیدید

آروینی که باعث شد

قلبش سنگ شود

آروینی که تنها خوشی زندگیو اورا گرفته بود

باید تاوان پس میداد

تاوان نداشتن معشوقش را

فردا روز باشکوهی برای اترین هست

بلند شد وسویچ رابرداشت وبه پایین رفت

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷] ۱۹:۰۲

#پارت\_دویست

با خداحافظی از پدر ومادر درسا به سمت خونه ای آروین رفت

عشق یا هم خون

باید ضربه اول رامیزد

باید دل آروین روبه درد میورد

از ماشین پیاده شد به سمت منزل آروین رفت.

آروین در خانه و در اتاقش بود

و فقط گیتار میزد..

واهنگ غم گین میخوند

و این پسر که روزی شیطون بود

حال افسرده و غم زده بود

و مثل ابر بهار اشک میریخت

چه کسی میگوید مرد گریه نمیکند

مرد زمانی که بشکند

نیز گریه میکند

آروین به خاطرات خودش با درسا فکر میکرد.

خاطراتی که قلبش روبه درد میورد

روز اولی که در دانشگاه دیدش و نگاهش به چشمان تیره ایش افتاد

دل باخت

آروینی که پایبند به دختری نبود

نفهمید چطور اسیر ان چشمان زیبا شد

دختری که شیطون وشاد بود.

صدای خنده هاش دلش رامیلرزاند

وصدای گریه هاش قلبش روبه درد میورد

نفهمید چه شد که برای

درسا تمام شد

تنها زخم زندگی ام...

توی ے...

همه به زخم هایشان...

دستمال می بندند...

عشق یا هم خون

من اما... به زخمم

دل بسته ام..

با صدا زدن مهسا به، سمت درب برگشت

مهسا\_ آروین آقا اترین اومده

با شنیدن اسم اترین صورتش سرخ شد و دستانش مشت

بدون حرفی بلند شد و به سمت بیرون رفت

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷ ۱۹:۰۲]

#پارت\_دویست\_و\_یک

اترین منتظر آروین مانده بود

با شنیدن صدای پاهای آروین

سرش روبالا برد

و به صورت آروین خیره شد

آروین پوزخندی بهش زد وگفت

آروین\_خب امرت پسر عمو که تا خونه من تشریف آوردی

اترین\_اومدم بهت یه خبر عالی بدم

آروین خیره شد بهش

با حرفی که اترین زد

احساس کرد تمام وجودش

داره از بین میره

اترین\_فردا شب جشن نامزدی منو دراست

باجناق جان باید حتما بیای میدونی که نیای مردم حرف میزنن

وآروین رو رها کرد



ومیخاست بره که آروین بازو شو گرفت  
واونو به سمت خودش برگردوند

آروین\_چرا این کارو میکنی ؟  
میدونم به درسا علاقه ای نداری پس چرا؟

اترین به آروین پوزخند زد وگفت

اترین\_خیلی شبیشه نه؟  
اونقدر شباهت داشت که تو دلتو بهش باختی یانه ؟

آروین عصبی فریاد کشید

آروین\_نه شباهتی نداره

من تنها توی عمرم فقط یک بار عاشق شدم اونم درسا  
نه کس دیگه ای اینو بفهمم

اترین\_هه با این حرفا خودلعتتیت رو گول بزن

عشق یا هم خون

تو باعث شدی تمام وجودم رو از دست بدم ومنم باتو همین کارو میکنم

آروین فریاد کشید

آروین\_تو به اون ه.ر.زه

میگی تمام وجودم

هه داداش من اگ اون کارو کردم

به این خاطر بود که تو بفهمی

عاشق چه آشغالی هستی همین

اترین به سمت آروین حمله کرد و کوبوندش به دیوار و غرید

اترین\_خفه شو دهن تو ببند

ه.ر.زه اون معشوقه تو هست

نه نگین من

کثافت تو باعث مرگ اون شدی

مطمئن باش تقاصشو ازت میگیرم

ورهایش، کرد و به سمت بیرون رفت

عشق یا هم خون

تمام خشم وجودش رو گرفته بود

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۰۲:۱۹]

#پارت\_دویست\_و\_دو

اترین با مشت کوبید به ماشین که صدای آژیرش بلند شد

اون انتقام میگرفت

حتما

انتقام از دست دادن عشقش رو

آروین خشم تمام وجودش رو گرفته بود

از دوری درسا میسوخت

واز خشم اترین در برابر درساش میترسید

درسای اون در خطر

در خطر انتقام اترین

آروین در دل خود را لعنت میفرستاد

مهسا با صدای فریاد های آروین به سمتش اومد

ومضطرب پرسید

عشق یا هم خون

مهسا\_چی شده آروین

آروین با دستش به شیشه کوبید و تمام دستش را خون گرفت

مهسا وحشت زده به سمتش رفت و خواست دستش را بگیرد

که آروین فریاد کشید

آروین\_به من دست نزن

مهسا با بغض گفت

مهسا\_دستت داره خون میاد تو رو خدا بزار

وقطره اشکی از چشمانش چکید،

اری مهسا دل باخته بود

به آروینی که به او علاقه ای نداشت

واز او متنفر بود

آروین با تعجب به مهسا نگاه کرد و گفت

آروین\_گریه واسه چیه

عشق یا هم خون

مهسا\_برای تو

آروین من متاسفم

اگه من نبودم حالا وضعت این نبود.

روزی هزار بار آرزوی مرگ میکنم

من باعث جدایتون شدم

والان شاهد زجر کشیدانتهم

آروین مهسارو برای اولین بار در آغوش کشید

مهسا هم کم مورد ظلم واقع نشده بود

در گوشش زمزمه کرد

آروین\_من ازت متنفر نیستم

تو دختر بدی نیستی

تو خواهر عشقمی و برام مهمی مهسا

مهسا تویی بغل آروین به آرومی اشک میریخت

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷] ۱۹:۰۲

#پارت\_دویست\_و\_سه

(از زبون درسا)

عشق یا هم خون

با زدن آفتاب به چشمام بیدار شدم

کش وقوسی به بدنم دادم

تمام وجودم درد میکرد

تمام وجودم خواستن آروین روتما میکرد

ولی حیف

حیف که داشتن

آروین یک آرزوی

محال است

بلند.شدم روبروی آینه ایستادم به صورت رنگ پریده خودم نگاه کردم

آیا این همون دختر روز اول دانشگاهت

قطره اشک از گوشه چشمم افتاد

محکم دستمو به چشمم کشیدم

چشمایی که آروین دوششون داشت

من این زیبایی.رو نمیخام

من فقط آروین میخام

ولی این خواستن من اصلا مهم نیس.



فکرم همش به سمت آروین پر میکشید

آروینی که جونمه

خدایا حفظش کن

بامن نشد باشه

ولی باهرکی هست

خوشبختش کن

چشمام پر اشک شد

هق هق ثانیه و...

قلب پر از غم دارم ...

یک دل منتظر و...

چشم پر از نم دارم ...

روزگار هم حال بد و...

بغض مرا میفهمد ...

اینکه من چشم تو را...

باز تو را کم دارم.



عشق یا هم خون

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷ ۱۹:۰۲]

#پارت\_دویست\_و\_چهار

باصدای زنگ گوشیم

نگام به سمتش کشیده شد

بلند شدم و جواب دادم

صدای اترین تویی گوشی پخش شد

\_بیا پایین

باشه ای گفتم قطع کردم

باقدم های شل و آهسته

به سمت پایین رفتم

بدون اینکه به اطرافم نگاه کنم

تا در ورودی رفتم

واضحیاط

وسنگفرش هاش هم گذشتم

آترین به ماشین فراریش

تکیه داده بود

عشق یا هم خون

زیر چشمی نگاش کردم  
یک پیرهن سفید که آستیناش  
تا آرنجش تا خورده  
بود پوشیده بود

ویه شلووار مشکی وموهای مشکیش روهم معلوم بود

زمان برده تا اینقد خوش حالت شده

با صداش دست از آنالیزکردنش کشیدم

\_بسه خوردیم

یه ایش گفتمو وپشت بندش  
گفتم

\_همچین آش دهن سوزی نیستی

زیر لب غرید

\_به موقعش واست دارم

راستشو بخوای از تهدیدش  
ترس برم داشت  
اما فقط واسه یک لحظه

عشق یا هم خون

سوار ماشین شدیم  
ویه آهنگ بی کلام گذاشت  
تا وقتی که برسیم درسکوت گذشت

با توقف ماشین  
دستگیره را گرفتم

و خواستم پیاده بشوم

که گرمی دستش را بر  
روی دستم احساس کردم

سریع برگشتم و نگاهم با نگاهش تلافی پیدا کرد

که لب گشود  
\_بیا اینم لباس

با حالت گیجی بهش نگاه کردم  
از کدام لباس صحبت میکرد

من که با او لباسی نخریدم

#پارت\_دویست\_و\_پنج

آترین شروع کرد به حرف زدن

\_این لباس رو برای تو به سلیقه خودم گرفتم  
به هر حال به خاطر لجبازی تو که نمیشد بی لباس باشی میشد

با بی خیالی بهش نگاهی انداختم و آرام دستم رو، از دستای بزرگ و مردونش بیرون کشیدم

و بدون نگاه اضافه ای به همراه پاکت خرید به سمت درب آرایشگاه رفتم

نگاه خیرش را، روی خودم احساس میکردم

و داشتم از درون ذوب میشدم

چرا من دوست ندارم

به جز آروین مرد دیگری به من خیره بشود

قلبم در تلاطم عجیبی بود

تلاطم بین عقل و احساس

عقلی که به من نهیب میزد

کافی به آروین فکر نکن

تو از امروز شوهر داری

ودلی که سرسختانه مینجگید برای احساسی که

ریشه در قلب و وجودم تنین گسترده بود

داخل آرایشگاه شدم

ویک خانم نسبتاً جوان

و کمی چاق با صورتی بامزه به سمتم آمد

و با شوق خاصی گفت

\_تو درسا عروس خواهرم هستی؟؟

با کنکاش بهش خیره شدم و تنها کلمه ای اوهوم مانندی از گلویم خارج شد

که سخت در جای تنگی فرو رفتم

سفت مرا به خود فشار داد و صورتم را غرقه بوسه کرد

و آیا این زن زیادی مهربان نیست؟

از آغوشش بیرون آمدم و به پرحرفی هایی او راجب زیبایی من و این که چطور دل

شازده اش را بردم توجه ای نکردم

اوهم که دید من علاقه ای به هم صحبتی با او را ندارم

لبخندی زد و با سکوت شروع کرد به بند انداختن به روی صورتم

با هر بندی که به صورتم مینداخت یاد آروین میفتادم و سرنوشت شومم

واشک از دیدگانم خارج میشد

و اوهم همچون مادری که ناز دخترش را میکشید به من محبت میکرد و از نازک نارنجی بودنم حرف میزد

و آیا این زن زیادی ساده نبود؟

که غمم نهفته در چشمانم را نمیدید؟

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹:۰۲]

#پارت\_دویست\_و\_شیش

چشمامو بسته بودم و خودم را به دستش سپرده بودم

بعد از کلی کلنجار رفتن با صورتم و موهام بالاخره سکوت رو شکست و گفت

\_خب. خانمی تموم شد پاشو خودتو ببین که یه تیکه ماه شدی

بلند شدم و مقابل آینه ایستادم

زیبا شده بودم خیلی

عشق یا هم خون

جذاب و گیرا

ولی برایم مهم نبود  
هیچ شوقی درمن برای  
این زیبایی. به وجود نیامد

برگشتم سمتش و لبخندی زدم و تشکر کردم

و با کمک خاله آترین لباس رو پوشیدم

لباس شیک و قشنگی بود

دکلته سفیده و تنگ و کشیده

که به خوبی اندامم رو نشون میداد

موهام رو آزادانه فر کرده بود و رهاس کرده بود

ویه مقدار رو به صورت گل بالای سرم جمع کرده بود

دست از نگاه کردن کشیدم و یه گوشه نشستم

و منتظر دامادی شدم

عشق یا هم خون

که دلم باهاش نبود  
و فقط این همراهی از روی اجبار بود

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷ ۱۹:۰۲]

#پارت\_دویست\_و\_هفت

با صدای آرایشگر که میگفت داماد آمد دست، از نگاه کردن به خود کشیدم

آترین با قدم های محکم و ابروهای، گره خورده به سمتم آمد

و بدون حرفی دسته گل رابه سمتم گرفت،

و همراه هم سوار ماشین شدیم

تا به سمت خانه ای ما برویم

داخل ماشین نشسته بودم و در فکر فرو رفتم

دلم نمیخواست آروین را در این مهمانی ببینم ای کاش

هرگز پایش رابه این جشن نگذاره

نگاهی به آترین انداختم

که کت به رنگ آبی نفتی برتن داشت

وزبایش در آن لباس ها نفس گیر، شده بود

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷ ۱۹:۰۲]



عشق یا هم خون

#پارت\_دویست\_و\_هشت

بالاخره به خانه رسیدیم واز آن فضای خفقان آور خلاصی پیدا کردم

از ماشین پیدا شدیم وباهم به سمت درب ورودی رفتیم

صدای جشن وپایکوبی تا داخل حیاط هم می آمد

جشنی که حکم عزا را برای من داشت

وارد شدیم وهمه نگاه ها به سمتم برگشت

مادرم،به سمتم آمد ودر آغوشم کشید

به اطرافم نگرستیم بلکه جنگل چشمانش که شعله های خواستن را در وجودم

می افزود ببینم

میخاستم رویم را به سمتم مهسا که لباس آبی به تن داشت برگردانم

که چشم هایم در نگاهش آمیخته شد

وقلبم شروع کرد به زدن جوری که احساس میکردم

میخواهد سینه ام رابشکافد

وبه بیرون بجهد

عشق یا هم خون

اه خدایا چه صورت معشوقم غمگین است

چه در آن کت وشلوار مشکی خواستنی شده است

هرچی خواستم نگاهم را از چشمانش بگیرم

نمیتوانستم گویی مسخ شده بودم

با فشار دادن بازوم برگشتم

و با چشمان به خون نشسته آترین روبه رو شدم

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۰۲: ۱۹]

#پارت\_دویست\_و\_نه

آترین غرید

\_زندگیتو جهنم میکنم عوضی

تویی دلم پوزخند زدم به حرفش، به کلامش

عصبی بودم نگاش کردم وگفتم

\_هه زندگی واسه ی من بدون آروین جهنمه تو نمیخاد زحمت بکشی

عشق یا هم خون

تویی چشماش زل زدم  
چشمایی که به خون نشسته بود

رفتیم و نشستیم

جوونا وسط در حال رقصیدن و پایکوبی بودن

برایم این جشن مهم نبود

وجود مرد خشمگین کنار دستم هم مهم نبود

هیچ چیز دیگر برایم مهم نبود

فقط چشمان غم زده ای عشقم مهم بود و بس

تمام اقوام بودن

مادر آترین به سمتم اومد و جعبه ای روبه آترین داد که انگشتر زیبا و ظریفی درونش قرار داشت

آترین انگشتر را درون دستم جای داد

و نامزدی من و آترین رسماً اعلام شد

و همه شروع به جیغ و دست زدن کردن

عشق یا هم خون

قلبم از درون داشت متلاتم میشد

به چشمان عشقم نگریستم که با بغض به دستان من در دست آترین مینگریست

با شتاب میخواستم دستانم را از دستان بزرگ و مردونه آترین در بیاورم که  
نگذاشت وز مزمه کرد

\_عشقت رو خاک کن

از این به بعد فقط من تویی ذهن و قلبت هک میشم  
بفهمم پات رو کج گذاشتی از هستی ساقط میکنم

حرفی برای گفتن نداشتم

چه میگفتم به این مرد وحشی کنارم

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷] ۱۹:۰۲

#پارت\_دویست\_و\_ده

جشن نامزدی تمام شد

آروین به همراه مهسا رفت

خانواده آترین مانده بودند

به سمت اتاقم رفتم دستم به سمت لباسم رفت داشتم بازیب لباسم کلنجر میرفتم

که در اتاق باز شد

عصبی برگشتم وجیغ زدم

اینجا تو یله نیست که بدون در زدن وارد میشی

آترین در را بهم کوبید و به سمتم آمد  
وزمزمه کرد

اینجا اتاق زنه توهم زنی پس زر زیادی نزن افتاد؟

با پام به ساقه پاش کوبیددم  
و خواستم در برم که  
گرفتم و انداختم روی تخت و خودش روم خیمه زد و با ابروهای گره خورده نگاهم کرد

نگاش بین لبام و چشمام در نوسان بود  
که من الکی شروع کردم به سرفه کردن تا از این وضع خلاص بشم

از روم بلند شد و گفت

-آماده شو بیا پایین امشب میریم خونه ما

جیغ کشیددم چی

-بابای من اجازه نمیده متاسفم

یک پوز خند زد و گفت

-اجازت دست منه یعنی شوهرت باباتم بهش گفتم

عشق یا هم خون

به نفعته زود آماده بشی

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷, ۱۹:۰۲]

#پارت\_دویست\_و\_یازده

عصبی بودم در حد انفجار

چاره ای جز رفتن نداشتم

مانتو وشلوارم را پوشیدم وبه سمت بیرون رفتم

توی پذیرایی آترین بالبخند پیروز مندانه به تماشایم ایستاده بود

عجیب از درون داشتم متلاطم میشدم

به سمت بابا رفتم

ومقابلش ایستادم

وگفتم

\_باباے شما که اجازه ندادین من برم

ومظلوم نگاش کردم که نگذارد بروم

ولی گویا نگاه من را بد تعبیر کرد

که در آغوش خود جایم داد وگفت

-برو نازنین بابا

عشق یا هم خون

وگونه ام را بوسید

شتاب زده گفتم

\_\_\_\_\_ه

که آترین آمد ودستم را کشید وروبه بابا گفت

—خب پدر جون ما میریم دیگه

داد کشیدم

—چی چیو میری—م من ن—میام

آترین بزور منو برد واجازه حرف زدن هم نداد

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷ ۱۹:۰۲]

هر کی دلتو شکست صداشو درنیار.....

ی روز دلش میشکنه صداش درمیاد💔

این\_\_\_\_\_و آویزه گوشت کن...

\_\_\_\_\_دل

\_\_\_\_\_کسی بازی نکن

دست \_\_\_\_\_الای دست بسیی ار است💔


از سرنوشت پرسیدم با آنکه

عشق یا هم خون

با احساسم بازی کرد چه کنم؟

انگشت بر لبانم گذاشت و گفت :

بسپارش به ما که هیچ احدی

از سرنوشت خویش خبر ندارد 

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷] ۱۹:۰۲

#پارت\_دویست\_و\_دوازده

عصبی دستمو از دستش بیرون کشیدم و فریاد زدم

-روان ے چی از جونم میخائے من نمیخائے ام به خونت پیام

با سیلی که به گوشم نواخت ساکت شدم

آترین از عصبانیت نفس نفس میزد

با صدای فریادش تمام تنم لرزید

-من اربابم ارباب شوهرتم و صاحب اختیارت پس خفته شو و گمشو و داخل ماشین

از ترس داشتم میمردم

رنگ خودم را باخته بودم

با پاهای لرزان به سمت ماشین رفتم و بی هیچ حرفی سوار شدم



عشق یا هم خون

بعد از چند لحظه گودزیلا (آترین) سوار شد و محکم درو بهم کوبید

با سرعت سرسام آوری میروند از ترس به صندلی چسبیده بودم

جلوی در عمارتی بزرگ و ایساده در را با ریموت باز کرد

خانه ای فوق العاده زیبا و بزرگ داشت هر چه میرفتیم نمیرسیدیم

باغی بزرگ داشت بعد از ده دقیقه به عمارت رسیدیم عمارتی زیبا و بزرگ

ترس تمام وجودم را فرا گرفته بود

آترین از ماشین پیاده شد

وداد زد

-یا لایا بیرون نمردی که

از این همه تحقیر کردن متنفر شدم

از ماشین پیاده شدم

و به همراهش به سمت داخل عمارت رفتم

دلیل آمدن به اینجا را نمیفهمیدم

با رفتنمون به داخل آترین نمیدونم به چه کسی گفت همه را جمع کن

بعد از چند لحظه نزدیک ده نفر آمدن

آترین لب باز کرد وگفت

-این ها خدمتکار های این خونه هستن اینجا قانون داره ومن بفهمم کسی خطای کرده زندش نمیگذارم.

برگشتم سمتش وگفتم

-قانون های خونت به من ربطی نداره من برده ای تو نیستم شاید این ها ازت بترسن ولی من نمیترسم

به سمتم یورش آورد وکوبوندم به دیوار که احساس کردم کمرم خورد شد

فریاد کشید

همه با ترس نگاهش میکردن

-تو برده ای منی ———ن

آدمت میکنم خودم با دستای خودم

با ترس نگاهش کردم

این مرد به تمام معنا یک روانی هست

عشق یا هم خون، [۱۹،۱۰،۱۷] ۱۹:۰۲

#پارت\_دویست\_و\_سیزده

دستانش را بر روی گلویم گذاشت و فشار داد

هرچقدر تقلا میکردم تا از زیر چنگالش رهایی پیدا کنم فایده نداشت

همه با ترس به این صحنه چشم دوخته بودن و کسی نمیتوانست به کمک بیاید

داشتم نفسم کم میاوردم

چشمانم سیاهی میرفت

دستانم شل شد

و در معرض فرو رفتن به دنیای بی خبری بودم که رهایم کرد

با کمک خدمتکار کمی آب بهم خوراندند

و توانستم نفس تازه کنم

به جرعت میتوانستم بگویم که امشب مرگم را به چشمانم دیدم

آترین تعادل روحی ندارد

و من به دست بد مردی اسیر شدم

اشک از گوشه چشم چکید و هق هقم به آسمان رفت

دست خودم نبود

غرور دیگر مهم نبود

مهم خودم بودم که

سرنوشت شومی در انتظارم بود

با صدای فریاد آترین دست از هق هق کشیدم وبا ترس بهش زل زدم

-ببر صداتو اشک بریزی چشاتو از کاسه در میارم

با ترس چشمانم را پاک کردم

به راستی که همه چیز از این مرد بر میامد

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷ ۱۹:۰۲]

#پارت\_دویست\_و\_چهارده

بعد از اینکه حالم جا آمد آترین تمام خدمتکارها را مرخص کرد

به سمتم آمد وگفت

-بلند شو بریم طبقه بالا اتاقمون

با حیرت بهش زل زدم

اون گفت چی

اتاقمون

دستم را گرفت وکشید بردم سمت پله ها که دستم را کشیدم وعقب رفتم

برگشت ونگاهم کرد

لب زدم

عشق یا ہم خون

-من با تو توی یک اتاق نمیخابم

دست به کمر شد وگفت

-خب بعدش؟

-بعدش هیچ ہمین کہ گفتم

-منو تو الان صیغہ ایم و تو زن منی پس خفہ شو و دنبالم بیا

-من گفتم نمیام

با گام های بلند خودش رو بهم رسوند از ترس یک قدم به عقب رفتم

کہ فریاد کشید

-گفتے چے —ے

با صدای لرزون گفتم

-مگہ قرار نبود بینمون اتفاقی نیفتہ

یہ پوزخند زد وگفت

-همچین مالے نیستی نترس فعلا کاریت ندارم تو زن منے باید شبا کنارم بخوابے

میدانستم ایستادگی مقابلش فایده ندارد

با قدم های آهسته از پله ها بالا رفتیم

و وارد یک راهرو شدیم که دوازده اتاق در آن بود

آترین در یکی از اتاق ها را باز کرد و دست من را هم کشید و به داخل اتاق پرت کرد

#پارت\_دویست\_و\_پانزده

با کنکاش به اطراف نگاه کردم اتاقی زیبا و بزرگ بود

تختی یاسی و سفید دونفره

و مبل های آبی فیروزه ای

با صدای آترین دست از تجزیه و تحلیل کشیدم

-لباستو عوض کن بیا بگیر بخواب

با گنجی نگاه کردم من که لباس نیوردم

میخواستم ضایع نشم گفتم

-با همینا راحتم

آترین یک چشم غره بهم رفت

عشق یا هم خون

وبلند شد ودستم من راهم کشید وبه سمت کمد رفت درش را باز کرد

متعجب زده نگاش کردم

لباس دختر اونم توی کمد

سرش رو خاروند وگفت

-چیه مال دوس دخترامه

با بی تفاوتی نگاش کردم

ویک پیرهن استین کوتاه پوشیدم

با شلوار لی خودم

دلم نمیگرفت شلوار آن ها را بپوشم

به سمت تخت رفتم وگوشه اش را انتخاب کردم

با بالا وپایین رفتن تخت فهمیدم که آترین آمده

با قرار گرفتن دستش به روی کمرم از جا پریدم

وشتاب زده گفتم

-این کارا یعنی چه

عشق یا هم خون

با بی خیالی نگاهم کرد و گفت

-کدوم کارا بغل کردن زنم ایرادی داره

-برو دوس دختراتو بغل کن نه من

-امشب تو هستی نیاز به اونا نیست

-برو گمشو

با عربده ای که کشید روح از تنم رفت

-بیا اینجا بخواب دهنتم ببند تا سگ نشدم

با ترس به سمتش رفتم که دستاش دور کمرم حلقه شدم

آروم و بیصدا اشک میریختم

نفهمیدم چطوری خوابم برد

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۰۲: ۱۹]

#پارت\_دویست\_و\_شانزده

میخاستم تویی جایم تکان بخورم که احساس خفگی کردم

دستانی سفت مرا به آغوش کشیده بود



عشق یا هم خون

یک نگاه کردم به سینه ای برهنه ای مردی که مقابلم بود

وحشت زده جیغ کشیدم

که آترین از خواب پرید و خشمگین نگاهم کرد

تازه به یاد آوردم که من کجا هستم و چه اتفاقی افتاده هست

سرم را پایین انداختم

و بغض کردم

با صدایش به خودم آمدم

-بریم پایین صبحانه بخور ببرمت خونتون

با خوشحالی سرم رو بالا آوردم

وقتی صورت خندونم را دید گفتم

-نیشتمو ببند میخندی زشت میشی

حرصی شدم و گفتم

-میخندم تا چشات در بیاد

خواست به سمتم حمله ور شه

عشق یا هم خون

که یک جیغ کشیدم

وبه سمت بیرون دویدم

آترین با بالاتنه ای برهنه

عین یک ببر زخمی به دنبالم میدوید

میدونستم اگر دستش به من برسه فاتحه ام خوانده است

پس با تمام توان شروع کردم به دویدن از پله ها پایین رفتم

وبه سمت سالن رفتم که خدمتکار ها دست از کار کشیدن و متعجب به من نگاه مے کردن

صدای فریاد های آترین ترس رو به وجودم مینداخت

اما چاره ای جز فرار نداشتم

لعنت به این دهانم که هرگز بسته نمیشود

داشتم میدویدم رویم رو برگردوندم تا ببینم آترین کجاست

که درست مقابلم بود از ترس یک جیغ کشیدم

#پارت\_دویست\_و\_هفده



عشق یا هم خون

من آن رابه همراه خودم کشیدم

به سمت سالن دویدم

ورفتم بالای سر آترین که دیدم سرش غرق خونه

اشک هایم سرازیر شد نکنه مرده باشه

با سرعت به سمت آشپزخونه دویدم و خدمتکار هارا صدا زدم

با کمک آن ها آترین را به بیمارستان بردم

فکر اینکه بمیره ومن قاتل شناخته بشم وحشت به وجودم انداخته بود

آترین داخل یک اتاق بود ودکتر ها بالای سرش بعد از چند لحظه دکتر آمد

رفتم جلو و پرسیدم

-آقای دکتر زنده میمونه

دکتر شروع کرد به بلند خندیدن

که به عقلش شک کردم

با حالت بدی نگاش کردم که شروع کرد به حرف زدن

-سرش شکسته و چون خون زیادی ازش رفت بیهوش شد تا یک ساعت دیگه بهوش میاد و میتونین ببرینش

نفس راحتی کشیدم

رفتم و بالای سر آترین نشستم

بعد از نیم ساعت چشماشو باز کرد و تا منو دید شروع کرد به عریده کشیدن

و میخواست به سمتم حمله کنه که نگهبان ها گرفته بودنش داد میزد

-سر منو میشکنی حالا

آدمت میکنم درسا

بدبخت میکنم بزار بلند شم اونوقت دارم برات

داشتم از ترس سخته میکردم

مگه تقصیر منه که اینجوری شد

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹:۰۲]

#پارت\_دویست\_و\_هیجده

تا نگهبانان گرفته بودنش در رفتم.

میموندم معلوم نبود چه بلایی سرم بیاره

عشق یا ہم خون

به سمت خونه رفتم

تا به خونه رسیدم وزنگو زدم دیدم یکی از پشت کشیدم

نگام که به چشماے سرخش افتاد

دلہ لرزید

با بغض زمزمہ کردم

-آروین

و خودمو انداختم تویی بغلش وبه پهنای صورت اشک ریختم

آروینم لاغر شده بود چشمای سبز رنگش کدر شده بود

داشتم با ناراحتی نگاش میکردم

بهش گفتم

-آروین چرا اینقد لاغر شدے

یہ پوزخند زدو گفت

-بنظرت وقتی تموم زندگیم بهم پشت کرد عالم باید خوب باشه؟

احساس کردم قلبم فشرده شد

عشق یا ہم خون

بہ دروغ گفتم

- آروین من و تو بہ درد ہم نمیخوردیم

فریاد کشید

- فقط تو خودت تنها بہ این نتیجہ رسیدی ارہ؟

اشک از چشمم چکید

آروم لب زد

- لعنتی چرا شدی تموم زندگیم چہ را ہرجا میہرم جلوئے چشمام

چہ را حالا کہ شوہر دارے ہنوزم این دلم نمیفہمہ

با ہر حرفی کہ میزد اشک میریخت ومنم ہق میزدم

آروین نمیدونست کہ من فقط اونو میخام

نمیتونستم داغونی عشقمو ببینم

خواستم لب باز کنم وبگم چقد دوش دارم کہ چشمام

بہ آترین سرخ کردہ افتاد

خشکم زد

آترین بہ سمتمون اومد و مستی بہ صورت آروین زد

عشق یا هم خون

که من یک جیغ کشیدم

شروع کرد به زدن آروینم

و آروین هم در برابر کتکاش دفاعی نمیکرد

داشتم میمردم طاقت اینو نداشتم که عشقمو بزنه

جیغ میزدم و اشک میریختم داد میزدم که آروینمو ول کنه

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷ ۱۹:۰۸]

#پارت\_دویست\_و\_نوزده

مثل وحشی ها به جون عشقم افتاده بود

نمیتونستم همینجور وایسم و کتک خوردن آروینم رو ببینم

رفتم سمت آترین و دستشو گرفتم

وسعی کردم جداش کنم

که به عقب پرتم کرد

صورت آروینم پر خون شده بود

دلَم به درد اومده بود



عشق یا هم خون

جیغ زدم

وگفتم

-لعنتی چرا از خودت دفاع نمیکنی چرا وایسادی وکتک میخوری

تو سکوت بهم خیره شده بود ویه لبخند تلخ روی لباش بود

اشکام راه خودشونو پیدا کرده بود

افتادم رو زانوهامو هق زدم وگفتم

-بسه تو رو خدا نزنش

اره آروین تو برنده شدی

من لعنتی دوست دارم

گریه ام تمام فشارو پر کرده بود

آترین با شنیدن این حرفم به شدت بیشتری آروین رو میزد

بلند شدم وبه سمتش رفتم سعی کردم از آروین جداش کنم

که به سمت عقب هلم داد نفسم گرفت

یه چیز تیز به داخل کمرم فرو رفته بود

دستمو به سمت کمرم بردم که میله ای آهنی رو احساس کردم

عشق یا هم خون

دستم پر خون شده بود

چشمام سیاهی میرفت

آروین آترین رو کنار زد و ناباور به من و خونی که ازم با شدت میرفت نگاه میکرد

عشق یا هم خون، [۱۹،۱۰،۱۷] ۱۹:۰۸

::

#پارت\_دویست\_و\_بیست

(از زبون سوم شخص)

آروین خیره درسایبی شده بود که غرق خون بود

احساس کرده به یکباره قلبش متلاطم شده

درسته درسا درحقیق بد کرد

ولی هرچه بود تمام زندگیش بود نبود؟

درسا چشماش رو بست

وبه زمین سقوط کرد

آروین حیران به سمتش رفت و تن غرق خون درساش رو در آغوش گرفت

اشکاش سرازیر شد

و درسایش را تکان میداد و ازش میخواست چشماشو باز کنه

عشق یا ہم خون

آترین خشمگین بہ سمت آروین رفت و فریاد کشید

-ولش کن عوضے

آروین با خشونت داد زد

-خفہ شو مگہ نمیبینے حالش بدہ برو ماشین رو روشن کن تا بیمارمش لعنتے

آترین ہم کہ وضع درسا رو دید جنگ وجدل را کنار گذاشت وبہ سمت ماشین رفت

درسا رو بہ بیمارستان بردن

وبہ اتاق عمل انتقالش دادن

آترین نمیدونست جواب پدر درسا رو چی بدہ

بہ داریوش خان زنگ زد فقط گفت بہ بیمارستان بیاین

عشق یا ہم خون, [۱۹,۱۰,۱۷:۰۸:۱۹]

#پارت\_دویست\_و\_بیست\_و\_یک

آروین با استرس قدم میزد و در حال جویدن پوست لبش بود

با صدای داد و فریاد کسی

بہ سمت عقب رفت

عشق یا هم خون

و پشت سرش را دید

که مهسا و مامان نیلو آمده بودن

و داریوش خان هم دست به یقه با  
آترین بود

آروین از آترین متنفر بود

پس کنارے وایساد و گذاشت که داریوش خان خوب آترین رو بزنه

بعد از اینکه آترین یک فصل کتک جانانه از داریوش خان خورد

آروین به سمتشان رفت تا شاهد گفت و گویشان باشه

آترین شرم زده سرش را به زیر انداخته بود

و گفت

–من اصلا نفهمیدم چطورے این اتفاق افتاد من متاسفم

داریوش عقب رفت

عشق یا ہم خون

و به دیوار تکیه داد

و به حال دخترکش غصه خورد

نیلو آرام به حال عزیز کرده اش گریه میکرد

مهسا به حال خواهرکش اشک میریخت

و متفکر بود که چه اتفاقی افتاده که صورت آروین اینطور شده و درسا هم به این وضع افتاده

با بیرون آمدن دکتر از اتاق عمل همه به سمتش هجوم بردن

و جویای حال درسا شدن

دکتر لب باز کرد و گفت

-ضربه خیلے بدی بود

اما عمل با موفقیت انجام شد و ما فقط الان باید صبر کنیم تا بیهوش بیاد

و از کنارشون گذشت

بعد از رفتن دکتر همه یک نفس راحت بابت درسا کشیدن

بعد از لحظاتی تخت حاوے تن بیهوشه درسا از اتاق عمل بیرون آمد

عشق یا هم خون، [۱۹،۱۰،۱۷]، [۱۹:۰۸

#پارت\_دویست\_و\_بیست\_و\_دو

دو هفته از خوب شدن درسا میگذشت  
درسایی که حالا توی خودش بود  
مقدمات عروسیش در حال فراهم شدن بود  
ودرسا دیگه کار رو تموم شده میدونست و دیگه فهمیده بود مخالفت معنا نداره

وباید با این تقدیر کنار بیاد

با صدا زدن های نیلو درسا به سمت سالن رفت

که با آترین مقابله شد  
آترین با صدای خشکش گفت

\_تا کِی باید منتظر جنابعالی باشم؟؟

درسا یک لبخند زد که آترین متعجب زده نگاهش کرد

درسا شروع کرد به تند تند صحبت کردن وهمزمان کت آترین رو هم میکشید

\_ببخشید داشتم آماده میشدم که سارا دوستم زنگ زد اونم که پر حرف زمان از دستم در رفت  
حالا اخماتو باز کن خودم شکلات برات میخلم (میخرم)

آترین که به سختی جلو خندش رو گرفته بود دست درسارو از کتش جدا کرد وگفت

\_خبه خبه کم حرف بزن برو این کت منم ول کن کنديش

درسا یک ایش گفت وبه سمت درب حیاط دوید

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷] ۱۹:۰۸

#پارت\_دویست\_و\_بیست\_و\_سه

(از زبون درسا) ✓ □

XXXX

باخنده ازش دور شدم

امروز قرار داریم بریم خرید حلقه ولباس هامون رو انجام بدیم

راستش از جنگ وجدل خسته شدم

دیگه میخام یک زندگی آروم داشته باشم

بسه هرچقد خودم و دیگران رو آزار دادم

کنار فرارے زرد رنگ آترین ایستادم

که آترین اومد یک نگاه به سرتاپاش کردم

که یک کت تک رنگ زرد ویک شلوار مشکی وپیرهن مشکے پوشیده بود

نمیدونم چه علاقه ای به رنگ زرد داره

سوار ماشین شد ویک آهنگ بی کلام گذاشت

وروبه من گفت

عشق یا ہم خون

-اول میریم خرید حلقہ

ہہ فکر کردم میخاد ازم نظر بیرسه اما دریغ از نظر

ولی کوتاہ اومدم وخودمو زدم به خنگا ولبخند زدم وگفتم

-باشہ بریم

کہ اونم نامردے نکردو وپاشو گذاشت

روے گاز وده برو کہ رفتیم

عشق یا ہم خون, [۱۹,۱۰,۱۷, ۱۹:۰۸]

#پارت\_دویست\_و\_بیست\_و\_چهار

با ایستادن ماشین پیاده شدم وشروع کردم به حرکت کردن

کہ محکم دستم کشیده شد

وفریاد آترین بلند شد

\_مگہ کرے کہ صدامو نمیشنوے ومثل الاغ میرے ہان

مظلوم نگاش کردم شاید دلش به رحم بیاد

کہ دوبارہ داد کشید

-با توام—————م جوابمو ب—————ده نه اینکه مثل مونگلا زل بزن



عشق یا هم خون

ترسیده از فریادش گفتم

—بخشید تو فکر بودم نفهمیدم

\_تو فکر ک‌ے بودے هان

وباچشماے ترسناکش مرموز نگام کرد

مونده بودم چی بگم

اگه میگفتم آروین نصفم میگرد

روبهش گفتم

\_یعن ے چی من نمیتونم فکرم بکنم

این چه وضعیتشه منو ببر خونه من خرید نمیام

باصدای خشن غرید

\_نمیخاد بیچون ے فکر نکن ازت گذشتم بعدا برات دارم فعلا بریم خرید

واومد کنارم ودستم رو بین دست های بزرگ ومردونش گرفت

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷] ۱۹:۰۸

#پارت\_دویست\_و\_بیست\_و\_پنج

میخاستم دستمو از دستش بیرون بکشم

که با خشونت بیشتری نگهم داشت

عشق یا ہم خون

کنارہم تا پاساژ طلا فروشے قدم زدیم

وبعد وارد شدیم

آترین باصاحب مغازہ کہ مرد جوانی بود خوش وبش کرد

ومنو جلوے وبتیرین کشید وگفت

\_خانمم انتخاب کن

از لحنش تعجب کردم

ولی سریع فہمیدم

کہ بخاطر وجود فروشنده هست

از یک حلقہ نگین دار طلا سفید خوشم اومد

درحین سادگے زیبا بود

با صدائے آترین نگاش کردم

-خوشت اومده

با سر جواب دادم

کہ اونم روبہ فروشنده گفت

-علی خانمم اینو پسندیده یک ستشو برامون بیار

فروشنده ہم بعد از چند لحظہ ست حلقہ ہا رو اورو

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷] ۱۹:۰۸

#پارت\_دویست\_و\_بیست\_و\_شیش

آترین حلقه رو دستم کرد

اندازه دستم بود

یه سرویس طلا سفید هم خریدیم

وباهم به سمت بیرون رفتیم

تا خرید عروس ے روهم بکنیم

رفتیم سمت یک مزون لباس عروس

یک لباس دیدم که دنباله دار بود و خیلی زیبا واز کمر تور بود که آستین هاشم تور بود

ول ے خیلی زیبا بود

نگام سمتش بود که با اخم آترین مواجه شدم

به خانم فروشنده گفتم بیارش که آترین مخالفت کرد

که خانم فروشنده گفت

-نگران لختی کمرش نباشین این لباس یک تور عروس داره که به موهای خانمتون وصل میشه واون قسمتو

میپوشونه

با شوق به لباس خیره شدم که آترین موافقتشو اعلام کرد

وقتی لباسو پوشیدم خیلی بهم میومد

عشق یا ہم خون

خیلے زیبا شدہ بودم

در اتاق پرو رو آترین باز کرد

و خیرہ من شد

از نگاش تحسین مبارید

ولی بہ روے خودش نیورد وگفت

کہ خوبہ درش بیار

بعد از در آوردن لباس و خریدش بہ سمت بیرون رفتیم

تا ظہر خریدامونو کردیم برائے آترین ہم یک دست کت و شلوار زیبا خریدیم

آترین میخواست برہ سمت یک مغازہ کہ دستشو کشیدم

وبا اعتراض گفتم

\_من از گشنگے مردم بسہ

آترین نگام کرد وگفت

\_باشہ بریم طبقہ پایین فست فود فروشے دارہ بعد میایم

عشق یا ہم خون، [۱۹،۱۰،۱۷ ۱۹:۰۸]

#پارت\_دویست\_و\_بیسست\_و\_ہفت

موافقتمو اعلام کردم وباهم بہ سمت طبقہ پایین رفتیم

وارد فست فود فروش ے شدیم ومن ہمیرگر سفارش دادم

و آترین ہم پیتزا مخلوط

بعد از این کہ سفارشمونو اورد عین قحطی زدہ ہا خوردم

و آترین ہم با تاسف نگام کرد کہ گفتم

-چہ خوب گشمنہ میدون ے چقد راہ رفتم خستہ شدم

-عخی جوجہ کوچولو

-عمتہ

بہ سمتم یورش اورد وغرید

چ

کہ با ترس عقب رفتمو وگفتم

-آترین زشتہ مردم نگاہ میکنن

-بدرک دفعہ آخرتہ اسم خانوادمو میارے دفعہ بد قول نمیدم بہ راحتی ازت بگذرم

باشہ ای آرومی گفتم

عشق یا ہم خون

کہ داد زد نشنیدم

منم بلند تر گفتم باشه

میلمو از دست داده بودم ہمبرگر رو گذاشتم کنار کہ غرید

–باید ہمشو بخورے وگرنه لهت میکنم

تو چشماش نگاه کردم وگفتم

–مگه زوره دیگه نمیتونم بخورم

–اره زوره باید بخورے چون من میگم

از لجبازیش وزور گویش حرصم گرفته بود

دوباره همبر رو برداشتم وبه زور وباکمک نوشابه قورتش میدادم

حالم از این زندگے اجبارے بهم میخوره

عشق یا ہم خون, [۱۹,۱۰,۱۷:۰۸:۱۹]

#پارت\_دویست\_و\_بیست\_و\_هشت

بعد از اینکه ناہارمون رو خوردیم

با آترین به بقیه خریدامون رسیدیم

بعد از اینکه تمام خریدامون رو انجام دادیم

باہم به سمت ماشین رفتیم وسوار شدیم

تو سکوت آترین داشت رانندگی میکرد

که صدای زنگ گوشی من بلند شد

گوشیمو از کیفم در آوردم

وبه صفحه اش نگاه کردم

به یکباره استرس و ترس تمام وجودم را گرفت

داشتم با اضطراب به گوشیم نگاه میکردم

که صدای آترین که با لحن مشکوک بود به گوشم رسید

\_ نمیخای جواب بدی

؟؟؟

برگشتم سمتش و لبخند زدم و تماس را رد کردم

لبانم را تر کردم و گفتم

\_ولش کن سارای پر حرف هست اگه جوابشو بدم حالا حالا ها ول نمیکنه ومنم خسته ام

با چشمانی ریز بهم نگاه کرد تا صحت حرف هایم را بفهمد و اهانی گفت وبه رانندگیش رسید

نفس راحتی کشیدم که از چشم های تیز بین آترین دور نماند

عشق یا ہم خون

بعد از چند لحظه صداے تماس گوشیم به هوا بلند شد

که گوشی فوڑے از دستم کشیده شد

وپشت بندش صداے

خشمگین آترین بلند شد

\_آفایت کیه ه\_\_\_\_\_ان

سکوت کردم حرفے برآے گفتن نداشتم

مگر جز آروین چند مرد دیگر در زندگی وقلب من بود

صداے فریادش تنم را لرزاند

— با توام مگه کرے ه\_\_\_\_\_ان این کیه؟

با ترس گفتم

—هیشکی

اون

با تو دهنی که خوردم ساکت شدم

وآترین گوشیم رو به داخل داشبورڈ ماشین انداخت



عشق یا ہم خون

وبا داد میگفت

–بالاخره ادمت میکنم واسه من کج میرے ارہ

ارہ\_\_\_\_\_

ارام اشک میریختم

کہ بہ خانہ رسیدیم پیادہ شدم و آترین خرید هام رو جلوے پام پرتاب کرد  
وگفت

–این گوشے پیش من میمونه تا تکلیفت روشن بشه

عشق یا ہم خون, [۱۹،۱۰،۱۷، ۱۹:۰۸]

#پارت\_دویست\_و\_بیست\_و\_نہ

با التماس بهش خیرہ شدم کہ گوشیمو بدہ

اگہ گوشیمو میبرد چیزاے خوبے در انتظارم نبود

من ہنوز عکسایے دونفرے خودم و آروین وحتىی چتامون رو نگہ داشته بودم

میدونستم با دیدن و خوندن آنها روانی کہ هست دیوانہ تر میشه

ومطمئنن آسیب بہم میرسونہ

هرچقدر التماسش کردم فایده نداشت

اہ لعنت بہ من

عشق یا ہم خون

لعنت بہ احمق بودنم

با بدبختے بہ داخل خانہ رفتم

خیلے خستہ بودم

روز پرکارے داشتتم

بہ سمت اتاقم رفتم

فردا جشن عروسیم بود جشنی کہ حکم عزا رو برائے من داشت

رفتم روے تختم وبہ چشمام اجازہ ای بستہ شدن دادم

با تکون دادن کسی چشمامو باز کردم

مہسا بود

با گيجی رو تخت نشستم وچشمامو ماساژ دادم وگفتم

-کی اومدے

-الان اومدم با آروین

فردا عروسیتہ گرفتے خوابیدے

-چہ کنم خستہ ام

-بلند شو دست وصور تتو بشور بیا پایین

-تو برو من میام

-درسا

-ہوم

عشق یا ہم خون

-آروین میخاد باہات حرف بز نہ

پر خاشگر نگاش کردمو وگفتم

-اما من حرفے واسه گفتن ندارم

-اما تو باید حرفاشو بشنوے نباید اینقد خودخواه باشے

پوزخند زدم خواهرم کہ باعث جدایم بود منو قضاوت میکرد لقب خودخواه بهم میداد

با انگشتم زدم روے سینشو فریاد کشیدم

-تو از هیچی خبر ندارے پس دھنتو ببند واز اتاقم برو بیرون

-درسا تو بگو منو روشن کن

با دادے کہ زدم بیرون رفت

چطور میتونم آروین رو ببینم و باہاش حرف بز نم

منی کہ تمام سلول ہاے بدنم اون رو تمنا میکنه

مطمئن باہاش حرف بز نم و امیدم پس این اجازه رو ندارم

اشک از گوشه چشمم چکید کہ با خشونت پاکش کردم

عشق یا ہم خون, [۱۹,۱۰,۱۷] ۱۹:۰۸

#پارت\_دویست\_و\_سی

از پلہ ہا پایین رفتم کہ صدائے غمگین گیتار و خوندن آروین بہ گوشم رسید

دلہ داشت میترکید

از بغضی کہ توے گلوم جا خشک کردہ بود

من چہ بلایی سر آروینم آوردم

::

خداحافظ تمام آرزوہام

دیگہ ہیچ وقت کنار تو نمیام

دیگہ ہیچی از این دنیا نمیخام

※※※※

با خوندنش و بیان کلماتش اشکام سرازیر شد

وخیرہ نگاش میکردم کہ چقد پژمردہ ولاغر شدہ

★★★

دیگہ اشکی توے چشمام نموندہ

دیگہ حرفے واسہ گفتن نموندہ

دیگہ این روزارو ہیچ وقت نمیخام

دیگہ ہرگز کنار تو نمیام

عشق یا ہم خون

دیگہ ہرگز نمیخام اون ے باشم  
کہ یک عمر ے خیالش رو میکردم

دیگہ من این خیالارو نمیخام  
دیگہ من این ہمہ خوابو نمیخام

اروم اروم من زیربارون میرم میگم حق حقو ونالون

ای کاش میشد خاطرہ هامون  
میموند بامون میشد همون حرف دلامون

اروم اروم من زیر بارون  
میرم میگم حق حقو ونالون

ای کاش میشد آرزو هامون  
میموند بامون میشد همون حرف دلامون

دیدے رفتم دیدے باختم  
دنیا رو بی تو ساختم

دیدے اروم زیر بارون  
بدون تو فردامو ساختم

ارہ میرم اینو میگم کہ دیگہ تو رو نمیبینم

کہ دیگہ واسہ تو دستاے تو رو نمیگیرم

اروم اروم من زیر بارون میگم هقق هقق ونالون

ای کاش میشد ارزو هامون میموند بامون میشد حرف دلامون

با صدائے حق من آروین سرشو بلند کرد ونگاش با نگام متلاقی کردم

به سمتم اومد ودر آغوشم کشید وگفت

-درسا تموم زندگیم خیلی دوست دارم

فردا عروسیته

ومنم فردا حکم مرگمو داره

هیچ وقت فکر نمیکردم ..

من و تو اینجورے بشیم

ولے شدیم

من خودمو بہت تحمیل نمیکنم

فقط خوشبختیتو میخام عروس خانم

خوشبخت شو

خدافظ ..

منو از آغوشش بیرون کشید ورفت

افتادم روے زانوہامو باتمام وجود اشک ریختم

عشق یا ہم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹: ۲۵]

#پارت\_دویست\_و\_سی\_و\_یک

رفتم توی اتاقم وغم زده یک گوشه نشستم

عشق یا ہم خون

کہ در اتاقم زده شد و مامانم وارد شد

صورت غمگینم رو کہ دید

اخماش رو توی ہم کشید وگفت

—باز نشستے غمبک زدے بسہ دختر میدونم دوشش دارے ولے بہترہ فراموشش کنے وبہ زندگیت برسے

این حرفا رو کہ زد اشکام سرازیر شد

ہق ہقم بہ ہوا رفت.

داشت چی میگفت

بہ زندگیم برسم

وقتی اون تمام زندگیمہ

چہ کار کنم؟

مامان بہ صورتہ نگاہ کردو گفت

—بہ جا گریہ کردن بیا کمکم الان آترین میاد

با ناراحتے از جام بلند شدم

عشق یا ہم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹: ۲۵]

#پارت\_دویست\_و\_سی\_و\_دو

عشق یا ہم خون

داشتم داخل آشپزخونہ سالاد درست می‌کردم کہ آیفون زدہ شد

رفتم جواب دادم آترین و خانوادش بودن

وارد خونہ شدن وبعد از سلام واحوال پرسے رفتن توی سالن نشستن

آترین از چہرہ اش خشم میبارید

حتما عکس ہا وچت ہام رو با آروین دیدہ

اصلا بہ نگاہ خشمناکش اہمیت ندادم

ودوبارہ بہ آشپزخونہ اومدم

کہ آترین ہم وارد آشپزخونہ شد

عین ببر زخمی بود

اومد سمتہم واز یقہ لباس گرفتم وبلندم کرد کہ یک جیغ خفہ کشیدم

کوبوندم بہ دیوار و فریاد کشید

-دیگہ چہ غلطای کـــردے ہـــان

با ترس نگاش کردم وگفتم

-چے میگے



عشق یا ہم خون

غریب

-عکسات با اون آشغال

حرصی شدم اون حق نداشت به آروین به عشق پاکم توهین کنه

روبهش گفتم

-خفه شو

با سیلی که خوردم دهنم بسته شد

داد کشید

-از فردا زندگیتو به آتیش میکشم

فقط بشین و ببین

چطورے نابودت میکنم

ورهام کرد و رفت

توی کف آشپزخونه سقوط کردم

عشق یا ہم خون, [۱۹,۱۰,۱۷] ۱۹:۲۵

#پارت\_دویست\_و\_سی\_و\_سه

هق هقم به هوارفت

عشق یا ہم خون

لعنتی میخائے منو نابود کنی

اخہ چیمو نابود کنے

من نابود شدم

من مردم

زمانے کہ بہ تو بلہ گفتم

و آروین رو از خودم روندم مردم خاکستر شدم

برای بعضی درد۔ ہا نہ میتوان گریہ کرد

نہ میتوان فریاد زد

برای بعضی دردہا

فقط میتوان

نگاہ کرد و

بی صدا شکست.

بازم بلندشدم ماسک بی اعتنائی بہ چہرہ ام زدم

وبہ سمت بیرون رفتم

بعد از اینکه آترین و خانوادہ اش رفتن

بہ سمت اتاقم رفتم

و اونقدر بہ خاطراتم

با آروین فکر کردم

واشک ریختم که نفهمیدم کی به خواب رفتم

با صدای زنگ موبایلم چشمامو باز کردم

یادم افتاد که امروز عروسیمه

باز غم عالم به دلم ریخته شد

باز احساس تلخی کردم

بلند شدم دست و صورتمو شستم

هرچقدر مامان اصرار کرد

که صبحانه بخورم اشتها نداشتم

عشق یا هم خون، [۱۹،۱۰،۱۷] ۱۹:۲۵

#پارت\_دویست\_و\_سی\_و\_چهار

با صدای آترین به سمتش برگشتم خواستم

بگم بریم که مامانم اومد

ودست آترین رو کشید و گفت

-پسرم یک چیزی به درسا بگو حتی صبحونه هم نخورد

آترین با اعصابانیت بهم خیره شد و دستمو کشید و به آشپزخونه برد

عشق یا ہم خون

هرچی تقلا کردم تا رهام کنه فایده نداشت

نشوندم روے صندلی وگفت

—زود باش صبحونت رو بخور

با لج بازے گفتم

—من نمیتونم چیزے بخورم

با تهدید نگام کردو گفتم

—دلت تو دهنی میخاد؟

با تمسخر نگاش کردم

که یک لقمه نون وکره و

مربا گرفت

وبزور توی دهنم فرستادش

داشتم خفه میشدم که یک لیوان آب پر تقال بهم داد وگفتم

—اگه نمیخائے بازم بهت بدم پس مثل بچه ادم بخور

ترجیح دادم خودم بخورم تا اینکه خفه بشم

دوسه لقمه زیر نگاه آترین خوردم

که دیگه نمیتونستم بخورم

بخاطر همین بلند شدم وگفتم

-بخدا دیگہ نمیتونم بخورم سیر شدم جا ندارم جون تو

آترین بزور خندہ اشو قورت داد وگفت

-باشہ جوجو بریم

ودستم وکشید وبہ سمت بیرون برد

عشق یا ہم خون, [۱۹،۱۰،۱۷ ۱۹:۲۶]

::

#پارت\_دویست\_و\_سی\_و\_پنج

سوار ماشینش شدم وبہ سوے آرایشگاه رفتم

تو ماشین یک کلمہ ہم حرفے نزد

ومنم تمایل نداشتم کہ بخوام

بہ صحبت باہاش پردازم

بعد از چند لحظہ رسیدیم

وآترین کمک کرد ولباس عروسم را تا درب آرایشگاه آورد

وعقب گرد کرد ورفت

منم بہ داخل رفتم

عشق یا ہم خون

کہ باسلام گرم آرایشگر روبہ رو شدم

نشوندم روے صندل ے

و شروع کرد بہ اصلاح کردن صورت تم کہ منم ہی جیغ میکشیدم

ودستشو میگرفتم

حسابی کلافہ شدہ بود

از چہرش عصبانیت معلوم بوڈ

بعد از اصلاح صورت تم وابروہام

شروع کرد بہ رنگ کردن موہام

رنگ موہام رو بلوند روشن کرد خیلی زیبا شدہ بود

بعد از رنگ کردن موہام

شروع کرد بہ درست کردن موہام

وبعد آرایش صورت تم

بعد از اینکہ کارش تمؤم شد

لباسم رو پوشیدم وبہ داخل سالن رفتم

ہمہ با حیرت بہم زل زدہ بودن واز زیبایم تعریف میکردن

عشق یا ہم خون

رفتم جلوے اینہ و خودم رو دیدم

خیلی زیبا شدہ بودم

خیلی

چشمام ابی پررنگ شدہ بوڈ

کہ باخط چشمی کہ دور چشمام کشیدہ بوڈ

چشمام درشت تر وزیبا تر شدہ بود

لباے قلوہ ایم رو جیگرے کردہ بود

کہ ہر آدمی رو وسوسہ میکرد

در کل زیبا شدہ بوڈم ونفس گیر

باصداے آرایشگر کہ گفت آترین اومدہ دل از اینہ کندم

عشق یا ہم خون, [۱۹،۱۰،۱۷ ۱۹:۲۶]

#پارت\_دویست\_و\_سی\_و\_شیش

آترین بہ سمتم اومد و خم شد

و کوتاہ لبام رو بوسید

خواستم حرفی بزئم

کہ دست گلو بہ

سمتم گرفت

وگفت

—ہوا برت ندارہ

فیلم بردار گفت ببوسمت

وگر نہ مالے نیستے

با عصبانیت نگاش کردم

کہ دستمو گرفت

وبہ سمت بیرون کشید

داشتم از درون میسوختم

تو دلم ہی بہش

فوش میدادم

تا دلم خنک شہ

سوار ماشین شدیم

وآترین یک آہنگ شاد گذاشت

وصداشم بلند کرد

بہ سمت آتلیہ رفتیم



عشق یا ہم خون

تا عکس بگیریم

میخاستم از ماشین پیاده شدم

کہ آترین دستمو کشید

کہ به داخل ماشین پرت شدم

با غضب بهش نگاه کردم

وروبهش گفتم

—چه مرگ—تہ روان ے

دادکشید

خف—ه شو شنلتو بیوش

با لچ باز ے گفتم

—نمیخام همین طور ے خوبه

کہ یک سیلی محکم به صورتم زد

با نفرت بهش نگاه کردم

کہ فریاد کشید.

—تا دهننتو پر خون نکردم

زود باش بیوش

با نفرت شنلو پوشیدم

عشق یا ہم خون

جلوے خودمو گرفتم کہ اشک نریزم

نمیخاستم غرورم جلوش خورد بشه

عشق یا ہم خون, [۱۹,۱۰,۱۷ ۱۹:۲۶]

#پارت\_دویست\_و\_سی\_و\_هفت

از ماشین پیاده شدیم

وبه سمت آتلیه رفتیم

اومد کنارم وبا دستای بزرگو ومردونش دستامو گرفت

چیزے نگفتم

به اندازه کافے

تحقیر شده بودم

پس مہر سکوت به لب هام زدم

وہمراہش به داخل رفتیم

با راہنمایی دختر جوونی کہ ہمہ نگاہش به سمت آترین بود

به سمت یک اتاق رفتیم

بعد از چند لحظہ اومد

وروبہ من گفت

-عزیزم شنلتو در بیار

عشق یا ہم خون

با کمک آترین شنلمو در آوردم

کہ دوبارہ صداش اومد

—حالا آقا شما بیاین بشینین روے صندلی

وخانمتون ہم صاف بایستہ وپشت بہ شما وکمرش رو خم کنہ جورے کہ صورتش مقابل صورتتون باشہ

چہ ژست ہاے میداد

فقط میخواست منو خستہ کنہ

کارے رو کہ ازمون خواست انجام دادیم

نفس ہاے داغ آترین بہ گردنم میخورد

ویجوری شدہ بودم

دلہ میخواست ازش فاصلہ بگیرم

با صدائے چیک دوربین عکاسی سریع از آترین جدا شدم

کہ پوزخند زد

بدرک بزار بز نہ تا دهنش کج بشہ

دوبارہ صدائے دخترہ بلند شد

رو بہ آترین گفت

—بیاین ودستتونو دور کمر خانمتون حلقہ کنین وگردنشو ببوسین

عشق یا هم خون

خواستم اعتراض کنم  
که آترین به سمتم اومد و منو تو بغلش کشوند  
وبه خودش فشار داد

با قرار گرفتن لبهاش روے گردنم انگار برق بهم وصل شد

تکون خفیفی خوردم

خانم عکاس خیلی ژست هاے بی شرمانه ای بهمون داد

که به سختی وبا تنفر انجام دادم

با کلافگی از آتلیه بیرون زدم

وبه سمت ماشین رفتم

زیر چشمی به آترین نگاه کردم

به جرعت میتونم اعتراف کنم که توی اون کت وشلوار جذاب و نفس گیر شده بود

ولی من ازش تنفر داشتم

نمیتونستم به عنوان مردم

قبولش کنم

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹:۲۶]

#پارت\_دویست\_و\_سی\_و\_هشت

با ماشین بہ سمت تالار رفتیم

با صدائے بوق ما مہمون ہا بہ استقبال اومدن ومن بہ کمک آترین از ماشین پیادہ شدم

ہمہ با خوشحالے نظارہ گر بودن بعضی ہا درحال رقصیدن بعضی ہا درحال دست زدن

ہمہ خوشحال بودن وکسے از درون من خبر نداشت

کہ امروز روز مرگ آرزوہائے من است

بہ سمت داخل رفتیم وبر جایگاہ عروس وداماد نشستیم

نگاہم در چشمان اشک زدہ آروین تلاقی پیدا کرد

بہ یکبارہ سوختم

اشک در چشمانم حلقہ زد

بلند شدم

میخاستم بہ سمت آروینم مرد رویاہام برم

کہ آترین با خشونت دستم روکشید

ودر گوشم زمزمہ کرد

—قدم از قدم بردارے

زبونت کار کنہ حرف اضافہ بزنیہ

خونتو میریزم

عشق یا ہم خون

گردنتو میشکونم چشات روش بیفته بخاے با آبروے من بازے کن ے

اشک از چشمہام سرازیر شد

هق هقم بلند شد

که لب ہاے آترین دهنمو بست

ومہر سکوت بہ لب ہام زد

چشم ہاے اشکیم سمت آروینی بود کہ با بغض ودست ہاے مشت شدہ شاہد معاشقمون بوڈ

خورد شدن وشکستن مردم رو دیدم وسوختم

وتنفرم از عامل جدایم و عذابم بیشتر شد

بس—لامتی خدایی کہ ارزموہاموازم گرفت ....

کہ فقط (عظمت شونشون بدہ)

عشق یا ہم خون, [۱۹:۲۶ ۱۹,۱۰,۱۷]

شی—طون—ک★:

#پارت\_دویست\_و\_سی\_و\_نہ

با بوئسیدن من توسط آترین صداے دست وجیغ بلند شد

آترین ازم جدا شد ولبخند کثیفے زد

عشق یا ہم خون

با تنفر نگاہش کردم

دستم رو کشید و بر جایگاہ عقد نشوند

بہ سفرہ اے عقدم نگاہ کردم

ولبخند تلخے زددم

(خدا یا )؟؟

خدا یا.....

چہ ساختہ ای....؟؟!!

دل آدمہایت

ی کی از ی کی سنگی تر...

دروغ ہایشان ی کی از ی کی زیباتر...

نگاہ ہایشان ی کی از ی کی معنی دارتر و سنگین تر...

روحشان ی کی از ی کی ہفت رنگ تر.....

و ہری ک برای خود

ی کی از ی کی خدا تر...

با صدائے عاقد بہ خودم اومدم

واشک رو از گوشہ چشمم پاک کردم

-آیا وکیلیم؟؟

با وحشت به حاج اقا نگاه کردم

یعن ے این آخر راه منہ؟

یعن ے آترین شوهرم میشہ

نہ من نمیتونم

اشک از چشمم سرازیر شد

وخواستہم از جام بلند شم و بزئم زیر ہمہ چے

کہ آترین دستشو گذاشت روے پام و وادار به نشستہم کرد

و در گوشم زمزمہ کرد

-تو کہ نمیخایے بابات به زندان برگردہ ہوم؟؟

خشک شدم اگہ من بزئم زیر ہمہ چیز پس بابام چے

با این کارم باعث بی آبرویش ہم میشم

من نباید خودخواہ باشم

ببخشم آروینم من مجبورم

مجبور به اجبارے سخت

-با اجازہ بابام بلہ



عشق یا ہم خون

با صدائے من صدائے جیغ و دست بلند شد

آترین ہم بلہ رو گفت

وہر کس میومد و بہمون تبریک میگفت

در قلبم سوزش دردناکے احساس میکردم

از جدائے از نرسیدن

واز مرگ رویاہام

حاصل بود

(خدا یا )؟؟؟

یا کسی رو بہمون ندہ

یا وقتی دادی پسش؟

نگیر آدمہا ہم ہدیہ

ہاشونو پس نمیگیرن

تو کہ " خدا یے

عشق یا ہم خون، [۱۹،۱۰،۱۷] ۱۹:۲۶

#پارت\_دویست\_و\_چہل

ہمہ در حال رقصیدن بودن

با صدای ارکستر که از ما میخواست برقصیم به اجبار به وسط رفتیم

و همراه آترین رقصیدم

تا آخر شب با بغض به بقیه نگاه میکردم

جرعت اینو نداشتم که آروین رو ببینم

وقت این رسیده بود

که به خونه آترین برم

ترس عجیبی به دلم افتاده بود

نکنه آترین به هم دست درازے کنه

مادرم به سمتم اومد و در آغوش کشیدم

توے بغلش آروم اشک ریختم

خدایا من تحملشو ندارم

بابا به طرفم اومد خودم رو تویی بغلش انداختم

و با صدای بلند گریستم

بابا رو به آترین گفت

عشق یا ہم خون

-این دختر جونمہ مراقبش باش

-چشم پدر جون

آترین منو از بغل بابا بیرون آورد

وبہ سمت ماشین برد

سوار ماشین شدم

وہق ہقم بالا رفت

کہ ماشین باسرعت زیاد از زمین کندہ شد

وصدائے فریاد آترین بلند شد

-خفہ شہ تا خفت نکردم

با صدائش ساکت شدم

من میترسیدم

از این مرد خشن میترسیدم

عشق یا ہم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹: ۲۶]

#پارت\_دویست\_و\_چہل\_و\_بک

تو طول راہ گوشہ ماشین کز کردہ بودم

وزیر زیرکے بہ آترینے نگاہ میکر دم کہ عین ببر زخمے بود

خدا بہم رحم کنہ

با این مرد دیوانہ

بعد از یک ربع کہ رسیدیم

آترین با ریموت در رو باز کرد و وارد عمارت بزرگش شدیم

ماشین رو بہ داخل برد

وروبہ من گفت

—پیادہ شو

بدون حرفے پیادہ شدم

وبہ سمت داخل رفتم

بہ سمت اتاق ہاے بالا رفتم ودر یکی از اتاق ہارو باز کردم

میخاستم بہ داخل اتاق برم

کہ از پشت کشیدہ شدم

سیلے محکمے بہ گوشم

نواختہ شد

با ترس بہ آترین نگاہ کردم

عشق یا ہم خون

کہ فریاد کشید

-اینجا خونہ خالت نیس کہ ہر غلطی دلت بخواد بکن ے  
شما جات تو ے اتاق شوہر تہ یعن ے من

خواستہم اعتراض کنم کہ گفت

-ہیــــــــس خفــــــــہ شو گمشو تو اتاق

ہنوز وایسادہ بودم کہ داد کشید

-مگہ کرے؟؟؟؟

لبامو تر کردم وبا صداے لرزون گفتم

-اخہ م ن نمیدونم اتاقت کجاست

وسرمو انداختم پایین کہ دستہم کشیدہ شد وبہ سمت اتاقش بردم

در رو باز کرد و منو بہ داخل پرت کرد

عشق یا ہم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹: ۲۶]

#پارت\_دویست\_و\_چہل\_و\_دو

عشق یا ہم خون

اتاقے با ست کرم وشکلاتے  
کہ پنجرہ اے بزرگے بہ سمت حیاط داشت

وتخت دونفرہ قشنگے

رفتہ بہ سمت کمد  
درشو باز کردم دیدم  
کہ لباس هام درونش قرار داشت

یہ تونیک وشلوار در اوردم  
دلہ نمیخواست لباس باز جلوش بیوشم

زیپ لباسم رو باز کردم  
ولباس رو میخاستم عوض کنم

کہ در باز شد و آترین بہ داخل اومد

از ترس لباسم از دستم افتاد

وبدون لباس جلوش بودم

بہ سمتم اومد کہ جیغ کشیدم

—چشاتو ببند

قہقہہ اے زد و توے دستاش گرفتم

عشق یا ہم خون

وگفت

-تو زخمِ یادت کہ نرفته  
فک کنم وظایفِ دارے هوم؟

وحشت زده نگاش کردم

کہ لبام گرم شد

وبا خشونت میبوسیدم

ودستش رو تکون میداد

اشک از چشمام سرازیر شد

کہ ولم کرد و پیرهنشو در آورد

وبا یک شلوارک مقابلم بود

باترس نگاش میکردم

کہ به سمت تخت رفت وگفت

-باز توهم زدے فکر کردے مالے هستے

همونطور کہ گفتم

من به تو فعلا نیاز ندارم

ودراز کشید و دستشو روے ساعدش گذاشت وگفت

عشق یا ہم خون

-زود کاراتو انجام بدہ

وبیا بخواب

بہتر کہ عصبیم نکن ے

وگر نہ من اینقد خوش اخلاق نیستم

تو دلم پوزخند زدم

ہہ خوش اخلاق

عشق یا ہم خون, [۱۹:۲۷ ۱۹,۱۰,۱۷]

شیطون ————— ک★:

(از زبون سوم شخص)

آروین بعد از اینکه درساش رو بہ خونہ اے بخت بردن

با سرعت سر سام ے بہ سمت بام تہران رفت جائے کہ ہمیشہ خانم کوچولوش رو میبرد

جائے کہ کنار درساش احساس آرامش میکرد

شروع کرد بہ خوندن اہنگ ے کہ مال حال الانش بود



دلم گرفتہ ہیچکس ے خبر ندارہ از دلم



عشق یا ہم خون

دردمو من بدون اون اخه خدا به کی بگم

۹۹۹۹

صداے درسا توے سرش اکو شد

—آروینم چن تا دوسم دارے؟

لپشو کشید وگفت

—به اندازه نفس هائے که میکشم

درسا خودشو توے بغل آروین جائے داد وگفت

—آروین من هیچ وقت تنهات نمیزارم قول بدہ توهم ندے اقایے

آروین تو بغلش فشردشو گفت

—هیس جوجوم من تا آخرش باهاتم

فقط درصورتے تنهات میزارم که بمیرم

از گذشته بیرون اومدم واشکاش سرازیر شد

فریاد کشید

—لعنتے دیدے موندم دیدے هنوز دوست دارم پس قول وقرارت کجا رفت نام—رد

کجائے که ببینی دارم میمیرم

\*\*\*

یہ روزے بود ہمہ کسم حالا بہم میگہ برو  
بی معرفت بدون تو  
تنہاے من کجا برم

تموم جادہ ہا تورو کنار من میدیدن

صداے خوندن منو بہ عشق تو میشنیدن

رفتو خندہ ہاے من شدہ یہ بغض بی صدا

بہ جون اون چشائے تو

بدون تو میمیرم

تموم این دقیقہ ہا بدون تو بی رحمن

ہر جا کہ باہم بودیمو تنہا میگردم

رسم زمونہ اینہ خو یکی بمونہ باغمش

اون یہ نفر خود منم بخند بہ حال وروز من

تموم جادہ ہا تورو کنار من میدیدن

عشق یا ہم خون

صدائے خوندن منوبہ عشق تو میشنیدن

رفتگی و خندہ ہائے من شدہ یہ بغض بی صدا

بہ جون اون چشائے تو بدون تو میمیرم

رفتگیو خندہ ہائے من شدہ یہ بغض بی صدا

بہ جون اون چشائے تو بدون تو میمیرم

★★★★

آروین بہ مردمی کہ با تعجب بہ اون وچشمائے خیس و اہنگ غمگینی کہ میخوند نگاہ میگردنو وپچ پچ میگردن

آروین موبایلشو در آورد و شماره مہسا رو گرفت

باورش نمیشد

کہ درساش عروس شد

بعد از چند لحظہ مہسا جواب داد و نگران پرسید

-آروین کجائے جون درسا بگو کجائے تا پیام

آروین فریاد کشید

عشق یا ہم خون

—جون خانم رو قسم نخور بام تهرانم

مہسا راستہ کہ درسام عروس شد

وصدائے گریہ مردونش بلند شد

مہسا ہم ہمپاش گریہ کرد

و سوار ماشین شد وبہ سمتش اومد

بعد از چند لحظہ مہسا بہ سمت آروین ے اومد کہ

گوشہ ای کز کردہ بود واشک میریخت

بہ سمتش رفت واسمشو صدا زد

کہ آروین شتاب زدہ بلند شد وبہ سمت مہسا اومد

وروبہش گفت

—دروغہ نہ درسا نمیتونہ منو تنہا بزارہ

بگو دروغہ

فریاد میکشید

مہسا اشک ریخت وگفت

عشق یا ہم خون

—نہ آروین درسا ازدواج کردہ اون شوہر کردہ فراموشش کن

دادکشید

—چطورے لعنتے چطورے

خدایا منے و بیبے من نابے و د شدم

وقتے دیدم درسام تو بغل اون مرتیکہ است

من عروسے همه اے وجودم رو دیدم وقتے به اون بلہ گفت نہ من

داد میزدو گریہ میگرد

به حال خودش به حال عشق به فنا رفتش

فقط رفت بدون کلامی کہ بوی اشک دهد... فقط رفت بدون نگاہی کہ رنگ حسرت داشته باشد ...

فقط رفت ...

فقط رفت و من شنیدم

کہ توی دلش گفت : راحت شدم ...

عشق یا ہم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹: ۵۹]

شیطونے ک:★

(از زبون سوم شخص)

عشق یا ہم خون

آروین بعد از اینکه درساش رو بہ خونہ اے بخت بردن

با سرعت سر سام ے بہ سمت بام تہران رفت جائے کہ ہمیشہ خانم کوچولوش رو میبرد

جائے کہ کنار درساش احساس آرامش میکرد

شروع کرد بہ خوندن اہنگے کہ مال حال الانش بود



دلہم گرفتہ ہیچکس ے خبر ندارہ از دلہم

دردمو من بدون اون اخہ خدا بہ کی بگم



صدائے درسا توے سرش اکو شد

-آروینم چن تا دوسم دارے؟

لپشو کشید وگفت

-بہ اندازہ نفس ہاے کہ میکشم

درسا خودشو توے بغل آروین جائے داد وگفت

-آروین من ہیچ وقت تنہات نمیزارم قول بدہ توہم ندے اقای ے

عشق یا ہم خون

آروین تو بغلش فشردشو گفت  
-ہیس جوجوم من تا آخرش باہاتم  
فقط در صورتے تنہات میزارم کہ بمیرم

از گذشتہ بیرون اومدم واشکاش سرازیر شد

فریاد کشید

-لعتے دیدے موندم دیدے ہنوز دوست دارم پس قول وقرارت کجا رفت نامــــرد

کجاے کہ بینی دارم میمیرم

\*\*\*\*

یہ روزے بود ہمہ کسم حالا بہم میگہ برو  
بی معرفت بدون تو  
تنہاے من کجا برم

تموم جادہ ہا تورو کنار من میدیدن

صداے خوندن منو بہ عشق تو میشنیدن

رفتو خندہ ہاے من شدہ یہ بغض بی صدا

عشق یا ہم خون

به جون اون چشائے تو

بدون تو میمیرم

تموم این دقیقه ها بدون تو بی رحمن

هرجا که باهم بودیمو تنها میگردم

رسم زمونه اینه خو یکی بمونه باغمش

اون یہ نفر خود منم بخند به حال وروز من

تموم جاده ها تورو کنار من میدیدن

صدائے خوندن منوبه عشق تو میشنیدن

رفتای وخنده هائے من شده یہ بغض بی صدا

به جون اون چشائے تو بدون تو میمیرم

رفتایو خنده هائے من شده یہ بغض بی صدا

به جون اون چشائے تو بدون تو میمیرم

★★★★

آروین به مردمی که با تعجب به اون وچشمائے خیس واهنگ غمگینی که میخوند نگاه میگردنو وپچ پچ میگردن



آروین موبایلشو در آورد وشماره مہسا رو گرفت

باورش نمیشد

کہ درساش عروس شد

بعد از چند لحظہ مہسا جواب داد ونگران پرسید

-آروین کجائے جون درسا بگو کجائے تا پیام

آروین فریاد کشید

-جون خانمم رو قسم نخور بام تہرانم

مہسا راستہ کہ درسام عروس شد

وصدائے گریہ مردونش بلند شد

مہسا ہم ہمپاش گریہ کرد

و سوار ماشین شد وبہ سمتش اومد

بعد از چند لحظہ مہسا بہ سمت آروین اومد کہ

گوشہ ای کز کردہ بود واشک میریخت

بہ سمتش رفت واسمشو صدا زد

عشق یا ہم خون

کہ آروین شتاب زدہ بلند شد وبہ سمت مہسا اومد

وروبہش گفت

—دروغہ نہ درسا نمیتونہ منو تنہا بزارہ

بگو دروغہ

فریاد میکشید

مہسا اشک ریخت وگفت

—نہ آروین درسا ازدواج کردہ اون شوہر کردہ فراموشش کن

دادکشید

—چطورے لعنتے چطورے

خدایا منے و بے بین من نابے و د شدم

وقتے دیدم درسام تو بغل اون مرتیکہ است

من عروسے ہمہ اے وجودم رو دیدم وقتے بہ اون بلہ گفت نہ من

داد میزدو گریہ میکرد

بہ حال خودش بہ حال عشق بہ فنا رفتش

فقط رفت بدون کلامی که بوی اشک دهد... فقط رفت بدون نگاهی که رنگ حسرت داشته باشد ...

فقط رفت ...

فقط رفت و من شنیدم

که توی دلش گفت : راحت شدم ...

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۵۹]

(از زبون درسا)

#پارت\_دویست\_و\_چهل\_و\_سه

لباسامو عوض کردم وبه گوشه ترین قسمت تخت رفتم

که آترین با خشونت کمرم رو گرفت

ومنو در آغوشش جاے داد

خواستم از بغلش جداشم که باخشونت منو تو بغلش گرفت

وکنار گوشم غرید

-تکون نخور جات اینجاست

دیگه تقلا نکردم وتو بغلش جاے گرفتم

به فکر فرو رفتم

عشق یا ہم خون

به این که الان آروینم چه حال ے داره

حتما داغون شده

اشک از گوشه چشمم چکید

چجور ے دوریشو تحمل کنم

اخ خدا

یک کار ے کن منو فراموش کنه

اونقد به آروین و آینده مبهمم  
فکر کردم که نفهمیدم ک ے به خواب رفتم

صب با تکون دادن کس ے از خواب بلند شدم

دختر جوون و سبزه ا ے بود که خدمتکار خونه بود

روبهم گفت

-خانم جون وقت صبحانه هست اقا پایین منتظرن

با صد ا ے بی حال ے گفتم

-برو بگو من نمیخورم

عشق یا ہم خون

-اما خانم اقا عصبی میشن

-بدرک برو بیرون

با اجازہ اے گفت وبہ سمت بیرون رفت

چشمام وگذاشتم روہم وداشت خوابم میبرد

کہ در محکم باز شد وصدائے برخوردارش با دیوار بلند شد

وحشت زدہ از خواب پریدم

وبا ترس بہ روبروم خیرہ شدم

کہ آترین بہ سمتم اومدم وموہام رو کشید کہ صدائے جیغم بہ آسمان ہا رفت

با موہام بلندم کرد کہ اشکام راہ افتادن

سیلے محکمے بہ صورتم زد وفریاد.کشید

-این خونہ قانون دارہ روز اولم بہت گفتم پس غلط میکنے نیائے پائے میزہ صبحانہ

با اشک سرمو تکون دادم

کہ داد کشید نفہمیدم

عشق یا ہم خون

فہمیدے؟؟؟؟

با صداے ضعیفی گفتم ارہ کہ داد کشید

-بگو ارہ ارباب

مکث کردم موہام رو بہ سمت بالا کشید

گریہ کردم وگفتم

-ارہ ارباب فہمیدم

فہمیدم

ولم کرد وبہ گوشہ تخت پرتم کرد

وبہ سمت در رفت وگفت

-تا دہ دقیقہ دیگہ پایین ہستے وگر نہ جورہ دیگہ باہات تا میکنم

ودرو محکم بہم کو بید

عشق یا ہم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹: ۵۹]

#پارت\_دویست\_و\_چہل\_و\_چہار

عشق یا ہم خون

وقت نداشتم اشک بریزم

هنوز پوست سرم درد می کرد

طاقت ندارم دوباره زجر بکشم

بلند شدم و دست و صورت تم روشستم

و توے آینه به صورت رنگ پریده خودم نگاه کردم

چقدر معصوم شدم

و چقدر بدبخت

که زیر دست و پاے مردے سنگدل

بی دفاع موندم

از فکر در او مدم و به سمت کمد رفتم

یک تونیک تنگ و اندامے آستین کوتاہ تا وسط هائے رونام پوشیدم

با یک ساپورت مشکے موهام رو آزادانه رها کردم

و به سمت پایین رفتم

با راهنمایی خدمتکار به اتاق سالن غذا خورے رفتم

سالن خیلے بزرگ و زیبا بود

عشق یا ہم خون

با صندل ے ہاے سلنت ے

وچیدمان ے زیبا

بہ سمت میز رفتہ وبدون حرف ے نشستہ

یک لیوان آب پرتقال خوردہ

وکنار کشیدہ

کہ آترین لیوانی بہ سمتہ پرت کرد کہ از کنارم رد شد

وبہ زمین سقوط کرد

وحشت زدہ بہش نگاہ میکردہ

کہ غریب

—برائے من کلاس میاے وماتم میگیرے ونمیخورے ہان

با ترس کہ باعث شدہ بود لکننت بگیریہ گفتہ

—م من —ہ من ہمچی ن منظورے ندا شت تم

بہ روے میز کوہید وفریاد کشید

—شیشہ ہارو جمع کن



عشق یا ہم خون

رو بہش گفتم

—بزار برم جارو بیارم

—خفہ شو وبادست جمعشون کن

—اما

—دھنتو ببنہد

میدونستم میخاد با این کار من دست خودم رو ببرم

نشستم روے پاهام

وبادست جمعشون کردم

وہمینطور شیشہ ها توے دستم میرفت

وصداے اخم بلند میشد

واشکام روے گونه هام جارے میشد

لعنت به تو آترین

لعنت به این قلب سنگدلت

خون از دستم به روے سرامیک ها چکہ میکرد کہ فریاد کشید

عشق یا ہم خون

—سرامیک ہارو نجست کردے پاکشون کن یالا

خواستم برم ودستمال بیارم وهمینطور شیشہ خوردہ ہارو توے سطل زبالہ بریزم کہ غریب

—کجا با زبونت خونو پاک کن

متحیر نگاش کردم وگفتم

—نہ

وبہ عقب رفتم کہ فریاد کشید زود باش

به ناچار زانو زدم وبا زبونم

خون هائے روے سرامیک روپاک کردم

وهمینطور اشک ریختم

بعد از اینکه تموم شد

به سمت سطل زباله رفتم وخورده شیشه هارو ریختم

وبا دستمال دست هائے خونیم رو پاک کردم

وبه سمت سرویس بهداشتی دویدم

ودهنم رو شستم واز ته دل زجه زدم

عشق یا ہم خون

به این سرنوشت شومم

عشق یا ہم خون، [۱۹،۱۰،۱۷، ۱۹:۵۹]

#پارت\_دویست\_و\_چهل\_و\_پنج

از سرویس بهداشتے بیرون اومدم

که آترین جلوم سبز شد

از ترس هین کشیدم

ویک قدم عقب رفتم

که به سمتم اومد وبا دستاش کمرم رو فشرد

که صداے اخم بلند شد

که قهقهه اے زد وگفت

جــــون اون درسایے زبون دراز روز اول کجا رفته هوم؟

یه دور دورم چرخ زد

وبه تک تک اجزایے بدنم نگاه کرد وگفت

عشق یا ہم خون

-زبونتو موش خوردہ؟؟

ہوم یا کرے؟؟؟

زبونم رو دراوردم وگفتم

-بہ کورے چشم بعضے ہا دارمش کم نمیشہ

قہقہ زد و دستم رو کشید وتوے بغل خودش انداخت وگفت

-گر بہ چموشے ہستے ولے من آترینم آترین وتو رو رام میکنم

کارے میکنم کہ اسمم بیاد ستون ہاے بدنت بلرزہ

پوزخندے زد

وگفتم

-ہہ ہنر کردے

ہر وقت تونستے قلبم

رو بہ دست بیارے

کہ ہرگز این اتفاق نمیفته

بعد بیا زر بزن

با این حرفم صورتش پرخشم شد

عشق یا ہم خون

ودستم روکشید وبہ سمت اتاق برد

تازہ فہمیدم چہ غلطی کردم

وچہ حرفے زدم

لعنت بہ من وزبون لعنتیم

کہ کار دستم داد

در اتاق رو باز کرد وپرتم کرد بہ روے تخت

وبا چشمائے بہ خون نشستہ نگام کرد

اومد طرفم ویک طناب بہ ہمراہ خودش آورد

آب دهنم رو قورت دادم وبا وحشت بہش نگاہ کردم

کہ بہ سمتم اومد ومیخاست دست هام رو بہ میلہ ہائے تخت بیندہ

ہرچہ تقلا کردم فایدہ نداشت

دست وپاہام رو بست

وبا لبخند کثیفی بہم نگاہ کرد

عشق یا هم خون

تمام تنم از طرز نگاهش به لرز اومد

عشق یا هم خون, [۱۹,۱۰,۱۷] ۱۹:۵۹

#پارت\_دویست\_و\_چهل\_و\_شیش

دستش به سمت شلوارم رفت

که جیغ کشیدم و شروع کردم به التماس کردن

اما فایده نداشت شلوارم رو پاره کرد

و با خشم بهم خیره شد

شروع کردم به هق زدن

خدایا نه این کارو با من نکن

اگه آترین بهم دست بزنه

به ولا خودمو میکشم

من این زندگیو نمیخام

دیگه نمیتونم —ه نمیتونم

همینطور اشک میریختم واسم خدا رو صدا میزدم

که دستش به سمت کمر بند شلوارش رفت

عشق یا ہم خون

باتمام وجود جیغ کشیدم  
و چشم هام رو بستم و گفتم

—ن—

کہ احساس کردم پام سوخت و درد شدیدے رو حس کردم

چشمام رو باز کردم و دیدم

آترین کمر بند بہ دست در حال ضربہ زدن بہ ران ہاے پاہامہ

از درد گریہ می کردم و خدارو شکر می کردم بخاطر حفظ دخترانگے ہایم

.....

خُدَاٰیْ  
مَا کَانَ لَہِ وَّزْنٌ نُّدُوْرٍ

پَسْ چِرَاٰ بِہِ دِلِ

دِیْگَرَاٰ نَ سَنَکِیْنِ  
مِیْ کُنِیْ م...

عشق یا ہم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۵۹: ۱۹]

#پارت\_دویست\_و\_چہل\_و\_ہفت

اونقدر شلاقم زد کہ دیگہ جون ے توے بدنم نبود

کجائے آروینم کجائے نازنینم  
کہ ببین ے چہ بلاے بہ سرم اومد

خدا نخواست نداشت کنارت باشم

نگذاشت کنارت بہ آرامش برسم

احساس درد میکنم

نہ در پاہام

در قلبم کہ نابود شدہ

زن ے مردے وحش ے شدم کہ جز کتک و وحش ے گرے چیز ے بلد نیست

اہ خدایا من رو نمیبین ے

صداہامو نمیشنوے

التماس ہائے کہ کردم

آروینم بیا ببین

توے کہ میگفت ے

خار بہ دستم برہ



عشق یا ہم خون

ناراحت میشوے

حالا ببین دارم شکنجه میشم

سرمو توے بالش فرو بردم

وگذاشتم اشکام جارے بشه

دلہ نمیخواست بهش التماس کنم

کہ رهام کنه

من احمق هنوز غرور داشتم

عشق یا ہم خون, [۲۰:۰۰ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_دویست\_و\_چهل\_و\_نه

بعد از این کہ آترین خوب با شلاقش زدم

رهام کردو رفت

جونے توے بدنم نبود

سرتاپام خون بود

به سختے بلند شدم

عشق یا ہم خون

خودم رو بہ تلفن گوشہ اتاق رسوندم  
دلہ میخاست صدائے آروینم رو بشنوم

دلہ لک زدہ بود برائے صدائے مردونش

تلفن رو برداشتم و شماره اے ہمہ وجودم رو گرفتم

آہنگ پیشواز گوشیش کہ بہ گوشم خورد اشکام سرازیر شد

....

یادمہ کہ یہ روز تو میگفتے ہنوز عاشقتم دیونتم

حالا میگے ازت دیگہ خستہ شدم  
دارم کم میارم دردمو با کے بگم

□✓□✓□✓

قفس سینہ ام رو فشردم و لبام رو گاز گرفتم کہ صدائے حق ہقم بہ بیرون نہ

من عشقم رو تنہا گذاشتم  
من احمق نابودش کردم

.....

اگہ دلخورم ازت میخام بدونے  
عمر منے عشق منے

عشق یا ہم خون

میمیرم حالا کہ دارے

میرے من تنہا بشم درد مو باکے بگم

بہ جون دو تامون ازت دلخورم

بہ جون خدامون ازت دلخورم

باچشمام میگفتم نباید برے

واسہ گریہ هامون ازت دلخورم

خیال کردے آسونہ تنہا شدن

بین التماسو تو چشم ہاے من

خیال کردے من ازت دل میبرم

واسہ این نمیگم ازت دلخوؤرم

میخام ازتہ دل دیگہ گریہ کنم

داد بزئم اخہ عاشقتم

میخام ہر جورے بینم تو روباز زل بزئم توے چشم تو یکم

دستو بگیرم کہ یادت بیارم

قولمون حرفامونو بمونم پیش ہم

اخہ خستہ شدم باز دوبارہ

دلخوؤرم ازتو یکم

عشق یا ہم خون

به جون دو تامون ازت دلخورم  
به جون خدامون ازت دلخورم  
میدونه خدامون ازت دلخورم  
باچشمام میگفتم نباید برے

واسه گریه هامون ازت دلخورم

خیال کردے آسونہ تنہا شدن  
ببین التماسو تو چشماے من

خیال کردے من دل ازت میبرم  
واسه این نمیگم ازت دلخورم

\*\*\*\*\*

میدونم آروینم من ہم دارم تو نبودت میسوزم

ولے چاره اے ندارم

افتادم روے زانو هام وحق هقم به هوا رفت که در با شتاب باز شد

وچهره اے خشمگین آترین جلوم نمایان شد

به سمتم اومد و تلفن رو به سمت دیوار کوبید و داد کشید

—حالا به اون مرتیکه زنگ میزنے اره—

اونقدر دم در آوردے که واسه اے من آترین تهرانے

عشق یا ہم خون

ہ\*ر\*ز\*م\*ی\*پ\*ر\*ے\*ہ\*ا\*ن

زنیکہ خ\*ر\*ا\*ب\*خودت و آروین رو نابود میکنم

دستم رو بالا بردم وسیلے محکمے بہ صورتش زدم

عشق یا ہم خون، [۲۰:۰۰ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت\_دویست\_و\_ینجاہ

فریاد کشیدم

—خفہ شو تو حق ندارے لقب ہاے دختر ہاے خرابہ دور و اطراف تو بہ من و عشقم بدے

روے عشقم تاکید کردم

ہردو نفس ہاے بلند میکشیدیم وبہم خیرہ شدہ بودیم

آترین دستم رو کشید وبہ سمت پایین پلہ ہا برد

وغرید

—عشق ہہ عشق

من آدمت میکنم

من آترینم نہ ہرکسے

بہ سمت بیرون عمارت بردیم

وبہ یک کلبہ کوچیک رسیدیم

عشق یا ہم خون

درش رو باز کرد

با وحشت به رو بروم نگاه کردم

انواع حشره اونجا بود از موش گرفته تا مارمولک وغیره

به سمت داخل پرتم کرد

وداد کشید

-اونقدر اینجا میمونے تا بفهمے کے اربابته

واون عشق مسخرت از سرت بیرون بره

ورفت ودر رو محکم بهم کوبید

وحشت زده به سمت در دویدم

ومحکم به در میکوبیدم وآنترین رو التماس میکردم که در رو باز کنه

اما اون به التماسا محل نمیگذاشت وتنهام گذاشت

با ترس به روبرو نگاه میکردم

که مارمولک ها وموش وسوسک وانواع خزنده به سمتم میومدن

تموم بدنم از ترس میلرزید وآروم آروم اشک میریختم

لعنت میفرستادم به آترین موجودے سنگدل کہ فقط باعث آزارمہ

اون اتاقک بہ غیر از موجوداتش ترسناک بود

چیزے رو توے پیرہنم احساس کردم

با وحشت جیغ کشیدم و پیرہنمو در آوردم کہ دیدم یک مارمولک بزرگ روے شکمم در حال راه رفتنہ

باجیغ و داد خودمو تکون دادم

تا مارمولک از روم افتاد بہ روے زمین بہ سمت دیگہ اے دویدم

وکنار دیوار سر خوردم وحق زدم

اونقدر حق زدم کہ نفہمیدم کے بہ خواب رفتم

با حس لیسدن صورتتم و تکون خورد چیزے روے گردنم چشمام رو باز کردم

کہ با چیزے کہ روبہ رو شدم

ازتہ دل جیغ زدم وبلند شدم ودویدم

موشے روے صورتتم بود ودر حال لیس زدن صورتتم

عشق یا ہم خون

اونقدر دویدم واز ترس به سک سک افتاده بودم کہ احساس کردم نفسم گرفت

ولحظه اخر صدای باز شدن در رو شنیدم

وبعد بیہوش شدم

#پارت\_دویست\_و\_ینجاه\_و\_یک

(از زبون سوم شخص)

چند ساعتے از زندانے کردن درسا درون اون کلبه کوچیک گذشته بود

آترین بلند شد وبه سمت کلبه رفت دیگه برائے امروز تنبیه کردن درسا بس است

اون نمیخواست درسا رو زندانے کنه ولے وقتے دید که به آروین زنگ زده

و اینطور ازش دفاع میکرد

خون جلوے چشمانش را گرفت

توے حیاط باغ بود که صدای جیغ دلخراش درسا به گوشش رسید

با سرعت به سمت در کلبه دوید

وبا شتاب بازش کرد



عشق یا ہم خون

کہ دربا صدائے قیڑے باز شد

وچشمامش روے درسائے افتاد

کہ پاهاش غرق خون بود

با صورت رنگ پریدہ وچشمان بستہ

وحشت زدہ بہ سمت درسائے رفت

و در آغوش کشیدش

ہرچہ صدائش میزد

درسائے تکان نمیخورد

با دیدن بالا تنہ برہنہ اش

تا عمق ترس این دختر رو خوند

وبہ خودش لعنت فرستاد

پس چرا خوشحال نشد

اون کہ باید الان خوشحال میشد

ولے درسائے شبیہ عشق از دست رفتش بود نبود؟

بلند شد ودرسائے رو بہ آغوش کشید

عشق یا هم خون

واز کلبه بیرون زد

به سمت داخل عمارت رفت

به چهره رنگ پریده درسا خیره شد

وقتے برائے بار اول دیدش دلش لرزید

اما تا فهمید که آروین به این دختر علاقه داره

آتش کینه و انتقام در قلبش شعله ور شد

و تصمیم گرفت

با آزار این دختر

آروین رو شکنجه بده

به در عمارت رسید در روباز کرد و به داخل رفت

خدمتکارها با تعجب نگاهش میکردن

که اترین فریاد کشید

-وایساید چیو نگاه میکنین

یالا زنگ بزنیید به پزشکم

وگورتون رو گم کنین

ہمہ با صداے عربده اش متفرق شدن

و آترین درسا رو بہ سمت اتاقش برد و بر روے تخت گذاشت

و دستانش رو در دست گرفت

و با خودش گفت

آیا حق این دختر است کہ مورد آزار قرار بگیریہ

فقط یک لحظہ پشیمون شد

و سریع چشماش پر از نفرت شد

و باخود گفت

تاسرحد مرگ درسا رو عذاب میدہ

اون باید تقاص کارے روکہ آروین با آترین کرد رو پس بدہ

عشق یا ہم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۰۱:۲۰]

#پارت\_دویست\_و\_پنجاہ\_و\_دو

کوروش دکتر شخصیش

ودوست صمیمیش آمد

وقتے نگاہش بہ درسائے بے جون افتاد

عشق یا ہم خون

شتاب زدہ بہ سمتش رفت

و نبضش رو گرفت

بعد از معاینہ

و بررسے پاہاے زخمے درسا

سرمے بہش وصل کرد

و آمپول بہ داخلش تزریق کرد

برگشت سمت آترینے

کہ پریشون بود

رو بہش تشر زد

—چہ بلاے سر این دختر بیچارہ آوردے

آترین بہ خودت بیا

این کارا چیہ دارے انتقام چیو میگیرے

آترین بے توجہ بہ حرفاے کوروش پرسید

—حالش خوبہ؟؟؟

کوروش با حالت تاسف نگاش کرد وگفت

—ارہ فعلا خوبہ اگہ تو ہزارے

بخاطر ترس شکہ شدہ بود و بیہوش شد

پہاشم پانسماں کردم تا چن ساعت دیگہ بہوش میاد

کیفش رو بہ دست گرفت

واز اتاق بیرون رفت

در برابر اصرار ہاے آترین برائے موندن مخالفت کرد

و لحظہ اخر قبل این کہ برہ

دستشو روے شو نہ آترین گذاشت وگفت

-ہمیشہ نفرت و کینہ خوب نیس

یہ جاے یک زمان ے بہ خودت میاے کہ دیگہ دیرہ

پس تا وقت ہست

دست از این کارات بکش

خدافظ

آترین در برابر حرفاش پوزخند زد

وگفت

-تو لازم نکرده منو نصیحت کن ے برو باے

بعد از اینکہ کوروش رفت

عشق یا ہم خون

آترین بہ سمت اتاق کارش رفت

وبہ خدمتکار گفت

کہ مراقب درسا باشہ

اون میخاد بہ شرکت برہ

کت تک رنگ مشکیش رو پوشید و سوار مازاراتے مشکیش شد وبہ سمت شرکت رفت

عشق یا ہم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹:۰۱:۲۰]

#پارت\_دویست\_و\_پنجاہ\_و\_سہ

(از زبون درسا)

چشمام رو باز کردم

و خودم رو توے اتاقمون

دیدم

خواستم تکون بخورم

کہ صداے اخم بلند شد

پاہام کہ توسط آترین زخمے شدہ بود با دویدنم و خوردنم زمین بدتر شدہ بود

از درد اشک توے چشمام بلند شد

عشق یا ہم خون

زنگ بالائے تختو زدم

بعد از چند لحظه خدمتکار بہ داخل اتاق اومد وگفت

–بلہ خانم با من امرے دارین

دختر سبزہ وبانمکے بود بہ روش لبخند زدم

کہ سرشو انداخت پایین

روبہش گفتم

–میشہ برام یک لیوان آب بیارے وچیزے بیارے بخورم

تند سرشو بالا آورد وگفت

–بلہ خانم الان زودے میارم

روبہش اخم کردم

کہ رنگش پرید

بہش گفتم

–خوشم نمیاد بہم خانم بگے

من اسمم درساس

وتو اسمت چیہ؟

سرشو پایین انداخت

ودستاشو توہم قفل کرد وگفت

عشق یا ہم خون

-اسم ترلانہ

بہ روش لبخند زدم

وگفتم

\_چہ اسم قشنگ ے چن سالتہ؟

رو بہم گفت

-۲۳ خانم

-خوشبختم عزیزم

وباہاش دست دادم

کہ بہ روم لبخند زد وگفت

-خانم شما خیل ے زیباید

چن سالتونہ؟

-۱۸ سالمہ عزیز

با لبخند نگام کرد وبا یک با اجازہ بہ بیرون رفت

بلند شدم

وبہ سخت ے بہ سمت کمدم رفتم



عشق یا ہم خون

ویک تاپ وشلوار

أبے به رنگ چشمام پوشیدم

موهام روشونه زدم وگوجه اے بستم

با در زدن کسے اجازه ورود دادم

که ترلان با سینی غذا به داخل اومد

عشق یا ہم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۰۱:۲۰]

#پارت\_دویست\_و\_پنجاه\_و\_چهار

خیلے گشتم بود

غذا رو از ترلان گرفتم

و شروع کردم به خوردن

برنج وقورمه سبزه بود

دست پخت هرکے بود حرف نداشت

بعد از اینکه خوردم با کمک ترلان

به سالن رفتم

عشق یا ہم خون

میخاستم توے باغ قدم بزخم  
دلہ ہواے بیرون رو کردہ بود

با ہمون لباسا بہ باغ رفتم

و شروع بہ قدم زدن کردم

اونقدر راه رفتم

وفکر کردم

کہ گذر زمان از دستم در رفت

بہ عمارت برگشتم کہ دیدم  
ہمہ خدمتکار در حال جنب وجوشن

و آترین عصبے در حال شماره گرفتن است

بہ سمتش رفتم

وروبہش گفتم

-چے شدہ؟؟

تا صدامو شنید سرشو بلند کرد وعین باروت منفجر شد

-کدوم گورے بودے ہان

عشق یا ہم خون

متحیر نگاش کردم و گفتم

-دروغ نمیگم بخدا داشتم قدم میزد

سیلے محکمے بہ صورتہ زد

کہ گوشہ لبم پارہ شد و خون جارے شد

فریاد کشید

-دفعہ آخرتے پاتوا از عمارت بیرون میزارے

جیغ کشیدم

-من مگہ زندانیتم

میرم خوبشم میرم

توہم ہیچ غلطے نمیکنے

بہ سمت حملہ ور شد

کہ یک جیغ کشیدم

کہ صداے مردے ہمراہ با فریاد بلند شد

-اینجا چہ خبرے؟

عشق یا ہم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۰۱: ۲۰]

عشق یا ہم خون

#پارت\_دویست\_و\_پنجاه\_و\_پنج

برگشتم

واولین چیزے کہ جذبش شدم

چشمائے آبیش بود

کہ رگہ ہائے سرخے توش وجود داشت

آترین بہ سمتش رفت

وناباور گفت

-شاهین خودتے؟

مردے کہ اسمش شاهین بود

بہ من نگاہ کرد و آترین رو بہ عقب هل داد

ودادکشید

-اون دخترے کہ از آتش کینہ وانتقام گرفتے اینہ

آترین لب باز کرد وگفت

-ارہ خودشہ الان زبونش درازہ ولے آدمش میکنم

اونقد زجرش میدم

کہ از متولد شدنش پشیمون بشہ

عشق یا ہم خون

با حرفاش تنم یخ زد

از کدوم انتقام حرف میزد

چرا من از چیزے خبر ندارم

شاهین سیلے به گوش آترین نواخت

وداد کشید.

— به توهم میگن — مرد

من نمیزارم همچین غلطے کنے

آترین با خونسرده نگاش کرد وگفت

— دایمے احترامت واجب

از بچگے باهم بزرگ شدیم

حکم برادرے دارے درست

ولے درسا زن منه ومن

هر بلاے که دلم بخاد سرش میارم

ونه تو ونه کس دیگه اے حقه دخالت نداره

شاهین نفس هاهے عصبے کشید

وروبه آترین گفت

عشق یا ہم خون

-چند روزے میمونم تا خونہ بگیرم

آترین متحیر گفت

-اومدے ایران بمونے؟

-اره اتاقم تمیز هست

-اره برو

شاهین چمدان به دست از کنارمون گذشت

ورفت

آترین به سمتم آمد ودستم را کشید

وروے مبل نشست

ومن هم روے پاهایش نشاند

میخاستم بلند شم که اجازه بهم نداد

وسیگارے روشن کرد

وپک اول روزد

ودودش پخش شد که به سرفه افتادم

ازسیگار متنفر بودم

عشق یا ہم خون

و از این مرد زورگو ہم متنفر بودم

پک دوم رو زد

و کنار گوشم زمزمہ کرد

-زبون در آوردے

سر من داد میکشے

سیگار رو بہ روے

لبانم گذاشت

کہ صداے جیغم بلند شد

واشکام آمادہ ریختن شد

کہ یادم آمد حق گریہ کردن ندارم

↓↓ سخت ہ ↓↓

بغض داشت ہ باش ے →

¶¶¶ ہیچ آہنگ ے بغضتو نش کون ہ ¶¶¶

لہ جز صدا ے اونی کہ >>

× دیگہ نیس ←

عشق یا ہم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۰۱: ۲۰]

#پارت\_دویست\_و\_پنجاہ\_و\_شیش

عشق یا ہم خون

لبام میسوخت

اشک توے چشمام جمع شدہ بود

دستش رو بہ روے لبائے سوختم کشید و فشار داد

کہ صدائے فریادم بہ آسمان رفت

کہ با لذت نگاہم کرد و گفت

—جون برام ناله کن جیغ بزن

و صدائے قہقہہ اش بلند شد

نتونستم خودم رو کنترل کنم

و قطرہ اشک از چشمام چکید

کہ بہ سمتم حملہ کرد

و سیگار رو بہ روے دستم گذاشت

و داد زد

—حالا گریہ کن

حالا



عشق یا ہم خون

با تموم وجود جیغ زدہ

و فریاد کشیدم

-ازت متنفرم آترین متنفر

با صدائے بلندے خندید

و بلندم کرد وبہ سمت اتاق برد

توے راہ مشت ولگد میزدم

ولے رہام نمیگرد

بہ سمت تخت بردم ومحکم کوبوندم

روے تخت

کہ احساس کردم

مہرہ ہائے کمرم خورد

شد

صدائے اخم بلند شد

کہ با لبانش مہر سکوت بہ لب ہائے سوختم زد

عشق یا ہم خون

با بوسیدنش لبائے سوختم آتیش گرفت

وتوے بغلش دست و پا میزدم

اما ولم نمیکرد

چنگ به موہام زد

وبہ عقب کشیدشون

داشتم نفس کم میوردم

کہ ولم کرد و

به سمت حمام رفت

با چشمائے پر از نفرت شاهد رفتنش بودم

من امشب بیش از

هر شبے از این مرد سنگدل متنفر شدم

انسان جایگز خطاست

ولے

لشائے دائم الخطاست

عشق یا ہم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۰۱:۲۰]

#پارت\_دویست\_و\_پنجاه\_و\_هفت

به سختے بلند شدم

عشق یا ہم خون

ولباسم رو با یک پیرهن

صورتے

وشلوار ستش پوشیدم

موہام رو باز کردم

وشونہ زدم

توے آینه بہ چہرہ ام

نگاہ کردم

چشمان کشیدہ تیلہ اے

کہ گاہے سبز و گاہے آبے

میشن

وزیبائے چشم گیرے دارن

دماغے سربالا و خدادے

ولبانے قلوہ اے و صورتے

ویوستے سفید

متضاد خواہرم مہسا کہ چہرہ شرقی دارہ وبہ مادرم رفتہ

من چہرہ اروپایی دارم وبہ پدرم رفتم

عشق یا ہم خون

اے سردے کشیدم

اے کاش زیبا نبودم

ولے کنار عشقم بودم  
وزندگے آرومے داشتتم

بہ لبائے سوختم کہ جاے  
سیگار بہ یادگارے

از این مرد نفرت انگیز  
مانده بود نگاه کردم

واشک از گوشه چشمم چکید

کہ با دستم پاکش کردم

وبا خودم گفتم

وقت منم میرسه  
زمانے کہ از این مرد  
انتقام بگیرم

آیا دورہ؟

نہ قول میدم

عشق یا ہم خون

تقاص کارے رو کہ باہام

کرد

رو پس بدہ

من راحتش نمیگذارم

بہ سمت سرویس بہداشتے رفتم

ومسواک زدم ومقدارے

خمیر دندان بہ لب ہام زدم

بعد از چند وقیقہ رفتم شستم

وروغن بہ لب ہام ودست ہام زدم

صداے در حمام آمد

بہ سرعت بہ سمت تخت رفتم

وبہ زیر پتو پنہاہ بردم

نمیخاستم بفہمہ بیدارم

وآزارم دہد

عشق یا ہم خون، [۲۰:۰۱ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت\_دویست\_و\_پنجاہ\_و\_ہشت

عشق یا ہم خون

با پایین وبالا رفتن  
تخت فہمیدم کہ اومد

من رو بہ سمت خودش کشید

وتوے سینہ ستبرش جاے  
داد

حالم از خودش و آغوشش بہم میخورد

لبانم رو بہم فشردم

کہ صدائے او بلند شد

آترین بہ سمتم خم شد

ولبانش ورو بہ گوشم نزدیک کرد

وگفت

-فکر نکن من گوشام دراز

میدونم بیدارہ امشب

رو بخواب باہات کار ندارم

اما صبح راس ساعت ہفت باید بیدارم کنے وگرنہ لہت میکنم

عشق یا ہم خون

چشمام رو باز کرد

وبا چشمائے گرد شدہ نگاش کردم

وگفتم

چے

حرفمو دوبارہ تکرار نمیکنم

با مظلومیت نگاش کردم وگفتم

من صبح زود چچورے بلند شم

وقتے گوشے ہم ندارم

حداقل گوشیتو بزار رو ساعت

با اخم نگام کرد وگفت

—

نہ اینطور من از خواب میپریم خودت باید بلند شے اگر نمیتونے بلند شے نخواست

با نفرت نگاش کردم

وروم رو برگردوندم

کہ توے بغلش جام داد

وگفت

—دلہ میخاد صبح بلند نشم

اون موقع تنبیہ خوبے برات درنظر میگیرم

وحشت کردم

بعد از چن لحظه نفس ہاے آترین منظم شد

واين نشون میداد خوابہ

اما من میدونستم اگر بخوابم دیگہ بلند نمیشم

بخاطر ہمین بیدار موندم وبہ فکر رفتم

بعد از چن ساعت بہ ساعت نگاه کردم

کہ روے ۴ بود

ویک اہ کشیدم

بہ شدت خوابم میبرد

واز بی خوابے داشتم میمردم

توے دلہ ہزار بار آترینو وکشتم



عشق یا ہم خون

وزندہ اش کردم

حرص گرفتم

با پام توے پاش کوبیدم

کہ صدائے اخش بلند شد  
کہ وحشت زدہ بہ زیر پتو رفتم

بعد از چند لحظہ کہ حس کردم

خطر رفع شدہ و خوابہ بیرون  
اومدم

وبا حسرت بہ آترینے نگاہ کردم

کہ آنچنان غرق خواب بود

کہ پتو رو سفت بہ خودش فشرده بود

واحساس میکرد

دوس دخترشہ

خستہ شدم

دراز کشیدم

کہ نفہمیدم چطور چشمام گرم شد .....

عشق یا ہم خون, [۲۰:۰۲ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_دویست\_و\_پنجاه\_و\_نه

با صدائے فریاد کسے وحشت زدہ از خواب پریدم

با ترس بہ روبروم نگاه کردم

وچہرہ خشمگین آترین نمایان شد

آب دہنم رو قورت دادم وبہ ساعت نگاه کردم

کہ برق از سرم پرید

ساعت دوازده ظہر بود

وبا سرووضع شلختہ

آترین

کہ موہاش روے پیشونیش ریختہ شدہ بود

وبا بالا تنہ لختہ

ونفس ہائے عصبے نگام میگرد

فاتحہ خودم رو خوندم

عشق یا هم خون

لب باز کردم و با صدای مظلومی گفتم

-ببخشید خوابم برد

آترین داد کشید

-ببخشید خوابم برد هان

و با یک جهش به سمتم اومد که از زیر دستش در رفتم

و به سمت بیرون دویدم

آترین با بالا تنه لخت

و شلوارک دنبالم میدوید

و تهدید میکرد که بایستم وگرنه میکشم

منم خر نبودم که وایسم

میدونستم بگیرم

تیکه بزرگم گوشمه

پس با سرعت از پله ها رفتم پایین

آترینم به دنبالم میومد

عشق یا ہم خون

با صداے دادو فریادش

ہمہ خدمتکارا جمع شدہ بودن وبا تعجب بہ ما نگاہ میکردن

رفتم پشت مبل کہ آترین وایساد

وداد کشید

-گمشو بیا تا خوردت نکردم

با سر بہش گفتم نمیام

کہ با یک جہش

بہ سمت مبل اومد

کہ جیغ کشیدم وعقب رفتم

وچشمام بستم

با صداے افتادن چیزے چشمامو باز کردم

کہ دیدم آترین لنگ در هوا شدہ

نتونستم جلوے خندہ امو بگیرم

عشق یا هم خون

و بلند بلند خندیدم

که آترین خشمگین بلند شد

خواست بگیرم که چشمم به شاهین افتاد

که داشت از پله ها پایین میومد

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۲۰۰۲]

#پارت\_دویست\_و\_شصت

با سرعت به سمتش رفتم و پشتش پناه گرفتم

که آترین به طرفمون اومد

و میخواست منو از شاهین جدا کنه

من کمر شاهینو گرفته بودم

وهی همراه خودم تکونش میدادم

آترین عصبی شد و داد کشید

-گمشو این ور زود

راستش با دادش بیشتر ترسیدم

و خودمو پشت شاہین مخفے کردم

کہ اومد و دستم رو گرفت

و میخاست بہ سمت خودش بکشہ

کہ شاہین منو تو بغلش جائے داد

و محکم آترین رو بہ عقب هل داد

و فریاد کشید

—حق ندارے بہ درسا دست بزنی فہمیدے

آترین با نگاہ مرموز بہ شاہین نگاہ کرد

و گفت

—داداش دارے اشتباہ میرے این زن منہ منے

شاہین دستم رو کشید و توے بغل آترین پرت کرد و گفت

—مال خودت ولے تو لیاقت اینو ندارے

و بعد راہشو کشید و رفت

عشق یا ہم خون

منم با دهن باز نگاشون میکردم

چی شد من کہ نفہمیدم

آترین برم گردوند سمت خودش

ویہو لبام گرم شد

ہیچ حس ے نداشتم

سع ے داشتم از خودم

جداش کنم

کہ فایدہ نداش

بعد از چند دقیقہ رہام کرد

ودستم روکشید

وبدون حرف ے بہ سمت بالا رفت

♦♦♦

عشق یا ہم خون, [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۲۰:۰۳]

#پارت\_دویست\_و\_شصت\_و\_یک

عشق یا ہم خون

از پلہ ہا بالا رفتیم

وبہ سمت اتاق رفت

و در کمد رو باز کرد

مایو استخرش رو در آورد

ویک مایو دختر ونہ ہم بہ من داد

اومد بہ سمت خواست دستم رو بگیرہ

کہ عقب رفتمو وگفتم

-میخائے چہ کار کن ے؟؟

لباشو ترکرد وگفت

-کور تشریف دارے بحمدالله؟

دندونام رو ہم فشار دادم وگفتم

-نخیرم تو خودت نیاز بہ عینک دارے

من باہات بہ استخر نمیام

سرشو خاروند وگفت



عشق یا ہم خون

—جرعتشو دارے نیاے؟

داشتم میترکیدم از عصبانیت

بدون حرفے به سمت در رفتم

کہ غرید

—کجا به سلامتے

—سر قبرم میاے

—تو گو میخورے بدون اجازه من بمیرے

نفسمو پر صدا فرستادم

عجب گیرے افتادم

رو بهش گفتم

—میرم استخر

مرموز نگام کردوگفت

—خبریه؟؟

عصبی شدم و گفتم

عشق یا ہم خون

-روان ے مگہ خودت نگفت ے بریم ہا

اومد سمتم ودستم رو محکم کشید

کہ بہ قفسہ سینش

خوردم

لباشو رو لبام گذاشت

وبا دندوناش لبامو گاز گرفت

کہ جیغ کشیدم

واز لبم خون اومد

غرید

-گو خورے زیادے نکن عمرت کم میشہ

استخرم نمیریم برو بتمرگ

اشک توے چشمام پاک کردم

وبا تنفر نگاش کردم

کہ یک طرف صورتہ سوخت

عشق یا ہم خون

داد کشید

چشاتو از کاسہ درمیارم اینجورے نگاہ کن ے

سرمو انداختم پایین وبا صورت سرخ شدہ

بہ سمت تخت رفتم

با خودم گفتم

من درسا

ناز پرودہ باباش

الان بہ اندازہ تمام

عمرم تحقیر شدم

کتک خوردم

الان بدون صبحانہ

با شکم گرسنہ

از شوہرم بہ جاے صبحانہ عاشقانہ اے کہ ہر تازہ عروس ے توقع دارہ

سیلی خوردم

اشکامو پاک کردم

کہ این مردک روان پریش نبینہ

کاش برگردم بہ همون زمانی کہ تنہا ترسمون ، نوشتہ شدن اسم توی بدہا بود...

عشق یا ہم خون

عشق یا ہم خون، [۲۰:۰۳ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت\_دویست\_و\_شصت\_و\_دو

روے تخت دراز کشیدہ بودم  
وداشتم بہ بدبختے هام فکر میکر دم  
کہ در اتاقم زدہ شد

اجازہ ورود دادم کہ در باز شدو ترلان بت داخل اومد

با شوق روے تخت نشستم و صداش کردم بیا  
بہ سمت تخت اومد

کہ دستش رو کشیدم و نشوندمش روے تخت

میخواست بلند شہ کہ مجبورش کردم بشینہ

با اعتراض گفت

–خانم الان اقا دعوا میکنن

با اخم نگاش کردم و گفتم  
–من اسمم درسا اقام ہیچ گوہے نمیخوره

با ترس نگام کرد و گفت  
–درسا خانوم این حرفو نزنین اقا بفہمہ عصبے میشہ

–اقاتو ولش کن

عشق یا ہم خون

بگو برا چے اومدے

یک هین بلند گفت

وبلند شد

متعجب نگاش کردم

که لب باز کرد وگفت

-اقا گفتن وقت ناہارہ بیاین

دلہ ضعف میرفت

ولے دلہ میخواست

یخوردہ گپ بزئم

با ترلان

دستشو کشیدم ومجبورش کردم بشینہ

کہ گفت

-وای الان اقا میکشمنون بیاین بریم

-اہ ول کن بعد میریم باہم میخوریم

-اما خانوم

عشق یا ہم خون

دستمو گذاشتم رو دهنش  
کہ صدائے عصبے آترین اومد  
-دارین چه غلطے میکنین؟

عشق یا ہم خون, [۱۷,۱۰,۱۹,۲۰:۳۰]  
#پارت\_دویست\_و\_شصت\_و\_سه

ترلان یہ هین بلند کشید  
و وحشت زده از جاش بلندشد

کہ آترین به سمتش رفت

لب باز کرد و با صدائے لرزونے گفت

-آقا من

آترین محکم زد توے دهنش کہ از دهنش خون اومد

دادکشید

-توے خدمتکار به چه جرعتے با زن من حرف میزنے روے تخت من میشینے

اشک از چشماش سرازیر شد

کہ آترین دوباره گفت

—با این تن نجست روے تخت من نشستے اینقد ہار شدے ہ—ان

خواست دوبارہ بزنش کہ سریع رفتم وجلوے ترلان ایستادم

اوج حقارت ترلانو کردم

کہ چقدر با حرف ہاے آترین خورد شد  
آترین داد کشید

—برو اونور بعدا بہ حساب توہم میرسم

رفتم جلو وسیلے محکمے بہش زدم

وجیغ زدم

—خفہ ش—و عوضے این ترلانے کہ میگے از آدم ہوس رانے مٹ تو پاک تر

با عصبانیت بہم نگاہ کرد

وبہ سمتم اومد

وغرید

—دست روے من بلند میکنے؟

هان توے بردہ دم در آوردے؟

من ہوس رانم ارہ

الان نشونت میدم

عشق یا ہم خون

پیرہنشو جر داد

وبہ سمتم اومد

یک قدم با وحشت به عقب رفتم

از ترس داشتم میمردم

با یک حرکت کوبوندم به دیوار که جیغ کشیدم

وتاپم رو جر داد

وبہ عقب پرتش کرد .....

عشق یا ہم خون, [۲۰:۰۴ ۱۹,۱۰,۱۷]

#دویست\_شصت\_و\_چهار

با ترس بدن عریونم رو میپوشندم که آترین قهقه اے زد و با لذت نگام کرد

که اشکام سرازیر شد

دستم رو پس زد وبہ روے تمام بدنم بوسه هائے کثیفش رو نشوند

با چشمائے اشکے وملتمس به ترلان نگاه کردم تا نجاتم بده

ترلان به سرعت از اونجا دور شد



عشق یا ہم خون

نا امید شدم

دست از تقلا کشیدم

من برائے چے تقلا میکنم

من نابود شدم پس نیاز بہ تلاش برائے رہائے نیس

خودم رو بہ دستش سپردم

اولش تعجب کرد ولے بعد خوشش اومد

وبا یک حرکت بہ روے تخت انداختم و خودش ہم روم خیم زد

ولب هام اسیر لب ہائے داغش شد

اروم اشک ہائے داغم سرازیر میشد

اروم توے خودم میشکستم

قفسہ سینہ ام سوزش عمیقے رو حس کرد

عشق یا ہم خون

نفسم گرفت

با دستم قلبم رو چنگ زدم

آترین متعجب از روم بلندشد و بہہم خیرہ شد

قلبم رو توے دستام میفشردم

وازدرد ناگہانے اشکام سرازیر میشد

کم کم داشت چشم بستہ میشد

صدائے نامفہوم آترین بہ گوشم میرسید کہ میگفت

-چے شدے دختر ہان

خوبے

دیگ چشمام بستہ شد وہمہ چیز جلوے دیدگانم سیاہ

دنیا پر از آدمہایی است کہ

یکی را دوست دارند

عشق یا ہم خون

اما با کسی دیگر زندگی میکنند ...

عشق یا ہم خون, [۲۰:۰۴ ۱۹,۱۰,۱۷]

#دویست\_شصت\_و\_پنج

{از زبون راوے}

آتربن مضطرب درسا رو تکون داد

هرکارے میگرد چشماشو باز نمیگرد

چه بلایی سرش اومده بود

به خودش لعنت فرستاد و محکم گلدون رو به دیوار کوباند

در محکم باز شد و شاهین و پشت سرش ترلان مضطرب داخل شدند

شاهین تا چشمش به تن بی جون درسا افتاد

مضطرب به سمتش دوید

و نبضش رو گرفت

نبضش کند میزد

باید بهوشش میورد

عشق یا ہم خون

رو بہ ترلان گفت

زود برو کیف منو بیار

ترلان چشمے گفت

و بہ سرعت بہ سمت بیرون دوید

بعد از چند لحظہ اومد

ووسایل شاہین رو آورد

شاہین سرنگی پر از مواد کرد

و میخاست بہ دست درسا تزریق کنہ

کہ آترین خشمگین بازوے شاہین رو کشید و فریاد زد

—دارے چہ غلطے میکنے

شاہین رو بہش غرید

—نترس نمی کشمش من مثل تو نیستم دارم نجاتش میدم اگہ جلومو بگیرے حتما میمیرہ

دست آترین از دور بازو ہاے شاہین شل شد و کنار کشید

عشق یا هم خون

بعد از تزریق شاهین سرمی وصل کرد

وروبه آترین گفت

-تا چند ساعت دیگه بهوش میاد فقط یادت نره یک دکتر قلب ببریش

آترین با چهره خسته اوهمی گفت

وبه سمت درسا رفت

وکنارش جاے گرفت

به چهره رنگ پریده درسا خیره شد

چه بلایی به سر این دختر آورده بود

دستاش مشت شد

ایا حق این دختره که تاوان گناه آروین رو بده؟

با خودش گفت

اره اگر با زجر کشیدن درسا آروین زجر میکشه چرا که نه

اون با این دختر کارها داشت به این راحتی ازش نمیگذشت

عشق یا ہم خون

با صدائے موبایلش از فکر در اومد

جواب داد

-بلہ بفرما

صدائے پدر درسا پخش شد

-خوبے پسر م

آترین با لحن گرمے گفت

-بلہ پدر جان خوبم مرسے شما خوبیید؟

داریوش خندہ ای کرد وگفت

-خوب دختر مارو بردے نہ زنگے نہ خبرے حاجے حاجے مکہ

آترین شتاب زدہ گفت

-نہ پدر جان این چند وقت سرم حسابی شلوغ بود دور کارو بارا بودم

-میدونم پسر م الان زنگ زد م

کہ فردا شب دست دخترمو بگیرے بیایے اینجا

-چشم پدر جون حتما مزاحم میسیم

-مراحمی. دختر بابا کجاست گوشو میدے بہش

آترین یک لحظه جا خورد ول ے سریع بہ خودش اومد وگفت

-پدر جون درسا خوابہ بیدارش کنم؟

-نہ پسر م خب دیگہ مزاحم نمیشم فردا منتظرم

-حتما خدا حافظ

-خدا حفظ

بعد از اینکہ قطع کرد

نفس راحت ے کشید

وسرش روبہ گوشہ تخت تکیہ داد وچشماش رو بست

عشق یا ہم خون, [۲۰:۰۴ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_دویست\_شصت\_و\_شیش

(از زبون درسا)

با نورے کہ بہ چشمام خورد بازشون کردم

احساس میکردم دارم خفہ میشم

عشق یا ہم خون

سرم رو بالا اور دم وخیرہ مردے شدم گہ تنگ در آغوشم کشیدہ بود

مردے جذاب وزیبا

اما خشن وسنگدل

تنفر رو نسبت بہش در جاے جاے بدنم حس میکردم

با زحمت از آغوش اجباریش بہ بیرون اومدم

با بغض سنگین ے کہ توے گلوم خونہ کردہ بود

بہ سمت حمام رفتم

دوش آب سرد رو باز کردم وبہ یکبارہ بہ زیرش رفتم

نفسم گرفت ..

اما قلبم عجیب درد میکرد

از دورے معشوقہ ام

با صدائے در زدن پیاپی از فکر در اومدم

کہ صدائے منحوس آترین بلند شد

-درسا دختر بیا بیرون دیر شد

کنجکاو شدم وپرسیدم



عشق یا ہم خون

-مگہ حتے جاے میخایم بریم

-اره خونہ پدرت..

اینو ک شنیدم با خوشحالی وتند تند حموم کردم وحوله ام رو تنم کردم

وآہستہ بہ بیرون رفتم کہ دستی دور کمرم حلقہ شد

یک ہین بلند کشیدم

کہ در گوشم زمرمہ کرد

-ہیس منم جیغ نکش

سعی کردم از بغلش خودم رو جدا کنم کہ برمگردوند

ولب ہاش رو روی لبہام گذاشت وعمیق بوسید

بسلامتے اونے

دختر پسرے کہ

ہرشب بہم

اس ام اس

میدادن کہ اے کاش

الانے پیشم بودے

ولی ہیچ موقع

بہم نرسیدن

عشق یا هم خون، [۲۰:۰۴ ۱۹،۱۰،۱۷]

#پارت\_دویست\_شصت\_و\_هفت

دستش به سمت حوله تنم رفت که وحشت زده به عقب هلش دادم

متعجب نگام کرد و به بیرون رفت

یک نفس راحت کشیدم توے هواے که اون نفس میکشه

نفس کشیدن برام دردناکه

رفتم روی تختم.نشستم ولباس هام رو پوشیدم،

جلوی میز رفتم وارایش ملایمی کردم

از ته دل خوشحال بودم که،میخام خانوادمو ببینم،

به سمت بیرون رفتم که با آترین رو در روشدم

سر تا پامو با چشماش وارسى کردوگفت

\_وای به حالت ببینم چشماات جای دیگه کار میکنه اون موقع زندگیو برات جهنم میکنم

پوزخندی زدم وگفتم

\_هه جهنم نه اینکه الان تو بهشتم خدایش،عمو چی میگی واسه خودت

با تودهنی که خوردم دهنم بسته شد که، غریب

\_حیف که دیر شده وگرنه برات میگفتم

بدون حرفی به سمت ماشین.رفتم

وسوار شدم

عشق یا هم خون, [۲۰:۰۴ ۱۹,۱۰,۱۷]

#پارت\_دویست\_شصت\_و\_هفت

سرموبه گوشه ماشین تکیه دادم

وبه فکر فرو. رفتم،

الان یعنی آروینم هس

یعنی بعد از چند وقت بازم میبینمش،

سوزش اشکی توی چشمم حس کردم خیلی دلم، برای آروین تنگ شده

به دیدنش، هم الان، راضیم

هیچ وقت فکر نمیکردم

یه روزی توی نبودن آروین بسوزم،

قبلا خیلی. ناراحت بودم که، ازدواج کرده

ولی امید داشتم به بدست آوردنش،

عشق یا هم خون

اما حالا هر لحظه، نگران اینم که  
یه روزی آترین، بهم، دست درازی کنه

تنها دلخوشیمو ازم بگیره

کم کم اشکام راه افتادن

هق هقم به آسمون رفت  
اخ خدا دلم، دلم، تنگشه به، کی بگم

دلم هوای آغوشش، رو کرده

آترین محکم به روی ترمز. زد،

که به جلوی ماشین پرتاپ شدم

با عصبانیت کمر بند و باز کرد واز ماشین پیاده شد،

توی اتوبان شلوغ بودیم

به سمت در ماشین اومد،

ودرو باز کرد

ومنو با یک حرکت بیرون کشید،

وسیله محکمی به گوشم نواخت

دستم روی صورتم گذاشتم وبا چشمای،اشکی که،توشون تنفر موج میزد نگاش،کردم

که،محکم توی سینه ام کوبید وگفت

\_هان چیه ه\*ر\*ز\*ه کوچولو دم در آورده

جیغ زدم

\_ه\*ر\*ز\*ه تویی واون عشق کثیفت که معلوم نیس چه غلطی کرده که ازت عقده میباره

نفس های عصبی میکشید وصورتش قرمز شده بود

مردم با تعجب وایساده بودن ونگامون میکردن

آترین داد زد

\_خفه شوو

منم جیغ کشیدم

\_چرا خفه شم هان چرا

من تو رو دوست ندارم اقا ندارم دست از سرم بردار لعنت بهت،به توی عقده ای

سویچ ماشینو به سمت صورتم پرت کرد،

عشق یا هم خون

که روی گونم خون جاری شد

میخاست به سمتم بیاد که، مردم گرفته بودنش

داد میزد و تهدید میکرد

واشکای من شدت میگرفت

حرفاش قلبمو میسوزند

\_چیه از این میسوزی که، نذاشتم هم خواب شوهر خواهرت بشی، که جلوی لجن بازیتو گرفتم دختره ای خراب  
زندگی خراب کن

به سمتش رفتم و محکم، توی سینه اش کوبیدم و اشکام گونه هامو خیس کرد

داد زدم

\_چرا اینقد پستی من زندگی خراب کنم اره همه میدونن اروین مال من بود اما مهسا با دسیسه اونو به دست، آورد،

اروین منو دوست داره،

میتونستم همراهش برم ولی این کارو نکردم

اره من خونه خراب کنم اره من

مجازات دوست داشتم اینه،

من نمیتونم از اروینم دست بکشم



وجعه دستمال کاغذی رو روی پام پرتاب کرد وگفت

-صورتتو تمیز کن

خون مردگی توی صورتم رو با کرم پودر برطرف کردم

نگام کرد وپوز خند زد

اعصاب نگاه ها وپوز خنداش رو نداشتم

سرمو به شیشه تکیه دادم وچشمام رو بستم

باتوقف کردن ماشین چشمامو باز کردم

وخونه ای رو دیدم که توش خوشبخت بودم

طعم خوشبختی رو چشیده بودم

به آترین وجعه شیرینی ودسته گلی که توی دستش خودنمایی میکرد نگاه کردم

به سمتم گرفت

تعجب کردم اون کی این چیزا رو گرفت

پوزخندی زد وتو بغلم جاشون داد دیگ ادامه ندادم وپشت سرش راه افتادم

اف افو زد



عشق یا هم خون

واقدهس خانم دروباز کرد

دلہ برای تک تکشون تنگ شده بود

به سمت داخل رفتیم

از حیاط پر گل ودرخت گذشتیم

در ورودیو باز کردم وبه سمت سالن رفتم که خشک شدم

مات شدم توی دوتا گوی سبز که گود شده بود

که لاغر شده بود

ریش داشت مردی که همه همیشه صورتش برق میزد

توی چشمام نگاه کرد سریع نگاشو گرفت

لعنتی نگاتو ازم نگیر

نمه اشکو توی چشماش دیدم

جوشش اشکو توی چشمام احساس کردم

توی جای گرمی فرو رفتم

که بوی مادرانگی میداد

عشق یا ہم خون

بوی مادرم رو میداد

اشکام سرازیر شد حق هقم به اسمون رفت

مادرم در گوشم گفت

-هیس درسام هیس عزیز کردم

اینجوری نگاش نکن مگه اتیش عصبانیت شوهر تو نمیبینی بدترش نکن

دلہ برات تنگ شده بود دخترم

ازتہ دل توی بغل مادرم حق زدم

دوست داشتم بگم کہ چقد بدبختم چقد ازار میبینم

اما فقط دوست داشتم بگم

نہ اینکه بتونم بگم

مہسا غمگین بہم زل زدہ بود

خواہری کہ خواہرانگی برای ابجی کوچیکہ نکرد

مے گویند قسمت نیست حکمت است!!

خدا یا

من معن ے حکمت وقسمت رو نمی دانم ""

عشق یا ہم خون

اما تـــــــو"

معنـــــــے طـــــــاقت را میـــــــدانے؟؟!!

عشق یا ہم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۲۰۰۴]

#دویست\_شصت\_و\_نه

صدای بابا رو کنار گوشم حس کردم کہ با بغض گفت

–خوبی دختر بابا

برگشتم و توے بغلش فرو رفتم

لباسش رو چنگ زدمو واشک ریختم

با حق حق گفتم

–بابا دلم برات تنگ شده بود خیلے تنگ

منوبه خودش فشر دوگفت

–منم عزیز کردم تنگ شده بود ملوسک بابا

توی چشمائے تیلہ اے کہ ازش به ارث برده بودم نگاه کردم ولبخند زدم

عشق یا ہم خون

به روے پدرے که بیشتر از جونم دوستش داشتم

از آغوشش بیرون اومدم

مهسا میخواست منو در آغوش بکشه که این اجازه رو بهش ندادم

دلہ ازش پر بود خیلی پر

حالا تازه طعم واقعے بدبختے رو چشیده بودم

سنگینی نگاهے رو حس کردم

همین که برگشتم نگاش از روم برداشته شد و صورتش رو ازم برگردوند

قلبم به قدری میتپید و در حسرت آغوشش بود

که هر لحظه حس میکردم

قرار است از جایش کنده شود

وسینه ام را بشکافد

آترین به سمتم اومد و دستم رو میون دستاش گرفت

گیج بهش زل زدم ورد نگاهش رو گرفتم

عشق یا هم خون

که به چشم های خیره شده روی دست هامون رسیدم

با خشم میخاستم دستم رو میان انگشتانش بیرون بکشم

واین اجازه رو ندیدم که آروینم بسوزه

اما بی فایده بود واین مرد ظالم منو رها نمیکرد

دست دیگش رو پشت کمرم گذاشت و به سمت مبل راهنمایی کرد

با غیض و بد خلقی به روی مبل نشستم که کنارم جای گرفت

خودم رو عقب کشیدم که کنار گوشم غرید

-آدمت میکنم فقط برسم خونه برات دارم

ترس وجودم رو گرفت

طاقت کتک هایش رو نداشتم خودم رو بهش نزدیک کردم که صدای پوزخندش بلند شد

-هه جوجه کوچولو ترسید اما این کارا فایده نداره تو گوهه زیادی خوردی باید تاوان بدی

ترس وجودم رو گرفت....

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۱۹, ۰۴:۲۰]

#دویست\_و\_هفتاد

عشق یا هم خون

اروم با صدای لرزون گفتم

-مگه من چیکار کردم

با دندون های قفل شدش غرید

-زر نزن ببند فکو لال شو فقط

بغض کردم

نگام خیره دست های مشت شده ای آروین شد

اقدس خانم با سینی شربت و کیک به پیشواز اومد و تعارف کرد

چیزی از گلویم پایین نمیرفت

میلی به خوردن نداشتم

اما از مجبوری که مامان ناراحت نشه خوردم

از استرس حالت تهوع گرفتم بلند شدم

ودویدم به سمت دستشویی و عرق زدم

عشق یا هم خون

صدای آترین پشت در دستشویی به گوشم رسید  
که گویای حالم بود

لعنت بهش فرستادم و صورتمو شستم  
وبه بیرون رفتم

رنگم پریده بود تا به سالن رفتم

مهسا با خوشحالی جیغ کشید و گفت

-وای درسا مبارکه

با حالتی گیجی نگاه کردم که گفت

-دارم خاله میشم نه؟

تا اینو گفت به آروین نگاه کردم که صورتش سرخ بود

ودستاش رو از بس فشار داده بود سرخ شده بودن

با عصبانیت اومد وبدون حرفی به بیرون رفت

اشک از چشمام سرازیر شد وروی گونم چکید

مهسا با این حرفش آروینم رو نابود کرد

اونو متلاشی کرد

توی صورت آترین برق خوشحالی بود

از اینکه حال آروینو بد کرده

مهسا که تازه فهمیده بود چه حرفی زده ناراحت سرشو زیر انداخته بود

تا آخر مهمونی حرفی نزدم

برام جهنم شده بود

همش فکرم سمت آروین بود

خدایا ...

”تنه‌ها” نگذار ...

دلی را که ...

هیچ کس ...

”دردش ” را ...

نمی فهمد ...



عشق یا ہم خون

☆ عیشیہ ...

عشق یا ہم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۲۰۰۴]

#دویست\_و\_هفتاد\_و\_یک

از مامان و بابا و مہسا

خدافظی کردم

و ہمراہ آترین بہ بیرون رفتم

سوار ماشین شدم

بغض کردم

آروین با حال بدے رفت

دلہ تنگش بود خیلی تنگ

دستامو مشت کردم

کہ اشکام نریزہ

ولی بی فایده بود

یک قطرہ اشک سمج

روے صورتہم چکید

عشق یا ہم خون

کہ ماشین با سرعت  
بالاے ترمز کرد

وصداے فریاد  
آترین بلند شد

-زنیکہ خ\*ر\*ا\*ب چطور  
جرعت میکنی  
بہش نگاہ کن ے ہان

از ترس بہ صندل ے  
چسبیدہ بودم  
کہ گاز ماشینو گرفت

وبا سرعت بہ سمت  
خونہ روند زیر لب  
بہ من فوش میداد

و حرف ہاے رکیک میزد  
از ترس صدام در نمیومد

از مردے کہ کنارم بود  
بہ شدت واہمہ داشتہم

عشق یا ہم خون

با ایستادن ماشین

و وارد سنگ فرش

عمارت شدن

نفسم گرفت من

راه نجات از این عمارت

و این مرد سنگدل رو ندارم

از ماشین پیاده شدم

وبہ سمت داخل رفتم جلوتر از آترین قدم هامو تند کردم

خواستم در اتاقمو باز کنم

کہ موہام توے

پنجہ ہاے اترین اسیر شد

جیغ خفیفی کشیدم

وصداے نالہ ام بلند شد

کہ صداے فریادش

تنم را لرزاند

-خفہ شو تا خفت نکردم

بدون صدا اشکام

عشق یا ہم خون

سرازیر شد کہ در

اتاقو باز کرد

واز موہام کشید

وروے تخت پرت کرد

یک نگاہ بہ چشمای

اشکیم کرد وقہقہ زد

مثل یک دیوانہ خندید وبعد خشمگین بہم خیرہ شد وغرید

-زیادے بہت خوش گذشتہ نہ؟؟

فکر کنم وظایفی بر عہد تہ کہ باید انجام بدے

دستش کہ بہ سمت کمر بند شلوارش رفت

جیغ زدم وگریہ کردم

شروع کردم بہ التماس

-نہ آترین تو رو خدا

کارے باہام نداستہ باش

رفتم دستمو گذاشتم

روی دستش تا شلوارشو

عشق یا ہم خون

در نیارہ

وبا گریہ گفتم

-تو رؤ خدا جوئن

عشقت ولم کن نہ

محکم توے دهنم کوئید

اونقدری کہ از گوْشه لبم خون جاری شد

وبہ روی تخت افتادم

با چشمای کہ نفرت ازش میبارید نگاش کردم کہ بہ سمتم اومد

خدا یا

دمت گرم

ولے دنیات

تہ بی انصافی ہ

ی کے از خوشحالے

گری ہ ش میگیرہ

یکی ہم از بیچارگے و درموندگے

خودش خنندہ ش میگیرہ

عشق یا ہم خون, [۲۰:۰۴ ۱۹,۱۰,۱۷]

#دویست\_و\_ہفتاد\_و\_دو

اومد وروم خیمہ زد شروع کرد بہ بوسیدنم

تقلا می‌کردم وسعی داشتم از زیر دستش نجات پیدا کنم

کہ گردنم رو گرفت و فشار داد صورتم سرخ شدہ بود

کہ گردنم رو با خشونت گاز گرفت

اونقدرے محکم کہ جوشش خون رو از پوست گردنم حس کردم

با لذت خون گردنم رو مکید

ومن از درد جیغ کشیدم

سیلی های محکم وپی در پی به صورتم میزد و فریاد میکشید

-اینجوری دوس داری هان خشن دوس داری؟؟

صدای هق هق بلند شد کہ فریاد کشید

-مگہ نگفتم گریہ نکن ها اینا چین پس

دادکشید

-بنال ببینم لال شدے

وحشت زدہ نگاش کردم

کہ بہ سمتم اومد و تمام لباسام رو توے تنم پارہ کرد

تن عریونم رو با چشماے خیس توسط دستام میپوشوندم

اما فایده نداشت به جز لباس زیر باچیزی جلوش نبودم

حالم از خودم بهم میخورد

با خشونت روے تنم بوسه هاے کثیفش رو مینشوند

داد زدم

-ازت متنفرم عوضی ازت بدم میاد هوس باز

ازم دست کشید و خیره نگام کرد

برق خشونت چشماش رو گرفت

رو بهم غرید

-من هوس بازم اره؟

زنیکه ای عوضی از من بدت میاد اره

حالا طعم واقعی خشونت رو نشونت میدم

دستش بہ سمت کمر بند شلوارش رفت کہ جیغ زدم وچشمامو بستم

دیگہ ہمہ چیز تموم شد

من دیگہ این زندگیو نمیخام

خدا یا این بنده ات را دریاب ...

بنده اے کہ تو خندہ ہاش گفت :

خدا یا شکر کرت ....

و تو گریہ ہاش گفت :

خدا بزرگہ ...

و وقتے آدمات دلش شکستن

گفت :

منم خدا یے دارم .

خدا ی غمہا

عشق یا ہم خون، [۲۰:۰۴ ۱۹،۱۰،۱۷]

#دویست و ہفتاد و سہ

میخاست بہ سمتم بیاد کہ صدای زنگ گوشیش بلند شد



عشق یا ہم خون

بہ سمت گوشیش رفت وجواب داد

-الو جانم

تو دلم پوزخند زدم این سنگ جانم ہم بلده

تو فکر بودم کہ یہو صداے فریادش بلند شد

-چے میگے چطور جرعت کرد ہمچین غلطی بکنہ ہان

با فریاداش چہارستون خونہ لرزید

غرید

-ہیچ کاری نکنین الان میام و پیداش میکنم زیرسنگم شدہ پیداش میکنم

قطع کرد و سمت کمد لباساش رفت

خدارو شکر کردم واز اونے کہ تماس گرفته بود توے دلم تشکر کردم

آترین صورتش از عصبانیت بہ کیودی میزد

بہ سمتم اومد ولباس ہارو توی بغلم پرت کرد وغرید

عشق یا هم خون

-بپوش بریم

با لجبازی گفتم

-من جای نمیام

که دستش محکم به روی دهنم کوبیده شد واز گوشه لبم خون جاری شد

بلند فریاد کشید

-درسا حال وحوصله مسخره بازی هاتو ندارم بلند شو تا ج\*ر\*ت ندادم

از ترس بدون حرفی بلند شدم و تند تند لباس پوشیدم

سوار ماشین شدیم وبا سرعت سرسام آوری میروند به کجا نمیدونم

نمیدونستم چه اتفاقی افتاده

بعد از چند دقیقه جلوی عمارت پدرش ایستاد

متعجب پیاده شدم

که دیدم داخل عمارت شلوغی

ومادر آترین داره گریه میکنه

عشق یا هم خون

وپدرش عصبانی در حال فوش دادنه

تموم خدمتکارا در حال جنبیدن بودن

با ورود آترین همهمه ساکت شد

آترین غرید

-کجاست؟

از کی نیستش؟

من متعجب به روبروم نگاه میکردم

که مامانش با گریه گفت

-بعداظهر رفتم اتاقش بیدارش کنم که یه نامه دیدم خودشم نبود نوشته بود ک رفته باشوهرش

وبا صدای بلند زجه زد وصدای فریاد های آترین که مبنی بر این بود که میکشمت به آسمون رفت

این وسط ذهن من درگیر اون کلمه شوهربود

خواهر آترین که مجرد بود یعنی اون ازدواج مخفی وبعد فرار

با گفتن این کلمه سریع دستمو جلوی دهنم گذاشتم

عشق یا هم خون

وبه چهره خشمگین آترین خیره شدم

که رگ گردنش بیرون زده بود و نفس های بلند حاکی از عصبانیتش میکشید....

عشق یا هم خون, [۲۰:۰۵ ۱۹,۱۰,۱۷]

#دویست\_و\_هفتاد\_و\_چهار

آترین نزدیکم شد و غریب

-چیو نگاه میکنی هان

روبهش تو بیدم

-ببین عقده فرار کردن خواهر تو سر من خالی نکن

میدونی چیه خوشحالم که رفت

حداقل از دست تو و اخلاق گندت راحت شد

صدای فریادش به آسمون رفت

-تو حق نداری اسم خواهر منو بیاری

منم جیغ کشیدم

تو تعیین نمیکنی من چه حقی دارم و چه حقی ندارم

عشق یا هم خون

اومد سمتم وسیلی محکمی بهم زد

مادرش جیغ کشید و تماشا موند کرد

رو بهم تو پید

-دختره ای خراب خواهرمو با خودت مقایسه نکن که زنده زنده آتیشت میزنم

تمام تنم از حرفاش آتیش گرفت

دستمو بالا بردم وبا تمام قدرتم سیلی محکمی بهش زدم

و فریاد کشیدم

-تو جز یک آدم عقده ای چیزی نیستی

تو غلط میکنی صفت های خودت روبه من نسبت بدی

تو لعنتی از سر تا پات عقده میباره همین

موهام رو کشید و داد کشید

-به چه جرعتی دست روی من بلند میکنی به چه جرعتی گوه اضافه میخوری

با صدای فریاد پدرش یک قدم عقب رفت وبا خشم نگام کرد

پدرش فریاد کشید

-دو تا تون خفه شین

عشق یا هم خون

آترین گمشو از خونم بیرون  
نمیبینی حال مادرتو پسری احمق

آترین عصبی گفت

-بابا

آراد خان غرید

-برو بیرون تا جور دیگه ای برخورد نکردم

آترین با نفرت بهم نگاه کرد

ورو بهم گفت

-گمشو بیرون

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹:۰۵:۲۰]

#دویست\_و\_هفتاد\_و\_پنج

با پرویی تمام

از جام تکون نخوردم

که روبهم توپید

-مگه باتو نیستم هان

برگشتم سمتشو گفتم

عشق یا هم خون

-هرجا دوس داری برو  
من همراه تو نیام

با یه جهش به سمتم  
اومد که جیغ کشیدم  
ویک قدم به عقب رفتم

غرید

-چه زری زدی هان

با ترسی که توی  
دلم جوئه زده بود گفتم

-همون که شنیدی  
من همراهات جای نیام

خواست بزنم  
که اراد خان دستش رو گرفت  
وبه عقب هلش داد

وفریاد کشید

عشق یا هم خون

-چطور اینقد وقیح شدی

که جلوی من روی عروسم دست بلند میکنی

هان باتوام

آترین زمزمه کرد

-زنمه صاحب اختیارشم

صدای سیلی محکم

که اراد خان توی صورت آترین نشوند پخش شد

مامانش جیغ کشید و اعتراض گونه اسم شوهرشو صدا زد

آترین روبههم غرید

-بیا بریم

خواستم قدم بردارم

که صدای فریاد اراد خان بلند شد

-درسا هیج جا نمیره

آترین تو بدون درسا میری اون فعلا اینجا میمونه

لبخندی روی لبام نشست میدونستم اگه برم باید منتظر شکنجه هاش باشم ..

آترین معترض گفت



عشق یا ہم خون

-اما بابا

اراد خان غرید

-درسا نمیاد تمام

آترین با نفرت نگام کرد و رفت...

خدا یا در برابر

تمام سَنَن گدلے هایے

کہ در حقم شد:

سکووتت حرف

قشنگے نبود

—...اٹٹہ★★ہٹٹہ...—

عشق یا ہم خون، [۲۰:۰۵ ۱۹،۱۰،۱۷]

#دویست\_و\_ہفتاد\_و\_شیش

صدائے پدرش هواس منو بہ سمت خودش کشوند

عشق یا هم خون

-آترین اذیتت میکنه

سکوت کردم نمیدونستم چی بگم مطمئن بودم

حرفی بزنم

وضعیت خودم رو خراب تر میکنم

بخاطر همین سکوت کردم ولبخند تشنعی زدم

وروبه اراد خان گفتم

-آقا منو آترین مشکلی نداریم فقط الان دلم نمیخاست برم چون عصبی هست و تنها باشه بهتره

اراد خان بهم خیره شد وگفت

-بهم بگو بابا وبعد اگه مشکلی داشتی واذیتت کرد حتما بهم بگو تا حالیش کنم

روبهش لبخند زدم وچشم کشداری گفتم

مادرش اومد وکنارم نشست

به چشماے اشکیش نگاه کردم

دلم به حالش سوخت زن مهربونی بود

روبهم گفتم

-حالا دخترم عزیزم کجاست چه بلایی سرش اومده

وقطره اشکی از چشماش چکید

طاقت نیوردم و سرشو توے بغلم گرفتم وزمزمه کردم

-مطمئنم برمیگرده اون دختر خوبیه و عاقل نگران نباشین مادر جون اون نمیتونه شما رو رها کنه

توے آغوشم گریه کرد وبعد مدتی ساکت شد

خدمتکار اومد و اتاقی که قرار بود داخلش برای نمیدونم چند وقت اقامت کنم

نشونم داد

اتاق صورتی با تخت یک نفره شیک و ساده

به روی تخت افتادم

که یادم اومد من هیچ لباسی همراه خودم نیوردم

اه از نهادم بلند شد که در زده شد و مادر جون داخل اومد کنارم روی تخت نشست و روبهم گفت

-به هرچی نیاز داشتی بگو داخل کمد هم لباس نو هست استفاده کن

عشق یا هم خون

ازش تشکر کردم و تا درب اتاق همراهیش کردم

بعد به سمت کمد رفتم و یک لباس نازک که بلندیش تا وسطای رونم بود

ویقه بازی داشت به رنگ قرمز انتخاب کردم و پوشیدم

روے تخت دراز کشیدم و کم کم چشمم گرم شد و به خواب رفتم

با نفس های داغ کسے کنار گوشم وحشت زده از خواب بلند شدم

هوا تاریک بود و به جز جسم مردونه ای کنارم چیزی نمیدیدم

قلبم مثل گنجشک تند تند میزد

داشتم از ترس سکنه میکردم

اروم از تخت بیرون اومدم که فرار کنم

که دستم میان پنجه هاش اسیر شد و به روی تخت پرتاب شدم

روم خیمه زد و لب هام داغ شد

شروع به بوسیدنم کرد

اشکام سرازیر شد و هرچه تقلا کردم نتونستم از دستش رهای پیدا کنم

....

عشق یا ہم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۲۰۰۵]

#دویست\_و\_ہفتاد\_و\_ہفت

اشک از چشمم سرازیر میشدو روے گونه هام می ریخت

بعد از اینکه لب هام رو رها کرد

با گریه گفتم

-تو کے ہستے چہ بلاے دارے سر من میارے تو رو خدا ولم کن

دستش بہ سمت لباس خوابم رفت کہ جیغی کشیدم

کہ دستاش رو روے دهنم گذاشت وفشار داد

وصدای جیغ هام رو خفه کرد

دهنش رو بہ گوشم نزدیک کرد

ونفس ہاے داغش کہ بہ گردنم میخورد

مورم مورم میشد

اروم لب زد

عشق یا ہم خون

—حالا کارت به جاے رسیده که دست روے من بلند میکنے هان

نفس توے سینه ام حبس شد اون آترین بود اما چچور به اینجا اومد

سکوت کردم حرفے برای گفتن نداشتم

چنگے به سینه ام زد

که جیغ خفه ای کشیدم ولب هام رو از درد فشردم

لباس خوابم رو توے تنم پاره کرد

دستش به سمت کمر بندش رفت

چشمامو بستم التماس وگریه واشک فایده نداشت

من هر کاری هم که میکردم

هرچقدر هم که جیغ وگریه وزاری میکردم اون کار خودش رو میکرد

پس دیگه نمیخاستم التماس کنم

به مرد عوضیه روبروم نمیخاستم خواهش کنم

خودم رو به دست تقدیر سپردم

و بدن انقباض شدمو شل کردم

و چشمامو روے هم فشردم

اگه این اخر بازیه منه پس بزار تمومش کنه...

عشق یا هم خون, [۲۰:۰۵ ۱۹,۱۰,۱۷]

#دویست\_و\_هفتاد\_و\_هشت

چشامو بسته بودم ومنتظر تموم شدن رویاهام بود

به سرنوشت تلخ خودم فکر کردم

به عشقی که هنوز مثل روزهای اول حتی شدید تر

توے سینه ام میتپه

من درسا تباه شدم

توسط خواهرم توسط آترین شوهرم

شوهری که فقط اسمش شناسنامم رو سیاه کرده

عشق یا هم خون

شوهری که هیچ جایگاهی در قلبم نداره

اه سردے کشیدم

دلہ ہواے آغوش آروینم رو کردہ بود

من با آروین رویاہام رو ساخته بودم

بہ گذشتہ رفتم

-اخایی

+ژونم خانومم

-من لواشک موخام (میخام)

+عہ درسا الان دو بستہ خوردی بسہ شکم درد میگیری

-نموخام خسیس من لباشک موخام (نمیخام خسیس من لواشک میخام)

-عہ عشق آروین جونم گریہ نکن برات میخرم تو جون بخاہ

پریدم بغلشو لپشو بوسیدم

دستشو گذاشت رو کمرمو گفت

-خانم شیطون اینجوری قبول نیس

منو برگردوند ولبام داغ شد



مثل دوتشنہ لب ہاے ہم رو میبوسیدم وسیراب نمیشدیم

خودم رو کنار کشیدم

+خانمی کی میشہ خانم خونم شی برام ہفت تا بچہ بیاری

جیغ کشیدم

چے من ہفت تا عمرا بیارم

+میاری خانوم میاری

-برو گمشو فقط یدونہ

+من اقامت میگم ہفت تا

-نہ عمرا

+خب کوتاہ میام پنج تا

-نخیرم چہ خبرہ

+سہ تا دیگ تموم یدونہ ہم کوتاہ نمیام

عشق یا هم خون

لبامو برچیدمو وگفتم

-اخایی ژونممم

+خودتو لوس نکن که کوتاه بیا نیستم

بغض کردم ویه گوشه نشستم که بلندم کردو توهوا تکونم داد

جیغ کشیدمو اسمشو صدا زدم

که بلند گفت جونممم

-اخایی دوست دارممم

+منم دوست دارم خانوممم

با حس دست سرد

آترین روپوستم

از گذشته بیرون اومدم

اشکام از چشمام جاری شده بود

عشق یا هم خون

دل‌م شدید هوای آروین و نجواهاش رو کرده بود

به بالا تنه لخت آترین خیره شدم

به مرد روبرو و وحشتناکم خیره شدم

داشت کمر بند شلوارش رو در میورد

میخواست همه چیزو تموم کنه

یک قدم به سمتم اومد

که چشمام رو بستم و اجازه باریدن دادم

چطور میتونستم تنی که متعلق به آروین بود تقدیم کس دیگه ای بکنم

چقدر زمونه بی وفاست

نمی دونم خدا کجاست

یکی بیاد بهم بگه کجای کارم اشتباست!؟

گاهی می خوام داد بکشم اما صدام در نمیاد...

بگم آخه خدا چرا دنیا به آخر نمیاد

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۱۹، ۰۵:۲۰]

#دویست\_و\_هفتاد\_و\_نه

عشق یا هم خون

با نشستن ضربه محکمی روے رون هام

به سرعت چشمامو باز کردم  
آترین کمر بند به دست بالاے سرم ایستاده بود

ومرتب ضربه های پی در پی کمر بندش روی بدنم مینشست

از درد جیغ کشیدم و خودمو جمع کردم

صداش بلند شد  
-جون درد بکش جیغ بزن

با حرفاش اشکام شدت میگرفت

که داد کشید

-دست رو من بلند میکنی  
از مادر زاده نشده کسی منو بزنه دستتو قلم میکنم

ضربات تند و پشت سرهم کمر بند

جونی توی تنم نگذاشته بود

جیغ میکشیدم

عشق یا هم خون

واز درد فریاد میکشیدم

تمام جای جای بدنم خون بود

با گریه گفتم

-تو رو خداا ولم کن

درد داره ولم کن

قهقهه ای زدوگفت

-جون دردت میاد اره؟؟؟

سرمو به معنی اره تکون دادم

که گفت

-باید زیرم درد بکشی ناله کنی لذت میبرم

شدت گریه هام بلند شد و ضربات پی آپی آترین بیشتر

آخرین ضربه رو زد و چشمام بسته شد ...

عشق یا هم خون, [۲۰:۰۵ ۱۹,۱۰,۱۷]

#دویست\_و\_هشتاد

چشمامو باز کردم به کنارم نگاه کردم

عشق یا هم خون

آتربن نبود

از تخت خواستم بلند شدم

که تمام بدنم درد گرفت

با گریه بدن آس و لاش شده ام رو جمع کردم

روی تخت لکه های خون نمایان بود

با نفرت به تخت نگاه کردم و ملافه هاش رو جمع کردم

به سمت حمام رفتم و یک دوش آب گرم گرفتم

تمام خون های خشک شده روی بدن زخمی و کبودم رو پاک کردم

لباس تمیز پوشیدم و عطر زدم و به بیرون رفتم

وارد سالن شدم عطر پادشاه قلبمو حس کردم

قلبم تند تند میزد

زانو هام سست شد

دستمو به ستون سالن گرفتم

که نیفتم

عشق یا هم خون

دستمو رو قلبم گذاشتم

میخاست سینه امو بشکافه وبه بیرون بیاد

اروم زمزمه کردم

-هیس اروم باش اروم بگیر

نفس عمیقی کشیدم و وارد سالن شدم

نفسم گرفت

مسخ دوتا گوی جنگل شدم که بهم خیره بود

سریع نگاهشو ازم گرفت

وسرفه کرد

به خودم مسلط شدم

ونگامو جمع کردم

پدر جون با لبخند گفت

-عروس گلم بیا بشین دیشب خوب خوابیدی؟؟

عشق یا هم خون

رفتم روی کاناپه نشستم و گفتم

-مرسی پدر جون عالی بود

و در دل به خودم پوز خند زدم اره عالی بود مخصوصا ضربه های دیشب...

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹ ۲۰:۰۶]

#دویست\_و\_هشتاد\_و\_یک

مادر جون روبه هم گفت

-دخترم من یک لیست خریددارم

من چون حساسم همیشه خرید هام رو خودم انجام میدم

الان حال خوب نیس میتونی این کاروبکنی؟؟

و با تردید نگام کرد

راستش خیلی خوشحال شدم دلم بیرون رفتن میخاست

روبهش با لبخند گفتم

-اره مامان جان میتونم



عشق یا هم خون

بلندشد و گونم رو بوسید و گفت

-الان لیستو میارم

بلند شدم وبه سمت اتاق رفتم تا آماده شم

یک مانتو آبی نفتی کوتاه وشلوار مشکی وشال مشکی پوشیدم

آرایش ملایمی کردم وبه بیرون رفتم

وارد سالن شدم ولیستو از مادر جون گرفتم

میخاستم برم که پدرجون رو به آروین گفت

-پسرم امروز بیکاری یا نه؟؟؟

آروین گفت

-بله عموجان در خدمتم

+پسرم پس درسا رو ببره تا خرید هارو انجام بده

آروین سکوت کرد وبهم نگاه کرد

من خشک شده بودم

عشق یا هم خون

دل‌م هوای بودن باهش رو کرده بود اما ترس از آترین نمیگذاشت

لباشو بهم فشورد وگفت

-چشم عمو همراهیش میکنم

واز جاش بلند شد

پدر جون تشکر کرد و آروین به جلو راه افتاد ومنم هم پشت سرش..

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۱۹ ۲۰۰۶]

#دویست\_و\_هشتاد\_و\_دو

با قرار گرفتن تو ماشین به جلو خیره شدم

عطر تنشو که توے ماشین پخش شده بود وارد ریه هام کردم

احساس لذت میکردم که کنارشم

بعد از چند لحظه سکوت به حرف اومد

-از زندگیت راضی؟؟

سوالش غافلگیرم کرد چند لحظه مکث کردم وگفتم

-اره خوبه تو چی؟؟

عشق یا هم خون

بانفرت توے چشمام نگاه کرد

نفرت توے چشماش روکه دیدم جا خوردم

لب باز کردوگفت

-بنظرت من خوشبختم هه تو با فکرت با عشقت با زمزمه هات با خاطراتت منو نابود کردی بعد الان میپرسی خوبم

فریاد کشید

-اره من خوبم هرشب با آرامبخشو وگیتارم میخوابم خوبم

هر روز چشمام خیس میشن خوبم

ماشینو پارک کرد وروم خم شد وگفت

-چه کار کردی با من هان..

صدای فریادش تکونم داد

اشک توی چشمام جمع شد

دادکشید

-گریه نکن لعنتی نکن دلمو آتیش نزن مگه نمیدونی هنوز طاقت اشکتو ندارم هان

عشق یا هم خون

اشکام سرازیر شد که اشکاش سرازیر شد

داد کشید

-لعنتی گریه نکن نکن

هق هقم بالا رفت

لب باز کردم و گفتم همه چیو گفتم

-آروین من فقط تو رو دوست دارم

آترین منو میزنه من اونو نمیخام

دستاش مشت شد و صورتش سرخ

اشکام شدت گرفتو ومانتومو زدم بالا و شکمم زخمیمو نشونش دادم

-اون منو آزار میده من فقط تو رو دوست دارم

آروین با چشمای خیس نگام میکرد

زمزمه کردم

-میخام بمیرم

صدای داداش بلند شد

عشق یا هم خون

-درسا خفه شوو

-آروین حالالم کن دیگه نمیتونم عشقم

با قرار گرفتن لباس روی لبام مه‌رسکوت رو روی لبام نشوند

حریصانه میبوسیدم وهر دو اشک میریختیم

خُـدایـا یـه چـیزی

بـگـم خـجـآـلـتـ

بکشـ؟

X طعم قشنگ زندگی کردنو ازم گرفتی و لـی بـا زـم شـکـر تـ

عشق یا هم خون, [۲۰:۰۹ ۱۹,۱۰,۱۷]

#دویست\_و\_هشتاد\_و\_سه

میون بوسیدن یادم اومد که من شوهر دارم هر چند بد ولی اون شوهرمه

و آروین شوهر خواهرم

ازش فاصله گرفتم

لبامو از رو لباس جدا کردم

اشکام سرازیر شد

عشق یا هم خون

در مقابل چشم های متعجب زده آروین زمره کردم

-من چه کار کردم من شوهر خواهرمو بوسیدم من به شوهرم خیانت کردم

در ماشینو باز کردم و پیاده شدم اشکام میریختو ومیدویدم

آروین پشت سرم میدوید واسمو صدا میزد

دستم کشیده شد وتوی بغل آروین افتادم

فریاد کشید

-تو چت شده هان من همون آروینم آروین تو

زدم زیر دستش وروباهش با لحن سردی گفتم

-نه تو فقط شوهررخواهرمی لطف کن برو من خودم میتونم خریدارو بکنم

دستم رو کشید کشون کشون به سمت ماشین برد

هرچقدر تقلا کردم فایده نداشت

داخل ماشین پرتم کرد وقفل مرکزی روهم زد

عشق یا هم خون

روبهش توپیدم

یالا درو باز کن اعصابتو ندارم

پوزخند زدوگفت

خریدتو میکنی میبرمت خونه تمام

میدونستم یک دنده هست پس سکوت کردم وهمراهش به مرکز خرید رفتم

داشتم خرید میکردم توے مجتمع که چشمم به آترین که به همراه چند خانم و آقا بود افتاد هل کردم وپام تاب خورد  
وتوے بغل آروین افتادم ولبام با لباس بر خورد کرد

آترین عصبی بهم خیره شده بود از چشماش خط ونشون میبارید

با قدم های بلند خودش روبهمون رسوند ومشت محکمی به صورت آروین کوبید

وفریاد کشید

-تو با زن من چه غلطی میکنی هان

تموم قلبم به تپش افتاده بود

با وحشت به آترین و آروینی نگاه میکردم  
که باهم گلاویز شده بودن

آترین آروین رو زیر مشت گرفته بود

آروین معلوم بود تو فکره چون به من خیره شده بود

ونمیتونست جواب مشت های آترین رو بده

اشکام سرازیر شد

سخته جلوی چشمت عزیز ترین کست رو بزنی

جیغ کشیدم

آترین ازت متنفرم متنفر دست از سرش بردار آشغال

آترین با یه جهش میخاست به سمتم بیاد  
که آروین دستش رو گرفت و به عقب هلش داد  
آترین از پله ها سقوط کرد

وحشت زده هین بلندی کشیدم



عشق یا هم خون

وبه خونی که توی پله جاری شده بود نگاه کردم

و آروینی که ناباور به صحنه مقابلش خیره شده بود

اون چه کار کرد

وای بر من

چقدر جالبه- //••

میدونیه- ب//••

آرزوت- نمیرسیه- //••

ولیه- بازم- ب-ه- //خدا••

التماس- میکنیه- //

...

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۴: ۱۷]

#دویست\_و\_هشتاد\_و\_چهار

با ترس به جلو رفتم از سر آترین خون جاری بود

وچشماش بسته

آروین میخواست به جلو بره که به عقب هلش دادم و داد کشیدم

-لعنتی کجا میری برو فرار کن زود باش

دستم رو پس زد و توی صورت تم غریب

-اون پسر عمومه میفهمی

اشکام سرازیر شد

نه من نمیفهمیدم الان فقط چون آروینم مهمه بود نه چیز دیگه ای

آروین رو تحویل پلیس دادن و آترین رو به بیمارستان منتقل کردن

پشت در اتاق قدم میزدم و پریشون با خودم زمزمه میکردم

دکتر از اتاق بیرون اومد به سمتش رفتم و جوای ای احوال آترین شدم

-مشکل خاصی نداره بخاطر خون ریزی از حال رفته بود

تا یک ساعت دیگ مرخصه

جرعت این که بمونم رو نداشتم

رفتم سمت تختش و به صورت بیهوشش خیره شدم

خواستم برم که چشماشو باز

کرد و دستم رو گرفت با خشونت نگام کرد

عشق یا هم خون

تو یه حرکت بلند شد و سرم رو از دستش کشید که از دستش خون جاری شد

تو چشمام نگاه کرد و با خشونت گفت

-امشب ازت نمیگذرم

تمام وجودم یخ زد

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۴:۰۱]

#دویست\_و\_هشتاد\_و\_پنج

با سرعت راه افتاد و کارهای ترخیصش رو انجام داد

زنگ زد به پدرش و خبر داد که من همراهشم

با شتاب سوار ماشین شدم و منم به داخل ماشین پرتاب کرد

به سمت کلانتری رفت و رضایت نامه رو امضا کرد

به محض این که آروین آزاد شد به سمت بیرون ماشین رفتم پشت سرش پیاده شدم

که مشت محکمی به صورت آروین زد و فریاد کشید

-دفعه بعد فقط یک بار دیگ دور و بر زخم ببینم بپلکی خونتو میریزم تمام

وراهش رو کشید و دست منو کشوند و محکم به داخل ماشین پرتاب کرد که صدایم بلند شد که یک جون بلند  
گفت

و با لذت بهم خیره شد

و گفت

-دوست دارم امشب زیرم جون بدی فقط

بغضم گرفت اب دهنمو با ترس قورت دادم که ماشین از جاش کنده شد

داخل ماشین انواع آیاتی رو که بلد بودم میخوندم و دعا میکردم فکری که از ذهنم گذشت رخ نده

با ترمز شدید ماشین از ماشین پیاده شد

و وحشیانه منو به بیرون کشید

که خوردم زمین لگد محکمی نثارم کرد و غریب

-هرزه خوب با اون جلون میدادی راه بیفت تا ی تیر خلاصت نکردم

با ترس بلند شدم و به داخل عمارت رفتم

عشق یا هم خون

با دادی که زد همه خدمتکارا جمع شدن

روبهشون گفت

-امشب هیچ کس تحت هیچ شرایطی وارد عمارت نمیشین وبه سوئیت هاتون میرین

همه چشم گفتن وبه بیرون رفتن

با ترس نگاش کردم

که داد کشید

-گمشو تو اتاق

سرجام میخ وایسادم

که به سمتم حمله ور شد وروی کولش انداخت از پله ها بالارفت

شروع کردم به جیغ کشیدن وزدنش اما انگار کر شده بود ومشت های کوچیکم فایده نداشت

درو باز کرد ومنو انداخت روی تخت

دستش به سمت دکمه های پیرهنش رفت که شروع کردم جیغ کشیدن

داد زد



اروم و بیصدا اشک میریختم

با گازی که از لب هام گرفت جیغ خفه ای کشیدم

که دوباره با قرار گرفتن لباس ساکت شدم

با دستم ملحفه رو تخت و فشار میدادم

وسوزشی که رو لب هام احساس میکردم

رو خفه میکردم

شروع کرد به خوردن گردنم

نا خودآگاه صدای ناله ام بلند شد

که با پشت دست کوبند توی دهنم و داد کشید

-خفه شو قرار نیس تو لذت ببری

با چشم های اشکی و نفرت نگاه کردم و گفتم

-هم خوابی با تو جز انزجار چیزی

برای من نداره من

فقط با آروین غرق لذت میشم

از چشماش آتیش میبارید کمرمو گرفت و بلندم کرد

عشق یا ہم خون

با یک حرکت مانتوم رو جرداد وبعد نوبت به تاپم رسید

دستمو روی دستش گذاشتم کہ با خشونت پسش زد

و شروع کرد به قہقہہ زدن

با چشم های اشکی نگاش کردم کہ گفت

-قرار یہ شب پراز درد داشته باشی تا بفہمی دیگ گوہ اضافہ نخوری

دستش بہ سمت لباس زیرم رفت

کہ چشمامو بستم واجازہ باریدن دادم

خیلے سخته براش یہ دنیا

حرف داشته باشے

ولے خودشو نداشته باشے ...

عشق یا ہم خون, [۱۷,۱۰,۲۴:۰۲:۱۷]

#دویست\_و\_ہشتاد\_و\_ہفت



عشق یا هم خون

لباسمو پاره کرد وبه بدن عریونم خیره شد

دستمو جلوی سینه هام گرفتم که دستمو پس زد

وبلندم کرد وکوبوندم به تخت

صدای اخم بلند شد

که با لب هاش مهرسکوت

به لبهام زد

مطمئن بودم لبام کبود

میشه

تمام جای جای بدنمو میبوسید

وچنگ میزد

و من زجه میزدم

والتماس میکردم

ولم کنه

ولی کر شده بود

وهیچ چیز جز لذت

بردن خودش نمیدید

زمزمه کرد

عشق یا ہم خون

-بازم سمت آروین میری نہ؟

نشونت میدم زنیکہ خراب

تاوانشو الان ازت میگیرم

هق هقم با حرفاش به آسمون رفت

از روم بلند شد کہ پاهاشو گرفتم

زجه زدم

-تورو خدا کاری باهام نداشته باش التماس میکنم

من غلط کردم دیگہ به آروین فکر نمیکنم

با پشت دست محکم توے دهنم کوبید کہ مزہ خون رو توے دهنم احساس کردم

انداختم روی تخت

وشلوارشو در آورد

دستمو جلوی چشمام گذاشتم وجیغ های بلند کشیدم

قہقہہ ای زد وگفت

-چیہ ترسیدے جوجہ؟ عخی بیشتر بترس زجه بزنی تازه اولشه امشب تا صبح باهام کارها داریم

با ی جهش به سمتم اومد ودستش به سمت دکمه شلوارم رفت

که هرچقدر تقلا کردم فایده نداشت وبا یک حرکت شلوارمو پاره کرد

چشمامو بستم ودستام شل شد

سوزش دردناکی رو حس کردم

جیغ کشیدم اونقدر جیغ کشیدم که چشمام تار شدو به دنیای بی خبری فرو رفتم

....

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۴:۰۲]

#دویست\_و\_هشتاد\_و\_هفت

بانوری که به چشم هام خورد

چشمامو باز کردم به دور اطرافم نگاه کردم روی تخت بودم

ولباسام اطرافم تیکه پاره افتاده بود

با یاد آوری دیشب اشک توی چشمام سرازیر شد

کثافت کار خودش رو کرد ورفت حتی نمودن ببینه زنده ام یانه

خواستم از جام تکون بخورم که درد وحشتناکی رو زیر دلم احساس کردم

عشق یا هم خون

با وحشت. ملحفه رو از روی بدن عریونم کشیدم

چشمم که به خون روی تخت و خون خشک شده روی پام افتاد

شروع کردم به کشیدن جیغ های هستریک

جیغ میکشیدم و تختو بهم میریختم

جیغ میکشیدم به آترین فوش میدادم

زجه میزدم بابت دخترونه های که به باد رفت

جیغ میزدم بابت تجاوز دردناکی که نصیبم شد اونم از طرف کسی که ازش تنفر دارم

حالم بد بود خیلی بد چشمم به گلدون روی پاتختی افتاد

برش داشتم و محکم کوبوندمش به دیوار که صدای شکستنش پخش شد

و پشت بندش قیافه متحیر و خوابالود آترین

که با یک شلوارک و بالا تنه

لخت جلو روم وایساده بود

با عصبانیت به سمتم اومد

عشق یا هم خون

و غرید

-چته هار شدی هان دلت باز رابطه میخاد

دستمو بردم بالا وسیلی محکمی بهش زدم

که آترین با چشم های پر خون نگام کرد و محکم کوبندم به دیوار و لب هام رو اسیر لب هاش کرد و غرید

-نه هنو ادم نشدی باید ادب بشی

برای بار دوم بهم وحشیانه تجاوز کرد و کاری به زجه های من نداشت

با بدنی بی جون به آترینی خیره شدم که مشغول پوشیدن لباسش بود به سمتم اومد و خم شد روی صورتم

و گفت

-جوجه کوچولو لذت بردی هوم با امشب موافقی یک شب رویای بسازیم؟

آب دهنمو به سمت صورتش تف کردم و غریدم

-حالم ازت بهم میخوره موجود چندش

موهام رو کشید و گفت

-آدمت میکنم خودم با دستای خودم

عشق یا هم خون

با نفرت رفتنش رو نگاه کردم

اشکام سرازیر شد که محکم پاکشون کردم

بلند شدم وبا خودم زمزمه کردم

-من قوی هستم من انتقام میگیرم از آترین انتقام کاری که باهام کرد رو میگیرم

به سمت حموم رفتم ودوش اب گرم رو باز کردم

برای بار اخر توی دوش زجه زدم واشک ریختم

قرار شد از در حموم که رفتم بیرون

درسای دیگه ای بشم

درسای متفاوت که تازه متولد شده اونم فقط برای انتقام از ارباب این عمارت

من درسا قسم میخورم

که به زانو درش بیارم

من یه دخترم....

وقتی دلم میگیره...

بشقابها را نمیشکنم ....

شیشه ها را نمیشکنم ....

غرورم را نمیشکنم.....

دل کسی را نمیشکنم...

عشق یا هم خون

زورم به تنها چیزی که میرسد این "بغض" لعنتی است:  
اما قول میدهم بلند که بشوم با فریاد بیصدایم به زانو درت بیاورم...

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۴:۰۲:۱۷]

#دویست\_و\_هشتاد\_و\_هشت

لباس هامو پوشیدم

موهامو شونه کردم

و دم اسبی بستم

ی مانتو کوتاه مشکی

با شلوار کرم و شال کرم'

ارایش ملایم به سمت

بیرون رفتم

تویی خونه موندن

عذابم میداد

به سمتم درب خروج

عمارت رفتم

که خدمتکار

جلوی روم سبز شد

با شتاب گفت

عشق یا هم خون

-خانم کجا

با تحقیر سر تا پاشو

نگاه کردم و گفتم

-فک نکنم به شما

ربطی داشته باشه

دختره ای بیشعور

معلوم بود که

چقدر پروهه

وبه آترین چشم

طمع داره

با صورتی پر

حرص نگام کرد و گفت

-اقا گفتن نباید جای برین

هلش دادم به کنار و گفتم

-خودت اوقات برین بدرک



عشق یا هم خون

درمقابل جیغ جیغ  
کردناش اهمیت ندادم

به در حیاط رسیدم  
که نگهبان ها وایستاده بودن

جلومو گرفتن

که جیغ زدم

-به چه جرعتی  
دستتون به من به  
خانم این عمارت  
میخوره هان

با ترس نگام میکردن  
که داد زدم

-آترین بیاد جوابتونو  
میگیرین

با ترس کنار رفتن وگفتن

عشق یا هم خون

-خانم ببخشید ما  
قصد بدی نداشتیم فقط

جیغ زدم

-ساکت

واز کنارشون رد شدم

لبخند پلیدی زدم

پیچوندن نگهبان های  
احمق کار سختی نبود

به سمت

خونه سارا رفتم

دلم عجیب براش تنگ شده بود

ایفونشونو زدم

که صداش پخش شد

-بله

-منم درسا خانوم زشتو

عشق یا هم خون

-جیغ کشید تویی سگ

-اره منم الاغ

دکمه رو زد و جیغ کشید

بیاتو

داخل خونه شدم بوی

گل ها رو وارد ریه هام

کردم

یاد خاطرات بچگیمون افتادم

چه لحظاتی بود

یاد زمانی که افتادم دنبال

سارا وبا آروین برخورد کردم

اشک تو چشمام جمع شد

با خودم زمزمه کردم

کجای آروین که ببینی

دیگه درسات پاک نیست

..

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۴:۰۲:۱۷]

#دویست\_و\_هشتاد\_و\_نه

با اومدن سارا سرمو بالا گرفتم تا نگاهش به نگام افتاد اشکاش سرازیر شد

با دو اومد سمتم وبغلم کرد وهق هقش به آسمون رفت

منم پا به پاش اشک ریختم

اروم گفت

-خواهری کجا بودی نگفتی سارا دلش تنگ میشه

تنگ به خودم فشردمش وگفتم

-منم دلم تنگ شد ولی اجازه نداشتم پیام

با غم نگام کرد

ودستمو گرفتمو به داخل برد

روبهش پرسیدم

-پس خاله اینا کجان

از تو آشپزخونه داد زد

-رفتن سفر

یه اوه بلند گفتم که خندید وگفت

-بله دیگه نمیگن بچمون خودش تنهاس که

عشق یا هم خون

نگاش کردم و گفتم

-من که جز خرس گنده بچه ای نمیبینم

جیغ کشید

-درس\_\_\_\_\_

گفتم

-جان

نیشش باز شد

که خندیدم و گفتم

-خاک بر سر جان ندیدت

روشو برگردوند و گفت.

-گمشو

خنده بلندی کردم که گفت

-هووو تعریف کن از زندگی متهللیت خوب مارو فراموش کردی

تموم جریانات زندگیمو گفتم از شکنجه های که شدم

از عشقی که تویی نبودش میسوزم

عشق یا هم خون

واز تجاویز که نصیبم شد

سارا پا به پام اشک ریخت

و آترینو لعنت فرستاد

روبه سارا گفتم

-سارا کمکم میکنی؟

لبخندی زد و گفت

-تا تهش هستم

رفتم و بغلش کردم

واقعا که موجود دوست داشتنی بود

بلند شدم و گفتم که دیگ باید برم

سارا اعتراض کرد

بهش گفتم

-سارا تو که شرایطمو میدونی راستی من به گوشی نیاز دارم میتونی بهم بدی

سریع گوشیشو مقابلم گرفت

وسیم کارتشو در آورد

به سمت اتاق رفت یک خط جدید آورد گرفت سمتم وگفت

-اینو تازه گرفتم بزار روش

لب باز کردم اعتراض کنم که گفت

-خفه کار کن ببینم

خیلی محترمانه دهنمو بستم وبغلمش کردم

تا دم در بدرقم کرد

سوار تاکسی شدم وبه سمت عمارت رفتم

تا پامو داخل عمارت گذاشتم با چهره خشمگین آترین روبه رو شدم

با قدم های بلند به سمتم اومد

با نفرت توی چشماش زل زدم که عربده کشید....

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۴:۰۳:۱۷]

#دویست\_و\_نود

-تا الان کدوم گوری بودی

؟؟؟؟

عشق یا هم خون

نگاش کردم و گفتم

-حنجرت پاره شد داد نزن گلوت خش بر میداره عشقم

و پشت بندش صدای خنده ام به آسمون رفت

آترین با چشم های عصبی نگام کرد و فریاد کشید

-روزگار تو سیاه میکنم

درمقابل چشمان وحشت زده خدمه داد کشیدم

-هه روزگار مو سیاه میکنی ها چیو سیاه میکنی چی مونده برام عوضی

اونم داد کشید

-همه ای وجود تو نابود میکنم

جیغ کشیدم و به جلو رفتم محکم تویی سینه ام کوبیدم و فریاد زدم

-میخای بز نیم بیا بیا بزن

میخای برای بار سوم بهم تجاوز کنی بیا بکن



هه تو فقط قدرتو توی ارضای خودت میدونی

خاک برسرت تو ومردونگی نداشتت

قبلنا مردا مرد بودن به کسی دست درازی نمیکردن اما تو یادت باشه اسم خودت رو مرد نذاری چون نیستی

با نفسهای عصبی نزدیکم شد

تویی بغلم گرفت

نفسم حبس شد

برای لحظه ای قلبم از کار ایستاد اون منو جلوی خدمتکارا بغل کرد

شروع کردم به تقلا کردن

که زمزمه ارومش رو شنیدم

-تو فقط مال منی من نمیزارم ازت بگیرم

مسخ شدم اون چی گفت این کاراش یعنی چی

رهام کرد به سمت پله ها رفت

با حیرت نگاش کردم مگه از من متنفر نبود پس چی شد

عشق یا هم خون

چرا این حرفو زد

سرمو تو دستام گرفتم وناله ای کردم

خدایا دارم دیونه میشم

منو ببین کمکم کن

با صدا زدن کسی دست از فکر کردن کشیدم

وبه ترلان روبروم نگاه کردم

که لیوان آبی پرتقالی

جلوم گرفت وگفت

-خانم بخورین رنگ به رو ندارین

لیوانو گرفتم

وبا خودم فکر کردم

جز شربت خونه سارا

من از دیروز چیزی نخوردم

آب پرتقال رو یک

عشق یا هم خون

نفس سرکشیدم

وبه این فکر کردم  
که زندگی تلخم روی

مزه شیرین آب پرتقال  
هم اثر گذاشته؟

بلند شدم با گام های  
بلند خودم رو به اتاق رسوندم

دستم رو به دستگیره اتاق زدم

در دل گفتم

بازی انتقام شروع شده

من کاری میکنم در عشقم بسوزه وبعد رهائش میکنم و ضربه اخر  
کیش ومات ....

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۴:۰۳:۱۷]

#دویست\_و\_نود\_و\_یک

داخل اتاق شدم

اتاق توی سکوتی وهم

عشق یا هم خون

برانگیز بود

آترین روی تخت

با بالاتنه لخت ویک

شلوارک دراز کشیده بود

وساعدش روی چشماش

واخماهاش گره خورد

با کفش های پاشنه بلندم

به سمتش رفتم

تنها صدای که پخش

شده بود تق تق کفش

های من بود

روی تخت نشستم دکمه های مانتوم رو باز کردم

شالم رو از سرم در اوردم

ومانتوم رو

با یک حرکت به

گوشه ای پرتاب کردم

عشق یا هم خون

وبا یک تاپ و شلوار  
جین کنارش دراز کشیدم

تکون خفیفی خورد  
ومتعجب زده نگام کرد

پوزخندی زدم  
وبه پهلو خوابیدم

زمزمه کردم

تازه شروع ما جراست

چشمامو بستم  
و فقط به انتقام فکر کردم

انتقام از مردی که رویاهام رو نابود کرد

نفهمیدم کی چشمام گرم شد و خوابم برد

وقتی چشمامو باز کردم  
آترین کنارم نبود اتاق رو از نظر گذروندم ولی نبود

عشق یا هم خون

بلند شدم ساعتو

نگاه کردم که اهم بلند شد

ساعت نه شب بود

چقدر زمان زود گذشت

بلند شدم وبه پایین پله ها

رفتم به سمت آشپزخونه رفتم

خدمتکار ها در حال حرف زدن بودن

با ورد من دست از صحبت کشیدن

روی صندلی نشستم وگفتم

-میخام باها تون آشنا شم

ولبخندی زدم

دختری سبزه اومد سمتم

که بهش میخورد ۲۵ سالش باشه

چهره بانمک و تو دل بروی داشت

به دلم نشست رو بهش لبخند زدم که گفت

-خانم اسم من گلرخه

ده ساله اینجا کار میکنم

عشق یا هم خون

روبهش گفتم

-مجردی؟

سرشوانداخت پایینو

گونه هاش سرخ شد با صدای ارومی گفت

-با اقا محمد نامزدم

خنده ای کردم و اعلام خوشبختی کردم

بقیه هم اومدن و خودشونو معرفی کردن

ی پیرزنه ۵۰ساله ک اسمش زیبا بود

و مسئول آشپزی

به همراه دخترش شبنم

که دختری اروم بود

و ۲۶سالش بود

و مریم و گل بانو هم

که مسئول نظافت خونه بودن

و حدوداً ۴۰سالشون بود

عشق یا هم خون

الهه و بیتا هم که

دوتا دختر از دماغ فیل افتاده بودن و مسئول پذیرایی که ۲۳ سالشون بود

با چهر های معمولی

و در اخر ترلان که

خدمتکار من بود

یک ساعت پیششون بودم

و فارق از همه جا میخندیدم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۴, ۰۳: ۱۷]

#دویست\_و\_نود\_و\_دو

به سمت اتاق رفتم و اروم رفتم سمت کیفم گوشه رو که سارا بهم داده بود رو از توی کیف در اوردم

و شروع کردم به پی ام دادن به سارا

از اتفاقات الان گفتم و ازش خواستم که از آر وین برام خبر بیاره

بلند شدم و گوشه رو خاموش کردم و داخل ته لباسام پنهانش کردم

باید آترین رو مجبور کنم گوشیمو بهم برگردونه

خوابم نمیبرد شدید حوصلم سر میرفت

چشمم به لپ تاب آترین خورد



چشمام برقی زد با خودم گفتم یکم شیطونی که عیبی نداره داره؟

رفتم سمت لپ تاب واوردمش روی تخت

بازش کردم خدارو شکر رمزی نداشت وارد پوشه های عکسش شدم

تعدای عکس از خودش در ژست های مختلف

پوزخندی زدم

اقا چقد خودشیفته تشریف داره

داشتم عکسارو نگاه میکردم که متعجب زده مسخ شدم

آترین همراه آروین با بالاتنه لخت ولبخندی که هر دو به لب داشتن

باورم نمیشد تویی این عکس نشون نمیداد که این دوتا ازهم نفرتی داشته باشن

قطره اشکی از چشمم چکید خدایا چی شد که اینقدر متنفر شدن چی شد که آهشون دامن منو گرفت

زدم عکس بعدی دختره ای با چهره ای بانمک وشیطون وسط آترین و آروین بود ولبخند زده بود

تویی صورتش چشمای سبزش خود نمایی میکرد

عشق یا هم خون

وبا لبخند زیبای به دوربین نگاه کرده بود و برای آروین شاخ در آورده بود

داشتم همینطور به عکس نگاه میکردم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۴,۰۳:۱۷]

#دویست\_و\_نود\_و\_سه

بغض بعدی گلوم رو چنگ انداخته بود

چقد آدمای این تصویر شیطان بودن

شاید این عکس مال هفت سال پیش بود

ولی همشون خوشحال بودن

آترین اینجا یک نوجوون شیطان و تخس بود که شکلک مسخره ای در آورده بود و چشماش نفرت و خشم نداشت  
فقط شیطنت بود

به فکر رفتم چی به سرش اومد که اینقد خشن شد سرد شد بی رحم شد

اشک از چشمام چکید

اره من دارم به حال کسی که ازش متنفرم گریه میکنم

یا شایدم به حال خودم که اگ تنفر آترین نبود

عشق یا هم خون

شاید من هم تباه نمیشدم

قلبم به درد اومده بودی دردی که جدیدن وارد قلبم شده

که امید دارم روزی از پادرم میاره

سرمو بالا گرفتم که چشمام به مردی افتاد که همچون ازدها خشمگین بود

چشمامو با وحشت بستم و قلبم جووری به سینم میتپید که هر لحظه امکان داشت سینه ام رو بشکافد و به بیرون بیاید.

یک گوشه ی دنج ...

یک نقطه ...

یک عالمه بغض ...

یک دنیا حرف ...

یک دل شکسته ...

و بی نهایت خاطره ...

کافیست برآی جوآن مرگ شدن ...!

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۴, ۰۴: ۱۷]

#دویست و نود و چهار

با ترس به چشماش زل زدم

میترسیدم از این مرد میترسیدم از خودش و وجودش

ترس تو چشمامو که دید

فریاد کشید

-به چه حقی به وسیله من دست زدی زنیکه ای عوضی

و دستی که به روی صورتم نشست

جای انگشتاش روی گونم میسخت

اشکام خواست سرازیر شه که با لجاجت نگذاشتم

برای بار شاید هزارم

قسم خوردم

انتقام بگیرم

با چشم های پر نفرت

فقط نگاش کردم

نفرت تویی چشمامو

که دید انگار جا

خورد متعجب شد

تنهام گذاشت و رفت

شب رو توی اتاق نیومد

رفت یک اتاق دیگ خوابید

ومن چقد بابت این اتفاق از خدا ممنون بودم

چون دیگ طاقت آغوشش رو نداشتم

نفس هاش کنارم آزارم میداد

روی تخت طاق باز دراز کشیدم

وباز تموم غصه های

عالم به دلم ریخت

شب که میشه باز درد هام

بیدار میشن

تلگرام رو نصب کردم

شماره آروین رو وارد کردم

رفتم تویی پی ویش

براش نا خودآگاه نوشتم

-توهم مٹ من خوابت نمیبره

نوشت

-قلبم درد میکنه

عشق یا هم خون

با حرفش تموم قلبم  
به درد آومد یعنی چشه

نوشتم

-چرا چی شده؟؟؟

-یه کسی همه ای دنیام بود حالا نیس قلبم براش اروم نمیگیره

قطره اشک اول چکید با دستای لرزون نوشتم

-کی بود اون؟ چطوری دیگه نیست

-کسی که با کلکل  
وارد زندگیم شد یه  
دختر شیطون و تخس و زیبا

نفهمیدم چطوری  
عاشقش شدم اون تمام  
زندگیمه ولی رفت  
ازم گرفتنش دیگه  
مال من نیست

-سعی کن فراموشش کنی اون دیگه رفت

عشق یا هم خون

-هه نمیتونم من نمیتونم

گاهی میگم اون شوهر داره خیانت میکنی  
که داری بهش فکر میکنی اما نمیدونم چرا نمیتونم

شاید چون هنوز به دوس داشتتم امید دارم-

-امید واهی به خودت نده فراموشش کن

-خفه شو تو چه خری هستی که به من میگی چ کار کنم

بغض کردم لعنتی تو نمیدونی من کییم

من درسام من گربه

کوچولویی توام

گوشیو به کناری انداختم

وهق هقم به بالا رفت

یاد روزای افتادم

که تاصبح باهم

حرف میزدیم چت میکردیم

یاد اون موقع های

که با اسم پسرا

حرفشو در میوردیم

عشق یا هم خون

اخه عجیب دلم  
برای اقای گفتن  
های خودم تنگه

برای حق نداری های  
آروین تنگ شده

اخ آروین کجایی که  
ببین دیگه درسا  
کوچولوت پاک نیس  
کجای لعنتی

اخ خدایا  
من رو چرا نگه داشتی چرا

که ناراحتی عشقمو ببینم که دوریشو بچشم

عشق یا هم خون, [۱۷:۰۴ ۲۴,۱۰,۱۷]

#دویست\_و\_نود\_و\_پنج

دیشب اونقد زجه زدم گریه کردم که نفهمیدم کی از حال رفتم

چشمامو باز کردم

آترین کنارم خوابیده بود ودستاش رو دورم حلقه کرده بود



عشق یا هم خون

سعی کردم ازش جدا شم که تویی بغلش سفت نگه ام داشت و کوتاه لبام رو بوسید

برای بار هزارم مردم

چشمامو بستم و اشکم سرازیر شد

چرا من فقط لب های آروینمو میخام

با حس اینکه این لبای آروینه شروع کردم به همراهی

دست از لب هام کشید و با تعجب نگاهم کرد با چشم های بسته زمزمه کردم

آروین

که عصبی فریادی کشید

و وحشیانه لباسم رو پاره کرد

اونقدر وحشیانه بهم تجاوز کرد و فش های رکیک داد که از حال رفتم

چشمامو که باز کردم

توی اتاق بودم با تنی کبود

که همه ای اجزای بدنم درد رو فریاد میزد

بلند شدم و به سمت حمام رفتم

عشق یا هم خون

لباس هامو عوض کردم

پوزخندی تویی آینه به صورت دردمندم زدم

چه زود پوست کلفت شده بودم

به سمت پایین رفتم

آترین داشت تلویزیون تماشا میکرد و بیتا هم خودش رو مشغول تمیز کاری کرده بود

ولی در واقع به آترین زیر چشمی نگاه میکرد

بازی تازه شروع شده

به سمت آترین رفتم

ودستش رو که روی

زانوهایش بود

برداشتم و خودم نشستم

روی پاهایش

با تعجب نگام میکرد

که لب هام رو برچیدم

وچشمام رو مظلوم

عشق یا هم خون

کردم و گفتم

-تو شوهرمی مگه نه؟؟

اخمی کرد

وسرشو تکون داد

از رو پاهاش پریدم

ودستشو کشیدم

که نزدیک بود با

مخ بره تویی میز

خودشو جمع کرد

وبا اخم غلیظ نگام کرد

که گفتم

-اقای شوهر من

حوصلم سر رفت

منو ببر بیرون

باهمون اخم گفت

-بتمرگ خونه ببینم

زل زدم و گفتم

عشق یا هم خون

-اگه نبریم مثل  
دیروز خودم میرم  
هرکاری هم که بکنی  
بازم میرم

روبهم داد زد  
برو گمشو تا زبونتو  
از حلقومت بیرون نکشیدم

با ترس دویدم به سمت اتاقم

روی تخت نشستم

اه جواب نداد

خیلی سرسخته خیلی

بعد از ده دقیقه در  
به صدا در اومد  
بفرماییدی گفتم  
که بیتا به داخل  
اومد وگفت

عشق یا هم خون

-خانم اقا گفتن

تا ده دقیقه دیگه

آماده باشین

ورفت وبا غیض درو بست

لبخند پیروز مندی زدم

سکناس اول

به خوبی داره پیش میره...

ولی بعد باید حال

این دختره رو بگیرم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۴:۰۴:۱۷]

#دویست\_و\_نود\_و\_شیش

رفتم جلویی آینه

ویک مانتو آبی نفتی بلند با ساپورت مشکی وشال هم رنگشپوشیدم

یک آرایش ملایم کردم

وسوسه شدم رژ جیگری رنگی که بهم چشمک میزد

رو امتحان کنم

عشق یا هم خون

یا یک قدم به سمت آینه برگشتم  
و بدون فکری رژ رو به لبام مالیدم

لبام وسوسه کننده شده بود چشمکی زدم  
و به سمت بیرون پا تند کردم

آترین عصبی به کمری سفید رنگش تکیه داده بود

ماشالله یه ماشین که نداره کلکسیون داره دارندگی و برازندگی

پوزخندی زدم  
که آترین فوران کرد

صداش تو کل عمارت پیچید

جوری که گنجشک های روی درخت هاهم از ترس پرواز کردن

اروم رفتم عقب و گفتم

-چته

عشق یا هم خون

که داد کشید

-خفه شو وسوار شو تا تو دهنی نخوردی

با نفرت رفتم وسوار شدم

تودلم شروع کردم به غرلند کردن

مرده شور خودتو ریختتو ببرن

با صدای فریاد آترین

که اسمم رو صدا میزد

هو اسم بهش جمع شد

که داد کشید

-کجایی سه ساعت صدات میکنم هان؟؟؟

دوباره داد کشید

-باز به اون آروین عوضی فکر میکردی

اعصابم متشنج شد

چرا این لقب های خودشو

عشق یا هم خون

به آروین نسبت میده

لبخند مسخره ای زدم و گفتم

-داشتم به اخلاق خوب تو فکر میکردم

تو دهنی که خوردم بهم فهموند

که من کییم وشخص کنارم کی هست

روم رو برگردوندم سمت شیشه

ودست های مشت شده ام رؤ بیشتر فشردم

تا بلکه از عصبانیتم ذره ای کم شه

دوباره صدای تنفر برانگیزش بلند شد

-کی بهت حق داد همچین رژی رو بزنی

دیگه نتونستم ساکت باشم برگشتم جیغ زدم

-دلَم خواست بزَنم دلَم گفت

به آشغالی مثل تو ربط نداره



عشق یا هم خون

به سمتم یورش برد

وموهام رو تو

چنگش گرفت

صدای جیغم از درد

بلند شد که گفت

-صداتو برای من میبری بالا

نشونت میدم هرزه

برای بار نمیدونم چندم

از این کلمه جوشش اشکو توی چشمم حس کردم

سرمو با موهای توی دستش کشید

سمت خودش

که چشمم رواز درد

بستم

لبام رو خورد

وبعد به دندون گرفت

جوری که پاره شدن لبم وجوشش خون رو احساس کردم

عشق یا هم خون

لبم میسوخت

وبیشتر از اون قلبم .....

آروین هیچ وقت

با خشونت باهام رفتار نکرد

حالا پسرموی که ته چهره آروینمو داشت

از خون عشقم بود

هم خون عشقم بود

آزارم میداد

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۴:۰۴:۱۷]

#دویست\_و\_نود\_و\_هفت

رهام کرد وبدون حرفی مشغول رانندگی شد

نگاش کردم آترین موقع رانندگی با دست چپ فرمون رو می گرفت وبا دست راست دنده رو عوض میکرد

ولی آروین با دست راست فرمون رو می گرفت ودست چپش هم به پنجره تکیه میداد وموقع دنده عوض کردن هم

فرمونو رها میکرد وعوض میکرد

حتی ژست رانندگیش هم قشنگ تر بود

اشک تو چشمام جمع شد

عشق یا هم خون

اه لعنت به من که همه چیز آروین رو با آترین مقایسه میکنم

روم رو برگردوندم سمت شیشه

با توقف ماشین سرم رو بالا اوردم وبه اطراف نگاه کردم

آمده بودیم مرکز خرید

با تعجب پیاده شدم

که به کنارم اومد ودستم رو میون پنجه های بزرگش گرفت

برای لحظه ای گر گرفتم

متوجه ام شد وپوزخندی زد

لعنت به تو و افکار مسخره ات

همراهش قدم برمیداشتم

داخل بوتیکی شد

فروشنده هاش همه مرد بودن

زیر لب غر زد

عشق یا هم خون

اینجا فروشنده خانم نداره

پوزخند زدم

اره دیگه نداره که واسه آقا عشوه بریز

اخماشو کشید توی هم

وبه جلو کشیدم.

که باعث شد ناخودآگاه اخ از گلوم خارج شه

که چشم غره ای بهم رفت

وغرید

-کم دلبره ای کن که تنبیه میشی

با تعجب نگاش کردم

اخه یه اخ هم دلبری داره

مردک دیونس

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۴, ۰۴: ۱۷]

#دویست\_و\_نود\_و\_هشت

عشق یا هم خون

رفت سمت فروشنده

ولباسی رو گرفت

ومن رو به سمت

اتاق پرو برد

عصبی نگاش کردم

که توی اتاق پرو هلم داد

ولباسو توی بغلم پرت کرد

از عصبانیت در مرز

انفجار بودم

که گفت

-زود بیوش

بعد از اینکه رفت

لباس رو پوشیدم

سلیقش بد نبود عالی بود

لباس زیبا و بلندی

عشق یا هم خون

به رنگ قرمز بود

ب تنم نشسته بود

و کمر باریک و اندامم

رو به رخ میکشید

از شدت شوق طبق عادت

قبلیم درو باز کردم

که آترینو صدا کنم

لباسمو ببینه

انگار فراموش کردم

که من آدم قبلی نیستم

و این شخص روبروم

هم دوست نیست

تا پامو گذاشتم بیرون

که صداش کنم با شتاب به

سمتم اومد

وسیلی محکمی بهم زد

با حیرت و بغض نگاش کردم

که به داخل هلم داد

ودرو بهم کوبید

عشق یا هم خون

دستاشو به نشونه  
تهدید بالا آورد وگفت

-وای به حالت دفعه بعد  
همچین غلطی کنی  
اونوقت میدمت تا  
خوراک سگام بشی

اشکی از گوشه چشمم چکید

که داد زد

-نشیدم چشمتو

اروم گفتم چشم که  
گفت زود لباسو در بیار

جلوم وایساده بود  
خواستم بگم برو بیرون تا در بیارم

که خشمگین نگام کرد

پشیمون شدم چشمامو بستم ولباسمو در اوردم

عشق یا هم خون

لابا تنی عریون جلوش بودم

زود تاپ ومانتومو چنگ زدم وپوشیدم وشلوار وشال روهم سرم کردم

دراتاق پرو رو باز کرد

وبه بیرون رفتیم

پول لباس رو حساب کرد

ورفتیم چند دست مانتوشلوار ولباس خواب ولباس خونه به سلیقه خودش برام خرید

ویک دست کت وشلوار هم به رنگ مشکی برای خودش خرید

به رستوران پایین مرکز خرید رفتیم

من یدست جوجه واون کوبیده سفارش داد بعداز خوردن شام

عزم رفتن کردیم

به سمت عمارت رفت

خسته بودم به شدت خوابم میومد



عشق یا هم خون

تویی ماشین نفهمیدم چی شد که چشمام بسته شد

عشق یا هم خون, [۱۷:۰۴ ۲۴,۱۰,۱۷]

#دویست\_نود\_و\_نه

با ترمز شدید ماشین

وپرت شدنم

به جلو وحشت زده

چشمامو باز کردم

صورتتم را به سمت

آترین که

پوزخند گوشه لبش بود

ودست به سینه نگام میکرد

برگردوندم

وقتی که فهمیدم

از عمد ترمز گرفت

عصبی شدم و گفتم

-مگه تو روانی هستی تو که مشکل داری خودتو نشون دکتربده

انگشتمو که به نشون تهدید جلوش تکون میدادم گرفت وپیچوند

صدای اخم بلند شد

روم خیمه زد

نفس های گرمش به گردنم میخورد مور مورم میشد

لاله گوشمو گاز گرفت

جیغ خفه ای کشیدم

زمزمه کرد

-نکنه توقع داشتی بغلت کنم وبه اتاق ببرمت وبا بوسه بیدارت کنم هوم؟

با دستم به عقب هلش دادم دریغ از یک سانت جا به جایی

پوزخندی زدم وگفتم

-ازت توقع ندارم با بوسه بیدارم کنی چون حس انزجار سرتا پامو میگیره

به صورت سرخ شده اش اهمیتی ندادم و گفتم

-فک نمیکردم اینقد وحشی و تیمارستانی باشی

که امشب یقین پیدا کردم

که حدسیاتم غلط از آب در اومد

شما اصل جنس جنونی

و با ابروهای بالا رفته نگاش کردم

که محکم کوبید به فرمون

ریلکس به صندلیم تکیه داده بودم ولی از درون داشتم غالب تهی میکردم

با فریادی که کشید

رنگ از صورت تم پرید

عشق یا هم خون

- برو بیرون تا بلایی سرت نیوردم

یــــــــــــــــــــلا

زود در را باز کردم

و با سرعت هرچه تمام تر به داخل فرار کردم

به سمت اتاقم رفت و پشت در تکیه دادم و نفس های عمیق کشیدم

در دل گفتم خدا بهم رحم کنه با این دراکولا

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۴ ۰۵:۱۷]

#سیصد

روے تخت دراز کشیدم چشمامو بستم خسته بودم

خیلی....

نفهمیدم چی شد

که به خواب رفتم

صبح با سرو صدای که کل عمارت را فرا گرفته بود بیدار شدم

عشق یا ہم خون

چشم ہایم رو محکم بستم  
بالشت رو بہ گوش هام فشار دادم

بلکہ این صدا ہاے لعنتی تمام شود

اما

فایدہ نداشت

عصبی چشم هامو باز کردم و روے تخت نشستم

بلند لعنتی گفتم

کہ صداے یک نفر بلند شد

خوب کہ دقت کردم

آترینو با بالا تنہ لخت کہ سکس پکش ہا رو بہ رخ میکشید. ویک شلوارک وموہای خیس کہ شلختہ روے  
پیشونیش پخش بود ونشون از حمام بودنش بود دیدم

صورتمو برگردوندم اخمی کردم وبی حیای گفتم

قہقہ زد

بہ صورتش خیرہ شدم

با لبخند زیباتر میشد

چشم های زمزدیش و پوست برنزه اش جذابیت خاصی به چهره اش بخشیده بود

روز اولی که دیدمش فکر کردم

چشم هاش مشکیه ولی بعد متوجه شدم به دلایلی لنز گذاشته بود

بیشتر اوقات لنز مشککی می گذاشت خیلی دوس داشتم دلیلش رو بدونم

اما جرعت پرسیدنشو نداشتم

به لبخندی که خیلی نادر بود

و شاید هر ده سال یک بار میشد توے چهره اش دید خیره شدم

وقتی می خندید زیباتر میشد

می تونستم به راحتی بگم که از آترین زیباتر و جذاب تر هست و خواستنی تر.....

بخاطر موقعیت و وضع مالی هم که داشت همه خواهانش بودن

اه سردی از گلویم خارج شد

عشق یا هم خون

اما من

آروین رو بیشتر از همه اینا دوست دارم

آروین چیزی داشت که هیچ کس نداشت ..

چیزی که قلب منو تسخیر کرد

آروین با شیطنتش منو روحمو مال خودش کرد

وقتی که کنارش بودم گذر زمانو حس نمیکردم

یاد خاطراتم افتادم

قطره اشکی از گوشه چشمم چکید

اه لعنت به این خاطرات

آترین باخم به چشم های اشکیم نگاه کرد

وگفت

-شب مهمونی بزرگی دارم آرایشگر هم میاد بهتره که خودتو آماده کنی





اروم به سمت آشپزخونه رفتم

زیبا مشغول تمیز کردن آشپزخونه بود

با ورود من سرشو برگردوند ولبخندی زد

منم متقابلن لبخند زدم

زیبا اروم به بیتا گفت که به من صبحونه بده

بیتا با صدای تندی گفت

-به من ربطی نداره این وظیفه توهست نه من

خواست از آشپزخونه بیرون بره

که دستشو کشیدم و

عصبی نگاش کردم

وداد زدم

-به چه حقی با کسی که سن مادرت رو داره اینطور حرف میزنی

عشق یا هم خون

محکم دستشو

از دستم کشید که به

عقب پرتاب شدم

و کمرم به میز خورد صدای اخم بلند شد

با چشم های که

ازش نفرت میبارید

نگام کرد و گفت

-تو خودت هیچی نیستی اقا حتی بهت احترامی نمیزاره پس دهننتو ببند

شکستم

غرورم شکست

به سمت بیرون رفت که

به داخل آشپزخونه پرتاب شد

و صدای جیغش به هوا رفت

آترین با چشم های به خون نشسته

عشق یا هم خون

نگاش کرد وبه

سمتش یورش برد

جیغ خفه ای کشیدم

گردنشو فشار داد و فریاد کشید

-به زن من توهین کردی به خانم این خونه هان

با صدای فریادش

تمام عمارت به لرزه افتاد

با حرفی که زد

احساس کردم

غرور از دست رفته ام دوباره

برگشت

به سمت زمین پرتش کرد

وداد کشید

زود از خانم این خونه از زن من

معذرت خواهی کن

بی‌تا با نفرت نگام کرد واروم گفت معذرت می‌خام خانوم

عشق یا هم خون

آترین عصبی بلندش کرد  
وداد کشید دهنشو باز کن

بیتا با ترس دهنشو باز کرد

که آترین لیوانی  
آب جوش در داخل  
دهنش خالی کرد.

بیتا جیغ بلندی کشید  
واز حال رفت

با ترس و وحشت به مرد خشمگین روبروم نگاه کردم

چند تا خدمتکار اومدن

وبیتا رو به اتاقش بردن و آترین هم با خواهش

والتماس های من و بقیه خدمتکارا راضی شد

تا دکتر خبر کند

عشق یا هم خون

بعد از این اتفاق ها آرام به اتاق رفتم  
تا حمام کنم و آماده شم

حالا فهمیدم که

سریچی از این مرد  
مجازات سنگینی داره

.....

یکم سخته ولی زمان که بگذره

خیلی چیزا میفهمی

میفهمی که هیچکس

پیشت نیست و باید قبول کنی

که فقط خودتی و خودت...

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۵, ۱۹:۰۱]

#سیصد\_و\_دو

بعد از اینکه حمام کردم حولمو پوشیدم

وبا موهای خیس به سمت میز آرایشم رفتم

داشتم سشوار میکشیدم ومؤهای خوش حالتم رو شونه میکردم که صدای در اومد

عشق یا هم خون

مکثی کردم و گفتم

-بفرمایید

که در باز شد و زنی تقریباً ۴۰ ساله به همراه شب‌نم داخل شد

خودش روبه‌هم آرایشگر معرفی کرد

و شروع کرد به سشوار کشیدن موهام

بعد از اینکه موهامو خشک کرد

به سراغ صورت‌م رفت

چند ساعتی بود زیر دستش بودم

کلافه و خسته شده بودم

وقتی بهم گفت چشم‌مو باز کنم انگار دنیا رو بهم دادن

عشق یا هم خون

باذوق به آینه خیره شدم

زیبا و نفس گیر شده بودم

برگشتم سمت مهین خانم و گفتم

-مرسی کارتون عالیه

خندید و گفت

-شما خودتون خوشگلین و گرنه من کاری نکردم

بعد از اینکه لباسمو پوشیدم و داخل آینه دوباره نگاهی به خودم انداختم

خیلی زیبا شده بودم

با عطر دوش گرفتم و به سمت پایین رفتم از سروصدای پایین معلوم بود که مهمونا اومدن

از پله ها آرام به پایین رفتم که نگاه های زیادی رو روی خودم حس میکردم

همانطور که قدم بر میداشتم نگام تویی دوتا تیله ای سبز رنگ که همه ای دنیام بود افتاد

عشق یا هم خون

با ناراحتی بهم خیره شده بود

سعی کردم بهش نگاه نکنم اما مگر میشد

با کشیده شدن دستم هواسم به آترینی که سعی در مخفی نگه داشتن عصبانیتش داشت جمع شد

با خشم گفت

-عزیزم بیا که به دوستانم معرفیت کنم.

این عزیزمی که آترین میگفت از صدا تا فوش بدتر بود

باهش هم قدم شدم ....

موقع صرف شام بود

خیلی خسته شده بودم

این کفش های پاشنه بلند تمام انرژی رو گرفته بود



عشق یا هم خون

سر میز کنار آترین نشستم مقداری غذا خوردم

ولی دیدن آروین باعث به وجود آمدن بغض سنگینی میشد

که اجازه ای خوردن روبههم نمیداد

صندلی رو کنار کشیدم

و در جواب سوال پرسیدن های آترین

مختصر جواب دادم که میخام به بیرون برم

دیگه منتظر نموندم که چی میخاد بگه

اروم به باغ رفتم

و کنار شیر سنگی که از داخلش آب بیرون

میریخت و ایستاده بودم

قطره اشکی از گوشه چشمم چکید

که صدایی منو از جا پروند

-پیشی کوچولو چرا ناراحته

عصبی برگشتم وخیره به پسری شدم

که بهش میخورد ۲۲باشه ومعلوم بود که مسته

یک آن ترسیدم.

..

خواستم برم که

دستمو کشید وبه

زمین پرت شدم

روم خیمه زد

و برای مقابله با جیغ هام با لب هاش مهرسکوت به لب هام زد

اروم اروم اشک میریختم

نمیتونستم ببینم کسی بهم دست بزنه نه

عشق یا هم خون

با سبک شدن وزنش از روی بدنم

چشمامو باز کردم

که با چشم های به خون نشسته

آترین روبرو شدم

بعد از اینکه یک

فصل اون رو کتک زد

با قدم های تند به سمتم اومد لب باز کردم

بگم که من بیگناهم

با تودهنی که خوردم خودبه خود دهنم بسته شد

صدای فریاد آترین بلند شد

-زنیکه خراب تو که میخاستی به خودم میگفتی دیگه چرا بقیه هان

بزار درستت میکنم کاری میکنم

عشق یا هم خون

که از درد زجه بزنی  
تا بفهمی دور زدن  
آترین چه عواقبی داره

وپشت بندش دستمو کشید وبه سمت  
دریشتی عمارت که

به اتاق خواب ها راه داشت رفت

از پله ها بالا بردم

دراتاقو باز کرد

ومنو به سمت تخت پرت کرد

پیرهنشو جوری کشید

که دکمه هاش

هر کدوم به گوشه ای پرت شدن

صورتش از عصبانیت سرخ شده بود

به سمتم اومد ولباسمو با یک حرکت جر داد

با ناراحتی به لباس پاره شدم خیره شدم

اشکام همینطور ریخته میشد

شروع کردم به کشیدن جیغ های هستریک

که محکم خوابوندم روی تخت

و وحشیانه به جون لب هام افتاد

با صدای باز شدن در چشمم به آروینی افتاد

که خشک شده به تن عریون آترین ومن نگاه میکرد.....

یادم نیست بچه بودم، چه آرزوهای داشتم..

اما یادم این که الان هستم، آرزوی بچگیام نبوده

واقعیت تلخه!

خیلیا باهم هستن اما عاشق نیستن،

خیلیا هم عاشق هستن اما باهم نیستن.....

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون, [۰۱:۲۰ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_سه

با. حیرت و چشم های

اشکی به مرد روبروم

نگاه کردم

اون نباید منو تو این وضعیت میدید

تویی چشم هاش

اشک جمع شده بود

دستاش مشت شد

به سمت آترین میخواست حمله ور شه که ایستاد

به صورتم خیره شد

نگاهش سرخورد و روی

حلقه دستم ثابت موند

اسممو زمزمه کرد

وباشتاب دور شد

اشکام. شدت گرفتن

آروین مرد رویاهام

عشق یا هم خون

با دیدن معاشق‌مون شکست

شونه های خمیدشو دیدم

نگاه ماتم گرفتشو دیدم

آترین با بوسه هاش

بهم امان نمیداد

اون خوشحال بود

از اینکه آروینو شکسته

با خشونت ولذت کارشو میکرد و من بی صدا جون میدادم

امشب به معنای

واقعی نابود شدم

من امشب مرگو حس کردم

قلبم. میسوخت

اونقدری که احساس میکردم

سینه ام رو میشکافه

وبه بیرون میاد

بعداز چند لحظه آترین از کنارم گذشت

ولباساشو تنش کرد

عشق یا هم خون

لباس هامو به سمتم

پرت کرد وگفت

\_زود بیوش که مهمونا

اون پایینن واز کنارم گذشت

اخ خدا این قسمتش نیست میدونی....

یادم نیس بچه بودم، چه آرزوهای داشتم..

اما یادمه این که الان هستم، آرزوی بچگیام نبوده

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۵:۲۰:۰۱]

#سیصد\_و\_چهار

(از زبون آروین)

باصدای تلفنم، از فکر درسا عزیز قلبم، در اومدم

جواب دادم

\_بله پدر جون

\_خوبی پسرم مهسا خوبه

\_مرسی ما خوبیم شما چطورین



عشق یا هم خون

سرفه ای کرد وگفت

\_خوبم مهسا کجاست گوشیشو جواب نمیده نیلو نگران شده

\_مهسا همینجاس ما اومدیم،مهمونی یک لحظه صبر کنین تا پیداش،کنم،

\_نمیخاد پسرم،بهتون خوش،بگذره شبتون خوش

همونطور که با نگام

دور واطراف رو به دنبال مهسا جستجو میکردم

شب بخیری گفتم و تلفن رو قطع کردم

از پله ها بالا رفتم رفتم به سمت اتاق ها که صدای جیغ خفه ای رو شنیدم،

به سمت اتاق پا تند کردم

دستم دستگیره رو لمس کرد

بایک حرکت بازش کردم

که با دیدن صحنه روبروم مات موندم

اشک تویی چشمام جمع شد

قلبم فشرده شد

درسای من خانم خونه ای من

عشق یا هم خون

اون عریون توی بغل مرد دیگه

دستامو مشت کردم میخاستم جونشو بگیرم

اون به عشق من دست درازی کرده بود

به خانم خونه ای من

پا تند کردم به سمت آترین پست فطرت

نگام روی صورت درسا

که از اشک خیس

شده بود افتاد

اخ درسا عزیزم

من چطوری میتونم

تحمل کنم

نگام روی حلقه

دستش ثابت موند

اون شوهر داشت

مال من نبود که، بتونم دفاع کنم

عقب رفتم

به درسام نگاه کردم

عشق یا هم خون

و دور شدم

با حالی پریشون

پله هارو دوتا یکی رفتم

چشمم به مهسا افتاد

از میون جمع دستشو

کشیدم و باشتاب به

همراه خودم بردم

درحالی که با وحشت

اسممو صدا میزد

به دنبال کشیده میشد

سوار ماشین شدم و با سرعت به سمت خونه رفتم

درمقابل جیغ های مهسا که میخواست آروم برم

فریاد بلندی کشیدم که خفه شد

حالم بد بود خیلی بد.

همیشه تویی ذهنم

این باور بود که

درسام دست آترین

بهش نمیخوره

عشق یا هم خون

اون نمیزاره اما

امشب باورام نابود شد

هق هقم فضای ماشین رو پر کرد

کی گفته

که مرد گریه نمیکنه

مرد هم وقتی که

بشکنه گریه میکنه

از ماشین پیاده شدم

به سمت اتاقم رفتم

پیک پیک شراب ریختم و خوردم

صحنه ای درسا و آترین

از چشمانم میگذشت

اونقد شراب خوردم

که اختیاری رو خودم نداشتم

در باز شد و درسارو مقابل خودم دیدم

به سمتش رفتم خشن در آغوشم کشیدمش غریدم

\_تو فقط مال منی درسا

سعی کرد ازم جدا بشه که لبامو گذاشتم رو لباس و عمیق بوسیدم.....

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۵:۲۰:۰۱]

#سیصد\_و\_پنج

از زبون مهسا

نمیدونم آروین چش شده بود داشتم از نگرانی میمردم

لباس خوابم رو که تا روی زانو هام بود و بندى پوشیدم

به سمت اتاقش رفتم همین که درو باز کردم

هینی کشیدم

آروین شیشه های مشروب اطرافش پراکنده بود

با چشم های سرخ به طرفم اومد خشکم زد در آغوشم کشید محکم

من به آروین علاقه مند شده بودم به.خودم که نمیتونستم در روغ، بگم

تمام وجودم تمناش میکرد

با حرفی که کنار گوشم زد،

عصبی شروع کردم به تقلا کردن

عشق یا هم خون

من نمیخاستم بخاطر درسا به جسمم دست بزنه اینو نمیخاستم

با لب هاش وادار به سکوتتم کرد

من تسلیم شدم

تسلیم مرد جذابه روبروم

دستم داخل موهاش بردم وشروع کردم به همراهی که به روی تخت انداختم وروم خیمه زد

اون شب بهترین شب عمرم بود

و عذاب اورترین

بودن با آروین عالی بود

اما زمزمه های تا صبحش بوسه های داغش که در ذهنش فکر میکرد به درسا میزنه

ملحفه رو بیشتر دور خودم پیچیدم زیر شکمم درد میکرد اخ کوچیکی گفتم

وبه آروین غرق خواب خیره شدم

نفهمیدم چی شد که چشم هام گرم شد...

درد یَنی

عشق یا هم خون

با چشای ه خیس

بقی ه رو دلد آری— بدی—

و و آنمود کنی— درکشون می کنی—

با این که هیچ کس خودتو درک نمی کن ه

درگیر کسیم...

که درگیر..

یکی دیگه اس...

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۵, ۲۰:۰۱]

#سیصد\_و\_شیش

(از زبون آروین)

چشمامو باز کردم

خمیازه ای کشیدم

با یاد آوری دیشب اشک به چشمام هجوم آورد

ودست هام مشت شد

از تخت نیم خیز شدم

که با دیدن بدن برهنه ام و مهسایبی که، با ملحفه تن بدون لباسش رو پوشونده بود

عشق یا هم خون

فریاد بلندی کشیدم

دیشب چه اتفاقی افتاده بود

اه خدایا من

عصبی داد کشیدم و عکس روی پاتختی رو محکم به دیوار کوبیدم که، صدای شکستن و خورد شدنش پخش شد، شد

مهسا وحشت زده از خواب بلند شده بود و با چشم های ترسیده بهم خیره شده بود

به سمتش هجوم بردم وسیلی محکمی بهش زدم

غریدم

\_زنیکه عوضی من دیشب حالم خوب نبود چه اتفاقی افتاده

مهسا ترسیده نگام میکرد

که، داد کشیدم

زود باش لعنتی بنال

با لکنت در حالی که خودشو به عقب میکشید گفت



عشق یا هم خون

\_تو بام ن دی ش ب رابطه داشت ی

اب دهنشو قورت داد و سرشو پایین انداخت

به سمتش خیز برداشتم که جیغ زدو اشکاش سرازیر شد  
بریده بریده گفت

\_تووو.به زور به م ن تجا وز کردی من نتونستم کاری کن م

وهق هقش بالا گرفت

دستمو پایین انداختم و در آغوشش گرفتم

کنارش گفتم

\_هیس اروم منو ببخش حالم دیشب خوب نبود

اه من دیشب چه غلطی کردم

خدایا چرا این بلا سرم اومد

من مست بودم نفهمیدم که دیشب به این دختر زجر دیده چه صدمه ای رسوندم

عشق یا هم خون

اه لعنت به خاطرات درسا

تو درسا چه بلایی سر من آوردی

که با دیدن رابطه

از زندگی سیر شدم

مهسارو بیشتر توی تنم فشردم

چرا نمیتونم بجز درسا به کسی فکر کنم .....

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۵, ۲۱:۰۱]

#سیصد\_و\_هفت

(از زبون درسا)

یک هفته ای از اون شب کذایی میگذشت

من توی خودم بودم

و طبق خواسته های آترین عمل میکردم

دیگ چیزی برام مهم نبود

آترین اخلاقی عوض شده بود مدام بهم محبت میکرد و کمتر مورد خشمش قرار میگرفتم

عشق یا هم خون

دیگه به آروین سعی میکردم فکر نکنم،

میخاستم فراموشش کنم،

اره من باید بتونم،

من هرچی که باشم

الان یک زنم

و دیگ درسای روز های قبل نیستم

الان زنی سربه زیر ومطیع شدم

که در برابر هم آغوشی،های آترین سرخم میکنم

و مثل قبل به مبارزه ای بی فایده ادامه نمیدم

حقیقتی که راجب آروین فهمیدم قلبمو به درد آورد

ودرسای جدیدی ساخت

هیچ وقت فکر نمیکردم که آروین مردی که سرسختانه میپرستم

اینقدر بی رحم باشه

عشق یا هم خون

به یاد. اوردم

(شب مهمونی)

آترین میخاست به سمت پایین بره که زمزمه کردم

\_ آترین

برگشت سمتم

که اولین قطره اشک چکید

لب به سخن باز کردم و گفتم

\_ حالا خیالت راحت شد انتقامتو گرفتی که آروینو شکستی هان اره عوضی

ادم چقد میتونه پست باشه که به پسر عموی خودش هم رحم، نکنه

آترین با چشم های، غمگین بهم نگاه کرد و گفت

\_ از وقتی چشم باز کردم دوتا همبازی داشتم

یک دختر عمه ای ملوس و دل فریب

و یک پسر عموی شیطون و بازیگوش

ما کنار هم بزرگ شدیم تا سن نوجوانی

جونم به این دوتا وصل بود

هرسه باهم کرم میریختیم شیطونی میکردیم

تا اینکه پدرم که مرد مستبدي بود منو مجبور به ادامه تحصیل در انگلستان کرد،

خیلی ناراحت بودم که قرار از. هم بازی هام جدا بشم

شیش ماه بود که رفته بودم اما افسرده شده بودم

درسا با دقت به حرف های آترین که با حسرت بیان میشد گوش میداد،

عشق یا هم خون, [۰۱:۲۱ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_هشت

\_تا اینکه آروین یه روز زنگ زد

که داره میاد

پیش من درس بخونه

خیلی خوشحال شدم،

هم واسه اینکه برادرم داره میاد

هم واسه اینکه عشقم آیرسا داره میاد

دختر عموی بامزه و شیطونم

دوسالی بود که انگلستان درس میخواندیم

من به آیرسا ابراز علاقه کردم و اونم بعد از چند وقت پذیرفت

باهم بودیم وقرار ازدواج گذاشته بودیم

یک روز که از دانشگاه برگشتم به سمت اتاق آیرسا رفتم

که دیدم آیرسا با بدنی برهنه ووحشت کرده وگریون

در بغل آروین که

با بالا تنه ای برهنه بود تقلا میکرد

خشم تمام وجودم رو گرفته بود

با آروین درگیر شدم

واون از خونه رفت

آیرسا حرف نمیزد فقط ساعت ها به جای خیره میشد

دو روز گذشته بود

با.همه این اتفاق ها

من هنوز آیرسای بی گناه رو دوست داشتم

وقتی که به خونه اومدم

به، سمت اتاق آیرسا رفتم وقتی درو باز کردم

با تن بی جون و خونیش روبرو شدم

آیرسای من خودکشی کرده بود

جواب پزشکی قانونی نشون میداد

که بهش تجاوز شده

آروین تو

آیرسای منو نابود کرد،

آترین مغرور

مردونه اشک میریخت

درسا ناباور به حرف های آترین فکر میکرد،

هق هقش بالا رفت

میون گریه گفت

\_دروغ میگی آروین من این کارو نمیکنه،

\_من دروغ نمیگم دلیل کارهای که باهات کردم همین بود

به زمان حال برگشت

عشق یا هم خون

باز هم چشماش از به یاد آوردن حرف های آترین اشکی شد

حالا از آترین کینه ای به دل نداشت

آروین کار نابخشودنی کرده بود

با شنیدن این حقیقت

روز به روز به مرگ علاقه مند تر میشد...

#خدا\_\_\_\_\_ایا

از#وقتی\_\_\_\_\_که

دنیامو#ازم گرفتی

#دیگه دنیاتو#نمیخوام...

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۵ ۲۱:۰۱]

#سپید\_و\_نه

بلند شدم و یک تاپ

صورتی و شور تک لی

یاسی پوشیدم

موهامو دوگوش بستم



عشق یا هم خون

قیافمو بچگونه

تر میکرد

چشمام بستمو باز کردم

قطرهاشکی

از گوشه چشمم چکید

با دستم پاکش کردم

وبه آروینی که تصوراتش توی ذهنم خراب شده بود،

لعنت فرستادم

جلوی آینه ایستادم

وبا مداد

چشم هامو سیاه کردم

که برق رنگ آیشون

بیشتر به رخ کشیده میشد

رژ صورتی هم به لب های قلوه ایم کشیدم

به سمت بیرون رفتم

عشق یا هم خون

واز پله ها پایین رفتم

تویی سالن چشمم به آترین، افتاد

که روی مبل نشسته، بود وفیلم تماشا میکرد

لبخندی زدم

وبه سمتش رفتم

روی پاهاش نشستم

که با چشم

های ورقلمبیده نگام کرد،

خنده بلندی سر دادم

که چشم غره خفنی بهم رفت

چشمکی زدم،

دلم برای درسای شیطون تنگ، شده بود

هوس شیطونی کرده بودم،

عشق یا هم خون

اون شوهرم، بود مگه نه؟؟

حالا که، به ماهیت واقعی آروین پی بردم

گرایش به سمت آترین، راحت تر بود

به سمتش خم شدم،

ولب هام رو برای اولین بار. خودم گذاشتم روی لب هاش

بدون حرکتی لب هام

روی لب هاش

بود

فکر لعنتیم به سمت آروین رفته بود

آترین، وقتی دید، کاری نمیکنم

خودش شروع کرد

به خوردن لب هام

انگار شجاعت پیدا کردم،

ومنم برای اولین بار همراهیش کردم

اروم ملایم لب هامو میبوسید

عشق یا هم خون

طعم لب هاش به شیرینی عسل بود

دست از خوردن لب هام کشید

با چشم های شیطون نگام کرد و گفت

\_خانمم هوس شیطونی کرده؟

اروم سرمو تکون دادم

که گفت

\_بهتر نیست بریم رو تختمون

جیغ خفه ای کشیدمو از روی پاهاش پریدم،

آترین به دنبالم، اومد و تهدید، میکرد و ایسم

جیغ میکشیدم

و میخندیدم و بهش، میگفتم،

عمرا منو بگیری

اونقد دویدیدم که، هر دو خسته شدیم

و کنار هم روی مبل جای گرفتیم

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۲۵، ۲۱:۰۱]

#سیصد\_و\_ده

با صداش به سمتش برگشتم

\_درسا

\_هوم؟

\_پایه ای بریم دور دور

دستامو با شوق کوبیدم بهمو گفتم

\_اره داداش بریم

با حالت مبهم نگام، کرد و گفت

\_داداش؟؟

\_اوه، مای این یه لحن لوتی بیخی عزیز

خنده ای سرداد و گفت

\_خوب. خانم برو آماده شو من منتظرم

عشق یا هم خون

به سرتاپاش نگاه کردم و نیچ نیچی کردم

\_ نه بلند شو بریم، توهم لباستو عوض کن

ودستشو کشیدم که دریغ از یک سانت کوشولو تکون

دستمو کشید که، افتادم تو بغلش

با چشم های شیطون نگام کرد و گفت

\_ اچه جوجه تو با این وزن نخودیت زورت به من میرسه،؟؟

\_ ابروی بالا انداختمو گفتم

\_ البته درس میگی تویی گوریل کجا من کجا

با چشم های برزخی نگام کرد

که چشم، هامو شبیه خر شرک کردم و گفتم

شوشی کلدم اقا(شوخی کردم اقا)

خنده ای سرداد و پرویی نثارم کرد

دستمو کشید واز پله ها بالا رفت

رفتیم سرکمد ویک، تیپ سیاہ سفید ست زدیم

دوبارہ فکرم رفت سمت، آروین من دارم چہ کار میکنم،

بہ آروین خیانت میکنم بہ عشقم

نہ اون لیاقت عشقمو ندارہ اونی کہ بہ دختر عمہ اش کہ، نامزد پسرعموش تجاوز کرد

آروینی کہ من میشناختم نیست

دیگہ، دلمم خودشو بسوزونہ ہم

بہ عقلم اجازہ نمیدم برہ سمتش،

من باید کنار آترینی کہ، ہیچ وقت جای آروینو نمیگیرہ بمونم

گاہے نمیشہ دسٹ از

دوسٹ داشتن یکے برداشت

حسٹ

وقتے کہ از دسٹش دادے!

عشق یا ہم خون، [۱۷، ۱۰، ۲۵، ۲۱:۰۱]

#سیصد و یازدہ

عشق یا هم خون

با صدا زدن آترین دست از فکر و خیال کشیدم

با هم به بیرون رفتیم تا شب همه جا رو زیر و رو کردیم

شب خیلی خوبی بود

الان سه ماه گذشته و من و آترین روز به روز رابطه‌مون بهتر میشه کنارش خوبم

بهم محبت میکنه هوامو داره، دیگه، آترین قبلی نیست

آزارم نمیده شکنجه ام نمیده

دوستای خوبی برای هم شدیم،

هنوزم شبا بالشتم خیس میشه

به فکر مردی که روزها میگذره

اما حضورش از ذهنم کمرنگ نمیشه

توی این سه ماه تمام رفتار آترین رو با آروین مقایسه کردم

سه ماه که خانواده امو ندیدم

هر بار بهونه اوردم برای رویاروی باهاشون

نمیخام آروینو ببینم و دلم بلرزه

آترین به سمت اومد و گفت



عشق یا هم خون

\_قراره یک سفر دوهفته ای با بچه ها به شمال بریم وسایلتو جمع کن

\_کیاهستن؟

همه جوونا فامیل

با صدای لرزون گفتم

\_یعنی آروینم هست

اخمای آترین توی هم رفت

وبا صدای خشنی گفت

\_اره هست

به بیرون رفت ودرو محکم کوبید

هم خوشحال بودم از دیدن عشقم

وهم ناراحت از گذشتش،واین که دیگه قادر،به بودن باهاش نیستم

عشق یا هم خون، [۱۷،۱۰،۲۵،۲۱:۰۱]

#سیصد\_و\_دوازده

تمام وسایل هامو برای این سفر آماده کردم

عشق یا هم خون

من دیر یا زود باید با آروین روبرو میشدم

موبایلی که آخرین برام خریده بود توی دستم فشردم

ولبخندی زدم

به یاد اوردم که بهترین تولد دونفری عمرم رو برام گرفت

خیلی زیبا و دلنشین بود

وقتی که با چشم های مهربون برام گیتار زدو خوند

و یک گردنبد زیبا و این موبایل رو بهم هدیه کرد

به حال برگشتم

آترینی که، الان کنارم بود

با آترین ماه های قبل فرق میکرد

مانتو سنتی بلندآبی نفتی

با جوراب شلواری مشکی پوشیدم

وشالی با ترکیب مشکی ورگه های آبی سر کردم

آرایش ملایمی کردم

نمیخاستم خشم آترین رو برانگیزم،

حالا که آروین هم هست و آترین سنسور های حساسش فعال شده

با قدم های بلند بیرون رفتم چمدان سنگین و بزرگم رو به دست گرفتم

وسعی کردم از راهرو ببرمش،

دونه های درشت عرق رو توی گودی کمرم حس میکردم

که نشون از سنگینی چمدون میداد

داشتم زور میزدم که احساس کردم دیگه وزنشو حس نمیکنم

سرمو برگردوندم که نگام به چشم های خندون آترین افتاد

قهقه ای زد و گفت

\_اِخه جوجوی من تو زورت به این میرسه

رومو به حالت قهر کردم اونور و خواستم برم

که آترین دست دور کمرم انداخت و بلندم کرد

جیغ خفه ای کشیدم که به سمت پله ها رفت

از ترس چشم هامو بستم

عشق یا هم خون

که قهقهه ای زد و گفت

\_عخی جوجوم ترسوم که هس

مشتی به بازوش زدم

و خفه شوی نثارش کردم

با یک دست منو بغل کرده بود وبا دست دیگش چمدونمو گرفته بود

چشم هامو بستم ولبخندی زدم وبوی عطرشو وارد ریه هام کرد

من عاشق آترین نبودم وهیچ وقت نخواهم شد

چون عاشق آروینم

ولی حس دلنشینی از کنار بودن باهاش دارم،

حس امنیت وآرامش

....

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۵:۲۱:۰۱]

#سیصد\_و\_سیزده

سوار ماشین شدیم و نفهمیدم کی به خواب رفتم

با تکون های دستی چشم هامو باز کردم گیج به دور و اطرافم خیره شدم

که چشم هام توی دوتا تپله ای یشمی شیطون افتاد

با لبخند بهم گفت

\_تنبل خانم رسیدیم ها

چشم غره ای رفتم

که نیشگونی ازم گرفت

جیغ خفه ای کشیدم که خندید و گفت

\_عه پیاده شو همه جلو تر از صاحب خونه اومدن

خفه شویی نثارش کردم و پیاده شدم

وبلایی زیبای آترین داشت

خیلی زیبا

به سمت داخل رفتم

که با لشکری از ادم مواجه شدم

عشق یا هم خون

با چشم های متعجب نگاهشون میکردم که توی جای گرمی فرو رفتم

نگاه کردم که دیدم مهساسست

باورم نمیشد چاق شده بود

انگار که ترسید ازم جدا شد

خنده تلخی کرد وگفت

\_ببین چه تپل شدم

با لبخند گفتم

\_اره یخورده شدی

به ترتیب با همه سلام و احوال پرسی کردم

چشم هام به صورت غمگین آروین افتاد

روم رو برگردوندم وسیعی کردم به مردی که دلم به سوییش پر میکشید خیره نشم

از پله ها بالا رفتم و در اتاق اخری رو که آترین گفته بود باز کردم به گفته خودش اتاقش بود

یک اتاق با تخت دایره شکل سلطنتی به رنگ طلا،

خیلی زیبا و سلطنتی بود

با قرار گرفتن دستی دور کمرم

صورتتم رو برگردوندم

عشق یا هم خون

که با آروین روبرو شدم

وحشت زده عقب پریدم

و غریدم

\_اینجا چه غلطی میکنی برو بیرون مگه نمیدونی آترین بفهمه، خون به پا میکنه

نزدیکم شد

جواری که نفساش به گردنم میخورد و مور مورم میشد

ناخودآگاه تسلیمش، شدم

که لب هاش رو، روی لب هام گذاشت و گفت

\_دوست دارم خانمم

رامش شده بودم

دوباره شده بودم اون درسای احمق

و محبت های شوهرم رو فراموش کرده بودم

نفرت و گذشته ای خراب آروین رو فراموش کرده بودم

عشق یا هم خون

اره من جلوی این مرد تسلیمم

میشم

نمیتونم مقاومت کنم در برابر خواسته هاش

خدایا

اگه قسمتم ایمن بود که مال اون نشم

پس چه حکمتی بود که انقد عاشقش بشم.....

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۵, ۲۲: ۰۱]

#سیصد\_و\_چهارده

چشمامو روهم فشار دادم

که چهره ای مهربون آترین جلوم نمایان شد

باخودم زمزمه کردم

\_من دارم چه کار میکنم

من به شوهرم خیانت میکنم؟

به آترینی فکر کردم



عشق یا هم خون

که تویی این سه ماه با محبتاش سعی داشت گذشته رو جبران کنه

جیغ خفه ای کشیدم

و آروین روبه عقب هل دادم

انگشت اشاره ام رو به صورت تهدید جلو اوردم

وغریدم

\_تو دیگه حق نداری به من دست بزنی وگرنه نابودت میکنم

نیشخندی زد

وگفت

\_من هنوز همون آروینم

من از خدامه از این کابوس راحت شم

منتظر چی هستی منو بکش وراحتم کن

بهم نزدیک شد وگفت

عشق یا هم خون

\_ازت متنفرم

یخ بستم حرفش رو تکرار کردم

که با قدم های تند

ازم دور شد

باورم نمیشد

که آروین کسی که میپرستمش

همچین حرفیو

بهم زده باشه،

اون از من متنفره

اره

من حس کردم چشم هاش به من دروغ نمیگفت

کدر شده بود

اشکام سرازیر شد

هیچ چیزی بدتر از نفرت و سردی تویی چشم های عشقم نیست

با صدا زدن آترین سرمو بالا بردم

وبا چشم های خیس به صورت مرد روبروم خیره شدم

عشق یا هم خون

عمق نگاهمو دردمو از، چشمام خوند

با قدم های بلند به سمتم اومد

و بدون حرفی در آغوشم کشید

واجازه داد اشکام پیرهن سفیدشو خیس کنه

تو آغوش گرمش هق زدم

تویی بغلش احساس آرامش کردم

ممنون بودم بخاطرش

که الان کنارم هست و بدون حرفی ارومم میکنه

با نوازش موهام چشمام بسته شد و به خواب عمیقی رفتم

وقتی بلند شدم چشمم به بالا تنه لخت آترین افتاد و خودم

که لباس خواب صورتی به تن داشتم

لبخندی زدم مطمئن بودم خودش لباسمو عوض کرده

دلهم هوس شیطونی کرده بود

عشق یا هم خون

رفتم سمتش و روی شکمش نشستم

سرمو به سمت گردنش بردم و با تمام قدرت گاز گرفتم

که فریادی زد و از خواب پرید

چشمش که به صورت ترسیده من افتاد

قهقهه ای، زد که خیالمو راحت کرد و گفت

\_اِخه جوجه ای ترسوی من تو که میترسی چرا همچین غلط های میکنی

خودمو لوس کردم و گفتم

\_ففشو دوست دالم به تو شه (خفه شو دوست دارم به تو چه)

با چشم های ریز نگام کرد و گفت

\_که دوست داری آره؟

به سمتم اومد بالا که جیغ خفه ای کشیدم و خواستم فرار کنم

که دستمو کشید و پرتم کرد رو تخت و روم خیمه زد

خواست لبامو ببوسه که محکم در باز شد و کوبیده شد بهم

عشق یا هم خون

که صدای بدی ایجاد کرد ....

عشق یا هم خون, [۰۱:۲۲ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_پانزدهم

وحشت زده از کنار آترین

به روبروم زل زدم

که چشمم به یک گله آدم افتاد

ونیلویی که با دیدن

وضعیت ما خشک زده دستگیره درو چسبیده بود

آترین از چشماش

خون میبارید

فریاد کشید

\_این غلطا چیه

به چه دلیل وارد حریم شخصی منو وزنم شدین ها

همه، لال شده بودن

وسرشونو پایین انداخته بودند

عشق یا هم خون

منم که از خجالت سرمو تویی یقه نداشتم  
برده بودم

وبا ریشه های رو تختی بازی میکردم

صدای ضعیف نیلو به گوشم رسید

حرف هایی که با لرزش بیان  
میشد رو گفت

\_من فقط خواص تم شوخ ی کنم نمیدون ستم اینطوری میشه

آترین غرید

\_تو یک دختر احمقی ولی بهتره بیشتر هواستو جمع کنی

وداد کشید

\_حالا بیرون

دریک چشم بهم زد

جمعیت ناپدید شد

زیر چشمی به آترین نگاه میکردم

عشق یا هم خون

که با نگاهش غافلگیرم کرد

زود سرمو انداختم پایین

که آترین چونمو گرفت.

و آروم زمزمه کرد

\_هیش از من نترس من نمیتونم به تو آسیبی برسونم

نفس آرومی کشیدم

که توی آغوشش کشیدم ومنم سخاوتمندانه

عطر سرد و تلخ شو وارد ریه هام کردم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۵, ۲۲:۰۱]

#سیصد\_و\_شانزدهم

بلند شدم و یک تیشترت ابی به رنگ چشمام

وشلوار ستش پوشیدم

موهامو دم اسبی بستم وبه پایین رفتم

همه نشسته بودن وتلویزیون نگاه میکردن

عشق یا هم خون

چشم به مهسا افتاد،

که تاپ و شلواری پوشیده بود، و خودش رو توی آغوش آروین جا داده بود

قلبم با دیدن این صحنه نا آروم شد

صورتتم از عصبانیت سرخ شد

دلیل این محبتی که از طرف آروین به مهسا میشد

رو درک نمی‌کردم

یعنی، به این زودی منو فراموش کرده بود

قطره اشکی داشت سرازیر میشد، که به خودم مسلط شدم

وجلوی ریزششو، گرفتم

من باید قوی باشم و خوشحال

همونطور که مهسا و آروین بودن

نیلو دختر عمومی‌ترین که، انگار تازه منو دیده بود،

جیغ کشید و گفت



عشق یا هم خون

\_وای درسا بیا پیش من

لبخندی زدم واز کنار آترین میخاستم رد شم

که، دستمو کشید توی بغلش افتادم

چشم غره ای به نیلو رفت وگفت

\_زن من فقط جاش تو بغل منه دفعه، دیگ نبینم بهش پیشنهاد بدی

نگاه آروینو رومون حس کردم

لبخندی زدم و خودمو تو آغوش، آترین جا دادم وگفتم

\_اقایی همه ای وجود من به تو تعلق داره

صدای اوو گفتن بقیه بلند شد

آروین عصبی بلند شد و به بیرون رفت

نیلو به سمتم، اومد

و محکم از بغل آترین کشیدم بیرون

وزبونشو برا آترین در آورد وگفت

عشق یا هم خون

\_همون تو اتاق خواب مال تو هه بسه اینجا دیگه باید پیش من باشه

ودستمو کشید

آترین خواست به سمتش بپره که دوید ومنم همراه خودش کشید

باخنده واز هیجان جیغ میکشید

آترینم باخنده گفت

\_جونور مگه دستم بهت نرسه حالا زن منو اغفال میکنی

همه خندیدن تویی چشمای آترین خیره شدم

این آترین با آترین اخموی قبل فرق میکرد

الان شاد بود باطراوت بود

وشیطنت داشت

انگار به گذشته برگشته بود

ومن میتونستم به جرعت بگم که آترین الانو بیشتر دوست دارم تا گذشته .....

وقتے نخواستت آروم بک کش کنار...!

غم انگیز است اگر تو را نخواهد.

عشق یا هم خون

مسخره است اگر نفهمی...!

احمقانه است اگر اصرار کنی...!

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۵, ۲۲: ۰۱]

#سیصد و هفده

هممون نشستیم و تخمه خوردیم

فیلم تماشا می‌کردیم

آروین هم برگشته بود و کنار مهسا جای گرفته بود

پیام پسردایی آروین همش مسخره بازی میکرد و صدای نیلو رو در می‌آورد

تو عمق فیلم رفته بودم اشک توی چشمم جمع شده بود

دختره ای داستان سرنوشتی مشابه من داشت

از کسی که صادقانه دوشش داشت جدا شده بود

داشتم با دقت به فیلم نگاه می‌کردم

که یکدفعه با صدای جیغ نیلو دست از نگاه کردن کشیدم

دستم روی قلبم گذاشته بودم

عشق یا هم خون

وتند تند نفس میکشیدم

آترین با نگرانی نگام کرد و لب زد

\_خوبی؟

لبخندی زدم و با تکون دادن سرم حرفش رو تایید کردم

نیلو با لب های برچیده گفت

\_یعنی اومدیم شمال تفریح.

این قوم مونگل به جا بیرون رفتن میشینن

فیلم حالت تهوع عشقولانه میبین

نه اینکه عاشق حالت تهوع کم داریم اینجا

وبادستش به من و آترین ومهسا و آروین وفرهاد وشیرین اشاره کرد

با این کارش خنده ام به آسمون رفت

یاد کارهای خودم افتادم

نیلو منو یاد گذشته ای خودم وشیطنتام مینداخت

لبخندی زدم وروبه آترین گفتم

عشق یا هم خون

\_ آترین

\_ جانم

\_ راس میگه بریم بیرون

\_ کجا خانومی

\_ اوم بریم ساحل

\_ پس برو آماده شو تا بریم

با حرف آترین همه به جز آروین موافقت کردن

و به سمت اتاقامون رفتیم تا آماده شیم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۵, ۲۲:۰۱]

#سیصد\_و\_هجده

یه مانتو کوتاه نخعی به رنگ سبز با جوراب شلواری مشکی وشال سبز پوشیدم

رژ قرمزی هم به لبام کشیدم

میخاستم به بیرون برم که در باز شد

و آترین وارد شد

عشق یا هم خون

با دیدن من اخم کرد وبه سمتم اومد

ترسیدم وعقب رفتم که داد کشید

\_این چه تیپی هان

این چه رژی که زد

زود باش عوضش کن

با لج بازی وایسامد وگفتم

من این کارو نمیکنم

غرید وبه سمتم اومد ومانتومو پاره کرد

دستش به سمت جوراب شلواریم رفت

که جیغ کشیدم

\_باشه خودم عوض میکنم

با گریه لباسامو عوض کردم

حالا فهمیدم که آترین هرچند مهربون باشه

بازهم غیرت اون

باعث عصبانیتش میشه

عشق یا هم خون

با چشمای اشکی نگاش کردم خواستم رد بشم

که دستمو کشید ولباشو روی لبام گذاشت

ونرم بوسید

اروم شده بودم

که کنار کشید

واهسته گفت

ببخشید

با حیرت نگاش کردم آترین و معذرت

از کنارم گذشت و به پایین رفت

لبخندی زدم

با ببخشیدی که گفت

دلهم اروم شده بود

آدم ها دو دسته اند:

غیرتی و قیمتی....

عشق یا هم خون

دسته اول با خدا معامله میکنند دسته دوم با بنده خدا

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۵, ۲۲: ۰۱]

#سیصد\_و\_نوزده

از پله ها رفتم پایین

چشمم به آروین افتاد

بی اعتنا از کنارش خواستم رد شم

که میچ دستمو گرفت

صورتمو بسمتش برگردوندم و گفتم

\_چی از جونم میخای برو پیش مهسا جونت

صدام زد

\_درسا

دستمو گذاشتم رولیش و گفتم

\_هیش خفه شو فقط

دستمو کشیدم وازمقابلش سریع گذشتم

به سمت بیرون رفتم وکنار دخترا ایستادم نیلو ومهسا وشیرین وترگل ونازگل



عشق یا هم خون

مهسا نگاهی بهم کرد و گفت

\_میدونی آروین کجا مونده؟

قبل از اینکه جواب بدم

آترین دستشو دور شونم انداخت و گفت

\_شوهر توهه زن من از کجا بدونه؟

مهسا کلافه دستشو داخل موهاش کرد و گفت

\_یه سوال فقط پرسیدم چته؟؟

برای جلوگیری از دعوا دست آترینو کشیدم وبه سمت ساحل رفتیم

به خاطر طوفانی بودن دریا

نمیتونستیم شنا کنیم

کنار آترین جای گرفته بودم

وهمه دور آتیش نشسته بودیم ومشغول حرف زدن بودیم

سگی در دست دختری از،کنارمون گذشت،

بوش که تویی دماغم پیچید بلند شدم وشروع کردم به دویدن

عشق یا هم خون

آترین اسمم صدا میزد وبا نگرانی سمتم اومد

که شروع کردم به عق زدن

نگران بهم زل زده بود

و پرسید

\_چی شدی، یهو؟ حالت خوبه؟

لبخندی زدم و گفتم

\_نگران نباش خوبم بوی اون سگ که بهم خورد حالم بد شد

با دو دلی نگاهم کرد

که دستشو فشردم

همین که خواستم برگردم

دوجفت چشم نگران دیدم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۵ ۲۲:۰۱]

#سیصد\_و\_بیست

اعتنایی به نگاهش نکردم واز کنارش گذشتم

به سمت بچه ها رفتم

عشق یا هم خون

خمیازه ای کشیدم عجیب خوابم میومد

آترین که متوجه خواب آلودگیم شد

روبهم گفت

\_ خوابت میاد؟

اوهومی گفتم

که رو به بقیه گفت

\_ برویچ پاشین خانومم خوابش میاد

مازیار با لحن مسخره گفت

\_ خاک بر سرت زن زلیل

خنده ای کردم و بلند شدم

که بقیه هم همراه من بلند شدن

به سمت ویلا رفتیم

من سریع به سمت اتاق خواب رفتم

آترین پشت سرم اومد دکمه های مانتومو باز کردم

عشق یا هم خون

و با همون تاپ تنم وشلوار جین پام افتادم رو تخت وچشمامو بستم

اونقد خسته بودم وخواهم میومد که نای لباس عوض کردنم نداشتم

نفس های گرم آترین به گردنم میخورد

کنار گوشم زمزمه کرد

\_درسا

با بی حالی گفتم

\_هوم

\_باید باهم حرف بزنی

با لحن حرصی گفتم

\_من خوابم میاد حرفی ندارم

چند لحظه صداس نیومد دیگه نفساشو کنار گوشم احساس نمیکردم

داشتم به خلسه ای شیرین خواب میرفتم

که دست آترینو روی دکمه ای شلوارم احساس کردم دستشو پس زدم وبا بدخلقی گفتم

\_نمیفهمی میگم خسته ام خوابم میاد ها

عشق یا هم خون

اخماشو برد تویی هم

ولباسای که تویی دستش بود رو پرت کرد سمتم وگفت

\_میدونم خوابت میاد اونقد خر نیستم که الان هم بستر شدن باهامو ازت بخوام

میخاستم لباساتو عوض کنم راحت بخوابی

سرمو انداختم پایین

گند زده بودم

اون میخاست فقط لباسمو عوض کنه ومن

لبامو گاز گرفتم که با یک حرکت پیرهنشو در آورد

و خودشو روی تخت انداخت و پشتش رو، به من کرد

عشق یا هم خون، [۰۱:۲۴ ۲۵،۱۰،۱۷]

#سیصد و بیست و یک

میخاستم ازش معذرت بخوام

دستمو به سمتش دراز کردم اما میون راه پشیمون شدم

رومو به اون سمت کردم وچشمامو بستم وسعی کردم بخوابم

عشق یا هم خون

با نفس های منظمی که میکشید

فهمیدم خوابیده

هر کاری میکردم خوابم نمیبرد

انگار پریده بود

ساعتو نگاه کردم

که عقربه هاش روی دوازده بود

بلند شدم وپانچمو روی تایم پوشیدم وبه سمت بیرون رفتم

از پله ها پایین رفتم

چشمم به بچه ها افتاد که

مشغول فیلم تماشا کردن بودن

به سمتشون رفتم

که شروع کردن به خندیدن

با تعجب نگاهشون کردم

که مازیار باخنده گفت

\_آترین رفت تورو بخوابونه خودش خوابش برد

عشق یا هم خون

با این حرفش خودمم خنده ام گرفت

وکنار نیلو نشستم

روبهش گفتم

\_فیلمش چجوریه

با هیجان گفت

\_ترسناکه

اب دهنمو قورت، دادم ومشغول تماشا کردن فیلم شدم

یک قسمتش دختره وسط یک مشت جن گیر، کرده بود

که با اره برقی سرش بریده شد

من ونیلو همزمان جیغ کشیدیم وهمو بغل کردیم

از ترس داشتیم میمردم

نیلو هم بدتر، از من

تا اخر فیلم ده بار مردیمو زنده شدیم

فیلم که تموم شد

بچه ها بلند شدن وبه سمت اتاقاشون رفتن

با ترس قدم ور میداشتم

داشتم از ترس قالب تهی میکردم همش احساس میکردم

یه نفر، بهم حمله میکنه

زود به اتاق رفتم وروی تخت دراز کشیدم پانچمو در اوردم

روی کاناپه پرش کردم

چشمامو بستم که احساس کردم

چن نفر بهم خیره شدن

ناخوداگاه جیغ کشیدم

که آترین تکونی خورد

به سمتش رفتم ودستمو دور کمرش حلقه کردم

میدونستم الان باهام قهره ولی خب میترسیدم

آغوشش امنیت روبهم تزریق میکرد





عشق یا هم خون

چشماشوباز کرد و حرصی نگاهم کرد و گفت

\_هوف درسا باز چته

بغض کردم و گفتم

\_نخواب تا من بخوابم

اخماشو کشید توهمو گفت

\_اخه بچه تو که جریزه فیلم ترسناک نداری مگه مرض داری میبینی

اخمامو کردم توهمو گفتم

\_تو از کجا میدونی من فیلم دیدم

پوزخندی زد و گفت

\_تابلویی

دستمو به کمرم گرفتمو و گفتم

\_اصنشم من نمیترسم گوریل

حرصی نگام کرد و گفت

\_انگشتت هم بهم نخوره ها خانوم شجاع

عشق یا هم خون

مٹ خودش پوز خند زدمو وگفتم

\_نترس نمیخوره

روشو کرد اونور ودراز کشید

چراغ خوابو خاموش کرد

دوباره ترس اومد سراغم

خواستم برم تو بغلش که، حرفام یادم اومد

اخ خدا غلط کردم من میتراسم اصن من ترسوه ام

کم مونده بود اشکم دربیاد

پایین تخرم یه سایه ای دیدم

وتصویر اون دختر اومد جلو چشمام

جیغ خفیفی کشیدم وبه سمت آترین رفتم وخودمو انداختم تو بغلش

آترین با پوز خندی که میدونستم گوشه لبش جا شده گفت

\_چی شد خانم شجاع

؟

عشق یا هم خون

زدم زیر گریه و گفتم

\_من اصن شجاع نیستم میترسم بزار بغلت بمونم میترسم

ودوباره گریه کردم

که منو چسبوند به خودش

سرمو گذاشت روسینش

روی موهامو بوسید

وزمزمه کرد

\_هیش خانوم کوچولو بخواب تو بغلم من بیدار میمونم

لبخندی زدم وچشمامو بستم سعی کردم بخوابم

اروم زمزمه کردم

\_مرسی که هستی آترین

این آینده کدام بود...؟

که بهترین روز های عمرم را؛

حرام دیدارش کردم!

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۵ ۲۴:۰۱]

#سیصد\_و\_بیست\_و\_سه

با صدا زدن های

بلند نیلو رز قرمز

روبه لبام زدم

وسریع از اتاق

بیرون رفتم

تا نیومده بالا

خفم کنه

عجیب دختر جیغ جیغوی هست

عین کاست خرابه ضبط

حرف میزنه

لبخندی رولبم از تشبیه ای که به نیلو دادم کردم

از پله ها پایین رفتم

که صدای پر حرص

نیلو بلند شد

عشق یا هم خون

\_چه عجب مادمازل تشریف آوردن  
صبر میکردی فرش قرمز زیر پات مینداختیم

سر مازیار رو واسه پیش کش میبردیم

با این حرفش

مازیار پرید بش وگفت

\_هوی ماست تو چه کار من داری  
هان مگه تنت میخاره دلت هوس کتک کرده؟؟؟

خنده ام گرفت

اخه نه زیادی سفید بود

بهش میگفت ماست

نیلو جیغ کشید وبا کیفش تویی سر مازیار کوبید

که صدای اخش بلند شد

گفت

\_ماست خودتی ایکبیری بخف تا دهن مهنتو پر خون نکردم

عشق یا هم خون

هر وقت گفتن اسد بیا وسط دست بزن

مازیار میخواست

سمتش حمله کنه

که بهشون رسیدم و

گفتم

\_ هیس بسه بچه ها

صدای مازیار بلند شد

\_، دختره ای نفهم با کیف میزنی تو سر من؟

نیلو کیفشو پرت کرد سمت مازیار و گفت

\_، خفه شو ایکبیری

مازیار به سمت نیلو یورش برد

که با صدای داد

آترین که گفت

\_بتمرگ سرجات

عشق یا هم خون

صاف ایستاد

نیلو شروع کرد

به ذوق کردن

که آترین روبهش گفت

\_توهم خفه کار کن

بادش خالی شد

ویه ایش گفت ودست منو کشید

تا پیش ماشین بگم سرمو خورد دروغ نگفتم

همش میگفت مازیار بده آترین روانیه

خلاصه مخ من آسفالت شد

کنار ماشین ایستادیم تا آترین بیاد

همینجور پشت سر هم داشت حرف میزد

که جیغ کشیدم

\_بسه سرم رفت



عشق یا هم خون

ساکت و شدو

بی صدا نگام کرد

آترین رسید

وما آخرین نفراتی بودیم

که از عمارت بیرون رفتیم

وبه سمت پارک جنگلی

که قرار گذاشته بودیم حرکت کردیم

عشق یا هم خون, [۰۱:۲۴ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_بیست\_و\_چهار

به پارک جنگلی که رسیدیم

بچه ها چادر زده بودن وهمه دور هم نشسته بودن وداشتن میخندیدن

به درخواست نیلو هیچ کس صبحانه نخورد

که تویی فضای آزاد و طبیعت بخوریم

رفتم و کنار مهسا نشستم

رو بهش گفتم

\_حالت خوبه

رنگش زرد بود و این منو نگران میکرد به هر حال خواهرم بود نبود؟

عشق یا هم خون

روبهم لبخند آرومی زد وگفت

\_نه خوبم نگران نباش

\_از زندگیت راضی هستی؟

لبخند تلخی زد تلخ بود یا من احساس کردم تلخه؟؟

مکشی کردوگفت

\_آروین شوهر خوبیه مهربونه

گفت وگفت ونفهمید چه تیری به قلب من زد

خواهرم بود درست

اما حرف از آروین که میشد

اون دیگه یه فرد منفور پیشم میشد که عشق خواهرشو دزدید

بغض بدی گلوم گرفته بود

کاش جرعت اینو پیدا میکردم که از این دنیای بی رحم دل بکنم

باصدا زدن نیلو سرمو بلند کردم وگنگ نگاش کردم

دستشو به کمرش زده بود

وطلبکارانه نگام میکرد

عشق یا هم خون

یک لحظه به خودم شک کردم نکنه کار اشتباهی کردم

اب دهنمو به سختی قورت دادم تا این بغض لعنتی بره

روبهش گفتم

\_چته؟؟؟

که جیغ کشید

\_چمه؟؟؟

کمرم شکست واسه صبحونه کوفتیتون اونوقت یکیتون نمایین کمکم

خندیدمو گفتم

\_اولن اون کوفتی نظر خودت بود

دوما خب عزیزم کمک میخای که جارو جنجال،نداره،

ببین مازیارم بیکاره برو ازش درخواست کمک کن

مازیار که حرفای مارو شنیده بود روشو کرد اونور ودیگه توجهی نکرد

نیلو جیغ کشید

\_من عمرا سراغ اون بوزینه برم

با حرفی که زد خشک شدم

عشق یا هم خون

سست شدم

مرور خاطرات با آروین

بوزینه گفتنای من بهش

و حرصم رو درآوردن

سرمو بلند کردم که چشمم به چشم های آروین افتاد که برق اشک توشون بود و به من نگاه میکرد

لبخند تلخی زد

یعنی اونم یاد خاطرات بامزمون افتاد

اون بغضی که سعی میکردم حفظش کنم شکست

وقطره اشکم روی گونم چکید

نیلو دستپاچه نشست و منو تو بغلش کرد و شروع کرد به عذرخواهی برای صدای بلندش

و من آروم تویی بغلش اشک میرختم برای عشقی که از دست رفته

و وانمود کردم به خاطر نیلو بوده و تویی بغلش اشک ریختم

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۵, ۲۴:۰۱]

#سیصد\_و\_بیست\_و\_پنج

عشق یا هم خون

بعد از اینکه ناهار

روخوردیم البته به غیر

از من که فقط با غذام بازی میکردم

عزم رفتن کردیم

چون حال مهسا خوب نبود و همین طور وضع روحی من

توی اتاق دراز کشیده بودم

حتی برای شام هم به پایین نرفتم

میلی برای خوردن نداشتم

آروین روی تخت کنارم جای گرفت

وبا موهام ور رفت

دستش به سمت گردنم رفت و نوازشش کرد

عصبی شدم و دستشو پس زدم

با نگاه عصبی نگام کرد که جیغ زدم

عشق یا هم خون

\_من رابطه نمیخام امشب، نمیخام برو بیرون

آترین عصبی سمتم اومد دستامو گرفت

وغرید

\_ولی من میخام همین امشب

ونگاه وحشتناکی بهم کرد

جیغ زدم

\_تو یک ادم نفهمی

نمیفهمی حالم خوب نیست.

داد کشید

\_چیه باز فیلت یاد هندستون کرده؟ دلت هوا آروینو کرده؟

سیلی محکمی زدم و داد کشیدم

\_اره کرده همیشه هواشو میکنه

سیلی محکمی بهم زد

موهامو کشید و صورتمو برد سمت خودش و غرید

عشق یا هم خون

\_ فکر کنم ماهیت اصلی آترینو نشونت دادم که

اون یک ادم کثیفه

از، بین دندونای کلید شده گفتم

\_ اگه اون تجاوز کرد

اگ اون کثیفه

توهم به من تجاوز کردی

پس توهم کثیفی

به سمتم هجوم برد

ولب هام رو اسیر

خودش کرد

وبا خشونت میبوسید

هر چقد تقلا کردم

فایده ای نداشت

جیغ میکشیدم

فوش میدادم

اما آترین حالیش نبود

عشق یا هم خون

بازی کردم با غیرتش

پس چیزی نمیفهمید

بعد از اینکه خوب آزارم داد رهام کرد

وکنارم خوابید

بی جون روی تخت افتاده بودم

با سختی بلند شدم وبه سمت حموم رفتم

باید این تن نجسو میشستم

وگرنه تا صبح از غصه میمردم

اعتراف می کنم که «باختم»!

تاسم «جفت» بود ولی «جور» نبود

برگه هام «آس» بود

ولی «حکم» نبود

آخرش شد



عشق یا هم خون

یکی «بود» یکی «نابود

اینم «سَرِ نَوْشَتِ» ما بود

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۲۵، ۲۴: ۰۱]

#سیصد\_و\_بیست\_و\_شیش

چشمامو باز کردم

بدن کبودمو از تخت

جدا کردم و ملحفه

رو بیشتر دور خودم

پوشوندم

از تخت جدا شدم به صورت غرق خواب آترین نگاه کردم

قطره اشکی از چشمم

چکید

هر چه سعی کردم ازش متنفر، باشم بازم نتونستم

نه دلم حس خوبی بهش داشتم

عشق نه ولی شاید دوست داشتن

به سمت حمام رفتم و تن خسته و دردناکمو

توی وان گذاشتم

و چشمامو بستم

عشق یا هم خون

با تقه های که به در خورد خسته چشمامو باز کردم

وگفتم

\_بله

صدای آترین بلند شد

\_زود بیا بیرون قراره بابچه ها نهار بریم رستوران جاده چالوس

باشه ای گفتم و خودمو مشغول شستن کردم

بعد اینکه یک حموم حسابی کردم بیرون رفتم

و شروع کردم به خشک کردن موهام

لوسیون بدنمو زدم

ونشست پشت میز و شروع کردم به یک آرایش ملایم

بعد اینکه کارم تموم شد

بلند شدم

یک مانتو کوتاه مشکی و جوراب شلواری ذخیم مشکی و شال مشکی پوشیدم

عشق یا هم خون

کفش های پاشنه پونزده سانتی مشکیمو پام کردم

کیفم روی دوشم انداختم وبا عطرم دوش گرفتم

آترین یک کت تک رنگ زرد وشلوار کرم ویک پیرهن سفید زیرش پوشید

جذاب ونفس گیر،شده بود

وبوی تلخ عطرش ادم رو وسوسه میکرد

به روم لبخندی زد ودستمو فشرد

از آترین عصبی دیشب خبری نبود

ناخودآگاه لبخندی زدم

وهمراهش به راه افتادیم

بچه ها همه سوار ماشینا بودن وطبق معمول ما اخرین نفر بودیم

رو کردم به آترین وگفتم

\_اتی

ابروهاشو انداخت بالا که چهرشو جذاب تر میکرد وگفت

\_اتی؟؟

عشق یا هم خون

خندیدمو گفتم

\_ آترین؟

\_ بله

\_ سوئیچ رو بده من بروم

اخمی کرد وگفت

\_، جاده اش خطرناکه همیشه

با لجاجت پامو کوبیدمو وگفتم

\_ بده دیگه اه خسیس

\_ با لجاجتی راه به جای نمیبری

چشمام مظلوم کردم ولبام غنچه وگفتم

\_ بده دیجه (بده دیگه)

خم شد و کوتاه لبامو بوسید وگفت

عشق یا هم خون

\_باشه ولی تند نرو

جیغ کشیدم و پریدم لباسو بوسیدم

شک زده نگام کرد خندیدمو و سوار شدم

بعد از نیم ساعت به رستوران رسیدم و همه به داخل رفتیم

طبق معمول نیلو و مازیار در حال بحث بودن

و مهسا هم بی حال

آروینم غمگین و نگران

غذا رو آوردن

من زرشک پلو سفارش دادم و آترین و آروین و مهسا هم مثل من

بقیه هم که هوس میگو کرده بودن

تا غذا رو آوردن چشمم که به میگو افتاد

ته دلم بهم خورد

میخاستم بالا بیارم

به سرویس بهداشتی دویدم آترین دنبالم اومد ومن بالا میوردم واون کمرمو مالش میداد

رنگم پریده بود حالم بد بود

میخاستم برم دستشویی

آترین روفرستادم که خبر بده خوبم

دستامو شستم وشالمو درست کردم به سمت بیرون رفتم

واقعا این حالت تهوع ها گیجم کرده بود

#سیصد\_و\_بیست\_وهفت

آروین با دیدنم جلو اومد

وزمزمه کرد

\_خوبی درسا؟؟

از چشم هاش نگرانی

میبارید

عشق یا هم خون

دلم لرزید دلم برای

نگران شدناش

دلواپس شدناش تنگ شده بود

با حالی نزار ورنگ وروی پریده نگاش کردم

قطره اشکی روی گونه ام چکید

که آروین ناباور

وغمگین جلو اومد

بازو هامو تکون داد

و غریب

\_ لعنتی حرف بزن

چته درد تو بهم بگو

کم آزارم بده

اشکام سرازیر شدن

دست خودم نبود

الان بیشتر از، هر زمانی احساساتی شده بودم

عشق یا هم خون

باصدای که بغض  
ازش بیداد میکرد  
لب زدم

\_خوبم

آروین کلافه  
فریاد کشید

طوری که توی راهرویی  
منتهی به سرویس  
بهداشتی صداس پیچید

\_د خوب نیستی من میفهم

من حسست میکنم لعنتی

تو خوب نیستی

منو ببین یه چیزی بگو قلبم داره وایمیسته

تو چشم هاش نگاه کردم



عشق یا هم خون

ازش میخاستم که

باهم بریم به جای دور

دیگه نمیتونستم نبودشو تحمل کنم .

ساعت ها بود فکر کرده بودم

وبه این نتیجه رسیدم که همراهش باید برم

لبامو تر کردم و گفتم

\_دوسم داری؟؟

آروین مرد

دست نیافتنی من

چشم هاش پراشک شد

جوابمو نداد

دوباره صداش کردم

با لحنی که همه میفهمیدن درد دارم روحم خسته اس

\_آروین دیگه دوستم نداری؟؟؟

،سرشو انداخت پایین

عشق یا هم خون

یه چیزی تو قلبم فرو ریخت

زمزمه کرد

\_ دارم بابا میشم

خشکم زد ناباور

نگاش کردم

\_ نه دروغه من باورم

نمیشه دروغ میگی نه

جیغ کشیدم فریاد زدم

یقشو گرفتم

\_ بگو که دروغ میگی

بگو لعنتی بگوو

اشکاش سرازیر شد

سست شدم

خورد شدم

عشق یا هم خون

همه اومده بودن جمع شده بودن انگار فیلم بود  
وماهم بازیگراش

آترین اومد سمت  
آروین وباداد گفت

\_چه بلایی سرش آوردی عوضی هان

خواست مشتی به صورت آروین بکوبه

که جلوش ایستادم  
وجیغ زدم

\_برو کنار عوضی  
بهش دست نزن

آترین ناباور به چهره ای  
برق اشک و صورت  
سرخ شده من نگاه کرد وزمزمه کرد

\_درسا

عشق یا هم خون

باقدم های لرزون

به سمت مهسا رفتم

هنوز منہ احمق امید داشتم

که شاید حرفاش دروغه

جلوش ایستادم

رنگش پریده بود

دیگه هیچ چیز

برام مهم نبود

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۵ ۲۴:۰۱]

#سیصد\_و\_بیست\_و\_هشت

نه آبروی خانوادم

نه هیچ چیز دیگر

ونه ترس از اینکه

همه بدونن این مرد

به ظاهر شوهر خواهر

عشق یا هم خون

معشوقم بوده

با لحن سردی گفتم

\_ تو بارداری؟؟؟

سرشو انداخت پایین

جیغ زدم

\_ خجالت نکش تویی

چشم های خواهرت

نگاه کن

وبگو از عشق من

حامله ای

صدای پیچ پیچ های مردم اطرافم بلند شد

نیلو دستشو جلوی

دهنش گذاشته بود

ومتحیر نگام میکرد

آترین خشمگین بود

عشق یا هم خون

اشکام سرازیر شد

رفتم سمت آترین

روبهش با داد گفتم

\_تویی عوضی بخاطر

انتقام از آروین

به زور منو وادار به

ازدواج با خودت کردی

توی عوضی با بی رحمی

تمام

به من تجاوز کردی

اشکام پشت سرهم

پایین میریختن

\_تو تو نگذاشتی که من با

آروین با عشقم باشم

عشق یا هم خون

با کسی که بیشتر از جونم دوشش داشتم ..

آترین سرشو پایین انداخته بود شاید شرمنده بود وپشیمون...

رفتم سمت مهسا

ویوز خند زدم

وگفتم

\_واما تو خواهر مهربونم

تومیدونستی منو آروین

باهمیم میدونستی اون قراره بیاد خواستگاریم

اما تو چکار کردی؟

وقتی اون عوضی بهت تجاوز کرد .

انگشت اتهام رو سمت

آروین من گرفتی

وبه اجبار باهش ازدواج کردی

عشق یا هم خون

در حالی که میدونستی اون

تمام زندگی خواهر کوچیکته

میدونستی نباشه میمیرم

واقعا آرزوی مرگمو داشتی؟؟

مهسا اشکاش سرازیر شد

اشکام باهاش شروع به باریدن کرد

همه ناباور به دهن

من نگاه میکردن

احساس کردم

نفسم بالا نمیاد

قلبم سوزش

عمیقی داشت

مهسا جیغ کشید

اسمو صدا زد

میخواست بیاد سمتم که با اشاره دستم اجازه ندادم

وگفتم



عشق یا هم خون

\_ازت متنفرم نزدیکم نیا نیا

ناباور ایستاد

باورش نمیشد

درسای مهربون

متنفر بشه ازش

سیصد و بیست و نه

با قدم های شل به سمت آروینی رفتم

که داشت هق میزد

آره مرد مغرور من

داشت گریه میکرد

اشکامو پاک کردم

رفتم سمتش روبروش ایستادم

وداد زدم

\_من دوستت دارم

من عاشقتم

عشق یا هم خون

هق هقم به هوا رفت  
گفتم

\_من عاشق تویی ام  
که الان پدر شدی  
پدری که بچت من مادرش نیستم

این بود دوست داشتنت

اره میدونم کم آوردی  
میدونم

من باید برم من میرم

بمون برای بچت پدری کن

توسهم من نبودى هیچ وقت نبودى

عشق ما ممنوعه بود و تو مننه ممنوعه من بودى

کاشکی میتونستم یک بار دیگه  
روزای گذشته رو تکرار کنم

روزای که بدون دغدغه و ترس کنار تو سپری میشد

و تو مال من بودی ...

عشق یا هم خون

زجه زدم وگریه کردم

آروین با حق حق گفت

\_درسا دوست دارم

من بدون تو میمیرم

من مست بودم

نفهمیدم دارم

بدون تو نابود میشم

\_ولی من و تو ما نمیشیم

من دیگه نمیتونم

بمونم باید برم

برم اینو همه میخان

بهم قول بده که

خوشبخت بشی

قول بده

عشق یا هم خون

بدون اینکه اجازه ای  
حرف زدن بهش بدم

به سمت بیرون دویدم

سریع سوار ماشین  
آترین شدم

وماشینو روشن کردم  
با سرعت هرچه تمام  
تر راندم

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۵ ۲۴:۰۱]

#سیصد\_و\_سی

تو جاده های چالوس  
رانندگی میکردم

وچهره گریون آروین  
مقابلم میومد

اشکام دیدمو  
تار کرده بود

یادم اومد از آشنایم  
تا زمانی که بهم گفت

عشق یا هم خون

پدر شده

پدری که من مادر

بچه اش نبودم

گوشیمو در اوردم

شروع کردم به تایپ کردن

\_من میرم از این دنیا

امیدوارم خوشبخت بشین

خداحافظ درسا.

دکمه سند وزدم

و برای آترین ومهسا

و آروین فرستادم

نمی خواستم بی

خداحافظی برم

شماره بابا رو گرفتم

صدای گرمش توی

عشق یا هم خون

گوشی پیچید

با صدای که از گریه  
دورگه شده بود گفتم .

\_بابا

\_جان بابا خوبی درسا ؟  
خوبی عزیزم؟

\_خوبم بابا همیشه  
گوشی رو بزاری رو اسپیکر  
تا صدای مامانم بشنوم

\_بیادرسا گذاشتم

\_مامان بابا دوستون دارم خیلی

بابا گفت

\_خوبی درسا؟  
ماهم دوست داریم دخترم

مامان با صدای که نگرانی ازش میبارید گفت

\_درسا خوبی

عشق یا هم خون

چی شده دختر؟

\_هیچی ماما من

فعلا برم خدافظ

دیگه نا ایستادم تا

جوابشونو بشنوم

قطع کردم

با چشم های گریون

به سمت روبروم رفتم

از اینه چشمم به ماشین آروین افتاد

قلبم گرفت

گوشیم شروع کرد

به زنگ خوردن

ریجکت کردم

وبعد خاموش

دیگه، نمیتونستم

این زندگی بدون

آروین رو تحمل کنم

با یک حرکت فرمونو چرخوندم

عشق یا هم خون

وماشینوبه سمت

ته دره پرتاب کردم

انچه داغونت میکنه

جدایی نیس

دوس داشتن کسی ست

ک میدانی

هرگز

ب اونخواهی رسید

ودر این هنگام ارزوی مرگ میکنی...

عشق یا هم خون, [۰۱:۲۴ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_سی\_و\_یک

(از زبون آروین)

با ناباوری به جای

خالی درسا نگاه کردم



عشق یا هم خون

به خودم اومدم،

وبه سمت

بیرون دویدم

نباید رهاش کنم

نباید

سوار ماشینم شدم

آترین اومد کنارم نشست

ومهسا ونیلو

ومازیار عقب نشستن

با سرعت پام رو

روی پدال گاز فشردم

وسعی میکردم

به ماشینش برسیم

به ماشینی که

با سرعت سرسام

اوری میروند

قلبم داشت از جاش کنده میشد

عشق یا هم خون

نگران بودم خیلی نگران

آترین صورتش

سرخ شده بود

با گوشیش شماره ای رو میگرفت

وقتی جواب نداد

گوشیو، به داشبورده

کوبید و لعنتی نثار کرد

درسا ماشینو پیچوند

ناباور به روبروم زل زدم

که با سرعت ماشین

به ته دره سقوط کرد

آترین داد بلندی کشید

خشکم زده بود

مهسا جیغ کشید

وازال رفت

پام رو روی

عشق یا هم خون

ترمز گذاشتم

صدای بلندی ایجاد شد

که نشون میداد

ماشین ایتیش گرفته

آترین از ماشین

بیرون پرید

از ماشین بیرون رفتم

به سمت جایی که

به ماشین درسا

ختم میشد رفتم

دویدم که با ماشین

سوخته ای که در حال

خاکستر شدن بود

روبرو شدم

ماشین های اطراف ا

عشق یا هم خون

یستاده بودند

و تماشا میکردن

آترین رو زانوهایش

افتاده بود

و عریده میکشید

باخودم زمزمه کردم

\_دروغہ درسای من نمردہ

داد کشیدم

\_درسا عشقم خانومم کجا رفتی

نفس، آروین کجایی

اشکام ریختن مردم

با ترحم نگاهم میکردن

خواستم سمت ماشین

بدوم که دونفر گرفتتم

عشق یا هم خون

داد کشیدم

\_ولم کنین درسا نمرده اون منو تنها نمیزاره نه

اونی که تو ماشین درسا نیست

نیست

زجه میزدم

وتلاش میکردم

سمت ماشین برم

که توی شعله های آتش میسوخت

وهمه ای وجودم رو داشت ازم میگرفت

《X》 زیر گنبد کبود

《》 ۲۰۰۸ تا عاشق بودنو کلی حسود!

《》 تقصیر همون حسودا بود که حالا شده

《》 یکی بود، یکی نبود

#این بود داستان ما

یکی نبود یکی بود ولی نابود.....

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون, [۰۱:۲۴ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_سی\_و\_دو

از زبون سوم شخص

آروین عربده میکشید

داد میزد که درسا نمرده

ولی ماشین سوخته

چیز دیگه ای رو میگفت

آترین مرد مغروری که

کسی اشکشو ندیده بود

اونی که حتی وقتی

دختری که ادعامیکرد

تمام زندگیشه مرد

قطره ای اشک نریخت

حالا اشکاش سرازیر بودن

عربده هاش دل هر

ببینده ای رو به رحم میورد

حالا پیش خودش

اعتراف کرده بود

عشق یا هم خون

که درسا تموم زندگیش  
شده بود

اره اون عاشق درسا شده بود

اعتراف سختی بود  
حالا فهمیده بود

زمانی که درسای  
وجود نداشت

آروین صورتش  
کبود شده بود  
نمیتونست نفس بکشه

مازیار سمتش رفت  
سعی کرد دهنشو  
باز کنه ولی نتونست

چند نفر اومدن کمکش  
ودهنشو باز کرد

راه تنفسش باز شد

ولی بیهوش شد

عشق یا هم خون

آمبولانس اومد

پلیس اومد

وماشینو بررسی کردن

وبه این نتیجه رسیدن

که جنازه ای درسا هم

خاکستر شده

مهسا بهوش اومده بود

جیغ میکشید و

گریه میکرد

تن بی جون آروین رو

سوار آمبولانس کردن

مازیار رفت سمت

آترینی که روی زمین

افتاده بود

واشک میریخت

دستشو روی شونه

آترین گذاشت وگفت

\_داداش بلند شو بسه



عشق یا هم خون

آترین فریاد کشید

زنم مرد زنم رفت  
کسی که عاشقش بودم  
دیگه نیست من چه کار کنم ها

وبعد از ته دل زجه زد

مازیار هم اشک ریخت

واقعا سخت بود

نیلو.اروم اروم اشک میریخت  
نبود درسا سخت بود خیلی.

به سختی مهسا

و آترین رو سوار ماشین  
کردن وبه تهران راه افتادن

آترین سرشو گذاشته

بود کنار شیشه

به یاد صبح افتاد

که چقد درسا

شیرین شده بود



عشق یا هم خون

شب شده بود

همه به خونه آترین رفتن

خدمتکارا با دیدن سر و وضع آترین تعجب کردن

آترین با لباس های خاکی و سر وضعی ژولیده داخل شد.

به روی زمین سقوط کرد

و صدای گریه هاش بلند شد

مهسا کنار در سر خورده بود و اشک میریخت

اون باعث مرگ خواهرش شده بود

خودشو مقصر میدونست

ترلان سراسیمه اطراف رو نگاه کرد وقتی درسا رو ندید

نگران جلو اومد و به آترین گفت

\_ آقا خانم کجاستن؟

با این حرف آترین گریه کرد و گفت

\_ ترلان درسام مرد

درسام خودشو کشت

درسام سوخت خاکستر شد

به خاطر من عوضی مرد

ترلان اشکاش ریخت وگفت

\_اقا دروغ میگن خانم نمرده

\_کاش دروغ بود ترلان کاش بود اما نفسم رفت

مازیار به خانواده آترین خبر داد که درسا مرد

اوناهم سراسیمه اومدن وسعی در اروم کردن پسرشون کردن

مازیار به بیمارستان رفت

باید از حال آروین خبر دار میشد

آروین سخته خفیف کرده بود

مازیار به اتاقش رفت

وآروین رو میون سیم ودستگاه با چشم های بسته دید

باورش سخت بود

که تا این اندازه درسا رو دوست داشته باشه

مهسا با حالی نزار شماره مادرش رو گرفت

عشق یا هم خون

\_الو

\_الو مهسا چرا گوشیتو جواب نمیدی چی شده

با صدای گرفته ای گفت

\_مامان بیا

\_کجا پیام مهسا چی میگی حالت خوبه؟، درسا خوبه؟

گریه اش به هوا رفت

نیلو پشت تلفن گفت

\_چی شده دختر بگو چی، شده

\_بیا خونه درسا مامان تورو خدا بیا

وبا گریه قطع کرد

نیلوفر هراسون شماره مهسا رو گرفت

اما جواب نمیداد

داریوش دستشو گذاشت

روی شونه نیلو وگفت

عشق یا هم خون

\_چی شده خانمم

نیلو روشو برگردوند وگفت

\_دلم شور میزنه داریوش حس بدی دارم

مهسا زنگ زد با گریه گفت پیام خونه درسا

داریوش نگران شد دست توی موهاش کشید وگفت

\_معطل چی هستی بیوش بریم

داریوش ونیلوفر به سمت عمارت آترین رفتن

خدمتکار درو باز کرد وارد

عمارت که شدن صدای جیغ وگریه میومد

نیلو رنگش پرید به داخل دوید

وداریوش هم پشت سرش

به آترینی رسیدن که زجه زد

مهسا جیغ میزد واشک میریخت

نیلو به اطراف نگاه کرد

اما درساش رو ندید

عشق یا هم خون

عزیز کردش رو ندید

با نگرانی جلو رفت

روبه مهسا گفت

\_خواهرت کجاس درسام کجاست

مهسا گریش شدت گرفت

نیلو عصبی ونگران داد کشید شونه های مهسا رو تکون داد وگفت

\_زود باش بگو خواهرت کجاست مهسا دخترم کجاست

مهسا میون گریه گفت

\_درسا رفت دیگه نیست

نیلو داد کشید

\_کجا رفت منظورت چیه

\_مامان اجیم مرد دیگه اجی ندارم

نیلو دستشو روی گوشاش گذاشتو جیغ کشید

\_نه دروغ میگی مگه نه

میون جیغاش بلند بلند خندید

سمت داریوش که زجه میزد رفت وگفت

\_درسام مرد

دخترم مرد

گریه اش به آسمون رفت و بیهوش شد...

عشق یا هم خون, [۲۵,۱۰,۱۷ ۰۱:۲۵]

#سیصد\_و\_سی\_و\_پنج

امروز روز خاکسپاری درسا بود

یک سنگ قبر خالی و مراسم عزاداری

آروین با بی حالی از تخت بیمارستان جدا شد

شده بود مرده متحرک

دلیل نفس هاش حالا دیگه نیستش

امیدی به زندگی نداشت

مگر نه درساش عشقش مرده بود؟

چشماشو بست و اشکاش سرازیر شد

با ماشین مازیار به مراسم رسیدن



مادر درسا خودشو روی خاک انداخته بود وشیون میکرد

دخترشو صدا میکرد  
آترین عذاب وجدان داشت

از این که عشقشو مورد آزار قرار داده بود

آروین به سمت خاک رفت داد کشید

\_درسا نمرده اون زندست حق نداره بمیره

هق هقش به هوا رفت خودشم میدونست دیگه درسا کوچولوش نیست

عشق یا هم خون, [۰۱:۲۵ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_سی\_و\_شیش

آترین عربده میکشید

آروین عین دیونه ها میخندید  
وبعد گریه میکرد،

به راستی که عقلش رو، ازدست داده بود

عشق یا هم خون

چهل روز از مراسم درسا میگذشت

چهل روزی که به همه سخت گذشت

نبود درسا همه، رو داغون کرده بود

مهسا حس عذاب وجدان داشت

نیلو بخاطر ضعف و بیماری توی بیمارستان به سر میبرد

دیگ خبری از خانواده شاد داریوش نبود

داریوش کمرش خم، شده بود

ته تغاریش از بین رفته بود

گل زندگیش که شباهتش به خودش رفته بود

حالا دیگ نیست

بخاطر همسرش نیلو

سعی میکرد فرو نریزه

تکیه گاه باشه

عشق یا هم خون

رفتی و امشب حالم خرابه

اخه ای خدا چرا دلم کبابه

عشق یا هم خون, [۲۵,۱۰,۱۷ ۰۱:۲۵]

از زبون سوم شخص

وقتی ماشین به ته دره پرتاب شد

درسا از ماشین پیاده شد

سرش زخمی شده بود لباساش خونی

اما میدونست نباید بمونه

باید دور میشد از اون ادما

به سمت درختای انبوه رفت

به سختی راه رفت

صدای عربده های آترین و آروین به گوشش رسید

بی صدا اشک ریخت و به راهش ادامه داد

معجزه بود که هنوز زنده بود

نزدیک یک ساعت توی اون جنگل راه رفت

عشق یا هم خون

چشامش داشت بسته میشد

به زمین سقوط کرد

وسرش به سنگی خورد

وچشماش بسته شد

سلامتے دلہایے کہ

واسہ ہم پر پر میزنہ

اما ہمیشہ سر نوشت

پرہاشون رو میچینہ

عشق یا هم خون، [۱۷، ۱۰، ۲۵، ۲۵:۰۱]

#سیصد\_و\_سی\_و\_ہفت

چہل روز از مرگ عزیزش

گذشتہ بود

واون ہنوز درک نکرده بود

کہ درسا دیگہ وجود ندارہ

عشق یا هم خون

به ریش های بلندش

به موهای نامرتبش

و به تیپ سیاهش

نگاه کرد

اونی که همیشه

شیش تیغ میکرد

و صورتش برق میزد

حالا به صورت آشفته ای در اومده .....

آه پردردی کشید

از ماشین پیاده شد

به سمت عمارت

بی روح شدش رفت

درب ورودی

خدمتکاری جلو آمد

و با عشوه وزنانگی

به خرج دادن کتش

عشق یا هم خون

رو گرفت

ولی اون بدون ذره ای  
نگاه از کنارش گذشت

آتربینی که بعد از  
مرگ دختر عموی نازش  
بر اثر انتقام از  
خدایی که اونو گرفت

خودش رو در مشروب  
ودختر بازی غرق کرد

وبه دختر به عنوان  
وسیله ای برای رفع  
لذات خود

وکالای یک بار مصرف  
که فقط لایق یک شب  
در تخت او بودن بود نگاه میکرد

اما حالا بعد مرگ درسا  
هیچ کدام از این نگاه ها  
وعشوه ها هورمون  
مردانش روبه بازی نمیگرفت

عشق یا هم خون

کسی که یک شب  
متادول تختش خالی نبود

حال که چهل روز از  
مرگ درسا گذاشته بود

تخت او خالی بود  
باورش سخت بود. نبود؟

آیا آترین تبدیل به  
سنگ ویخ شده بود

نگاش به سمت پله ها  
کشیده شد

رفت به معبد گاه خودش  
جای که زمانی  
اتاق او و درسایش بود

چقد دلش برای آن دختر  
چموش تنگ شده بود

برای دختری که  
با نگاه اول

عشق یا هم خون

دلش لرزیده بود

اما بخاطر انتقام

کور شده بود

به روی تخت افتاد

نگاش به کنارش افتاد

جایی که همیشه درسا رو

به اجبار میان بازوانش میفشرد

پسر عمویی که نسبت

به عشق درسا بهش

حسودی میکرد

حال دربستر بیمارستان

روانی بود ...

آروین خوشتیپ

ودوست داشتنی

از دوری درسا

از نبود همسر او

دچار جنون شده بود...



هیچ وقت فکر نمی‌کرد  
آروین اونقدر درسا  
رو دوست داشته باشه

که در نبودش عقلش  
رو از دست بده

با خودش فکر کرد  
اگر اون کنار میکشید

اگر اون فرصت میداد  
به بودن درسا و آروین  
عاشق کنار هم

الان درساش گربه ای  
چموش ورام نشدنیش  
زنده بود؟؟

آه پر دردی کشید  
اون اونقدر خودخواه بود

عشق یا هم خون

که نمی تونست  
از درساش دست بکشه

درسای که عجیب تویی  
دلش جا شده بود ...

تمام زندگی آترین  
غرق کار شده بود  
مانند ربات شده بود

روز، تا شب سرکار  
و شب تا صبح سپری  
کردن خاطرات درسا

واشک و افسوس  
خوردن گذشته

حاضر بود درسا برگرده  
واون به پاش بیفته  
وازش بخاد که  
هیچ وقت ترکش نکنه

فقط اون برگرده.....

عشق یا ہم خون

تلخ یعنی...

تو نباشے و مـن ...

دردام و روے دیوار ...

نامرئی بنویسم ...

عشق یا ہم خون, [۲۵،۱۰،۱۷:۰۱]

#سیصد\_و\_سی\_و\_ہشت

از زبون سوم شخص

کیارش محکم بہ

بازوی برادرش زد

\_کیا صد دفعہ گفتم

من کار دارم این بند

وبساطتو جمع کن

باربد کنار منقل داد کشید

\_اہ کیارش ہمیش

عشق یا هم خون

ضد حالی یک دقیقه

از فکر اون بیمارستان

کوفتیت بیا بیرون

اومدیم مجردی عشق

و حال بینم میزاری یا نه ؟؟؟؟

سهیل بخاطر جلوگیری

از بحثی، که داشت بالا

میکشید

گفت

\_برو بچ جوجه رو بزنین

که بساطو جمع کنیم

بریم ویلا شب شده

یادتون نرفته که با

دختر ساحل قرار داریم

کیارش با اخم بین

ابروهاش گفت

عشق یا هم خون

\_گندت بزنی سهیل

خودتو ودوست دخترات

ما اومدیم اینجا که ریخت

اون دخترای آویزونو نبینم

تو باز دنبال خودت

کشوندیشون؟؟

مانی قهقهه ای زد

\_واو دلت میاد به حوری

های به اون خوشگلی بگی آویزون؟؟؟

اخ.که دلم واسشون پر کشیده

کیارش عصبی بلند شد

که باربد به دنبالش راه افتاد

وسعی در منصرف

کردنش،داشت

عشق یا هم خون

ولی انگار نه انگار

سهیل دوید به دنبال کیارش

رسید و بازوی

کیارشو گرفت

وبا لحن بامزه ای گفت

\_ای مش جعفر چته

باز، هار شدی خدا ازت

نگذره تو چش

نداری ببینی من اومدم

تفریح هاا باز میخای

بری ور دل اقدس

منو بش بفروشی

وادای گریه درآورد

باربد از خنده سرخ

شده بود

اما کیارش هنوز

پافشاری میکرد که

لبخند هم نزنه

عشق یا هم خون

راهشو پیش گرفت که بره

سهیل دوید و بازو شو گرفت

کیارش عصبی

سهیل رو پرت کرد

سهیل به روی جسم

نرمی سقوط کرد

از روی جسم متعجب

زده بلند شد

اون یک جنازه بود

وحشت کرد و داد کشید

باربد بچه ها بیاین

اینجا یک جسد هست

کیارش باصدای سهیل

متعجب شده بود راه روبه سمت سهیل برگشت

عشق یا هم خون

همه بچه ها اومده بودند وبه دختری که غرق خون بود نگاه میکردن

همه ترسیده بودند

کیارش کنار دخترک

زانو زد و دوبرش گردوند

یک لحظه مات شد

دخترک درموهای طلایش

و صورت عروسکیش خیلی زیبا بود

باربد سوتی کشید

واو چه حوریه این

حیف که مرده

کیارش اخم درهم کشید

و خون های روی پیشانی

دخترک رو پاک کرد

صورتش زخمی بود

نبضش رو گرفت

خیلی کند میزد

شانس زنده موندنش کم بود



عشق یا هم خون

ولی اون یک پزشک بود

واعتقادش اجازه پس کشیدن نمیداد

دست به زیر پای

دخترک انداخت

و در مقابل فریاد های

بقیه به سمت ماشین رفت

دستش از پشت

کشیده شد و به قیافه

عصبی برادرش خیره شد

که فریاد کشید

\_کیارش دیونه شدی؟؟

اونو میخای ببری بیمارستان خوش گردن ما بیفته؟

کیارش اخم درهم کشید

\_نمیتونم بزارم اینجا

بمیره خیالت راحت

عشق یا هم خون

بیمارستان نمبرمش

ممبرمش ویلا و

درمانش میکنم

کیاکلافه پوفی کشید

وبه همراه برادرش سوار ماشین شد.....

عشق یا هم خون, [۲۵,۱۰,۱۷:۰۱:۲۶]

#سیصد\_و\_سی\_و\_نه

به ویلا رسیدن

کیارش تن دخترک غرق خون را در آغوش کشید وبه سمت ویلا رفت

ترانه عصبی در ویلا قدم میزد

با دیدن سهیل فوران کرد

با صورت سرخ شده به سمت سهیل رفت وداد کشید

\_چیه دلتو زدم هان؟

دیگه نمیخایم که اینطور رفتار میکنی

سهیل لب باز کرد حرفی بزنه

که ترانه، اجازه، نداد قطره اشک از گونه اش سرازیر شد

عشق یا هم خون

سهیل ناباور نگاش میگرداین دختر جوش بود نبود؟

ترانه با صدای، لرزون گفت

\_من دوست دارم، داشتم

اون چی داره که من ندارم

سهیل ترانه رو در آغوش کشید

هق هق ترانه ملوسش بالا رفت

سهیل زمزمه کرد

\_توهمه ای دنیامی

وندید که ترانه غرق لذت شد

پرستو که چشمش به کیارش و دختر خونی تو بغلش افتاد

جیغ کشید و به عقب رفت

دختر ترسیده بودن

مریم با صدای لرزون گفت

\_چه، بلایی سرش آوردین

عشق یا هم خون

باربد شاکی غرید

\_اوو خانم استه برو

ما پیداش کردیم نجاتش بدیم فقط، همین

دختره که کمی اروم شده بودن

روی میل نشستن

کیارش دخترک رو به طبقه بالا برد

ومشغول درمانش شد

به سمت طبقه پایین اومد

وترانه رو صدا کرد

ترانه شتاب زده از آغوش سهیل جدا شد و به سمت کیارش رفت

کیارش دست در موهای خود کرد

که، اینکار نشون میداد کلافه اس

وگفت

\_میتونی لباساشو عوض کنی؟؟

ترانه مکثی کرد

عشق یا هم خون

وبعد لبخندی زد

وبه طبقه بالا رفت

کیارش از این دختر مهربون ممنون بود نبود؟

ترانه لباس های دخترک رو، با پیرهن سه ربع فیروزه ای وشلواری به همون رنگ و

شال طلایی عوض کرد

صورت دخترک، رو تمیز کرد

وبهش خیره شد

در دل زیبایش رو تحسین کرد

او درمقابل او ودوستانش

خیلی زیبا بود

ترانه دماغی عملی

پوستی گندمی وچشم های قهوه ای ولبای نازکی داشت

درکل دختر با چهره ای زیبا بود

ولی نه به اندازه این دختر زخمی.....

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۵ ۲۶:۰۱]

#سیصد\_و\_چهل

عشق یا هم خون

چشم هایش رو باز کرد

فضای اطراف برایش ناشناخته بود

تکان خورد

گویی سالهاست خوابیده

تمام تنش خسته بود،

سعی کرد بشیند

که صدای هیجانی دخترکی به گوشش رسید

رویش را به سمتش برگرداند

دختری با پوست سفید

موه های مشکی و چشم های مشکی

ودماغی که مقداری قوز داشت

ولی چهره اش روشیرین کرده بود

\_وای بهوش اومدی؟

وشتابان به سمت بیرون رفت

دخترک غم زده به اطراف نگاه کرد

عشق یا هم خون

هیچ چیز به خاطر نمیورد

قطره اشکی از چشمش چکید

بعد از چند لحظه

در باز شد

و چهار، پسر و سه دختر داخل شدن

پسری قد بلند

با موهای مشکی و چشم های عسلی و پوستی سفید و جذاب جلو آمد و حال دخترک را پرسید

دخترک ماتم زده روبه پسرک پرسید

\_اینجا کجاست من کی هستم؟

کیارش که حدس میزد حافظه اش را از دست داده برایش ماجرا رو، بازگو کرد

دخترک از کیارش تشکر کرد

بقیه به قصد استراحت کردن دختر از اتاق بیرون رفتن

باربد وسط سالن روی مبل نشسته بود

با لحن هیجانی گفت

عشق یا هم خون

\_واو پسر عجب تیکه ای

پرستو رو برگردوند.

کیارش خجالت بکشی گفت

وبلند شد

تا دخترک را برای شام صدا بزند

دخترک خیس عرق از خواب بلند شده بود

خواب وحشتناکی دیده بود

صحنه ای که، التماس میکرد

ومردی با بی رحمی تمام دخترانگی او را گرفته بود

وتنها کلمه ای توییخی اسم خود را از زبان او شنیده بود

درسا...

با خودم اسمش رو زمزمه کرد

که در بازشد وکیارش داخل اومد

سعی کرد لبخند بزنه،



عشق یا هم خون

کیارش با اخم همیشگی گفت

\_شام آماده اس بفرمایید پایین

درسا میخواست بگوید سیر است اما در برابر چشمان کیارش نتوانست وبه همراه او به پایین رفت

سر میز شام مدام با قاشقش ور میرفت

کیارش عصبی غرید

\_به فکر خودت نیستی به فکر بچه تو شکمت باش

باربد با این حرف شروع به سرفه کردن کرد

جمع در سکوت فرو رفته بود

درسا با چشم های اشکی گفت

\_بچه؟؟

اره وتو باید خوب تقویتش کنی چون خیلی ضعیف شده

درسا لب باز کرد وگفت

عشق یا ہم خون

یعنی این بچہ منہ؟

من کابوس دیدم کابوس مردی کہ بہم دست درازی کرد،

واسم رو درسا صدا زد

اشک از چشمان خوش رنگش سرازیر شد

ترانہ متاسف سر بہ زیر انداختہ بود

کیارش لب بہ سخن باز کرد

خوبہ با این روش بہ زودی حافظت برمیگردہ

در نیمے از ہر زن

جسد مردے نفس مے کشد

کہ روزگارے

عاشقش بودہ ...

عشق یا ہم خون، [۱۷، ۱۰، ۲۵، ۲۹: ۰۱]

#سیصد و چہل و یک

عشق یا هم خون

همش صدا های توی

سرم اکو میشد

تصویر دو تا گوی سبز. رنگ جلوی چشمم بود

ومن صاحب این صدا رو تشخیص نمیدادم

به شکم بالا اومدم خیره شده ام

ماه های اخرم بود

در حالی که نمیدونستم

هویتم چیه

وپدر بچه هام کیه

لگد محکمی به شکمم خورد

جیغ بلندی کشیدم

درد وحشتناکی داشتم

با صدای جیغ های من

کیارش شتاب زده در روباز کرد

بادیدن من به روی زمین به سمتم اومد

ودر آغوشم کشید

عشق یا هم خون

فکر کردم به این مرد

مردی که تا الان از من و فرزندانش مراقبت کرده بود

و گذاشته بود

در کنارشون زندگی کنم

.....

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۴ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_چهل\_و\_دو

(از زبون سوم شخص)

دوسال بعد

مهسا خرامان خرامان از پله های عمارت پدرش پایین اومد

درحالی که دست های دخترک کوچکش در دستش بود

به سمت آروینی که کناری شاهد آن ها بود رفت

آروین مقابل دخترک زیبایش زانو زد

عشق یا هم خون

و در آغوشش کشید

دخترکی که شباهت  
عجیبی به درسایبی داشت

که در زندگی قبلش بود

اه سردی کشید

مهسا غمگین به چشمان شوهرش خیره شد

داریوش به سمت آن ها اومد و کودک را در آغوش گرفت

وروبه آروین گفت

\_میگذاشتی بیشتر بمونن

آروین لبخند تلخی زد و گفت

\_نه پدر جون دلم برای پانیز تنگ شده بود

داریوش که خوب میدونست

آروین تنها انگیزه ای زندگی کردن

وجدایی از اون بحران

رو با اومدن پانیز تحمل

کرده

عشق یا هم خون

وبه اون بستگی داره

این حال خوب آروین

حرفی نزد

واجازه داد دخترکش به همراه نوه ای کوچکش به همراه آروین بروند

مهسا بازوی شوهرش رو گرفت

واز داریوش ونیلو

نیلوی که شکسته شده بود

ازغم از دست دادن دخترکش

خدافظی کرد.

سوار ماشین شدند

مهسادختربازیگوشش

رو در آغوش گرفت

وروبه آروین گفت

\_وای آروین پانیز

خیلب شیطون شده

من دیگه کم آوردم

آروین خنده ای کرد وگفت

عشق یا هم خون

\_خانم من تحملتو ببر بالا

مهسا با اعتراض وصدای  
بلند اسم آروین رو زمزمه  
کرد

که آروین خنده ای کرد وراه افتاد

عشق یا هم خون، [۲۲:۱۴ ۲۵،۱۰،۱۷]

#سیصد\_و\_چهل\_و\_سه

پانیز با صدای بیگونش گفت  
\_بابایی دره باجی(بابایی شهر بازی)

آروین خم شد وگونه دخترکش رو بوسید

و با صدای بلند گفت

\_چشم عزیز بابا

پانیز کوچولو از جاش

، بلند شد

واز گردن آروین آویزون شد

و صورت پدرش رو غرق بوسه کرد

مهسا با صدای بلند پانیز رو خطاب داد

پانیز مگه نمی بینی بابا داره رانندگی می کنه؟؟!

آروین توییخ گر به خاطر صدای بلند مهسا نگاهی کرد

مهسا سر به زیر انداخت

اون شب آروین کنار مهسا  
ودخترکش به شهر بازی رفت

و شب رو در رستوران گذروند

آروین با دیدن شهر بازی یاد درسایی افتاده بود

که الان دیگه کنارش نیست

قلبش گرفت اما با یاد آوری

دخترکش جان دوباره گرفت

قطعا پانیز تنها دلیل زندگیش بود نبود؟؟

آروین در آپارتمان رو باز کرد

ودخترک خواب آلودش روبه سمت اتاق خواب برد

پانیز کوچولوش رو به روی تختش گذاشت



عشق یا هم خون

وبه سمت اتاق کارش پا گذاشت

دکمه های پیرهنش

رو باز کرد

میخواست پیرهنش رو

دربیاره که درباز شد

وچهره ای مهسا نمایان شد

خشمگین غرید

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۴ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_چهل\_و\_چهار

\_مگه اینجا درنداره که بدون اجازه وارد شدی؟

مهسا عصبی داد کشید

\_یعنی چی آروین قرار بود تو این یک ماه که ما نیستیم فکر کنی

به بودن من وپانیز کنارت

تا کی میخوای به درسای

که،مرده فکر کنی

و منو پس بزنی هان؟

آروین عصبی داد کشید

عشق یا هم خون

\_خفه شو مهسا خفه شو

مهسا با حق هق هق گفت

.\_من و دخترم میریم

توهم بمون وبا خاطرات درسا زندگی کن

میخواست از اتاق بیرون برود

که آروین با یک شتاب

خودش روبه مهسا رسوند

ولباش رو با لب های مهسا قفل کرد

پرخشونت بوسید

مهسا روبه روی تخت انداخت

که صدای اخ مهسا بلند شد

آروین روش خیمه زد

وگفت

\_مگه همینو نمیخای؟

عشق یا هم خون

پس بیا وبه وظایفی که داری عمل کن هوم.؟

منم زندگی جدیدی رو با تو ودخترکم شروع میکنم

ولب های مهسارو عمیق بوسید

با هـ ر منطقـی حسـاب کنـی خـسـی تـه  
ام...

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۴ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_چهل\_و\_پنج

(از زبون درسا)

با صدای بلند کیارش رو صدا زدم

\_کیارش

\_جان کیارش خواهی.

لبخندی زدم و گفتم

\_فسقلی های منو ندیدی؟؟

\_کیا بردشون بیرون تو خواب بودی

\_پس منم برم ناهار درست کنم

عشق یا هم خون

\_برخواهری

مشغول درست کردن

ماکارونی برای نهار

بودم

که دست های پرستو همسر

کیارش روی چشمانم قرار گرفت

با صدای شیطونی گفت

\_مادر کوچولو دارن چی میپزن؟؟

بادستم روی دست پرستو که در حال ناخونک زدن بود زدم وگفتم

\_شکمو توهم بیای یاد بگیری بد نیس ها؟

پرستو نالید

\_وای نگو من اصلا علاقه ای به آشپزی ندارم

خندیدم وگفتم

\_شکمو که هستی لااقل یه

کاری کن بعد رفتن من

گشنه نمونین

پرستو اخمی کرد وگفت

عشق یا هم خون

\_ هیس ببینم تو کجا بری ها

\_ به هر حال که باید برم تا ابد که نمیتونم اینجا بمونم

پرستو با چشم های اشکی نگام کرد و گفت

\_ خفه شو تو پیش من می مونی

من نمیتونم از رادین وراوین جدا شم

با اعتراض گفتم

\_ پرو منو فقط واسه

بچه هام می خوای

پرستو میون گریه خندید و گفت

\_ په چی فکر کردی

با صدای داد و بیداد کیا شتاب زده به سمت سالن رفتیم

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۴ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_چهل\_و\_شیش

کیا دستشو به کمرش گرفته بود وناله میکرد

\_ ای خدا کمرم

عشق یا هم خون

وای ناقص شدم

وای اینا دیگه کین

با صدای نگرانی گفتم

\_چی شده کیا رادین وراوین کجان؟

شبيه دخترا ايش بلندی گفت و شروع کرد به حرف زدن يا بهتر بگم غر زدن

\_شاه پسران خوابشون برد

از ماشين تا اتاق خوابشون دوتارو بغل کردم

کمرم برید

میگم تو چی به اینا میدی اینقدر سنگین

با پرستو شروع کردم به خندیدن

که صدای رادین وراوین که با گریه بلند اسم کیا رو صدا میزدن به گوش رسید

کیا از جاش بلند شد و به سمت درب خروج دوید

در حالی که از خنده ریسه رفته بودم گفتم

\_چته کیا؟؟

کیا در همون حال گفت

یا ابالفضل دوباره می‌گن

دیا(کیا)

باو ولم کنین ناقصم کردین

با خنده بلند شدم وبه سمت اتاق پسر کوچولو های نازم رفتم

درحالی که توی چشم های سبز و ابیشون اشک جمع شده بود

با دیدن من شروع کردن به. گریه کردن

ممنی دیا توش؟(مامانی کیا کوش)

دلهم واسه لحن حرف زدنشون ضعف رفت.

بغلشون کردم

وگونه های تپیل وسفید

وخیس اشکشونو بوسیدم

قربون فندق کوچولو هام وکیا گفتنشون برم

بچه ها که کمی اروم شده بودن

توی بغلم شروع کردن به تکون خوردن وبازیگوشی کردن

با لذت به پسرانم نگاه کردم

دوقلو های نازم که تنها تفاوت چهرشون رنگ متفاوت چشماشون بود

رادین چشم های آبی داشت

وراوین هم. سبز

هر دو با موهای طلایی

و صورت سفید

که بقیه اجزاشون رو به پدرشون رفته بود

و این خواستنی ترشون. میکرد

دوتا. پسری که حالا یک سال و پنج ماهشون بود

و واسه خودشون مردی شده بودند

فکر م پرکشید به این که

بچه هام نیاز به شناسنامه داشتن

باید به سمت آترین برگردم

وباهش. روبرو بشم

چند ماهی میشه که حافظه ام برگشته



عشق یا هم خون

لبخند غمگینی زدم

دلَم برای آترین زور گو تنگ شده بود

در این یک سالی که حافظه ام برگشته بود

همه ای تلاشم رو کرده بودم

تا. آروین رو فراموش کنم

و گویا تا حدودی تونسته بودم

و در قلبم حس خاصی به آترین پدر بچه. هام پیدا کرده بودم

دلے کـه فقط اِسْمِش دلـه

یـه عُمْرِ یـه کـه

نصفِ شِشِ آش کـه

نصفِ شِشِ گـه

عشق یا هم خون، [۲۲:۱۴ ۲۵،۱۰،۱۷]

#سیصد و چهل و هفت

(از زبون سوم شخص)

آترین عصبی

عشق یا هم خون

فریاد بلندی کشید

\_هیچ میفهمی

مادر چی میگی

مادرش میون

هق هق گفت

\_آترین بیا وبا پروانه

ازدواج کن

درسا دیگه مرده

چرا منو آزار میدی

آترین عصبی موهاشو

چنگ زد

وغرید

\_مادر من این سینه

این قلب فقط برای

درسا میتپه

من هرگز ازدواج نمیکنم

اینو بفهمین

مادرش عصبی بلند

شد و داد کشید

عشق یا هم خون

\_اون دیگه مرده تو  
جوونی تو تنها پسر منی

من ارزومه که  
بچه ای تو رو ببینم

اترین عصبی وبا لحن  
غمگین زمزمه کرد

\_متاسفم مادر من  
دیگه علاقه ای به  
ازدواج ندارم  
ونمیتونم این ارزو  
رو براورده کنم

دارم کارامو ردیف  
میکنم که برای همیشه  
از ایران برم

بلند شد ودر،مقابل  
چشم های گریبون  
مادرش گذشت

بازهم همون اترین  
سنگدل شده بود

عشق یا هم خون

آتربنی که تمام روزاش  
وثانیه ثانیه های فکرش  
رو درسا اشغال کرده بود

هیچ وقت فکر نمیکرد  
تا این حد عاشق  
درسا شده باشه

اشک توی چشم هاش  
جمع شده بود  
به خودش مسلط شد  
ونفس عمیق کشید

مرد که نباید گریه کنه مگه نه؟؟

درسته از درون داغونه

اما هرگز بروز نخواهد داد

با قدم های خسته  
به سمت اتاق خواب  
مشترکش با درسا  
رفت

خودش رو غرق مشروب کرد

عشق یا هم خون

وبه یاد لحظات خوشش  
با درسای عزیزش افتاد

اخ که بند بند وجودش  
اونو طلب میکرد  
اونو صدا میکرد

هنوز که هنوزه بعد  
از دوسال  
باور ندارد درسا  
مرده واون رو ترک کرده

اون میخاد با ترک کردن

ایران از این ازدواجی که  
مادرش اجبار کرده دربرود

چون میدانند گریه هایش  
را که ببینند  
دلش تسلیم خواسته  
هایش میشود

شیشه های مشروب  
رو پیک پیک مینوشید

عشق یا هم خون

عربده میزد

داد میزد

واسم درسایش را صدا میزد

ترلان ترسیده پشت

اتاق اربابش ایستاده بود

وبه خاطر ناراحتی ارباب

اخمویش اشک میریخت

لگاهی مجبورم بغض هایم را

با خنک شده های بلند خفه کنم

که دیگران نگویند دیدی...

بالاخره شکستی

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۴ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_چهل\_و\_هشت

با صدای زنگ موبایلش چشم هایش روباز کرد

نگاهش به اطراف خود که شیشه های خالی مشروب چشمک میزد افتاد

وافسوس خورد

افسوس داشتن زنی رو

که خودش باعث مرگش شد

عشق یا هم خون

با صدای دوباره موبایلش

با ابروهای گره خورد جواب داد

آروین بود

پسر عموی که بخاطر انتقام از اون درساش رو عذاب داده بود

دستاش رو مشت کرد

و با صدای دورگه ای که ناشی از خوردن مشروب و سیگار کشیدن بود

جواب داد

\_الو فرمایش

آروین نفس عمیقی کشید و گفت

\_بیا کافی شاپ سر خیابونتون

میخام ببینمت

آترین با صدای که ناشی از خشم بود غرید

\_ولی من با تویی عوضی حرفی ندارم

آروین داد کشید

\_خفه شو تو با همین لجبازی هات درسای منو به مرگ کشوندی پس دهننتو ببند

عشق یا هم خون

آترین داد کشید

\_اسم زن منو به دهن

نجست نیار

آروین عصبی گفت

\_کافیه بیا کافی شاپ تا حقایق برات روشن شه

واجازه صحبت به آترین رو نداد قطع کرد

آترین عصبی قدم میزد

دستی به موهاش کشید

ولباساش رو عوض کرد

باید هرچه زودتر به اونجا میرفت

تا برای همیشه این قضیه رو تموم کنه

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۴ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_چهل\_و\_نه

درب کافی شاپ رو باز کرد

نگاهش به آروینی افتاد که پیر شده بود



عشق یا هم خون

تارهای سفیدی لابه لای موهایش بود

پس اونم مثل خودش نابود شده بود

قطعا نه آروین مهسا و دخترش رو داشت

که فکر، کردن به اونها کمتر حالش رو داغون میکرد،

اما اون چی اون درسا رو فقط داشت که حالا نداشت

با یاد اینکه چقد دوست داشت درسا مادر بچه هاش باشه قلبش اتیش میگرفت

به سمت آروین رفت

روبروش نشست دست، هاشو گره کرد وگفت

\_حرفتم بزن کار دارم

آروین لب هاشو ترکرد وگفت

\_من به کسی که تو دوسش داشتی به دختر عمومون چشم نداشتم

اون برای من مثل خواهر بود

آترین پوزخندی زد

که آروین عصبی غرید

عشق یا هم خون

بزار حرفمو بزنم

برعکس من که، بهش علاقه نداشتم اون عاشقم بود،

به هرنحوه ای بهم ابراز علاقه میکرد

آترین عصبی داد کشید

دهنتمو ببند

آروین غرید

بشین به خاک درسای که میدونم دوسش داری بشین وگوش بده

آترین نفس عمیقی کشید و نشست

آروین دستی به صورتش کشید وگفت

من اونو به چشم خواهرم میدیدم

وقتی تو ازش خواستگاری کردی و قبول کرد خوشحال شدم

یک روز پیشم اومد

ومیخواست ببوسم پسش زدم وسیلی محکمی بهش زدم وگفتم که بره گمشه

عشق یا هم خون

اون روز اون با پسری ب اسم ادموند آشنا شد

وبعد از یک هفته دیدم صدای گریه اش میاد

کنارش رفتم که حوله ای تنش بود

تا من رفتم حوله رو در آورد و بغلم کرد

بعد از چند لحظه که از شک در اومدم

زدمش وپسش زدم

وقتی بیرون رفتم

فیلمی به دستم رسید

که نشون میداد با ادموند رابطه داشت

خیلی پریشون شدم

تو برادرم بودی نمیتونستم ببینم که بهت خیانت کرده

تا صب نیومدم خونه وقتی اومدم

بهم خبر رسید که خودکشی کرده

وتو منو متهم به تجاوز کردی

عشق یا هم خون

آترین با صورت سرخ شده گفت

\_توقع داری چرندیاتتو باور کنم

آروین گوشیشو در آورد

وفیلم رابطه ادموند واون رو نشونش داد

آترین شکست نابود شد

فکر نمیکرد که آروین بی گناه باشه

واون تا این حد احمق

آروین آترینو در آغوش کشید

و لب زد

\_هیچ وقت نذاشتی برات توضیح بدم داداش

وتنهاش گذاشت

آترین به زمین سقوط کرد وزجه زد

اون درسا و آروین رو نابود کرده بود

عشق یا هم خون

سر یک عشق ه.ر.ز.ه تمام زندگیشو نابود کرد

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۴ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_پنجاه

با قدم های شل و وا رفته به سمت درب خروج رفت

مردم با تعجب نگاهش میکردن

آترین شکست خورده بود

نابود شده بود

هم خودشو نابود کرد

هم برادرش آروین رو

وهم عشق تازه جوانه زده اش

درسا رو

بیشتر از همه درسای بی گناش تقاص داد

تقاص بد بودن اونو

وعشق هرزه ای که داشت

مگر درسا عاشق نبود

اون تا لحظه اخر وفادار بود به آروپنی که مال اون نبود

اما آیرسای که فک میکرد عاشق خودشه نه  
یا اگه عاشق آروین بود

پس چرا هم به اون هم به عشقش خیانت کرد

ادما متفاوت بودن  
بعضی ها از بدو تولد لقب  
ه.ر.ز.ه

وبعضی ها هم مثل درسای اون بی گناه وفادار

با سرعت وچشم های خیس  
به سمت بام تهران

جای که درساش بهش علاقه داشت حرکت کرد

با حالی نزار پیاده شد

چشماش خیس شده بود  
قلبش درد میکرد

از حجم همچین اتفاقی

عشق یا هم خون

افتاد روی زانوهایش و داد کشید

\_خدا یااااا چرا من

چرا درسای من

هق هقش به آسمون رفت

و که دست کودکی روی بازوش قرار گرفت

به سمت پسر بچه ای که چشم های آبی داشت برگشت

پسر بالحن با نمکی گفت

\_عمو بلاشی گلپه میتونی (عمو برا چی گریه میکنی)

آترین لبخند تلخی زد و گفت

\_کوچولوی ناز.

فقط، دلم تنگ شده

پسر بچه لبخند نازی زد که چال گونه هاش نمایان شد

\_ممنیم دوفته ملدا گلپه نمیتون (مامانیم گفته مردا گریه نمیکنن)

آترین خودشو به سمتش کشید

و گونه اشو بوسید و گفت

عشق یا هم خون

\_مامانت راس میگه

با صدای نگرانی مادری که فرزندش رو صدا میزد

سرش رو بالا آورد

وحیرت زده توی دوتا گوی ابی رنگ غرق شد ...

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۵ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_پنجاه\_و\_یک

(از.زبون درسا)

با تصمیمی. که گرفتم

کیارش وبقیه هم همراهیم کردن تنهام گذاشتن ومن مدیونشونم

رو به رادین گفتم

\_مامان از بغل عمو کیا بیا بیرون خسته شد

رادین بالجبازی گفت

\_نوخام ممنی بلو(نمیخام مامانی برو)

چشم غره ای به رادین رفتم و تاکید بار اسمش صدا زدم



عشق یا هم خون

\_رادین

ترسیده گفت

\_ممنی تولو او دا بزال (مامانی تورو خدا بزار)

صدای کیا بلند شد

\_ولش کن درسا رادین خان که وزنی نداره مگه نه؟

رادین هم خندید

که دلم واسه خنده های پسرک شیرینم ضعف رفت

گفت

\_دیدی ممنی عمو دیا هم دوف (دیدی مامانی عمو کیا هم گفت)

لبخندی زدم و گفتم

\_باشه اقا رادین

رادینم که از لفظ اقا احساس بزرگی میکرد.

مغروانه نشست

که منو یاد آترین انداخت

ذهنم به سمتش پرکشید

عشق یا هم خون

اضطراب وجودمو گرفت

اگه بچه هامو ازم میگرفت

من میمیردم

من بدون اون ها هیچم

راوین که توی بغلم خواب بود

رو محکم به خودم فشردم

که دست های سرد پرستو

روی دست هام نشست

وزمزمه کرد

\_اروم باش تو مادرشونی

کسی نمیتونه تورو از اون ها جدا کنه

نه تنها اضطرابم کم شد

بلکه بیشتر شد

تابلویی به تهران خوش آمدید نمایان شد

قلبم فشرده شد

چشمام لباب پر اشک شد

عشق یا هم خون

دلّم برای خانوادم پرکشید

حتی برای شوهرمم هم تنگ شد

با خودم فکر کردم

یعنی بچه ای مهسا و آروین هم بدنیا اومده

قلبم ریخت

دستم یخ زدن

من با آروین چه کنم

منی که الان مادرم

با کسی که هنوز عاشقشم

چه کنم

روبه کیارش که پشت فرمون بود گفتم

برو سمت بام تهران

بدون هیچ حرفی رفت

دلّم ندا. میداد که برم

باید اروم میشدم

چشمامو بستم

تا کمی فکر کنم تا رسیدن.

عشق یا هم خون

به محل قدیمی افکارم

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۵ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_پنجاه\_و\_دو

با صدای هیجان زده پرستو چشمامو باز کردم

\_وای کیارش اینجا چه ناز

لبخندی زدم

واز ماشین پیاده شدم

چشمای راوین باز شد و خواب الود

با لب های ورچیده که هر لحظه آماده گریه بود گفت

\_ممنی(مامانی)

زود بغلش کردم و گفتم

\_جان مامان

\_اومدیم(رسیدیم)

\_اره قلب مامان

عشق یا هم خون

توی بغلم به سمت بالا رفتم

رادین توی بغل کیا داشت میرفت

و پرستو دستشو دور بازوی کیارش حلقه کرده بود و همراهش میرفتم

منم با پسرکم بالا رفتیم

کنارهم نشستیم و به اطراف خیره شدم

رادین تند تند به سمتم اومد

و شروع کرد به زبون ریختن

\_ممنی اینزا خعلی خوشمله(مامانی اینجا خیلی خوشگله)

اومد سمت راوین نشست

و پای راوین رو نشگون گرفت

صدای جیغ پسرکم بلند شد

\_نتن ابد(نکن بد)

قبل این که دعواشون بیفته رو به رادین داد کشیدم

عشق یا هم خون

\_ دیدم چه کار بدی کرد

پسر بد

رادین لباسو برچید و قطره اشکی ریخت

قلبم گرفت

خواستم بغلش کنم

که روشو اونور کرد و نشست

دلجویی رو گذاشتم برای بعد

چون حالم مساعد نبود

کیا داشت با پسری که نمیشناختم حرف میزد

چشم هام روی هم فشار دادم

ونفس عمیق کشیدم

به فکر فرو رفتم

به آروینی که عاشقش شدم

عشق یا هم خون

به آترین مغرورای که با داشتن ظاهری خشن قلبی مهربون وشکست خورده داشت

من باید چه کار میکردم،

چشمامو باز کردم تا پسر دلخورمو ببینم

اما اون نبود

دور اطرافمو دیدم نبود

پرستو وکیارش به سمتم اومد

به کیا نگاه کردم که مشغول حرف زدن بود

به سمت راوین درحال بازی با خاک های کنارش رفتم

روبهش پرسیدم

\_داداشت کو

نگام کرد وگفت

\_ممنی(مامانی)

جیغ زدم

\_رادین کجاست؟؟

راوین باصدای بلند گریه کرد که کیا وپرستو وکیارش به سمتم

دستم رفت که روی صورت،راوین بشینه

راوین جیغ کشید

وچشماشو بست

کیا عصبی داد کشید

\_میفهمی داری چه غلطی میکنه اون بچست نمیفهمه

اشکام رو گونه هام ریخت وناآه کردم رادین

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۵ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_پنجاه\_و\_سه

پرستو با گریه رادینو بلند صدا میزد

بلند شدم

وصدا کردم

\_رادین مامانم



عشق یا هم خون

گریه ام بالا رفت به جلو رفتمو داد زدم

\_رادین پسر م

رادین

اشکام پشت سر هم میریخت

خدایا نه پسر م نه

کیا بازومو گرفته بود

ومن جیغ میزد م وهق هق میکرد م

به سمت جلو رفتم

داد کشید م

\_رادینم مامانی کجای

رادینم تورو خدا بیا

مردم نگامون میکردن

رفتم سمت خانم واقای

کیا، هم به دنبالم

دست خانمه رو گرفتم وباگریه گفتم

عشق یا هم خون

\_ خانم یه پسر بچه یک ساله موبور و چشم ابی ندیدن

خانم با ناراحتی نگام کرد و گفت

\_ نه متاسفم

به سمت سه تا پسر، که گوشه ای ایستاده بودن رفتم

خوردم زمین

کیا بغلم کرد و بلندم کرد

پسش زدم و به پسر ای که با تعجب نگام میکردن گفتم

\_ اقا تو رو خدا پسر مو ندیدین

یه پسر چشم ابی موبور

یه سالشه

پسر با لحن متاسفی گفت.

\_ نه خانم

گریه ام بالا رفت

خودمو تو بغل کیا انداختم و گریه کردم

\_ کیا رادینم کیا پسر م رفت

عشق یا هم خون

کیا سرمو بوسید وگفت

\_عزیزم پیداش میکنیم خوب نگران نباش

از بغلش بیرون اومدم جلو تر رفتم داد زدم

\_رادین مامان

رادین کجایی

داشتم دور واطرافمو میدیم

که مسخ دو تا چشم یشمی گریون شدم

که. رادینم کنارش بود

به سمتش یک قدم رفتم

عشق یا هم خون, [۲۲:۱۵ ۲۵,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_پنجاه\_و\_چهار

که صدای موبایلش

پخش شد

بیزارم از شمال

ازهرچی خاطررس



عشق یا هم خون

دنیام بودیو

دنیام باتومرد

هیچ دردی اینجوری منو شکست نداد

دربای لعنتی عشقمو پس نداد

بیزارم ازخیال

ازفکرهای محال

تاروزمرگمم بیزارم ازشمال

نمیخام برم اون حوالی

تواون جاده های شمالی

بگم جات خالی

نفس میکشم با چه بغضی

قدم میزنم با چه حالی

فقط جات خالی

رفتیم باهم شمال

همچی عالی بود

اما.میومدم جات دیگه خالی بود

توجاده ای شمال باهات قدم زدم

باخنده رفتیمو با گریه اومدم

عشق یا ہم خون

کی جاتو پرکنہ کی زندگی ہم بشہ

کی ہس کہ مانع دیونگیم بشہ  
این غصہ ہا منو بعد از تو میکشن

کاشکی یکی تورو برگردونہ بہ من

نمیخام برم اون هوالی  
تواون جادہ های شمالی  
بگم جات خالی

نفس میکشم با چہ بغضی  
قدم میزنم باچہ حالی  
فقط جات خالی

\$\$\$\$\$\$@\$\$\$@&&&&&

آترین ناباور لب زد

\_درسا

درسای من

دیگہ تامل روجایز ندونستم

منم دلتنگ بودم

دلتنگ این مرد بداخلاق روبروم

عشق یا هم خون

دلتنگ پدر بچه هام

به سمتش دویدم و خودمو تو آغوشش انداختم

و صدای گریه ام بلند شد

صدای گریه اش بلند شد

و گفت

\_بلاخره اومدی

زنده ای درسا

زنده ای عزیزم

بگو خواب نیستم

بگو بیدارم

میون حق حق گفتم

\_اره آترین

اره مرد من

من زنده ام

من درسام

عشق یا هم خون

منوبه خودش فشرد

صورت‌مو غرق بوسه کرد

بوی عطرشو وارد ریه هام کرد

با چشم های گریون گفت

\_منوببخش درسا

نبودت نابودم کرد

عشقت داغونم کرد

هق هقم شدت گرفت

بعد از مدت ها توی آغوش کسی بودم که باهاش نسبت عمیقی داشتم

لب زدم

\_منم دلم تنگ بود، برای تو

برای همه

با کشیدن دستم سرمو برگردوندم



عشق یا هم خون

که با اخمای درهم پسرانم که دستمو میکشیدن مواجه زدم

رادین با اخم غلیظ روبه آترین گفت

\_اگاهه ممانیمو ول تون

پلو(اگاهه مامانیمو ول کن پرو)

راوین گفت

\_مگه اودت ناملوس ندالی(مگه خودت ناموس نداری)

با این حرفش قهقهه ام به هوا رفت

بغلشون کردم وگونشونو بوسیدم

آترین با تعجب بهمون خیره شده بود

که رادین گفت

\_ممنی بد دوست ندالم تو لفتی بخل ای(مامانی بد دوست ندارم تو رفتی بغل این)

خم شدم سمتشون وگفتم

\_پسرای مامان

هر دوشون گفتن

\_بله

عشق یا هم خون

\_بادتونو گفتم

میایم با بارو ببینم

هر دو با خوشحالی گفتن

\_اله (اره)

روبهشون لبخند زدم و گفتم

\_این اقاها هم پدرتونه

آترین حیرت زده به چشمام نگاه کرد

پسرام رفتن سمت باباشون

وپاهاشو گرفتن

آترین قطره اشکش، چکید و پسرامونو بغل کرد

عشق یا هم خون, [۱۰:۱۵ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_پنجاه\_و\_شیش

الان تو ماشین آترین نشستم

ماشین کیارش هم پشت سرمون داره میاد

آترین نداشت بریم هتل

عشق یا هم خون

وما رو داره به سمت

عمارتی میبره که

خاطرات زیادی

توش دارم

آترین برگشت سمتم

رادین توی بغلش پشت فرمون نشسته بود

وراوین هم توی بغلم

\_درسا

\_بله

\_اومدی پیشم بمونی

؟؟؟؟

سکوت کردم

چی میگفتم

میگفتم فقط برای شناسنامه های بچه هام اومدم

لب زد

\_درسا من عوض شدم

عشق یا هم خون

من عاشقتم

گفتم

\_ کی میرسیم؟

با لحن غمگین مغروری گفت

\_ ده دقیقه دیگه

چشمامو بستم و دیگ اجازه حرف زدن بهش ندادم

تارسیدن به عمارت درسکوت گذشت

با توقف ماشین

به عمارت رسیدم همراه

آترین و بچه ها پیاده شدم

بچه ها با خوشحالی به اطراف نگاه میکردن

پرستو سمتم اومد

ولب زد

\_ عجب شوهر جیگر و خر پولی داری

عشق یا هم خون

وبه اطراف نگاه. کرد

لبخندی زدم

صدای رادین به گوشم رسید

\_بابایی ایژا خونمونه مال اودمون(بابایی اینجا خونمونه مال خودمون؟)

آترین بغلش کرد وگفت

\_اره. پسر بابا

لبخندی زدم

چقد پدر بودن بهش میاد

قیافش توی این دوسال پخته تر شده

❦ خُدايَا خُودِ تِ .

جَـرِـيـانِ مـا رـو مـيـدـونـي

پَس

آمِينُ ❦

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۶:۱۵:۱۰]

#سیصد\_و\_پنجاه\_و\_هفت

عشق یا هم خون

رادین و راوین رو به سختی خوابوندم

از پله ها پایین اومدم

وبه سمت سالن رفتم

این خونه خاطرات تلخ و شیرینی. رو برام تداعی میکرد

صدای گپ و گفت و گو آترین و کیارش به گوش میرسید

با ورود من همه ها ساکت شد

کنار پرستو رفتم و نشستم

ولب باز. کردم

\_ آترین چه خبر. از خانوادم

آترین لباسو تر کرد و گفت

\_ همه بعد از اینکه فکر کردن تو مردی داغون شدن شکسته شدن مادرت همیشه پاش تو بیمارستان بود

مامان و بابات کم حرف و گوشه گیر شدن

آروین بیمارستان روانی بستری بود تا اینکه دخترش ب دنیا اومد وقتی دخترشو دید چون دوباره گرفت والان داره

به زندگیش، با مهسا ادامه میده

عشق یا هم خون

چشمام پر اشک شد

قلبم به تلاطم افتاد

پدر و مادر همیشه، شادم بخاطر من، افسرده شدن

آروین عقلشو از دست داد

یعنی الان که خوب شده

وداره زندگیشو میکنه منو فراموش کرده این بود اون عشقش؟

عشق یا هم خون, [۱۰:۱۵ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_پنجاه\_و\_هشت

قطره سمج اشکم از گوشه چشمم چکید

با صدای لرزون رو به آترین گفتم

\_من میخام ببینمشون میشه؟

\_اره فردا برای شام دعوتشون میکنم

لبخندی زدم که آترین گفت

\_خب حالا اشکاتو پاک کن خانوم

با این حرفش دهنم خشک شد

من هنوز زنش بودم

رسمی وقانونی

با این تفاوت که حالا مادر بچه هاش بودم

عشق یا هم خون

صدای اوو گفتن کیا بلند شد

با صدای لرزونی گفتم

\_من خسته ام میرم بخوابم

پرستو، هم گفت

\_اره منم

به دنبالش کیارش

وکیا هم بلند شدن

آترین بلند ترلان رو صدا کرد

ترلان ناراحت اومد

وبا حسرت به من و آترین که حالا کنار هم ایستاده بودیم نگاه کرد

توی نگاهش یه چیزی تغییر کرده بود ومن اینو حس میکردم

آترین دستشو روی کمرم فشار داد ورو به ترلان گفت

\_اتاق هارو مرتب کردی

ترلان با صدای آرومی بله گفت



عشق یا هم خون

که آترین با صدای جذابی گفت

\_خب دوستای عزیزم

روبه اتاقاشون

همراهی کن

میخاستم همراه اونا از پله ها بالا برم که آترین دستمو کشید وگفتم

\_خانم کجا دلم برات، تنگ شده حرف بزنییم.؟؟

با خستگی بهش زل زدم وگفتم

\_نه آترین خسته ام من برم بخوابم شب بخیر

روم خم شد وگونه ام رو بوسید

ته قلبم یخ زد

وبه دستام سرایت کرد

با قدم های تند ازش فاصله گرفتم وپله هارو یکی دوتا بالا رفتم

عشق یا هم خون، [۱۷،۱۰،۲۶ ۱۵:۱۰]

#سیصد\_و\_پنجاه\_و\_نه

دستمو روی قلبم گذاشتم

ونفس عمیق کشیدم

عشق یا هم خون

اه خدای من داره چه

اتفاقی میفته من

با آترین امیدوار ومهربون حالا چه کنم

چطوری بگم قرار نیس

کنارت بمونم

اشکام پشت سرهم به راه افتادن

دستامو مشت کردم

به بچه هام نگاه کردم

که اروم خوابیده بودن

پسرام که حالا فهمیدن پدر دارن وخوشحال کنارش بودن

ایا میتونن دراینده

که فهمیدن

من بخاطر احساس خودم اونارو

از پدرشون جدا کردم

ببخشن؟؟

من چقد خودخواهم که

بخاطر خودم

از احساس بچه هام

ومهر ومحبت پدرانه

عشق یا هم خون

آترین بگذرم ???

من اینقد بد شدم؟؟

احساس فاحشه ای رادارم

که به عشق فکرمی کندو

کسی اوراجدی نخواهد گرفت

عشق یا هم خون, [۱۰:۱۵ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_شصت

صبح با تکون های دست های کوچیکی

که میدونستم متعلق به پسر مه بلند شدم

چشامو نیم باز کردم که با قیافه شاکی راوین روبرو شدم

معلوم نیس باز رادین چه کارش کرده

خنده کوچیکی کردم

که راوین دستشو جلو صورتم آورد

عشق یا هم خون

روی انگشتش سرخ شده بود،

تو چشمای پسر ملوسم اشک جمع شده بود

نگاش کردم و گفتم

\_چی شده راوین

خودشو انداخت تو بغلمو شروع کرد به گریه کردن

قلبم از صدای گریه پسر مچاله شد

کمرشو ماساژ دادم و گفتم

\_پسر مامان دستش چی شده ???

با فین فین گفت

\_ممنی راخین بش

دوفتم تا ممنی بیدال

نشوده

از ایژا نلو بیلون

بعد بم دوفت

ترسو دستمم

داز گلف رف

(مامانی رادین بش

گفتم تا مامانی

عشق یا هم خون

بیدار نشده نرو

بیرون بعد بهم

گفت ترسو دستم

گاز گرفت رفت (

لپشو بوسیدم

دستشو ناز کردم

وروبهش گفتم

بزار مامانی لباس بپوشه میریم دعواش میکنم

تا بفهمه پسر

خوشگلمو نباید اذیت کرد

با شوق نگام کرد ولبخند زد که، چال گوش نمایان شد

توی چشم های یشیمیش که منو یاد آروین مینداخت نگاکردم

وگوشو بوسیدم

رفتم سمت چمدونم

ویه تونیک تا روی

باسنم به رنگ ابی

ویه ساپورت مشکی

پوشیدم

عشق یا هم خون

موهامو دم اسبی بستم

ولباس های،راوین روهم عوض کردم

وبا هم به سمت

پایین رفتیم

عشق یا هم خون, [۱۰:۱۷ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_شصت\_و\_یک

صدای خنده های بلند رادین به گوشم میرسید

به سمت صدا رفتم که رادین رو روی پاهای آترین در حال خندیدن دیدم

با صداش که خطاب به آترین بود،بهش خیره شدم

\_ببایی خعلی دوشت دالم (بابایی خیلی دوست دارم)

آترین خم شد ولپاشو گازگرفت

که صدای جیغ

پسرکم بلند شد

اخم کردم وراوین به بغل به سمتشون رفتم

راوین رو گذاشتم پایین

عشق یا هم خون

ودست رادین رو از توی بغل آترین محکم، کشیدم بیرون

جوری که به سمت پاهام پرتاب شد

رادین با ترس نگام میکرد، که داد کشیدم

\_چرا بدون اجازه از اتاق بیرون رفتی هان؟

اشک تو چشماش جمع شد وگفت

\_ممنی (مامانی)

نذاشتم حرف بزنه جیغ کشیدم

\_پسری بد این چه

غلطی بود کردی

چرا دست راوین

رو گاز گرفتی؟؟؟

رادین اشکاش، چکید و میلرزید

دستمو بردم بالا که توی گوشش بزنم

رادین از ترس جیغ کشید و چشماشو بست

دستم میون راه بین دست های قوی گرفتار شد

عشق یا هم خون

رادینم گریون به سمت پرستو دوید

خودمم باورم نمیشد که من میخاستم رادینمو پسر کوچیکمو بزئم؟؟

شاید از حسادت و ترس بود،

اره من میترسم از این احساسی که بین پسر ام و آترین یک روزه بوجود اومده

من میترسم از اینکه بچه هامو ازم بگیرن

قطره اشکم چکید

که آترین داد کشید

\_ تو خواستی چه غلطی کنی هان؟؟؟

دست رو بچه های من بلند کنی

داد کشید که یک قدم عقب رفتم

\_ تو این یک سالم اینجوری با بچه های من رفتار کردی

از عصبانیت نفس نفس میزد

یک قدم جلو رفتم و تهدید و ارانه انگشته اشاره امو تکون دادم و تاکید و ارانه گفتم



عشق یا هم خون

\_ببین این بچه ها

بچه های منن

من نه تو

شما هیچ حقی

نسبت بهش ندارین فهمیدی!!!!

آترین پوزخندی زد وگفت

\_بعدا مشخص میشه

محکم باش

وقتی خیلی نرم باشی..

همه زخمیت میکنند...

حتی کسی که انتظار نداری

عشق یا هم خون, [۱۰:۱۷ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سپید\_و\_شصت\_و\_دو

از کنارم گذشت ورفت

عشق یا هم خون

وحشت زده به

راوین که با ترس

نگام میکرد خیره شدم

قدمی به سمتش برداشتم و بغلش کردم

باید مقاوم باشم

قوی باشم

واز بچه هام محافظت کنم

تنها دلیل برای ادامه ی زندگیم پسران هستن

پرستو رادین رو که هنوز

چشماش اشکی بود به سمتم آورد بغلش کردم واروم زمزمه کردم

\_ببخش مامانی رو

پرستو رو بهم گفت

\_درسا چت شده تو

با بغض گفتم

\_میتراسم پسرانم. ازم بگیره من میمیرم

صدای آترین روشنیدم

عشق یا هم خون

به سمتش برگشتم

لبخندی زدوگفت

\_درسا میخام بات حرف بزنم تنها

پرستو بچه هارو ازم گرفت وبه سمت بیرون رفت

آترین به سمت مبل راهنمایم کرد

نشستم ومنتظر نگاهش کردم

ناراحت سرشو پایین انداخت وگفت

\_درسا من قصد ناراحت کردنت رو نداشتم فقط عصبی شدم همین امیدوارم ببخشیم

اولین قطره اشکم چکید

آترین ازجاش بلند شد وبه سمتم اومد

در آغوشم گرفت دستامو دور کمرش حلقه کردم وباهق هق گفتم

\_پسرامو ازم نگیر

می میرم آترین

عشق یا هم خون

کمر موماساز داد

روی موهام بوسه زد و گفت

بهت قول میدم که تحت هیچ شرایطی اونارو ازت جدا نکنم

ته دلم گرم شد

لبخند ملیحی زدم

آترین همیشه

قولش قول بود

بوی. تنشو به. ریه هام فرستادم

اروم زمزمه کرد

خانمی بهتره بری ناهار بخوری واماده شی که خانوادت بزودی میان

با این حرفش شوق سرتاپام رو گرفت

از بغلش دراومدم

و ذوق زده گفتم

باش من برم

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون، [۱۰:۱۷ ۲۶،۱۰،۱۷]

#سیصد\_و\_شصت\_و\_سه

تویی اتاقم بودم یک دست کت وشلوار نباتی رنگ پوشیده بودم

ومشغول ارایش

کردن بودم

باصدای دعوی رادین

وراوین به سمتشون

برگشتم

راوین با لجبازی پاهاشو به زمین کوبید وگفت

\_من خوشملم ترم ففشو(من خوشگل ترم خفه شو)

رادین عصبی نگاش، کرد وگفت

\_ففشودی زشتولی (خفه شدی زشتو)

با عصبانیت گفتم

\_ساکت ببینم رادین وراوین این خفه شورو کی یادتون داده ها؟؟؟

رادین ترسیده گفت

عشق یا هم خون

\_هیشی (هیچکی)

چشم غره ای بهش رفتم که به سمت بیرون دویدم

خندم گرفته بود

با پاهای کوچولو

وهیکل تپلیش شروع به دویدن گرفت

راوین هم پشت سرش

پسرام زیادی شیرین بودن

نبودن؟

تو اتاقم منتظر نشسته بودم تا آترین صدام کنه

میدونستم پسرام هم الان پیش، کیارشن

استرس تمام وجودم رو گرفته بود

دستم میلرزیدن

بعد از دو سال قرار بود حالا خانوادمو ببینم دلتنگشون بودم

تمام وجودم دیدنشون رو فریاد میزد

با صدای پیامک گوشیم دست های عرق کردم و خشک کردم

عشق یا هم خون

وقفل گوشیمو زدم

صورت خندون رادین وراوین نمایان شد

لبخندی، زدم و پیامی که، از آترین بود روباز کردم

\_درسا با بچه ها و کیا بیا پایین

بلند شدم و لباسمو مرتب کردم لبامو تر کردم و به اتاق بچه ها رفتم

تنها گذاشتن تنها کسی که

تنها کس او هستی تنها گناهی که

هیچوقت بخشیده نمیشه ...

عشق یا هم خون، [۱۰،۱۷، ۲۶، ۱۷:۱۰]

#سیصد\_و\_شصت\_و\_چهار

از زبون سوم شخص\*\*

داریوش رو به آترین گفت

عشق یا هم خون

\_خوبی پسرم؟؟

آترین لباسو تر کرد و پاشو انداخت روی اون پاشو گفت

\_بله پدر جان خوبم

به خوبی شما

آروین که حالا میدونست آترین چقد شرمنده اشه

لبخند زد و در حالی

که پانیز کوچولوش

رو روی پاش جا به جا

میکرد نگاه آترین به

سمتش کشیده شد

به دستای حلقه شده

دور کمر پانیز خیره شد

توی دلش حسرت خورد

حسرت ندیدن

بچه های که از خون

خودش بودن

وازشون دور بود

اینم یک نوع تقاص پس دادن بود نبود؟

تقاص ندیدن فرزنداش به جای اذیت های که در حق درسا کرده بود



عشق یا هم خون

عشق یا هم خون، [۱۰:۱۷ ۲۶،۱۰،۱۷]

#سیصد\_و\_شصت\_و\_پنج

نفس. عمیقی کشید

حالا وقت جبران

گذشته بود

گوشیشو برداشت

وبه درسا پی ام داد

مهسا خودش رو

بیشتر به آروین

نزدیک کرد و کنار

گوشش گفت

\_آروین

\_بله

\_راسته که آترین

میخاد از ایران بره؟

عشق یا هم خون

\_اره فک کنم

\_عخی بدبخت خانوادش

آروین دیگ جواب

مهسارونداد

درسا در حالی

که رادینو بغل کرده بود

وراوین

هم توی بغل.کیارش بود

کنارهم ازپله ها

پایین اومدن

همه مسخ شده بودن

چشم های نیلو

وداریوش خیس بود

وبه درسای گریون

در حالی که پسر بچه ای

باهاش بود نگاه میکردن

درسا باصدا زدن

خودش توسط نیلو

عشق یا هم خون

رادینو رها کرد  
وبه آغوش مادرانه ای  
رفت که دو سال بود ازش  
محروم بود

اشکاش شدت گرفتن

نیلو در آغوشش  
دخترکش از حال رفت

مهسا بی حال روی  
میل افتاده بود

آروین ناباور به  
عشق قدیمیش  
نگاه میکرد

باورش نمیشد که  
درساش زنده است  
ونفس میکشه

عشق یا هم خون, [۱۰,۱۷, ۲۶, ۱۷:۱۰]

#سپید\_و\_شصت\_و\_شیش

از زبون درسا\*

با چشم های خیس به پدرم نگاه کردم توی آغوشش لب زدم

\_بابا

به خودش فشردم ومیرن هق هق مردونش گفت

\_جان بابا جانم دخترم خوبی درسام خوبی ناز پروده بابا

اشکام ریختنو بویدمشو ومیون گریه گفتم

مامان که بی حال روی مبل افتاده بود

اشک میریخت ونگام میکرد

توی چشم های گریون آروین نگاه کردم

صبرو جایز ندونستم

به آغوشش پرکشیدم

روی سرمو بوسه میزد

وخدارو شکر میکرد

از مهسا دلگیر بودم هنوز

بهش نگاه نمیکردم

عشق یا هم خون

توی بغل آروین عشقم اشک میریختم

که دست های کوچیکی دستمو گرفت

وگفت

\_ممنی بیا ایژا(مامانی بیا اینجا)

با خروج این کلمه از زبون راوین

همه نگاه ها به سمتم برگشت

آروین غمگین به دست من میون دست های پسرکم نگاه میکرد

ومن سکوت کرده بودم

امان از وقتے کہ

گذشتہ ے خودت

بشہ آرزوے امروزت....

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون, [۱۰:۱۷ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_شصت\_و\_هفت

مهسا شتاب زده

به سمتم اومد

وروبهم توپید

\_میدونی با پنهون

کردن خودت از ما

چه درد ورنجی

به ما دادی

پوزخندی بلندی زد

و شروع کرد به

دست زدن

\_آفرین براوو

خوب پیشرفت کردی

رفتی پی عشق

وحالت

وبا یه فرد جدید

وتوله های جدید

عشق یا هم خون

برگشتی پیش

مامان و بابات

وبا دست به کیا

و بچه ها اشاره کرد

قلبیم به درد اومد

با حرفاش هنوز

تغییر نکرده بود

هنوز خواهر

سنگدلم بود

وشاید بدتر

شده بود

قهقهه ای زد و گفت

\_میدونه شوهر داری اره واونوقت باهات خوابیده؟؟؟؟

صدای فریاد اعتراض

گونه بابا که مهسارو

صدا میزد بلند شد

به سمتش هجوم بردم

وسیلی محکمی

عشق یا هم خون

بهش زدم

انگشتمو تهدید

وار جلوش تکون

دادم و گفتم

\_خفه شو و حرف

دهنتو اول مزه مزه کن بعددبیا زر بزن

این بچه ها از رابطه

حلالن نه حروم

اینا پسرای اترینن

اقا کیارشم

حکم برادرمو

داره وبس

پس زر زر نکن

که منم حرمت خواهریو میزارم کنار ومیشورمت

میدونی درسای گذشته تغییر کرده

وقتی پای ابروی بچه هام وسط باشه

حتی حاضر به دریدنت هم میشم



عشق یا هم خون

سرمو کنار گوشش بردم وزمزمه کردم

\_فقط با یک اشاره

شوهرت مال من

میشه پس مواظب

حرفات باش

ازش فاصله گرفتم

وبه صورت سرخ

شدش نگاه نکردم

مهسا اگه قبلا خوب بود

الان تبدیل به هیولا شده

با صدای غمگین مادرم

به سمتش برگشتم

که پسرآمو در

آغوش کشیده بود

وبا اشک واه قربون

صدقه اشون میرفت

رفتم وکنار آترین

عشق یا هم خون

نشستم

کنار پدر بچه هام  
ومرد فعلی وقانونی زندگیمی

زیر چشمی به آروینی  
نگاه کردم که  
سر به زیر شده بود

ودستان دخترکش  
در دستش بود

کنار همسرش مهسا  
خواهر گستاخ ونمک  
نشاسم

حال خوبتو اونایی بد میکنن

که تو با تموم وجود

حالشونو خوب کردی

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۶:۱۷:۱۰]

#سیصد\_و\_شصت\_و\_هفت

عشق یا هم خون

آترین اروم کنار  
گوشم زمزمه کرد

\_خوبی درسا؟

دلم برای مهربونی  
هاش سوخت

برگشتم سمتش  
ولبخندی به روش  
پاشیدم وزمزمه کردم

\_کنار خانوادهم شوهرم مادرم پدرم  
و بچه هام همیشه بد باشم؟

با شنیدن حرفام  
لبخندی بزرگی زد

وبه خودش  
فشارم داد

با خودم زمزمه کردم

باید فکر کنم  
به همه چی

عشق یا هم خون

به بودن کنار کی

به دوس داشتن یا عشق

به هوس و گناه یا پرستش خدا

به آینده بچه هام

وفداکاری

به همه چیز من

باید فکر کنم

و تصمیمی جدی بسازم

شام رو کنار خانواده

دوست داشتیم

سرو کردیم

شب خوبی بود

بابا خیلی اصرار کرد که همراهشون برم

منتها من میخاستم

بمونم

تا تصمیم بگیرم

عشق یا هم خون

راجب آینده ام

و بچه هام

با خدا حافظی که

کردم به سمت

سالن برگشتم

رادین روی پاهای

پرستو خوابیده بود

وراوین هم مشغول

شیطونی کردن

به سمتش

رفتم و ظرف

شکلاتو ازش گرفتم

تمام صورتش شکلاتی بود

با دست های کاکائویی

حرصم گرفته بود

تمام لباساشو کثیف

کرده بود پسری شکمو

عشق یا هم خون

با تشر نگاش کردم

که توی چشماش

اشک جمع شده بود

ونگاش به سمت ظرف شکلات بود

توپیدم بهش

\_راوین باز میخای

بخوری؟؟؟

از ترس و بغض زد

زیر گریه

که آترین بدون توجه

.به دست ها

و صورت کثیف

راوین اونو بغل کرد

وظرف شکلات

رو ازم گرفت و بش داد

تا ظرف شکلاتو دید

ذوق زده نگاش کرد

و شروع کرد به خوردن

انگار نه انگار این بشر

عشق یا هم خون

گریه کرده الان

تا ظرفو دید اشکاش بند اومد شکمو خان

منو آترین به راوین نگاه کردیم

وبعد به هم

وزدیم زیر خنده

از خنده سرخ شده بودم

میون خنده گفتم

\_معلوم نیس به کی رفته اینقد شکموهه

آترین میون خنده

های مردونش به خودش اشاره کرد وگفت

\_به باباش رفته

دلَم قنچ رفت از لفظ بابا

احساسات دخترونه ام

بالا زد وگونه هام سرخ شد

راوین و بغل کردم

وگونشو بوسیدم

عشق یا هم خون

که با دست کنارم زد  
ودوباره شروع کرد به خوردن

آترین ظرف تموم شده  
رو ازش گرفت  
وبغلش کرد

وتوی سرویس بهداشتی دست و صورتشو شست

به طبقه بالا رفتم  
تا لباس تمیز براش بیارم

رفتم سر کمد همین که خواستم برگردم

آترین وراوین رودیدم

لباسو تن راوین کردم

وروی تخت خوابوندمش

با بازی های آترین  
راوین به خواب رفت

رادین هم که پیش  
پرستو خواب بود



عشق یا هم خون

آترین روی تخت  
کنار راوین دراز کشیده بود

دل‌م نیومد بلندش کنم

لباسمو عوض کردم به  
تخت پناه بردم

که دست‌های گرمش دور شکمم حلقه شد

و پشت گردنمو بوسید

تمام تنم داغ شد

چشم‌امو بستم

و تو بغلش با آرامش  
کامل به خواب رفتم

به هر چیزی که

می بینی، زود اعتماد نکن!!

حتی نمک هم دقیقا شبیه شکره.....

عشق یا هم خون

عشق یا هم خون, [۱۰:۱۷ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_شصت\_و\_هشت

با صدای جیغ و داد

های کنار گوشم

چشمم

رو روی هم فشار دادم

که صدای جیغ

رادین بلند شد

\_بابایی اودمه ففشو

اشتال همه

رو موخای ببلی بلو دومجو

(بابایی خودمه خفه شو اشغال همه رو میخای ببری برو گمشو)

صدای پر حرص

راوین بلند شد

\_نخیلم مال اودمه

دیجبت تو بخل

من خوابید

(نخیرم مال خودمه دیشب تو بغل من خوابید)

عشق یا هم خون

چشامو باز کردم

که دیدم دو تا

پسرام با حرص

بهم نگاه میکردن

به سمت هم حمله کردن

وموهای همو میکشیدن وجیغ میکشیدن

بلند شدم

وداد کشیدم

\_کافیه موهای

همو ول کنین

دستاشونو شل کردن

ولی ازهم جدا نشدن

به سمتشون رفتم

وبا غضب گفتم

\_مگه باشما نیستم هان

راوین از ترس دستشو جدا کرد

عشق یا هم خون

و شروع کرد به گریه کردن

رادین گستاخ زل زده بودیهم

این گستاخیش منو یاد آترین مینداخت و عصبیم میکرد

دستاشو از موهای راوین

جدا نمیکرد

با دستم کشیدمش

وسیلی محکمی توی گوشش زدم

که شروع کرد

گریه کردن و صدام کردن

قلبم سوخت ولی باید تنبیه میشد

بی اعتنا کشوندمش

سمت اتاق بغلی

وانداختمش توی

اتاق پرده هارو کشیدم

لامپم خاموش کردم

که تاریک شد

عشق یا هم خون

واز اتاق بیرون اومدم

ودر رو روش قفل کردم

ودر مقابل گریه هاش داد کشیدم

\_میمونی اونجا تا ادم شی

عشق یا هم خون, [۱۰:۱۷ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد و شصت و نه

باید تنبیه میشد

تا دیگه مقابل من

واینسته

قلبم به درد اومد

رادین کپی شده ای

از آترین بود

همون غرور و همون

چشم های سرد و یخی

نمیخام رادینم

با برادرش بد باشه

عشق یا هم خون

با صدا زدنم توسط  
آترین به عقب برگشتم  
که راوین رو گریون  
کنارش دیدم

آترین لب باز کرد  
وگفت

\_راوین چی میگه  
اینجا چه خبره  
تو درسا با رادین  
چه کار کردی؟؟

توی چشم هام اشک  
جمع شده بود

واقعا کم آورده بودم

کلید اتاقو دادم  
دستش وگفتم

\_رادینو زندانی کردم  
توی اتاق

آترین عصبی غریب

عشق یا هم خون

\_چه غلطی کردی.هان

یک قدم از ترس

عقب رفتم

لب باز کردم وبا

لکنتی که از ترس

فریاد آترین بود گفتم

\_دعوا کرده بود من م تنبیه اش کردم

آترین عصبی بم تنه زد

که به روی زمین افتادم

به سمت اتاق

رفت وغرید

\_اون فقط یک سالشه چرا نمیخای بفهمی اینا بچه ان

اشک از گونه ام

سرازیر شد

من چم شده بود

با رادینم چه کردم

بلند شدم

آترین درو باز کرده بود

عشق یا هم خون

صدای فریادش

و گریه راوین که

داداشیشو صدا میکرد

بلند شد

با صدای فریاد های آترین خدمتکارا

و بقیه سراسیمه اومدن

پاهام جرعت جلو رفتن رو نداشت

زانو هام از اتفاقی که نمیدونستم

چیه و افتاده

سست شده بودن

دستمو به دیوار

تکیه کردم

با کمک دیوار به

در اتاق رسیدم

که با صورت کبود

شده و بی جون

رادینم روبرو شدم

شروع کردم



عشق یا هم خون

به جیغ کشیدن

پسرم پسرکم

وای بر من

من چه بلایی

سر رادینم آورده بودم

آترین زجه میزد

ورادینمو تکون میداد

رادین من پسر کوچولوی من

با پاهای شل به جلو رفتم

حجم سنگین خاطره های از پسر شیطانم جلوم اومد

قلبم به درد اومد

صورتتم خیس شد

چشمام سیاهی رفت

وبه زمین

سقوط کردم

●●میخندم

●●دیگر تب هم ندآرم

عشق یا ہم خون

● داغ ہم نیستم  
● دیگر بہ یاد تو ہم نیستم  
● سرد شدہ ام  
● سرد سرد  
● نمیدانم  
● شاید  
● شاید دق کردہ ام!  
● کاسی چہ میداند  
● بی جسم کردے...  
● نسبت بہ تمام جس ہاے دنیا

عشق یا ہم خون, [۱۰:۲۰ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_ہفتاد

چشمامو باز کردم  
کہ با چشم های  
بہ خون نشسته  
آترین روبرو شدم

وحشت زدہ

زمزمہ کردم

رادین کجاست؟

با فریادی کہ کشید

قلبم تکہ تکہ شد

عشق یا هم خون

\_رادین کجاست

حالا یادت اومد

پسری داری هان

تو اونو کشتی تو

اشکام سرازیر شد

زجه زدم

جیغ زدم

میون گریه گفتم

\_دروغ میگی

رادین من نمرده

نه

از روی تخت

بلند شدم زمین

خوردم سعی کردم

بلند شم

از اتاق بیرون رفتم

اشکام راه خودشونو

باز کرده بودن ومیبایدن

عشق یا هم خون

اگ بلایی سر رادینم اومده باشه من میمیرم

من پسر کوچولومو

اذیت کردم

در اتاقشو باز کردم

با تخت خالیش

روبرو شدم

فکرم کار نکرد

که راوین هم نیست

فقط تمام حواسم

به یک جا کشیده میشد

اونم

آخرین صحنه

از رادینم. بود صورت کبود

وتن بی جونش

یعنی رادین من مرده

پاهام شل شد

افتادم روی زمین

عشق یا هم خون

نگام سمت آترینی بود

که ناراحت بود

سعی کرد چیزی

بهم بگه

ولی گوشام

چیزی نمیشنید

من پسر مو کشتم

جیگر گوشمو عزیز

دل مو

کشتم

شروع کردم

جیغ کشیدن و

اشک ریختن

داد زدم

\_رادینم کجایی

پسر م غلط کردم بیا

بگو که منو تنها نداشتی

رادین مامان

عشق یا هم خون

هق هقم بالا رفت

ازته دل زجه زدم

\_رادینم بیا واسه مامان شیطونی کن

بیا قربونت برم

بیا مامان غلط کرد بیا

اخ مامان پسر م

وای پسر م

رادینم بچس

خدااا ازم نگیریش

رادین مامان کجایی

آترین اومد جلوم

وصدام کرد

بهای ندادم

وشروع کردم

به زدن خودم

ورادینمو صدا کردن

دستای کوچولوی روشنم قرار گرفت

اینا دستای رادینم بود

عشق یا هم خون

خودش بود

برگشتم رادین من بود

با بغض گفت ممنی(مامان)

بغش کردم فوری

به خودم فشردمشو

بلند گریه کردم

\_جان مامان قلب

مامان تو زنده ای

وای خدایا شکرت

خدا ممنونم ازت

خوب که بوش کردم

نگاش کردم و گفتم

\_مامانی رو میبخشی؟

نگام کرد و لبخند زد

وسرشو تکون داد

سفت بغش کردم

و شروع کردم به بوس کردنش

عشق یا هم خون

که آترین رادینو  
ازم جدا کرد  
ودادش دست  
پرستو روبهم گفت

\_بیا اتاق کارم  
باید تنها حرف بزیم

استرس گرفتم  
میدونستم راجب  
چی میخاد حرف بزنه

انسان ها گاهی بی فکر به فکر دروغ گفتن میوفتنند اما نمیدانند که این بی فکری ها چه دل هایی را خواهد شکست...

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۰ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_هفتاد\_و\_یک

به سمت اتاق خوابم رفتم  
لباسمو عوض کردم

دست و صورتمو شستم



عشق یا هم خون

با استرس به سمت  
اتاق کار  
آترین قدم گذاشتم

با تقی که به در زدم  
صدای تیک در

حاصل از باز شدنش  
بلند شد  
واین یعنی میتونم  
برم داخل

دود سیگار اتاق  
رو پر کرده بود  
که مجبور به  
سرفه کردن شدم

بعد از چند لحظه گفتم

\_تو که سیگاری نبودی

از کنار پنجره برگشت سیگارشو خاموش کرد

عشق یا هم خون

نشست روی صندلی

پشت میزش وگفت

\_تو باعث شدی بشم

با تعجب نگاش کردم و گفتم

\_من؟؟؟

بلند شد داد کشید

\_اره توی لعنتی

تو

من از نبودت نابود شدم

میفهمی نابود

اره اعتراف میکنم که من عاشقت شدم

نباشی میمیرم

اشک توی چشمم

جمع شد

تپش قلبم زیاد شد

اولین بار بود

که از شنیدن این حرف خوشحال میشدم

عشق یا هم خون

حسم به آترین

تغییر کرده بود

حالا که آروین

ودخترشو دیدم

حالا که مادرشده بودم

معنی دوس داشتن واسم فرق کرده بود

هنوزم به جرعت میگم

که من عاشق آروینم

ولی آترینو دوست دارم

باید برای پسرانم

شناسنامه بگیرم

تا اون موقع وقت داری

انتخاب کنی کنار من

میمونی

وباهم از این کشور

میریم

یا.که از منو بچه ها جدا.میشی

عشق یا هم خون

برای لحظه ای

قلبم و ایستاد

ناباور جلو رفتم

و گفتم

\_میخای بچه هامو ازم جدا کنی؟؟؟

\_اون دیگه بستگی

به تصمیم خودت داره

داد کشیدم

\_چطور میتونی همچین کاری کنی

من هرگز نمیزارم

بچه های منو بگیری

تو هیچ حقی

نسبت بههشون نداری

خونسرد پاشو روی اون پاش انداخت و لب زد

\_اون حقو قانون ثابت میکنه

و تو خودتم خوب میدونی که در آخر بچه ها

به پدر داده میشن

عشق یا هم خون

پس سعی کن تصمیم

درست بگیری

\_قانون حق نداره همچین کاری کنه من مادرشونم

\_من بچه هامو میبرم وبه قانون هم ثابت میکنم

که تو صلاحیت نداری ازشون نگه داری

کنی یادت نرفته که

رادین تا پای مرگ رفت

از کنارم گذاشت

روی صندلی افتادم سرمو میون دستام گرفتم

خدایا چه کنم

من بدون بچه هام میمیرم

آشک— گاهی از لبخند با

ارزش تیره چون لبخند رو به هر کسی میتونی هدیه کنی اما اشک رو فقط برای کسی می ریزی که نمی خوای از

دستش بدی

عشق یا هم خون, [۱۰،۱۷، ۲۶، ۲۰:۱۰]

عشق یا هم خون

#سیصد\_و\_هفتاد\_و\_دو

بلند شدم و به سمت اتاقم رفتم

تا الان هم نباید اینجا می‌موندم

موندنم اشتباه بود

وارد اتاق شدم درب کمدرم رو باز کردم و تمام لباس هام رو جمع کردم

باید میرفتم

از اولش اومدنم اشتباه بود

لباس های رادین و راتین رو تند تند توی چمدون گذاشتم

با باز شدن در ترسیده رومو برگردوندم

که باقیافه متعجب زده پرستو که رادین و راوین همراهش بودن مواجه شدم

با عجله به سمت پرستو رفتم و بهش گفتم

پرستو باید بریم آترین میخواد بچه هامو ازم بگیره

عشق یا هم خون

قطره اشکی از گوشه چشمم سرازیر شد و ادامه دادم:

\_رادین و راوینم آماده کن ما باید همین الان بریم

دیگه کنترل رفتارام دست خودم نبود عصبی قدم میزدم و موهامو میکشیدم

پرستو شونه هام رو گرفت و گفت

\_اروم باش چرا اینقد پریشون و عصبی هستی درسا اون شوهرته پدر بچه هات می خوای فرار کنی و کجا بری؟ تا کی  
قائم میشی؟ این بچه ها آیندشون چی میشه؟

صدای هق هقم بلند شد

عشق یا هم خون، [۱۰:۲۰ ۲۶،۱۰،۱۷]

#سیصد\_و\_هفتاد\_و\_سه

با گریه گفتم\_من بدون بچه هام میمیرم پرستو من نمیتونم دووم بیارم درکم کن کم اوردم دیگه خسته شدم

پرستو منو توی اغوشش گرفت و اروم گفت

\_هیییییی آروم باش آروم عزیزم

عشق یا هم خون

قشنگ بهم توضیح بده که چی بهت گفته باشه؟

سرمو تکون دادم و اشکام و پاک کردم

بهم گفت که یا کنارش میمونم و زندگی‌مونو ادامه میدیم و خارج از کشور بریم

یا اینکه.... یا اینکه اون بچه هامو با خودش میبره

پرستو متفکر نگام کرد و گفت

چرا باهش زندگی نمیکنی؟

من عاشقش نیستم

من عاشق آروینم

پرستو عصبی نگام کرد و گفت

عاشق یه مرد زن دار؟

چرا به خودت و زندگی‌ت نگاه نمیکنی

خیلیا آرزوی بودن با شوهر تورو دارن



عشق یا هم خون

چرا به خودت و آترین فرصت دوباره نمیدی؟

تو به خودت تلقین میکنی

عاشق آروینی اما اگه خوبی های آترین پدر گل پسرات و ببینی مطمئن باش تو اعماق قلبت عشق آترین رو حس میکنی البته اگه خودت بخوای ....

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۶ ۲۰:۱۰]

#سیصد\_و\_هفتاد\_و\_چهار

با حرفای پرستو بدجور به فکر فرورفتم

باید راجبه زندگیم یه فکر اساسی میکردم و تصمیم درست رو میگرفتم

تصمیمی که آینده من و آینده بچه هام رو روشن میکرد

چمدون لباس های خودم رو برداشتم مانتو آبی نفتی بلندم رو با ساپورت مشکی و یه روسری ساتن مشکی پوشیدم

بدون هیچ آرایشی بیرون رفتم

با چمدون از پله ها پایین رفتم

آترین به همراه بچه ها توی سالن نشسته بودن پرستو و کیارش هم مشغول حرف زدن بودن...

عشق یا هم خون

با ورود من همه نگاهها به سمتم برگشت  
راوینم گریه کنان به سمتم دوید و خودش رو توی بغلم انداخت

دستمو دورش حلقه کردم

\_ممنی کژا میلی؟(مامانی کجا میری)

اشکاشو پاک کردم و گفتم

\_مامانی قربون جوجش بره میرم سفر زودی برمیگردم باشه پسرم؟

با شنیدن صدام رادین از بغل آترین پرید و با گریه گفت

\_ممنی نلو(مامانی نرو)

دوتاشونو با گریه بغل گرفتم

#سیصد\_و\_هفتاد\_و\_پنج

با گریه گفتم

\_مامانی فدای جفتتون بشه زود برمیگردم  
راوین سفت بغلم کرد و خودشو بهم میفشرد  
\_منم مویام(منم میام)  
\_نه پسر من نمیتونم تو و داداشتو با خودم ببرم

راوین و رادین با هم شروع کردن به گریه کردن و جیغ کشیدن

آترین اومد و ازمن جداشون کرد

اشکای پسر امو که میدیدم جیگرم آتیش میگرفت ولی این دوری لازم بود تا یه تصمیم درست بگیرم

آترین عصبی نگام کرد و غرید

\_این رفتارا و کارات چه معنی داره؟

با بغضی که توی گلو بود گفتم  
\_من باید برم تا تصمیمم رو بگیرم  
درمورد آینده خودم و بچه هام

آترین دستمو کشید و به سمت اتاق خواب طبقه پایین برد جیغ کشیدم .....

عشق یا هم خون, [۱۰،۱۷، ۲۶، ۲۰:۱۰]

عشق یا هم خون

#سیصد\_و\_هفتاد\_و\_شش

وحشی دستمو کندی

درو باز کرد و کوبوندم به دیوار اتاق

لباشو گذاشت رو لبام و محکم شروع کرد به بوسیدنم

هنگ کرده بودم بعد از چند لحظه که نفس کم اوردم از خودم جداش کردم

با عصبانیت نگاش کردم

باصدای لرزون گفتم

\_به چه حقی اینکارو کردی هان

\_به همون حقی که شوهرتم

\_ولی من شوهری نمیبینم تو هیچ حقی نسبت به من نداری و نخواهی داشت

پوزخندی زد به سمت جلو اومد و گفت

\_میخوای بهت ثابت کنم هنوز شوهرتم؟؟؟

عشق یا هم خون

و دستش به سمت دکمه پیراهنش رفت .....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۰ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_هفتاد\_و\_هفت

شروع کرد به باز کردن دکمه های پیراهنش

جیغ کشیدم و گفتم

\_ارهههه همیشه همینجوری بوده

تو فقط منو واسه برطرف کردن نیازات میخواستی

دستش از حرکت ایستاد

ناباور جلو اومد و گفت

\_چی میگی درسا این حرفا چیه؟

من تورو دوست دارم من بعد از تو هیچکسو وارد زندگیم نکردم نه اینکه نیازی که در وجودم بیداد میکنه نخواد  
نه.....

اون علاقه ای که به تو داشتم نمی گذاشت که سمت زن دیگه ای برم

با چشم های خیس زمزمه کردم :

آترین من دیگه نمیخوام مال تو باشم ....دیگه نمیتونم

و از کنار آترین ناباورانه گذشتم

باچشم های خیس به سمت بیرون دویدم

چمدون هامو به سختی بلند کردم

در مقابل سوال های مکرر پرستو و

کیارش و گریه های پسران گذشتم

به تاکسی آدرس منزل بابا رو دادم

باید پیش پدر مادرم برمیگشتم تا زندگی تازه ای رو بسازم

اشکام راه خودشونو گرفته بودن هنوز ده دقیقه از دوری بچه هام نگذشته بودچشم بارونی شده بود

با توقف ماشین پیاده شدم

سمت درب رفتم و زنگ خونه بابا رو فشار دادم .....

#سیصد\_و\_هفتاد\_و\_هشت

بعد از چند لحظه صدای خدمتکار بلند شد

با بغضی که توی صدام بود زمزمه کردم

\_درسام... درو باز کن

پا به داخل خونه ای گذاشتم که دو سال از دیدنش محروم بودم

بوی گل های رز رو وارد ریه هام کردم

از حیاط گذشتم و به خونه پا گذاشتم

مامان با خوشحالی به سمتم پرواز کرد

و در آغوش کشیدم....

شروع کرد به بوسه بارون کردن من...

تازه حس های مادرانه مادرمو درک میکردم حالا که .....

با صدای بابا از فکر بیرون اومدم و بغض گلمو گرفت

\_درسا بابا، رادین و راوین کجا هستند؟

با صدای گرفته ای که ناشی از گریه هام بود گفتم

\_پیش پدرشونن... بابا من دارم از آترین جدا میشم

اینم میدونم که دادگاه حضانت پسرانو به آترین میده

بابا لبخند گرما بخشی بهم زد و گفت:

\_درسا عشق بابا اگه میدونی با جداشدن از آترین خوشحال میشی  
مطمعن باش من کنارتم و کمکت میکنم

لبخند تلخی زدم و به آغوش پدرم رفتم

مامان به آشپزخونه رفت و با سه تا لیوان بستنی برگشت....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۰ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_هفتاد\_و\_نه

با خوردن بستنی دلم خنک شد

بعد از یک گفت و گوی کوتاه با مامان و بابا به سمت اتاق سابقم رفتم

چمدون لباس هامو به سمت طبقه بالا بردم

و لباس هامو دونه دونه خارج کردم و توی کمد چیدم

روی تخت نشستم

و به فکر عمیق فرو رفتم



عشق یا هم خون

فکر به آروین

عشق قدیمیم که حالا پدر شده بود

به دختر زیباش که شباهت زیادی به خودش داشت

اینقدر به آروین و زندگیش فکر کردم

که نفهمیدم کی به خواب رفتم

با صدا زدن های مامان از اتاق تنهایی هام بیرون اومدم

یه هفته بود که بچه هامو ندیده بودم

دادگاه حضانت پسرارو به آترین داده بود

و آترین.....هه

آترین ثابت کرده بود که من صلاحیت نگه داری از بچه هامو ندارم

قطره اشکی از گوشه چشمم چکید

تنها امید زندگی کردنم پسرارو بودن که حالا دیگه اونا رو هم ندارم

به پایین پله ها رسیدم

مامان با دیدنم شروع کرد به حرف زدن

\_درسا مامان بسه آبغوره گرفتن

عشق یا هم خون

درسته دادگاه حضانت پسرا رو به آترین داده  
اما تو هم مادرشونی نسبت به دیدنشون حق داری  
پس کم غصه بخور  
برو آماده شو آروین و مهسا میان اینجا  
قراره شام برید بیرون

\_مامان من شرایطشو ندارم  
لطفا اصرار نکنید

مامان چشم غره ای بهم رفت و گفت

\_بیخود همین که گفتم باید بری....

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۶:۲۱:۱۰]  
#سیصد\_و\_هشتاد

به ناچار به سمت اتاق رفتم و شروع کردم به آماده کردن لباس هام

وسواس خاصی به خرج دادم یاد زمانی افتادم که من و آروین همو میخواستیم

و با هم قرارای عاشقونه می گذاشتیم....

مانتو صورتی کوتاهم با شلوار و شال خاکستری و کفش پاشنه ده سانتی صورتیمو پوشیدم

روی صندلی میز آرایشم نشستم  
و بعد از یک هفته اشک و آه  
شروع کردم به آرایش کردن ...

عشق یا هم خون

حسی در درونم روشن شده بود

عشق قدیمی توی قلبم سرباز کرده بود

خوشحال بودم که قراره آروین رو ببینم

آرایش نسبتا غلیظی کردم

با عطرم دوش گرفتم

از پله ها پایین میرفتم سرمو بالا اوردم که ...

با چشمهای چمنیش غرق شدم

بعد از چند لحظه به خودم اومدم

آهسته سلام کردم

مهسا همراه دخترش از آشپزخونه بیرون اومدن

با دیدن من لبخندی زد

ناخودآگاه لبم به پوز خند باز شد

چشمام روی نگاه پر عشق آروین به دخترش افتاد

دلم لرزید از این همه عشقی که آروین به بچه مهسا داشت

عشق یا هم خون

بچه ای از گوشت و خون خودش.....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۱ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_هشتاد\_و\_یک

قلبم به درد اومد...چشمام پر از اشک شد

نمیتونستم ببینم که آروینی که مال من بود قرار بود پدر بچه ی من باشه

الان مال کس دیگه ای باشه

مهسا لبخند آرومی زد و رو به آروین گفت

\_آقایی بریم دیگه

برای لحظه ای حس کردم نفس کشیدن یادم رفت

نگاه اشکیم رو دوختم به آروینی که اونم به من خیره شده بود

من همیشه به آروین میگفتم آقایی

بعد از اون هم به هیچکس نگفتم آقایی

چون هیچوقت نتونستم کس دیگه ای رو به جای آروین تصور کنم ....

اما حالا مهسا به جای من

به آروین من میگه آقایی

عشق یا هم خون

آرویت نگاشو از من گرفت  
و با لبخند رو به مهسا گفت

\_بریم خانم

قلبم بیشتر از این نمیتونست تحمل کنه  
دردش داشت آزارم میداد

جلوتر از او نا از خونه بیرون زدم به سمت ماشین رفتم ....

تکیه داده بودم .... آروین با خانمش در حال بگو بخند بیرون اومد

سوار ماشین شد ... مهسا هم جلو نشست و دخترک کوچولوش رو هم روی پاهاش نشوند

احساس اضافی بودن می کردم

احساس سربار بودن

یعنی آروین به راحتی تونست منو فراموش کنه ؟

باور کنم اون همه دوست داشتن ادعا بود؟

عشق یا هم خون, [۱۷, ۱۰, ۲۶, ۲۱: ۱۰]

#سیصد\_و\_هشتاد\_و\_دو

عشق یا هم خون

مهسا با لبخند به سمتم برگشت و گفت:

\_درسا شنیدم آترین حضانت پسرا رو گرفته

حالا میخوای چیکار کنی؟

نفس عمیقی کشیدم و لب زدم

\_طلاقمو میگیرم و به تنهایی زندگیمو میکنم.....

مهسا ناباور گفت

\_یعنی از بچه هات دست میکشی؟

\_چاره ای جز این ندارم

چشمامو بستم و به صندلی ماشین تکیه دادم ....

سنگینی نگاه آروین رو روی خودم حس میکردم ...

با توقف ماشین پیاده شدیم

داخل رستوران شدیم و روی میز چهار نفره ای نشستیم

آروین برای خودش و دخترش کباب برگ سفارش داد مهسا هم جوجه

من هم چلو مرغ

از پشت میز بلند شدم که نگاه آروین به دنبال کشیده شد

عشق یا هم خون

مهسا گفت:

\_کجا درسا

\_میرم دست و رومو بشورم

به سمت سرویس بهداشتی رفتم

تو آینه به خودم نگاه کردم

الان خانم تر شده بودم

باوجودداشتن بچه هنوز هم زیبا بودن حتی نسبت به قبل هم زیباتر ....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۱ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_هشتاد\_و\_سه

به سمت میز برگشتم

در سکوت شامون رو سرو کردیم

توی اتاقم نشسته بودم

و عکسهای رادین و راوین رو میدیدم

و اشک میریختم

عشق یا هم خون

صدای پیامک گوشیم منو به خودم آورد

پیامم رو باز کردم

از طرف آروین بود

ناباور شماره رو دوباره نگاه کردم

خودش بود

پیامش رو خوندم

\_سلام درسا میتونی فردا بیای به آدرس این کافی شاپی که میگم؟

برای لحظه ای مکث کردم

ولی بعد با وجود علاقه ای که بهش داشتم تایپ کردم

\_آدرس رو اس کن فردا ساعت ۱۰ صبح اونجام

بعد از چند لحظه آدرس به همراه کلمه منتظرم اومد

چشمامو رو هم گذاشتمو به خواب رفتم

با قرار گرفتن دسته گلی مقابلم چشمام روی مرد روبه روم قرار گرفت

آروین بود

خود خودش بود ...



عشق یا هم خون

دقیقا مثل سابق آن تایم بود

سرساعت اومده بود

با لبخند گل هارو ازش گرفتم زل زدم به صورت بی نقص و مردونش

لبخندی زد و گفت :

سلام بر خانم زیبا ....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۱ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_هشتاد\_و\_چهار

خنده ای کردم و گفتم

\_سلام بر بوزینه ی خوشتیپ

هردومون آروم خندیدیم و به صورت هم خیره شدیم

لب زدم

\_زشت شدم

آروم گفتم

\_نه فوق العاده تر شدی

عشق یا هم خون

مثل قبل هنوز هم خیره کننده ای

منم لب زدم

\_توهم همینطور

\_بدون مقدمه چینی میخوام باهات حرف بزنم

حالت جدی به خودم گرفتم و گفتم

\_بفرمایید

\_با من ازدواج میکنی؟

آب پرتقالی که داشتم میخوردم

پرید توی گلوم و شروع کردم به سرفه کردن

ناباور لب زدم

\_مهسا چی؟

دست توی موهاش فرو کرد و گفت

\_همیشه عاشق تو بودم و هستم

اونم میفهمه که این چندسال دوری دیگه تموم شده باید باهاش کنار بیاد

\_یعنی من بشم هووی اون؟

عشق یا هم خون

خنده ای کرد و گفت

\_نه دیگه شما میشی تنها خانوم خونه من اونو طلاق میدم

لبخندی زدم و گفتم

\_دوستت دارم آروین

دستمو فشرد و گفت

\_منم باتمام وجودم عاشقتم .....

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۶:۲۱:۱۰]

#سیصد\_و\_هشتاد\_و\_پنج

با پیاده شدنم از ماشین

به سمت خونه رفتم

با شنیدن صدای موبایلم

دست توی کیفم کردم

عشق یا هم خون

با دیدن شماره آترین قلبم شروع کرد به تند زدن

دکمه اتصال رو زدم

و به صدای گرمش گوش سپردم

\_سلام درسا

با صدای بغض داری گفتم

\_سلام

\_حالت خوبه؟

لب های خشکمو تکون دادم و گفتم

\_آره خوبم، رادین و راوین خوبن؟

عشق یا هم خون

مکثی کرد که دلم به شور افتاد

\_اره خوبن فقط .....

\_فقط چی؟

\_دلشون برای مامانشون تنگ شده

قطره ی اشکم چکید  
وباصدای گرفته ای گفتم

\_میشه باهاشون حرف بزنم؟

بعد از چندلحظه صدای رادینم پخش شد که با گریه گفت

عشق یا هم خون

\_ممنی کزایی؟(مامانی کجایی)

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۱ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_هشتاد\_و\_شش

صدای هق هقم بلند شد و با ناله گفتم

\_همینجام پسر م، تو قلبتم عشق مامان، فدات بشم من

صدای راوینم میومد که میگفت گوشی رو بده به من با مامانی حرف بزنم

قلبم از دوری پسر م به درد اومده بود

صدای راوینم اوج گرفتم که میگفت

\_ممنی بیا تولو اودا بیا(مامانی بیا تورو خدا بیا)

عشق یا هم خون

و از شدت گریه به هق هق افتاد

جیغ کشیدم و اشکام راهشونو در پیش گرفته بودند

\_رادینم عشقم مامانت بمیره و اشکاتونو نبینه تورو خدا گریه نکنید

با صدای آترین اروم تر به گریه ادامه دادم

\_من آخر هفته دارم همراه پسر ام میرم کارای طلاق رو هم به وکیل سپردم که بعد از رفتن من غیابی انجام میشه

\_آترین من بدون بچه هام میمیرم

بی رحم نباش

آترین سرد و خشک گفت





حتی جواب پیام های مکرر آروین رو هم نمیدادم

بعد از چند لحظه درب اتاقم با شدت به دیوار برخورد کرد

و مهسا خشمگین و سرخ شده به سمتم اومد

قبل از اینکه من چیزی بگم سیلی محکمی به گوشم نواخته شد و صورتم به یک طرف کج شد

مامانم هیییییع بلندی کشید

و بابا عصبانی گفت

\_مهسا داری چه غلطی میکنی؟

مهسا با صدای بلند زد زیر گریه و گفت

\_درسا داره زندگیمو نابود میکنه

سکوت سنگینی همه جا رو گرفته بود

مهسا دست دختر کوچولوش رو گرفت و اومد جلو .....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۱ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_هشتاد\_و\_هشت

جلوی پام زانو زد و با حق حق گفت

\_التماست میکنم شوهرمو ازم نگیر

پدر بچمو ازم نگیر

پانیز رو بی پدر نکن



اما آروین نشنیده گرفت و گفت

\_اما من ازت متنفرم نمیتونم تحملت کنم

مهسا قلبش خورد شد و گفت

\_تو بابای بچمی پانیز بابا میخواد

\_پانیز تا ابد دختر منه و با من میمونه

اما تو باید بری چون واقعا نمیتونم تحملت کنم

باور کن کنارت عذاب میکشم.....

عشق یا هم خون, [۱۰,۱۷, ۲۶, ۲۱:۱۰]

#سیصد\_و\_هشتاد\_و\_نه

عشق یا هم خون

مهسا با صدای بلند شروع کرد به گریه کردن

به پای آروین افتاد و گفت

\_آروین التماس میکنم این کارو با من نکن من عاشقتم بدون تو میمیرم

آروین خواهش میکنم من نمیتونم بی تو بودنو تحمل کنم

هرکاری بگی میکنم

آروین مهسا رو از خودش جدا کرد و گفت

\_دیگه لحظه ای نمیتونم تو رو کنارم تحمل کنم

تو هم بهتره بیشتر از این خودت رو کوچیک نکنی

خودت رو برای طلاق آماده کن

من درسا رو دوست دارم و قصد دارم باهش ازدواج کنم

روبه پدرم که غمگین گوشه ای ایستاده بود رفت و گفت

\_با اجازه پدر جان

مهسا بلند بلند هق میزد و گریه میکرد و دخترش رو در آغوش کشید

قلبم به درد اومد

یاد خودم افتادم زمانی که آروین رو از دست دادم

لبخند تلخی زدم

الان دارم به آروین به عشقم میرسم

اما چرا ته دلم خوشحال نیستم؟

چرا دلم میخواود الان پیش آترین و بچه هام باشم

عشق یا هم خون

بی صدا شروع کردم اشک ریختن.....

عشق یا هم خون، [۱۰:۲۱ ۲۶،۱۰،۱۷]

#سیصد\_و\_نود

باصدای زنگ موبایل

از فکر آترین و پسران بیرون اومدم

با دیدن اسم آروین لبخند تلخی زدم

و جواب دادم

\_سلام بر آقامون، حالت خوبه؟

صدای گرمش پخش شد

عشق یا هم خون

\_سلام بر شیطان کوچولوی خودم

درسا؟

\_جانم آقای؟

خنده کوتاهی کرد و گفت

\_آقای قربونت بره

ازاون اتاق دل بکن بیا بیرون

که دلم برات یه ذره شده

با صدای گرفته ای گفتم

\_نه آروین دل و دماغشو ندارم



عشق یا هم خون

آروین با صدایی که سعی داشت شاد باشه گفت

\_خانوم اخمو وقتی آقاتون میگه بیا

دیگه حرف نباشه

خنده ریزی کردم و گفتم

\_ای به چشم

\_پس منتظر تم بوس بای

\_اودافظ آقایی.....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۲ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد و نود و یک

عشق یا هم خون

گوشی رو به قلبم چسبوندم

اما دیگه مثل سابق با شنیدن صداش قلبم شروع به تند زدن نمیکرد

توی وجودم احساس خلاء میکردم

به خودم قبولوندم که گریه دیگه بسه

مگه من همینو نمیخواستم؟

دارم به عشقم میرسم پس باید خوشحال باشم ....

اما چرا نیستم؟

آماده روی تخت نشستم و منتظر تماس آروین بودم

عشق یا هم خون

با صدای زنگ موبایلم کیفو روی دوشم انداختم

و به سمت بیرون رفتم

توی راه پله

مهسای گریون رو دیدم

با حالی نزار خیره چشمام شد

خواستم رد شم که صداش به گوشم رسید.....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۲ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_نود\_و\_دو

\_من همیشه آروینو میخواستم

قبل از اینکه تو دوستش داشته باشی

عشق یا هم خون

ما.....ما باهم بودیم

زانو هام سست شد

قلبم از جا کنده شد

با پریشونی به طرفش برگشتم

رو بهم گفتم

\_اگه میخوای حرفامو بشنوی

ساعت نه شب بیا همون کافی شاپی

که همیشه میرفتیم

از کنارم گذشت

احساس کردم قلبم داره تیکه تیکه میشه

عشق یا هم خون

برام باور نکردنی بود

آروینی که ادعا میکرد عاشق منه

قبل از من با خواهرم ارتباط داشت

با چشم های لبریز از اشک به سمت بیرون رفتم ....

تا زمانی که حقیقت رو نفهمیدم نباید چیزی به آروین بگم ....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۲ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_نود\_و\_سه

آروین پشت فرمون نشسته بود

و پانیز کوچولوش رو توی بغل گرفته بود

عشق یا هم خون

نشستم توی ماشین و سلام ارومی دادم

آروین پر انرژی گفت

\_سلام بر خانم زیبا

چیزی نگفتم که دوباره پرسید

\_چیزی شده درسا؟

سعی کردم بغض بدی که توی گلوم ایجاد شده رو قورت بدم....

لبخند مصنوعی زدم و گفتم

\_نه هیچی نشده....فقط دلم واسه بچه هام تنگ شده

عشق یا هم خون

آروین مشکوک نگام کرد و گفت

مطمئنی فقط همین‌ه؟ دلت فقط برای پسران تنگ شده بود؟

پوزخندی زد و گفت

\_آره

رومو برگردوندم تا چشم‌های خشمگینم رو نبینه

آروم زمزمه کردم

\_کجا میریم؟

با لحن سردی گفت

عشق یا هم خون

\_شهربازی

ته دلم خواستم جیغ بزنم

خیلی ذوق زده شده بودم

مگه من چند سالم بود

همش ۲۰ سالم بود

وقتی ازدواج کردم ۱۷ سالم بود

و حالا با گذشت سه سال

شده بودم ۲۰

ولی هر چی سختیه زندگی بود تو این سه سال به چشم دیدم .....



عشق یا هم خون

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۲ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_نود\_و\_چهار

با توقف ماشین از فکر بیرون اومدم

به پشت ماشین نگاه کردم

و باچهره غرق خواب پانیز مواجه شدم

چقد معصوم بود

بهش خیره شدم

و غرق فکر بودم که صدای آروین بلند شد

\_میشه بهم بگی چت شده امروز؟

با چشمهایی که توشون نفرت موج میزد برگشتم سمتش

عشق یا هم خون

برای لحظه ای جاخورد

زود به خودم اومدم و لبخند تلخی زدم

\_حالم خوب نیست

دلم برای پسرانم تنگ شده تو

منو نمیفهمی

آروین آروم منو سمت خودش کشید و توی بغلش فشارم داد

دستمم مشت شد

احساس بدی داشتم

احساس اینکه آروین منو بازی داده بود

و تازه به این موضوع پی برده بودم

دستشو برد زیر شالم و آروم مشغول نوازش موهام شد

در عین نفرتی که پیدا کرده بودم

آروم هم شده بودم

به خودم که نمیتونستم دروغ بگم

آروین هم درد شده بود و هم درمانم.....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۵ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_نود\_و\_پنج

ازم جدا شد و به لبهام زل زد

عشق یا هم خون

به این فکر کردم که همه حرفاش به من دروغ بود

یعنی همه احساسش دروغ بود؟

قطره اشکی از چشمم چکید

بهم نزدیک شد

و بعد گرمای لباسو احساس کردم ....

که لبهای سردمو به بازی گرفته بود

پراز خشم شده بودم ....

نا خودآگاه منم با خشونت شروع به همراهیش کردم

دلتنگی، ناراحتیم، حس بازیچه بودنم همه علتایی بود که باعث خشم و رنجشم شده بود....

عشق یا هم خون

بعد از پنج دقیقه که نفس کم آوردیم از هم جدا شدیم ....

یه نفس گرفتیم و این بار خودم جلو رفتم

و شروع کردم به بوسیدنش و اشک ریختن

شاید میدونستم این آخرین بوسه عاشقانه من و آروینه

شاید حس ششم زنانم گفته بود که آروین از اول اشتباه بود

فقط یک اشتباه دوست داشتنی.....

بعد از اینکه از بوسیدنش دست کشیدم سرم رو پایین انداختم .....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۵ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_نود\_و\_شش

خدا حافظی آرومی گفتم

و نایستادم تا صدایش رو بشنوم

درو باز کردم و تند تند به سمت خونه رفتم

بعد از اینکه صدای لاستیک ماشین آروین رو شنیدم

دیگه صبر نکردم گ به سمت بیرون رفتم

باید به قرارم با مهسا میرسیدم

و همه چیز رو روشن میکردم برای همیشه.....

عشق یا هم خون

روبه روی میزی که مهسا نشسته بود ایستادم

خشک و سرد گفتم

\_اومدم تا حرفاتو بشنوم

کمی از قهوه اشو خورد و گفت

\_بشین

آروم نشستم و به لبهای رژ زده مهسا خیره شدم

\_به روزی تو یه مهمونی شرکت کردم که به تو اصرار کردم بیای و نیومدی

عشق یا هم خون

اونجا یه پسر جذاب و شیطون دیدم

تو وهله ی اول دلم برای جذابیتش رفت ....

دختر شرط بسته بودن که هرکی تونست مخ این پسر رو بزنه

ده میلیون بهش بدن

پیشنهاد وسوسه انگیزی بود....

گفته بودن که به کسی رو نمیده

من نمیخواستم کم بیارم

جلو رفتم ....

عشق یا هم خون, [۱۷,۱۰,۲۶ ۲۵:۱۰]

#سیصد\_و\_نود\_و\_هفت



عشق یا هم خون

دفعه اول پسم زد

\_به دروغ گفتم من عاشقت شدم و بدون تو نمیتونم

عصبی شد و سیلی محکمی بهم زد

به چشمهای مهسا نگاه کردم که غرق اشک شده بود

آب دهنشو قورت داد

و آرام گفت

\_اونقدر رفتم و اومدم و به پرو پاش پیچیدم که قبول کرد باهام دوست بشه

شرط بندی و از یاد برده بودم ....

عشق یا هم خون

بهش دل باختم

عاشقش شدم....بهش محتاج شدم

تو سرگرم درست بودی و میخواستی پزشکی قبول شی

منم غرق آروین شده بودم

اونم بهم علاقه مند شد

نمیگم عاشق، نه

ولی علاقه مند

بهم گفته بود حالا که من دوشش دارم اونم دوسم داره

و میخواد که باهاش بمونم

و بهش خیانت نکنم تا اونم کاراشو درست کنه و بیاد خواستگاریم

قطره اشکی از چشمام چکید

آروینی که فکر میکردم مال منه

حالا فهمیدم که باخواهرم بود

در واقع من عشق خواهرمو ازش گرفتم ....

مهسا با اشکهایی که تمام صورتشو پوشونده بود ادامه داد

\_غرق شور شده بودم وقتی دیدم وقتی دیدم که چقدر دوستم داره

غرورم برم داشت .....

آروین کار داشت ،درس داشت

میخواست به رویایی که همیشه داشت برسه و پزشک بشه

منم که دیدم سرش گرمه حوصلمم سررفته بود دلم یکمی شیطونی میخواست .....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۵ ۲۶,۱۰,۱۷]

#سیصد\_و\_نود\_و\_هشت

\_دوستم به دوست پسرش شک داشت ازم خواست امتحانش کنم و باهاش طرح رفاقت بریزم

منم چندباری باهاش بیرون رفتم و عکس میگرفتم که نشون دوستم بدم تا بفهمه این پسره نمیخوادش

یه روز که بااون پسره بیرون بودم

ناگهانی بوسیدم....

وقتی صورتم رو برگردوندم

باقیافه عصبانی آروین مواجه شدم

بهم گفت خیانتکار و ترکم کرد ....

گریه های مداوم فایده ای نداشت

اون رفت برای همیشه

هشت ماه گذشته بود....

منم بخاطر اینکه جای آروین پر شه با پسرهای مختلفی دوست میشدم

ولی هیچکدوم آروین نمیشن

بعد از هشت ماه وقتی باهات اومدم شهربازی و با آروین روبه رو شدم

جا خوردم، خورد شدم، شکستم

که خواهرم عاشق عشق من شده ....

و عشقم دیگه منو دوست نداشت و برق عشق چشماش متعلق به خواهر کوچیکم بود .....

عشق یا هم خون، [۱۰:۲۵ ۲۶،۱۰،۱۷]

#سیصد\_و\_نود\_و\_نه

با صدای لرزون و گرفته ای گفتم

\_بسه مهسا بسه، کاش این حرفا رو همون موقع بهم میزدی نه الان ....

ازجام بلند شدم و از کافی شاپ بیرون زدم

توی خیابون گریه میکردم و هق هق میزدم

من کسی بودم که عشق خواهرشو ازش گرفته بودم

من باعث همه این بدبختیام ....

قلبم دردمیکرد

چرا آروین چیزی بهم نگفت؟

پیاده تا خونه رفتم و با چشمهای گریون وارد اتاقم شدم که با بچه هام رو به رو شدن

به سمتشون رفتم فکرمیکردم بازم اثرات خیال پردازیه اما وقتی اشکاشونو لمس کردم از خوشحالی جیغ میزدمو

گریه میکردم

عشق یا هم خون

بغلشون کردم ، بوسیدمشون ، بوییدمشون

صدای زنگ گوشیم بلند شد

بادیدن اسم آترین ضربان قلبم بالا رفت

دلم برای این مرد مغرور تنگ شده بود....

آروم گفتم

\_سلام آترین

با صدای خش داری گفت

\_سلام خوبی درسا؟

\_مرسی تو خوبی؟ چرا بچه ها اینجان؟



عشق یا هم خون

\_اره خودم اوردمشون

اوناه به مادر بیشتر نیاز دارن تا پدر.....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۵ ۲۶,۱۰,۱۷]

#چهارصد

قلبم درد گرفت

بعد از مکثی گفت

\_شنیدم میخوای با آروین ازدواج کنی؟

چیزی نگفتم که آروم زمزمه کرد

\_درسا هیچوقت فراموشت نمیکنم

عشق یا هم خون

امیدوارم خوشبخت بشی هرچند با من که نشدی

لبمو گاز گرفتم تا اشکام سرازیر نشه

گفت

\_من فردا ظهر میرم، بچه ها پیش خودت باشن

با اینکه خیلی دوستشون دارم ولی دوری از مادرشون سخت تره

خنده ی تلخی کرد و گفت

\_اینقدر به اومدن اطمینان داشتم که بلیطم گرفته بودم اما حالا باید با یه صندلی پرواز کنم

مراقب خودتو بچه ها باش

خدا حافظ.....

عشق یا هم خون

گوشی و قطع کرد نشستم روی تخت و گریه کردم و زار زدم

دلم برای اخم کردناش تنگ میشد ...

گوشیو برداشتم و برای آروین تایپ کردم

\_آروین فردا باید ببینمت ....

باجوابی که داد به سمت تخت رفتم

فردا باید بچه هارو فرودگاه بفرستم

اونا باید با پدرشون برن .....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۵ ۲۶,۱۰,۱۷]

#چهارصد\_و\_یک

میدونم که آترین خیلی بهشون وابسته شده

چشمامو بستم و لبخند تلخی زدم

باید زندگی جدیدی رو شروع میکردم

با صدای زنگ موبایلم از خواب پریدم

آماده شدم که به دیدن آروین برم

قبلش به مادرم گفتم که پسر ام رو به پدرشون برسونه

از آینه دل کندم و به سمت محل قرارم با آروین رفتم

به آروینی که با ژست خاصی نشسته بود خیره شدم

عشق یا هم خون

و لبخند زیبایی زدم

بلند شد و گونمو بوسید

گفت

\_خوش اومدی عزیزم

لبخند پرمهری زدم و گفتم

\_مرسی آروین

جدی شدم و گفتم

\_آروین دیشب خوب فکرامو کردم راجبه خودمون و گذشتمون

به این نتیجه رسیدم که ما اون موقع دوتا جوون بودیم که هیچ مسئولیتی نداشتیم

عشق یا هم خون

اما الان تو پدرشدی و من مادر....

و ما نباید فقط به فکر خودمون باشیم

گاهی باید از خودگذشتگی کرد ....

#چهارصد\_و\_دو

آروین بهم گفت

\_میخوای با این حرفا به چه نتیجه ای برسی؟

تو چشمات زل زدم و گفتم

\_آروین یه سوال ازت میپرسم صادقانه جوابمو بده

عشق یا هم خون

دستی توی موهاش کشید و به جلو خم شد و گفت

بگو

لبامو تر کردم و گفتم

نمیگم که عاشق مهسایی نه

ولی میخوام بدونم بهش علاقه ای داری یا نه؟

آروین سرفه ای کرد و گفت

میدونم مهسا همه چیزو بهت گفته

اینو بدون که من مهسا رو دوست داشتم

بعد که تموم شد ازش متنفر شدم و عاشق تو شدم ولی الان مهسا رو دوست دارم به عنوان کسی که چندسال کنارم

زندگی کرد همین و بس نه بیشتر نه کمتر

عشق یا هم خون

لبخند تلخی زدم و گفتم

\_آروین من میخوام برای پسران مادری کنم

میخوام کنار شوهرم باشم

چون الان که فکر میکنم

میبینم منم آترینو دوست دارم ....

عشق یا هم خون, [۱۰:۲۵ ۲۶,۱۰,۱۷]

#چهارصد\_و\_سه

#پایانی

آروین از جاش بلند شد

لبخند آرومی زد و گفت

\_امیدوارم خوشبخت بشی عشقم



عشق یا هم خون

منم حالا فهمیدم که پانیز نمیتونه از مادرش جدا بشه و مهسا هم همسر خوبی

ولی هنوز سخته که به قلبم بگم از تو دست بکشه

با چشمهایی که حسرت ازشون میبارید

نگاهی به آروین کردم و گفتم

\_خدا حافظ.....

به سمت فرودگاه رفتم و اشک میریختم

منم نمیتونستم عشق خواهرمو ازش بگیرم

من تونستم با نبود آروین کنار بیام

پس به آترین تکیه میکنم و به زندگیم ادامه میدم

به فرودگاه رسیدم و دیدم آترین داشت به همراه پسران از پله ها بالا میرفت

آروم صدایش زدم که به طرفم برگشت

به سمتش رفتم و خودمو در آغوشش انداختم

لب زدم

\_هنوز بلیط منو داری؟

خندید و گفت

\_اره دارمش

عشق یا هم خون

لبخند زدم و گفتم

\_منم هنوز خانومتتم پس همراهت میام

تا به زندگی که پر از عشقه برسیم

لبخندی زد منو در آغوش گرفت

دست پسر امون گرفتیم

به سمت هواپیما رفتیم تا برای شروع یه زندگی جدید با هم همسفر بشیم.....

ترکت میکنم

هم تورا هم داشتنت را

عشق یا هم خون

هم هوای داشتنت را

ترکت میکنم.....

اما.....

عشق ...

عجیب تر از آن است

که در یک زن خلاصه شود!

و زن ...

غریب تر از آن

که در یک عشق شناخته شود.....

پایان .....

۱/۵/۱۳۹۶

این رمان رمان اختصاصی سایت و انجمن رمان های عاشقانه میباشد و تمامی حقوق این اثر برای رمانهای عاشقانه محفوظ میباشد .

برای دریافت رمانهای بیشتر به سایت رمان های عاشقانه مراجعه کنید .

**[www.romankade.com](http://www.romankade.com)**